





۱۷۷۵۹
۲۰۸۹۲۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
	جمهوری اسلامی ایران
کتاب: جهاد شامل فضائل و مساوئ	
مؤلف: از منیر احمد احمدی و میرزا محمد باقر	
مترجم: با خط خوش	
شماره قفسه	۱۷۷۵۹
شماره ثبت کتاب	۲۰۸۹۲۴

خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۷۷۵۹	



۱۷۷۵۹
۲۰۸۹۲۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: جنبه‌های فنیالک و رساله‌های ارزشمند	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف: آیت‌الله العظمی آخوند خراسانی	شماره ثبت کتاب
مترجم: باجماع مؤلفان	۲۰۸۹۲۴
شماره قفسه: ۱۷۷۵۹	

کتابخانه	مجلس شورای اسلامی
۱۷۷۵۹	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٢٥٧٦

الْبَيْدِ
جَالِ حَقِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِسْمِ

اللَّهِ إِنِّي افْتَتَحُ الشَّيْءَ بِحَمْدِكَ وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنْكَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ بَشِيرِكَ وَنَذِيرِكَ وَعَلَى آلِهِ الْمَيَامِينِ
مَصَابِيحِ هِدَايَتِكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ.

انشاء الله تعالى، این اوراق برای یونندگان راه حقیقت، در
تشخیص سبیل مستقیم و منهاقونیم دین مبین اسلام مفید واقع شد
و «طریق حق» را از راههای ناصواب متمیز و مشخص باشد.
و شروع میشود اولاً بذكر اوصاف متقین انه بیان قائم مُلک
و لا، امیرالمومنین علی علیه السلام وصی رسول رب العالمین در
«خُطْبَةُ هَمَّامٍ بِالْمَدِينَةِ»

وهو إمام بن شريح بن يزيد بن مرة بن عمر بن جابر بن بجر بن الأ
بن كعب بن الحارث بن سعد بن عمرو بن ذهل بن سيف بن سعد العنبرية كما في
شرح المغزلة وأما في بحار الأنوار والأظهر أنه همام بن عباد بن خثيم بن

آنجا اینکه نهی فرموده است از او (و مراد از وَاَحْسَنُ : احسان در عمل
بقریه کرمه مبارکه) فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ
مُحْسِنُونَ (ترغیب است بقیام در تقوی و احسان .

فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِذَلِكَ الْقَوْلِ پس قناعت نکرد باجمال از قول .
حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ تَأَنُّكُ سوگند داد حضرت را و اصرار در سؤال نمود
پس حضرت جوابش داد : قَالَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَاشْتَرَىٰ عَلَيْهِ وَصَلَّى
عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ
تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ أَمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ
- بسا اشخاصی در اثر جهل و نادانی چنان گمان میکنند که خداوند تعالی
حاجت دارد بعبادت و اطاعت خلقش لذا امیر علیهم السلام این احتمال را
ساقط کرد و فرمود : خدایتعالی غنی و بی نیاز است از طاعت و بندگی و
ایمن است از معصیت آنان لِأَنَّهُ لَا يَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مَنْ عَصَاهُ
وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مَنْ أَطَاعَهُ زیرا که معصیت عاصی با وضوح
نرساند کما اینکه اطاعت بنده مطیع نفعی نرساند .

فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ یعنی خلق فرید
و تقسیم کرد معیشت آنان را و هر کس را هر چه لایق بود داد و
این لیاقت در اثر عمل آن شخص است، نه جبر در استعداد باشد
زیرا که حضرتش، قابلیت را در ملک وجود دهد.

فَالْمُتَّقُونَ فِي مَا لَهُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ پس پرهیزکارانند اهل فضیلتهای
نفسانیّه (اولیاء) مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ یعنی منطق آنان، صواب، ضدّ ^{خطا}
زیرا که ساکت نیستند در مقام بیان حق و ناطق نیستند در مقام
ضدّ الحق (الثانی) وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ یعنی آنان متوسط در لباس هستند
نه افراط میکنند و نه، تفريط، نه مانند متکبران و نه مانند طبقه ^{پست}
(الثالث) وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُّعُ یعنی راه رفتن مانند متکبران ندارند کما اینکه
بودند جماعتی از متکبران در گذشته که پشت لباس آنان را نوکرا نشان
نکه میداشت روی کافی عن الصادق علیه السلام اقرب الناس من الله
التواضعون و ابعد الناس عن الله المتكبرون.

(الرابع) غَضُّوا الْبَصَارَ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ یعنی میپوشاند چشمان

خود را از محرمات و في الوسائل عن الصادق عليه السلام كل عين باكية
 يوم القيمة الاثلاثة اعين : عين غصت عن محارم الله عين هزت
 في طاعة الله وعين بكت في جوف الليل من خشية الله ^{خبر صادق}
 فرمود روز قیامت همه چشمها گریانند مگر سه چشم که گریان نیست
 - چشمیکه پوشانید خود را از محرمات خدا - چشمیکه بیدار کشید
 در جوف لیل در طاعت خدا - چشمیکه از ترس خدا گریه کرده باشد
 (الخامس) وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ وَنَگاه دارند گوشهای
 خود را و بدارند بر دانش سودمند که موجب کمال قوه نظریه و
 حکمت عملیه میگردد و اعراض میکنند از گوش دادن بلغو و باطل ما
 غیبت و غنا و فحش و غیره (السادس) تَرَكْتُ أَنْفُسَهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ
 كَالَّذِي تَرَكْتُ فِي الرَّخَاءِ یعنی با مقدمات از شدت وضعف و حوائج
 ریشی و سختی و راحتی و صحت و مرض ساخته و راضی بقضاء الله میشوند
 روایت در کافیت : انما يجزع عليهما قال بينا رسول الله (ص) في بعض
 اسفار اذ لقيه ركب فقالوا السلام عليك يا رسول الله - فقال

ما انتم؟ فقالوا نحن المؤمنون! فقال ما حقيقة ايمانكم؟ قالوا
 الرضا بقضاء الله والتفويض الى الله والسلم لامر الله فقال
 رسول الله: علماء حکماء کادوا ان يكونوا من الحكمه نبيا فان
 كنتم صادقين فلا تبنوا ما لا تکنون ولا تجمعوا ما لا تأكلون
 واتقوا الله الذی اليه ترجعون - حضرت ابي جعفر فرموده: رسول اکرم
 در بعضی اسفار بجماعتی برخود فرمود و سوال کردند شایسته اشخاصی هستيد؟
 عرض کردند ما مؤمن هستیم: فرمود حقیقت ايمان شایسته؟ عرض کردند
 ما راضی بقضاء خدا و تفویض مر خدا و تسلیم او امر حضرت حق میباشیم
 رسول خدا فرمود شما عالمید و حکیم و نزدیکست در اثر داشتن این صفت
 بدرجه انبیاء برسید و علامت صدق این مطلب نیست که نیازید
 بنائی را که ساکن نیستید در او و جمع نمیکند چیزی را که نمیخورید پر هیز
 از معاصی نمائید چون سفر آخرت و دیدن جزای اعمال نزدیکست .
 وَاللّٰهُ لَا اَجَلَ الذَّيْ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ اَرْوَاحُهُمْ فِيْ اَجْسَادِهِمْ
 طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا اِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ .

اشاء است به نهایت نفرت آنان از دنیا و نهایت زغبتان با آخرت
برای آنکه شناختند عظمت وعد و وعید را یعنی آنان من جمیع الوجوه
متوجهند با آخرت و مشتاق با انتقال بدار بقایند و مانعی از انتقال
مگر آجال مکتوبه - در مسائل است که حضرت فرمود کیسه خدا را
شناخت از خدا میترسد و کیسه ترسید از دنیا دل بر میکند .

اللَّهُ عَظِيمُ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ - بزرگست
خالق نزد آنان و غیر خالق همه کوچکند ، چون علم حضرتش موصو
ب عظمت و کبریا و جلال و غالب بر همه اشیا است و هر چه غیر اوست مقهور
و منکوبست نسبت بمحضتش - روی فی الکافی عن ابی بصیر ^{عنه} عن ابی عبد الله

قال ليس شيء الا وله حدٌ قال قلت جعلت فداك فما حد التوكل؟
قال اليقين قال فما حد اليقين؟ قال الا تخاف مع الله شيئا - یعنی
حضرت فرمود هر چیزی حدی دارد عرض کردم حد توکل چیست فرمود یقین
عرض کردم حد یقین چیست فرمود اینکه نترسد از چیزی اگر با خدا شد . و
چون در فرازهای گذشته شدت اشتیاق متقین را به بهشت و خوف از

جهنم بیان فرمود اکون میفرماید فَمَهُمُ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَمَهُمْ
فِيهَا مُنْعَمُونَ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَمَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.

- اشاره است بر اینکه آفان در اثر قوه یقین و شوق بثواب بمنزله کسی
هستند که بخت بصری بهشت را دیده و منعم بنعمتهای او گردیده است و
در مقام خوف مانند آنکه بخت بصری جهنم را و عذابش را دیده است و
محمل مطلب آنکه متقین جمع کردند بین مرتبه خوف و رجاء و رسانیدند
بحد نهایت که مرتبه عین یقین است کما آنکه حضرتش فرمود:
الْغَطَاءُ مَا انْزَدْتُ يَقِينًا و این نهایت مرتبه یقین و غایت
ترقی شخص است در سلوک مقامات.

و قد روی فی اصول الکافی عن اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله یقول:
ان رسول الله (ص) صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ
وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصَفِّرًا لَوْنَهُ قَدْ خَفَّ جَسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ
فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصْبَحْتُ
مُوقِنًا فَحَبَّبَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ مَنْ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةٌ فَمَا

حقيقة يقينك فقال ان يقيني يا رسول الله، هو الله أحزني
 وأسهر ليلى وأطأء هو اجري، فعزفت نفسي عن الدنيا وما فيها
 حتى كآني أنظر إلى عرش ربي وقد نصب للحساب وحشر الخلاق
 لذلك و أنا فيهم وكآني انظر إلى اهل الجنة يتنعمون في الجنة
 ويتعارفون وعلى الآرائك متكئون وكآني انظر إلى اهل النار وهم
 فيها معذبون مضطربون وكآني الآن أسمع زفير النار يدورني
 مسامعي - فقال رسول الله هذا عهد نور الله قلبه بالايمان ثم
 قال له الزم ما انت عليه، فقال للشاب ادع الله يا رسول الله ان
 اسرق الشهادة منك فدعاه رسول الله فلم يلبث ان يخرج في بعض
 غزوات النبي فاستشهد بعد تسعة نفر وكان هو العاشر.

ترجمه - در اصول کافی از حضرت رسول اکرم روایت شده که ایشان روزی بعد از
 نماز صبح دوباره گردانیدند برای موعظه چشم مبارکش بجوانی برخورد که
 رنگش زرد و لاغر و نحیف بود و معلوم میکرد اهل ریاضت و شب زنده
 و بیداریست، با و فرمودند چگونه صبح کردی ای جوان؟ عرض کرد

صبح کردم در حالیکه یقین دارم بهشت و اهل آنرا می بینم و می بینم و می بینم و اهل
آنرا می بینم ! رسول الله باصحاب فرمود ، یقین او کامل و قلبش
نورانی است ، بجوان فرمود حاجتی داری عرض کرد دعا کنید که در ^{طریق}
شما گشته شوم ، حضرت برخیزاد عا فرمودند تا آنکه در یکی از غزوات نفر ^{هم}
بود که شربت شهادت نوشید .

النَّاسِ قُلُوبُهُمْ خَزُونَةٌ ، مَا غَلَبَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْخَوْفِ فِي الْكَافِ عَنْ أَبِي خَمْرَةَ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَّى امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْفَجْرَ وَلَمْ يَزَلْ فِي مَوْضِعِهِ
حَتَّى صَارَتِ الشَّمْسُ عَلَى قَدَرِ مَرِّحٍ وَاقْبَلَ عَلَى النَّاسِ بِوَجْهِهِ فَقَالَ اللَّهُ
لَقَدْ أَدْرَكْتُ اقْوَامًا يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُبْحًا وَقِيَامًا يَخْلَفُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ
وَرُكْبِهِمْ كَانَ رَفِيرُ النَّارِ فِي أَذَانِهِمْ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ عِنْدَهُمْ مَا ذُكِرَ إِيمِيدُ
الشَّجَرِ كَأَنَّمَا الْقَوْمُ بَاتُوا غَافِلِينَ ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَامَ فَمَا رُئِيَ حُكَا
حَتَّى قُبُضَ - از حضرت زین العابدین نقل شده که امیر المؤمنین روزی نماز
صبح را خوانده مشغول دعا و عبادت بود تا آنکه مقدم از آفتاب درآمد
بدشت ، روی مبارک را بر دم نمود و فرمود من در ک کردم و دیدم جماعتی را

که پیشانیان و کاسه زانوهایشان در اثر سجده هائے طولانی متأثر شده
و مانند آنکه صدای آتش جهنم در گوششان اثر گذارده - این چنین
خائف از عذاب بودند .

الطَّائِفُونَ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ - انداز پر هیزگار بهداین هستند زیرا که
این گروه شرعی ندارند بجهت اینکه منشأ جمیع شرور در محبت دنیا
و آنان اعراض از دنیا دارند (الخادعین) و اجسادهم خفيفة - متقین
اجساد لاغر دارند زیرا که روزه و نماز و شب زنده داری و دنبال رفعت
شرعی برادران دینی بودن و کم غذائی بدن را ضعیف مینماید .

الثَّانِي وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ حَاجَاتُهُمْ كَم وَ سَهْلَتْ زِيلَا كَبِيشْتَر
ان ضرورت تقاضا ندارند (الثالث عشر) و انفسهم خفيفة دارای
نفوس عفيفة اند زیرا که از محرمات دوری مینمایند .

الرَّابِعُ صَبْرًا اَيَّامًا قَصِيرَةً اَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً متقین در اثر
صبر بر مکاره راحت بعد نصیبتان میشود یعنی آنان صبر کردند
خدا دنیا بر طوارق مصائب و بر مشاق طاعا و چنم پوشی از لذت

بلکه تحمل کردند تمام مکاره دنیا را و صبر کردند در جمیع سختی های دنیا
و همین صبر باعث سعادت دائمی در دار آخرت ایشان گردید.

وفی کافی عن ابی جعفر علیهم السلام قال المحبّة مخوفة بالمکاره والصبر
فمن صبر علی المکاره فی الدُّنْیَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَهَنَّمُ مخوفة باللذات
وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَشَهَوَاتُهَا دَخَلَ النَّارَ - بهشت مخوف
پیچیده شده بمکاره و مصائب و جهنم مخوف بلذات و شهوات است

وفی کافی عن الصادق علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سیاهی
عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ الْمُلْكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَالتَّجْبُرِ وَلَا الْغِنَى
إِلَّا بِالْغَضَبِ وَالْخُلِّ وَلَا الْحُبَّةُ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَابْتِغَاءِ الْهَوَى
فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَى
وَصَبَرَ عَلَى الْبَغْضَةِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْحُبَّةِ وَصَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَهُوَ
يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ آتَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صَدِيقًا مِمَّنْ صَبَّ قَبِي.

ترجمه: حضرت رسول اکرم ص، فرمود: زود است بر مردم زمانه آید مملکت و
سلطنت با قتل و اجبار بدست آید و غنا و ثروت با غضب و بخیلی حاصل شود

اگر خواهد محبوب گردد باید از دین خارج شود و متابعت هوی و
 شهوات نماید - پس کسیکه صبر بر فقر کند و حالیکه قدرت بر غنی شدن
 دارد و صبر بر نبض و عدوت نماید حالیکه قدرت بر محبت دارد و
 صبر بر ذلت و خواری نماید حالیکه قدرت بر عزت دارد ثواب پنج
 نفر از صدیقین که مرا تصدیق نموده اند دارد ! **تِجَارَةُ مُوَحِّدًا**
 تجارت ربح و منفعت دارد برای آنکه مدت صبر کم و لذتش در آخر
 زیاد است **کَمَا وَكَيْفًا ! كَيْسَرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ** - یعنی فوزشان
 باین نعمت بتوفیق خداست و بعین کرامت الله و رحمت حضرتش بوده است
إِنَّمَا عِشْرَ آرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوا هَا - ارادت می نماید این
 مجوزه مکاره (دنیا) هرگز مان خود را بزینتی و صورتی ساخته و پرداخته
 برای تزیین این گروه متقین و زاهدان در آورد ولی آنان با نخاست
 مختلفه از فریب او فرار کرده و آن مجوزه مأیوس میشود که دنیا
 و فاعل است بازواج ماضیه، کما اینکه و فاعل خواهد کرد بازواج آینیه
وَالسَّاعِرُ عَشْرَ أَسْرَتَهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا - یعنی آنان بمقتضای

حیوانی و قوای نفسانی نزدیکیست که آنانرا مغرور سازد و اسیر کند، آنان
 بعین بصیرت دنیا را شناخته، از او اعراض کردند تا از شرش محفوظ مانند
 (الشَّاعِرُ أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ - شبهای ایستند برای نماز
 خواندن چونکه میدانند پاداش بزرگ دارد و خدایتعالی قیام در شب
 مدح و تعریف فرموده بقوله عزاسمه : سَيَمْلَأُهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ الْجُودِ
 حضرت صادق (ع) فرمود در تفسیر شب زنده داری اَمَّنْ هُوَ قَانَتْ اَنَاءُ
 اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ و کفایت
 میکند در فضل شب زنده داری فی الفقیه عن جابر بن اسمعیل عن جعفر
 محمد عن ابیه علیهم السلام ان رجلا سئل علی بن ابي طالب عن قیام اللیل بالقرآن
 فقال علیهم السلام ابشِرْ مَنْ صَلَّى مِنَ اللَّيْلِ عَشْرَ لَيْلَةٍ مُخْلِصًا ابْتِغَاءً ثَوَابَ اللَّهِ
 قال الله لَمَّا كُنْتُمْ اُكْتُبُوا الْعِبَادَةَ هَذَا مِنَ الْحَسَنَاتِ عِدَّة مَا ابْنَتْ
 فِي اللَّيْلِ مِنْ حَبَّةٍ وَوَرَقَةٍ وَشَجَرَةٍ - ترجمه کفایت میکند در فضیلت
 شب زنده داری که فرمود : اگر کسی ده یک از شب را بعبادت و بندگی
 اشتغال داشته باشد خطاب از مصدر جلال ربوبی بملاککه میرسد

بنویسد برای این بنده من بعد آنچه در آتش ازمزمین انداخت و گرد
 حبه روئیده است — تالین لاجزاء القرآن: یَنْ قُلُونَهُ تَرْتِیلًا
 - آیات قرآن را با اندیشه و تدبر میخوانند و مسلم است خانه هاییکه در آنجا
 قرائت قرآن میشود نور از آنها ساطع میشود بر اهل آسمانها همچنانکه کواکب^{نور}
 میدهند برای اهل زمین و زیاد میشود برکت آنگانه و ملائکه در آنجا حاضر
 میشوند و شیاطین از آنجا کُوح میکنند و مراد از ترتیل، حفظ و^{تکرار}
 و بیان هر وقت چون بآیه هشت رسید طلب رحمت و فضل و غفران خدا را
 بکند و بآیه جهنم رسید پناه بخدا ببرد و حفظ از عذاب را بخواهد و
 بعضی فرموده اند ترتیل ایتان بصفات معتبره نزد قرائت است از
 هَمْس و جَهْم و استعلاء و اِطْباق.

— یُحَرِّزُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ - یعنی قرائت کتد قرآن را با ترتیل،
 خود را اندو هگین میسازند — وَ یَسْتَشِیْرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ
 - و بوسیله آن بدر در مان خویش کوشش دارند - مراد از درد
 درد گناهان است که موجب حرمان از بهشت و دخول در جهنم است

و مراد از دوا تدبیر و کرات که موجب آنست که هر چه بر ذمه اوست
اداء نماید و خود را از آتش جهنم خلاص کند

— فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَعْمًا - هرگاه بآیه ای

رسیدند که در آن تشویق بود مایل و مشتاق باشند و در آن طعم کنند

— وَ تَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا وَ ظَنُّوا أَنَّهُ نَصَبٌ أَعْيُنُهُمْ - یعنی یقین

کنند که این آیه همان بهشت مرعود و میسر شده برای اوست و ظن

در اینجا بمعنی یقین است — وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا

إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ - هرگاه بآیه برسند که در آن تخویف و بیم است

گوشه دلشان را بان می کشانند و فرامیدهند — وَ ظَنُّوا أَنَّهُ زَفِيرٌ

جَهَنَّمَ وَ شَمِيقًا فِي أَصُولِ إِذَانِهِمْ - (ای علمایان زفیر جهنم و شمیقا

ای صوت توقدها) در پنج گوشه ایشانست مراد زفیر اهل جهنم و

شمیق جهنم یا زفیر داخل کردن نفس و شمیق خارج سباحت

و حاصل آنکه متقین میخوانند قرآن را با ترتیل و محزون میشوند و زیاد میگرد

امیدشان نزد آیات رجاء و امید و خوفشان زیاد شود نزد آیات خوف و عذاب

چون نقل کرد قیام و قرائت آنان! اشاره فرمود بر کوع آنان که

— فَمَهُمْ حَانُونٌ عَلَىٰ أَوْسَاطِهِمْ — یعنی عاطفون بر اوساط خود - یعنی

رکوع مینمایند بدون تقویس - یعنی در حال رکوع باید پشیمانی ^{گذار}

صاف باشد نه آنکه مثل قوس و حُجّان خم بوده باشد — يَطْلُبُونَ إِلَى

اللّهِ تَعَالَىٰ فِي فَنَائِكَ وَفَالِهِمْ اشاره است بعلت غائبه از برای ایشان از

عبادات و شغیله و بیداری یعنی تضرع مینمایند در آزادیشان از آتش و

عذاب جهنّم و اینکه داخل بهشت شوند

الْعَشْرَ وَأَمَّا النَّهَارُ فَخُلِمَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٍ اتَّقِيَاءُ و چون روز شود صبور

و عالم و نیکو کردار و متقی هستند یعنی آنان متصفند بجم و علم و نیکو ^{کردار}

توصیف حلم، فضیلت متوسطه بین رذیله مهانت و افراط در غضب و

آن از جنود و لشکریان عقلست و مقابل او سفاقت است که از جنود جهلست

و این بیان بعضی شراح اصول کافیت در تعریف حلم - حلم عبارت است از

تثبت در امور و آن حاصل میشود از اعتدال قوه غضبیه و مانعیت از

انفعال از واردات مکروهه مودیه و جزع نکردن نفس در نزد امور

هادیه و صادر نشدن حرکات غیر منظمه و عدم اظهار مزیت بر غیر و
سهل انکارج نکردن آنچه را که باید شرعاً و عقلاً حافظ باشد.

ما رواه فی الکافی قال رسول الله **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّ الْخَلِيمَ الْغَنِيَّ**
الْمُتَعَفِّفَ یعنی خدایتعالی دوست دارد حلیم را که غفّت ^{طلب} مینماید.

و عن سحید بن یسار عن الصادق علیه السلام قال اذا وقع بین رجلین منازعة
نزل ملکان فیقولان للسفیه منهما قلت قلت وانت اهل ^{للملك} ^{للملك}
ستجری بما قلت و یقولان للخلیم منها صبرت وحملت ^{ذلك} مستغفر ^{لله}
ان اتممت ذلك قال فان رده الخلیم علیه ارتفع المملکین هذا.

از حضرت صادق علیه السلام شده زمانیکه واقع شد نزاع و دعوی بین دو نفر، دو
ملک نازل میشوند برای سفیه میگویند تو گفتی، گفتی و خودت ^{اینچنین} گفتی
بودی و زود جزای خود را خواهی دید و شخص صبور و حلیم میگوید ^{صبر} ^{صبر}
کردی خدایتعالی ترا میآمرزد و اگر حلیم برگرداند جواب را ملکیان میدهند.

و اما علم از جنود عقلست و مقابلش جهلست و مراد از علماء، بزرگان
آنان است متصف بکمال قوه نظریه و عملیه که معرّفات صانع و...

شع انور را متکفل است که متقین می شناسند و تکالیف خود را انجام میدهند
و اما بر اطلاق میشود بر کسیکه از عادتش احسان است و بسیار
از اوقات ابرار گفته اند، مرادشان، اولیاء و زهاد و عباد میباشند
و در مجمع البحرین فرموده در تفسیر آیه شریفه إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ
مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا - ابرار - جمع بر است - مطیع و محسن
افعالست و بعضی گفته اند مراد از ابرار آنانی هستند که لَا يُوْذَنُ الذَّرَّ
وَلَا يَرْضَوْنَ الشَّرَّ و بعضی گفته اند کسانی هستند که اداء می نمایند
حقوق واجبه و مستحبّه را.

اما تقوی: مراد از آن خوفست در اینجا - یعنی ترک کنند هستند
قبایح نفسانیّه و بدنیّه را و این معنی و وصف در باره حضرت امام زین
العابدین است که در هر شب و روز هزار رکعت نماز میخواندند و باد نماز
شاخه گل در حرکت میداد و در این مورد روایت مفید در ادبشاد:
كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِذَا تَوَضَّأَ يَصْفَرُّ لَوْنَهُ فَيَقُولُ لَهُ أَهْلُهُ مَا هَذَا
اللَّهُ يَغْشَاكَ فَيَقُولُ أَتَدْرُونَ لِمَنْ أَقَاهَبُ لِلْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ -

زمان وضو رنگ مبارکش نرزد میشد، خانواده اش خدمتش عرض کردند
 این چه حالتی است که در وقت وضو گرفت بر شما عارض میشود؟ فرمود
 آیا میدانید در حضور چه مولائی باید حاضریم - و هکذا در اسناد^{مفید}
 آمده است که یکس از اولادان حضرت امیر مؤمنان علیه السلام مانند
 زین العابدین در عبادت و اطاعت و بیداری شب نبود - حضرت ابو جعفر
 امام محمد باقر علیه السلام فرموده زمانیکه حال ایشان را دیدم بگریه افتادم
 و فی ارشاد المفید: اِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ وَكَانَتْ
 لَيْلَةُ قَسْرَاءٍ فَأَمَّ الْجَبَّانَةَ فَاحْتَقَهُ جَمَاعَةٌ يَقِفُونَ ارْتِهَ فَوْقَهُ ثُمَّ قَالَ
 مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا نَحْنُ شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَفَزَ فِي وَجُوهِهِمْ ثُمَّ قَالَ
 مَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سَيِّمَاءَ الشَّيْعَةِ؟ قَالُوا وَمَا سَيِّمَاءُ الشَّيْعَةِ يَا أَمِيرَ
 الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ الشَّهْرِ تَحْمَشُ الْعَيُونَ مِنَ الْبُكَاءِ حَدَبُ الظُّهُورِ
 مِنَ الْقِيَامِ نَحْصُ الْبَطُونِ مِنَ الصِّيَامِ ذَبَلُ الشَّقَاءِ مِنَ الدُّعَاءِ عَلَيْهِمْ
 غَبْرَةُ الْخَاشِعِينَ - امیر المؤمنین شبی بعد از نماز از مسجد کوفه
 خارج شد شبی متملح بود و حضرتش قصد جبانه را داشت جماعتی

لاحق ایشان، علی علیه السلام ایستاد و پرسید شما کیستید؟ عرض کردند
ما از شیعیان شمایم حضرت در سیاه آفتاب متغیر شد و فرمود مرچه
که در سیاه شما آفتاب شیعه نمی بینم عرض کردند سیاهای شیعه چگونه است
فرمود زردی رنگ در اثر شبنم و خشکی چشم در اثر گرید و خم شدن کمر
در اثر قیام و گرمی در اثر روزه و خشک شدن لبها در اثر دعا کردن
و گرد خشوع و تذلل که بر چهره آفتاب است و برای خاطر خوف و ضعف شدن
اجسامشان و جد و جهد در عبادت حضرت میفرماید:

— قَدْ بَرَّ لَهُمُ الْخَوْفُ بَرَى الْقَدَاحَ بِتَحْقِيقِ كَرَامَتِهِ إِذَا خُوفٌ وَخَطَرٌ
همچو تراشید تیر به تیر و این معنی اشاره است باستقامت احوال آخرت ایشان
— يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَيَقُولُ قَدْ
خَوَّلُوا - وَالْحَالُ مَا خَوَّلُوا — وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ - نگاه
مینماید بایشان نگاه کنند پس گمان میکند آنان مریض اند و حال آنکه
آن قوم مریض نیستند برای توجه آنان به ملائکه اعلیٰ و خروج افعالشان از
معیار معتاده و متعارفه بین الناس ، و میگوید ناظر مرایشانرا که عقوبت ایشان

مختل شده و حال آنکه اختلال ندارند بلکه اینحال برای بودن خوف از عذاب است
 (التَّائِبِينَ لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ) یعنی راضی نیستند از اعمال خود زیرا که
 قلیست برای اینکه علم دارند بشرف غایات مقصوده از عبادت و بزرگی آنچه
 مترتب است از ثمرات که دخول بهشت، آزادی از آتش جهنم و وصول برضوان
 که اعظم لذات و اشرف غایات میباشد لذا ائمه اطهار و اولیاء دین همشان عباد
 رب غفور بوده است کما فی روایة الاحتجاج عن الکاظم عن ابائه عن علی
 علیهم السلام، قام رسول الله ص، عشرين علی اطراف أصابعه حتی نور
 قدما و اصفر وجهه یقوم لللیل اجمع حتی عوتب فی ذلك فقال الله
 طه ما اترنا علیک القرآن لتشتقی - بل لتسعد به - حضرت امیر مومنان
 فرمود: پیغمبر اکرم ده سال روی قدمهای مبارکش نماز خواند ^{حالی که}
 رنگش زرد گشت و قدمهایش ورم نمود، تمام شب عبادت سپری فرمود
 تا آنحضرت رب العزة عتاب بحضرتش شد که ما قرآن را بتو نفرستادیم
 که اینگونه خود را برحمت بیاندازی و همانگونه که اشاره شد و کان
 امیر المؤمنین یصلی فی الیوم واللیلۃ ألف رکعة و کان ائمه علی بن الحسین

هكذا - وروى في الوسائل من العلل عن أبي حمزة قال سئلت مولا
 علي بن الحسين بعد موته فقلت لما صفي لي امور علي بن الحسين فقالت
 اطلب او اخصر فقلت بل اخصر قال - ما انيت به طعام فمدا
 قط ولا فرشت له فراشا بليل قط - انكيز حضرت سجاده، حال انحصار
 پرسیدم گفتم تفصیل بدهم یا مختصر بگویم گفتم مختصر بگو، گفتم هرگز نه
 نه روزی مردم و هیچوقت برایش رختخواب پهن نکردم یعنی همواره روزها
 روزه و شبها مشغول بعبادت بود.

عن ابي عبد الله قال، قال رسول الله افضل الناس من عشق العبادة
 فاعانقها واجتمعها بقلبه وبارشها بجسده وتفرغ لها فهو لا يبال
 على ما اصبغ من الدنيا على غير اويس - رسول الكرم فرمود افضل
 مردم کسی است که عاشق بعبادت باشد ظاهر و باطنا پس اهمیت حق
 سختی ندهد (الشکر) و لا یستکثرون الكثير - من اعمالهم یعنی عجب ندارند
 بکثرت عملشان و آنها را زیاد نمیشمارند اگر چه در انجام آنها زحمت زیاد
 کشیده اند زیرا که دانسته اند هر چه عبادت بآنها اندکست نسبت بآن

ثمراتی که بر آنها مترتب است و گذشت استکثار در عمل که عجب دارد و عملاً ضایع نموده، موجب عذاب الیم و خیزی عظیم است.

روایت در وسایط است از خصال - عن سعد الاسکاف عن ابی جعفر علیه السلام ثلاث قاصات الظهر (۱)، رجل استکثر عمله (۲) نسی ذنوبه (۳) و أعجب برأيه - یعنی سه چیز است که دشمن است یکی آنکه شخص ^{خود} عمل و ثواب آنرا زیاد بداند دوم گناهان خود را فراموش کند سوم عجب در رأی خود داشته باشد.

عن الخصال، عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله (ع) قال، قال بلیس اذا استمكنت من ابن آدم في ثلاث لم ابال ما عمل فانه غير مقبول - اذا ^{استکثر}

عمله و نسی ذنبه و دخله العجب - شیطان گفت: عابد زمانیکه این صفت را داشت که ^{خود} عمل را زیاد دید و گناهان خود را ندید و عجب - یعنی شکفتی در عمل خود کرد که مثل عمل من عملی نیست من مبالاة ندارم زیرا اعمالش قبول نیست

و عن الكليني عن يونس عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال، قال رسول الله في حديث قال موسى بن عمران لا بليس اخبرني بالذنب الذی اذا ادنبه ابن آدم استخوذت عليه قال اذا اعجبته نفسه واستکثر عمله وصغر في عينه

قَبْه - شیطان بحضرت موسی گفت پس این انجام این سه عمل استیلاء و غلبه
 بامن است - چون بیان شد عدم رضای قلیل و اعجاب بکثیر - متفرج فرمود
 این فرزند را که : — فَهَمُّ لَا نَفْسِهِمْ مُشْفِقُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ -
 یعنی آنها نفوس خود را متهم و نسبت بتقصیر میدهند و از اعمال خود ترسانند
 عَنْ فَضْلِ بْنِ يُونُسَ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّهِ السَّلَامُ قَالَ أَكْثَرُ مَنْ أَنْ تَقُولَ :
 اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِنَ الْمُعَارِينَ وَلَا تُخْرِجَنِي مِنَ التَّقْصِيرِ قَالَ قُلْتُ
 أَمَّا الْمُعَارُونَ فَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ الرَّجُلَ يُعَارِ الدِّينَ، ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْهُ - فَمَا
 مَعْنَى لَا تُخْرِجَنِي مِنَ التَّقْصِيرِ - فَقَالَ كُلُّ عَمَلٍ تُرِيدُ وَجْهَ اللَّهِ فَكُنْ فِيهِ
 مُقْصِرًا عِنْدَ نَفْسِكَ - فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ
 مُقْصِرُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ - أَمَامَ مَعْصُومٍ فَرَمُودٍ بَيَّارٍ تَكَرَّرَ كُنَيْدُ
 اَيْنِدَعَارَا كِه خدایا مرا از معارین قرار مده و خارج از تقصیر مفرما
 را وای عرض میکند که معنی معارین را فهمیدم که ایمان عاریه و مصلحت
 و بمقتضای حال و قال است که لا جرم از دین عاریه و مصلحتی پس از خریدی
 خارج میشود و اما معنی لا تخرجنی من التقصیر چیست؟ معصوم میفرماید که

هرگز را هر عملی و عبادتی که بهتر از آن - او را نباشد بماند آن چنان که باید
 شاید، نیست و مقصود است زیرا آن عامل، ممکن الوجود و خدای معبود
 واجب الوجود است، مالا تَرَاب و رَبِّ الارباب - خاک را با عالم پاک ^{نیت}
 اما اشفاق آنان - ترس از اینکه عملشان قبول نشود و یا آنکه جامع شرایط
 صحت و کمال نباشد و اعمال ناقص بسوی خودشان برگردد و حضرت ^{احدیت}
 جلّت عظمتش آن عمل را قبول نفرماید. در وسایل آن کافی از عبد الرحمن
 الحجاج روایت میکند قَالَ قُلْتُ لَا يَبْعِدُ اللَّهُ الرَّجُلَ يَعْمِلُ الْعَمَلَ وَهُوَ خَافُفٌ
 ثُمَّ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنْ الْبَرِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
 هُوَ فِي حَالِهِ الْأَوَّلَى وَهُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالًا مِنْهُ فِي حَالِ عُجْبِهِ، فَرَوْا
 آن عملی را که در حال خوف و ترس انجام میدهد بهتر از آن عملیست که در ^{حال}
 عُجْب میکند در حالیکه دومی احسان است.

الْحَادِدُونَ إِذَا رَوَى أَحَدُهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِ
 وَرَبِّي أَعْلَمُ مِنِّي بِنَفْسِي - زمانیکه یکی از متقین را تعریف و ترغیب میکنند
 آنرا و صاف و مکام و عبادات و طاعات و مراقبت و غیره میفرمودند آنرا آنچه

گفته شود در بار او و شمه ز شوند او میگوید من عالمترم بنفس خود از غیر
خود و پروردگارم عالمتر است بنفس من از من - و روی فی الصفا من العلل
عن الصادق علیه السلام انه سئل عما قال يقول لا تقتخر احدكم فرمود اقتحوا
نکند کسی از شما بکثرت صلوٰه و صیام و زکوٰه و عبادات دیگرش برائی آنکه
خدای عزوجل اعلم است بکسانی که اعلم از شما نیستند در تقویٰ بعد از آن بخدا
مُلْتَجِی شده گوید (...، اَللّٰهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِيْ بِمَا يَقُولُوْنَ وَاجْعَلْنِيْ اَفْضَلَ
مِمَّا يُظُنُّوْنَ وَاعْفُ عَنِّيْ مَا لَا يَعْلَمُوْنَ - یعنی خدایا مرا مواخذه کن بترکیبی
مُرکّب که موجب اعجاب بنفس من و تسخط و مواخذه است و قرار ده مرا ^{فضل}
از آنچه گمان می نمایند و پیام مرا آنچه را که تو عالمی.

و چون ذکر کرد جمله اوصاف جمیله را، ردیف نمود اوصاف جمیله
دیگر را و فرمود (...، فَمِنْ عَلَامَةِ اَحَدِهِمْ اَنَّكَ تَرٰی لَهُ قُوَّةً فِيْ
دِيْنٍ وَ حَزْمًا فِيْ لِيْنٍ وَ اِيْمَانًا فِيْ يَقِيْنٍ - یعنی می بینی هر یک از صاحبان
تقویٰ را قوی و مقتدر در دین که مؤثر نیست در او تشکیک مشکک
و ملایم بودنش را از روی دود اندیشی و جد، نه از روی سستی و منیت

وایمان بایقین و نه از روی تقلید و بدون دلیل، و این، اعتقاد المطا^{بقست}
 ویکرتبه، دیگر بروجه علمست که اعتقاد المطابق بموجب دلیل و برهان^{باشد}
 و ثلثه از روی علم بعلم که آن علم یقین است که تطرق و احتمال^{خلاف} ندارد
 و فی الکافی عن جابر قال قال لی ابو عبد الله ^ع یا اخا جعی ان الایمانا
 افضل من الاسلام و ان الیقین افضل من الایمانا و ما من شیء اعز^{من}
 الیقین - یعنی ایمان افضل از اسلام و یقین افضل از ایمان است و چیزی
 عزیزتر از یقین نیست - و عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس^{بن}
 قال سئلت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الایمان و الاسلام قال
 الایمان هو الاسلام و الایمانا فوقه بدرجة و التقوی فوق الایمانا
 بدرجة و الیقین فوق التقوی و لم یقیم بین الناس اقل من الیقین
 قلت فای شیء الیقین؟ قال التوکل علی الله و التسلیم له و الرضا
 بقضائه و التفویض الی الله - سائل گوید از حضرت رضا ^{کرم} سوال
 از ایمان فرمود ایمان اسلامت و ایمان فوق اسلام و یقین فوق تقوی است
 و تقسیم نشده است بین مردم کمتر از یقین.

(۴۰۰) وَحِرْصًا فِي عِلْمٍ وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ وَقَصْدًا فِي غِنَى - یعنی حرص

دارند بر کسب دانش نافع برای آخرتشان و اما علم مزوج با حلم اعتدال

دارد مراد باشد اذ اقتصاد در طلب مال و تحصیل ثروت بحیثیتی که معارض

با واجبات نباشد و اما اقتصاد در تحصیل غنی و ثروت مقتصد در هرگاه

و افعال خود در جمیع آوری ثروت باشد. (۴۰۱) وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةِ

- یعنی متقین خشوع و تذلل در عبادت دارند و از این عبارت معلوم

میشود که خشوع در نماز باید با قلب و جوارح باشد، اما با قلب

آنست که فارغ کند قلب را از تمام ماسوی الله و اما جوارح پس از غرض

بصر و ترک التفات بغیر است بحیثیتی که نداند در طرف راست و چپ ^{اوست}

(۴۰۲) وَتَحَمُّلًا فِي فَاقَةٍ - یعنی اظهار نماید غنا را در حال فقر

و ترک سوال کند و حال فقر را که دارد مستور دارد و ^{مستور} تکلیف ^{صبر}

(۴۰۳) وَصَبْرًا فِي مَشَقَّةٍ - یعنی تحمل بر مشقت و سختی را داشته باشد و

این صبر تا سنی کند بصالحان و پاکان از اولیاء و انبیاء و اوصیاء آنان

(۴۰۴) وَطَلَبًا فِي حَلَالٍ - یعنی طلب رزق نماید بر حلال و اقتضای ^{نماید}

روى في الوسائل عن الكليني بإسناد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام :
 قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حجة الوداع، ألا إن روح الأمين نفثت
 في روعي أنه لا تموت نفس حتى تستكمل من قمها فاتقوا الله واجعلوا
 في الطلب ولا يخفكنم استبطاء شيء من الرزق أن تطلبوه بمعصية الله
 فإن الله تبارك وتعالى قسم الأرزاق بين خلقه حلالاً ولهم يقسمها
 حراماً فمن اتقى وصبر آتاه الله برزقه من حلاله ومن هتك السر
 عجل فاقته من غير حيل قص به من رزقه الحلال وحوسب عليه
 يوم القيمة - اجمالاً ثبت كما رسول الله صلى الله عليه وآله في سفر حجة الوداع فرمى
 نيمبرد كسي مكرانك، روزی او تمام شد. باشد پس، از محرمات اجتناب کند
 روزی حلال را طلب نمایند زیرا که خداوند، روزی خلق را بین آنها
 تقسیم فرموده است.

(...) ونشاطاً في هدى - متقى هدايت نشاط دارد. خفيف و سرح
 انجام دهد و بعبارة اخرى، سلوك او في سبيل الله و انجام و اتيان عبادات
 شرعية حضرت حق بطيب نفس و سهولت است، نه، بوجه كسالت و ناراحتی

کما روی عن علی علیه السلام فی الوسائل عن الکلبی - ثلاث علامات
 للمرآی - ینشط اذا رأى الناس - ویکسل اذا کان وحده
 ویحب أن یحمد فی جمیع امور - فرمود نشانه آنکه ریا میکند
 سه است (۱) زمانیکه مردم او را ببینند خوشحال شود (۲) ^{چون}
 تنها شود کسل گردد (۳) دوست دارد همه او را تعریف کنند.
 (۴) و تخرجاً عن طمع - یعنی دوری کند از طمع در آنچه در دست
 مردم است زیرا که میداند این صفت از ذائل نفسانیه و منشاء مفاسد
 بزرگست و این صفت زشت است که باعث ذلت و استخفاف و یققد و حسد
 و دشمنی و غیبت و نفاق و ریا و سد باب غی از منکر و امر معروف و ترک
 توکل بر خدا و عدم رضا بقسمت و امور دیگر می باشد.

روی فی کافی عن الصادق علیه السلام قال قلت له الله یشب الایمان
 فی العبد الورع و الله ینخرج منه الطمع - یعنی آنچه ایمان را ثابت
 نگه دارد و پرهیزگاری است در عبادت و آنچه او را از این خارج سازد طمع
 و بعد از این فراموشها فرمود:

(...) يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ - بجامیاء و رد عمل

صالح را و حال آنکه ترسان است زیرا که مبادا که قبول نشود.

(...) يُمْسِي وَهَمَّهُ الشُّكْرُ وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ - گفته شده

همش در شام برای شکر زرق روز است چه کم و چه زیاد و صبح

همش ذکر خداست که روزی فرماید او را از کمالات نفسانیه و بدنیّه

بعضی تفصیل دیگر داده اند و فرموده اند: اهتمام دادن ذکر را در صبح

بجوت اینست که مطابق روایت در وسایل از مجالس صدوق^(ع) که گفت^{راوی}

دیدم حسن بن علی علیه السلام بعد از نماز صبح، تا اول آفتاب مشغول او را

اذکار بود و میفرمود اثر این عمل: سَتَرَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ - سَتَرَهُ اللَّهُ

النَّارِ - سَتَرَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ ۳ دفعه فرمود: این عمل اثرش اینست

که خدایتعالی از آتش در پوشش ننگ میدارد.

و امیر مؤمنان (ع) فرمود: رسول اکرم (ص) فرمودند بیدار، تا اول آفتاب،

ثواب حُجَّاجِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ را دارد - و بدون هَمِّ متقی در مساء^{اینست که}

نعمت از صبح تا مساء فائز میشود و لاجرم در مساء شکر لازم است.

(...) یَبِیتُ حَذَرًا وَیُصْبِحُ فَرِحًا - (پرهیزگاران) صبح و شب جامع بین دو وظیفه و حالت خوف و رجاء هستند امام علی^{علیه السلام} از خوف به حذر و از رجاء به فرح تعبیر نموده اند. (...) حَذَرًا لِمَا حَذَرَ مِنَ الْعَقَلَةِ وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ - اشاره است بعلت آن؛ یعنی صبح و شب در رعایت وظایف عبودیت هستند.

.... عن ابي جعفر علی^{علیه السلام}، قَالَ سَأَلَ النَّبِیَّ ^ص عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ صَلِّ صَلِّ وَ اَلَّذِينَ اِذَا احْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا وَ اِذَا سَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَ اِذَا اَعْطَوْا شَكَرُوا وَ اِذَا ابْتَلَوْا صَبَرُوا وَ اِذَا غَضِبُوا غَفَرُوا - یعنی از رسول اکرم سؤال شد از بندگان خوب خدا، فرمود کسانی هستند که زمانی که خوبه کنند خوشحال باشند و اگر بد کنند بد حال بوده استغفار کنند و زمانی که بآنها محبت شود شکر کنند و اگر مبتلا شدند صبر کنند و زمانی که غضب نمودند بیامرزند و عقاب نکنند (...) اِنْ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا نَكَرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا حَبَّتْ - چونکه شأن متقی کراهت معصیت و محبت حَسَنَات است و از طرفی شأن نفس اماره بالسوء عکس آنست یعنی

کرامت حُنا و محبت معاصی است پس اگر نفس متقی اطاعت نکند و میل و محبت بمعصیت داشته باشد، خواهش نفس را از او دریغ میوزد و مقهورش می سازد در خلافت - روى فی الوسایل عن الکلینی قال قال ابو عبدالله علیه السلام لِرَجُلٍ اجْعَلْ قَلْبَكَ قَرِینًا بَرًّا وَوَلَدًا صَالِحًا. وَاجْعَلْ عِلْمَكَ وَالِدًا تَتَّبِعُهُ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ عَدُوًّا تَجَاهِدُهُ وَاجْعَلْ مَالَكَ عَارِیَةً تَرُدُّهَا - حضرت ابو عبدالله فرمود: قلب خود را قریب و رفیق و اولاد با محبت قرار بده، و علم خود را پدر مهربانی که باید از او متابعت کنی و گوش بجزایایش بدهی، و قرار بده نفس اماره خود را دشمن خود که همواره با او، باید مجاهده کنی و از او در خدش باشی و قرار بده مال خود را تماماً عاریه که باید بصاحبش برگردانی -

(...) قُرَّةُ عَیْنِهِ فِی الْمَآئِزِ وَ زَهَادَتُهُ فِی الْمَآئِیْقِ یَمْرُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ - یعنی سرور و ابتهاج او مستلزم قُرَّة عین اوست در باقیات صالحات و سعادات اخرویة باقیه و اجتناب و رزیدة در دنیا از زخار فانیة آن و خلط و مزج می نماید حکم را با علم که فرمود اما الله انما یفعل ما یشاء

علماء برای زینت و ليس عالم سفیه جبار .

وفي الكافي اطلبوا العلم وتزبنوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن تعلمونه العلم وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تكونوا علماء جبارين

- فرمود طلب علم کنید و زینت دهید علم را بحلم یعنی حلیم باشید و با وقار

و اہمّت - سبک و جلف نباشید و تواضع کنید نسبت بشاگردان خود که از شما علم یاد میگیرند و تواضع کنید بکسانی که استاد شمایند و عالم گردان

نباشید که باطل او حق شما را میبرد (....) والقول بالعمل ای

یکون عمله موافقا لقوله - یعنی عملش با قولش موافق است - اگر ابرم گردد

کرد خودش عمل می نماید و اگر نهی از منکر کرد خودش تارک منکر است

(....) تراه قریباً امله یعنی آن روی متقی را خیلی نزدیک می بینی

(....) قلیلاً ذلله - یعنی خطا و گناهش گست چون دارای ملکه عدالت

(....) خاشعاً قلبه - خاشع است قلبش چون عظمت پروردگار بخشوع و امیدوار

(....) قانعاً نفسه - قناعت دارد بنفسش بخیزد که خداوند مقدرش فرموده

عن ابی عبد الله (ع) قال مكتوب في التوراة يا بن آدم كن كيف شئت كما تدين

تَدَان ، مَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ مِنَ اللَّهِ قَبْلَ اللَّهِ الْيَسِيرِ مِنَ
الْعَمَلِ وَمَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ خَفَّتْ مَوْنَتُهُ وَزُكَّتْ مُكْتَبَتُهُ
وُخْرِجَ مِنْ حَدِّ الْفَجْوَرِ .

(...) مَنزُوراً اَكْلُهُ یعنی خوراکشان کمست زیرا که کم خوردن باعث

برق قلب و صفای ذهن و نفوذ بصیرت و زنده بودن قریحه و استعداد

(...) سَمَلاً أَمْرُهُ - یعنی خفیف المَؤَنه اند نه بکلفت می اندازند دیگر

را و نه، خودشان تحت نفوذ قرار میگیرند (تکلف) (...) حَرِيزاً دِينُهُ

- یعنی دینشان محرز و محفوظ است از پیدایش شکوک زیرا که در مرتبه یقین

(...) مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ - یعنی شهوت او مرده است چون غفیف است

(...) مَكْظُوماً غَيْظُهُ - یعنی غیظ و غضب متقی محبوب و فروخورده

(...) الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ - همواره ازاو خیر و خوبی امید دارند.

(...) وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ - نسبت بشر ازاو ایمن هستند - برای مملکت تقوی

(...) إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ - اشاره بدوام ذکر

متقیر است یعنی با اینکه با غافلین است غافل از ذکر خدا نیست چون قلبش

متذکر است اگر چه لسانش ساکت است .

(۴۰۰) وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يَكُتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ - زیرا که اند ذکر

خدا غافل نیست ولو کان فی زمرة الغافلين - روى الطبرسى في مجمع البیان

باسناد عن الصادق (ع) عن ابائه عن رسول الله (ص) سُئِلَ فِيمَ

الْجَنَّةُ غَدًا؟ قَالَ الْجَنَّةُ أَنْ لَا تُخَادِعُوا اللَّهَ فَيُخَدِعَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ

يُخَادِعُ اللَّهَ يَخْدَعُهُ وَنَفْسُهُ يَخْدَعُ لَوْ شِعَرَ فَقِيلَ كَيْفَ يُخَادِعُ اللَّهَ

قَالَ ۞ يَعْمَلُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ ثُمَّ يُرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ فَاتَّقُوا الرَّيَّا فَإِنَّهُ شَرٌّ

بِاللَّهِ إِنَّ الْمُرَائِي يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ يَا كَاذِبًا يَا فَاجِرًا

يَا غَادِرًا يَا خَاسِرًا جَبَطَ عَمَلَكَ وَبَطَلَ أَجْرَكَ وَلَا خَلَقَ لَكَ الْيَوْمَ

- حضرت صادق فرمود از رسول خدا پرسیده شد در فردای قیامت

نجات در چیست؟ جواب فرمود نجات در آنست که با خدا شای خدعه و

نیونك نهائی عرض کرد خدعه با خدا چگونه است فرمود عمل با مر خدا

مینمائی ولی قصد دیگری را میکنی و این شرک بخدا است بعد فرمود از بریا

پرهیزید که شرکت و شخص ریاکار خوانده میشود در قیامت بنام

ای کافر، ای فاجر ای غاصب ای خاسر عمل تو جَبَط شد و اجر تو باطل گشت
 (...) يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ - این
 اوصاف ثلاثة از مکارم اخلاق و محامد اوصافست که انسان عفو کند
 از کسی که ظلم با او کرده و عطا کند بکسی که محروم گردانده او را و وصل کند
 که قطع کرده او را - عن ابي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين ^ع سمعته يقول
 اذا كان يوم القيمة جمع الله تبارك وتعالى الاولين والآخرين في صعيد
 واحد ثم ينادي مناد: اين اهل الفضل؟ قال فيقوم غفوة من الناس
 فتلقاهم الملائكة فيقولون وما كان فضلكم؟ فيقولون كنا نتيسر من
 قطعنا ونعطي من حرمننا ونعفو عمن ظلمنا قال فيقال صدقتم ادخلوا الجنة
 حضرت امام زين العابدين (ع)، فرموده روز قیامت که مردم جمع میشوند و ملائکه
 ندا میکند، بجايند اهل فضل و فضيلت؟ جماعتی حرکت کرده می ایستند
 ملائکه خطاب میکند فضل شما چیست؟ میگویند اگر از ارطام ما از ما قطع
 میکردند ما خود را با او متصل مینمودیم و اگر ما را محروم مینمودند ما
 با او عطا میکردیم و اگر کسی بمانا ظلم مینمود ما عفو می کردیم ملائکه میگویند

داست گفتید وارد بهشت شوید.

(...) بَعِيداً فَحُشَّةً - ظاهر آنستکه حرف بد و زشت از زبان متقی

خارج نشود و همیشه با مردم با ادب و تعارف ملاقات کند و یکگان

فحش از گناهانست و در اخبار مذمت بسیار از آن شده است - و از

بزرگان نقلت که هرگاه فحاشی را دیدید یا در نطفه خلی داشته

و یا شیطان در حال ایقاع آن شرکت کرده است - (...) لَيْتَنَّا قَوْلُهُ

- یعنی متقی تکلم مینماید با رفیق و مدارا و صحبتش با ملائمت است که

ایجاد محبت مینماید بخلاف العکس و از این جهت بود که خداوند بموسی

و برادرش فرمود در مقابل فرعون که قَوْلَالَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا و این نحو است در

فِي الْكَافِرِ عَنْ عَمَّارِ سَابِاطِي، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَجْتَمِعَ فِي

قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالْإِسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ - فَيَكُونُ إِفْتِقَارَكَ

إِلَيْهِمْ فِي لَيْسَ كَلَامَكَ وَحُسْنُ بُشْرِكَ وَيَكُونُ إِسْتِغْنَاءَكَ عَنْهُمْ فِي بُرَاهَةِ

عِرْضِكَ وَبَقَاءِ عِزِّكَ - فرمود جمع کن در دل خود احتیاج و استغنا

از مردم را - امّا احتیاج باید کلامت نرم و گرم و دلشین باشد و

أَمَّا اسْتِغْنَاءُ تَوَانَتْ كَمَا عَرِضَ وَأَبْرَدَ وَشَرَفَ خُودًا حَفِظَ كُنْیَ تَمَاعَزَتْ بَاقِیَ
(...) غَایِبًا مُنْكَرُهُ وَحَاضِرًا مَعْرُوفُهُ - اَعْمَالُ قَبِیْحَةٍ مُتَقِیٍّ

وَاَعْمَالُ حَسَنَةٍ اَشْرَافَ وَهَوِیْدًا بَاشَدَ .

(...) مُقْبِلًا خَیْرُهُ وَمَدْبِرًا شَرُّهُ - مَا حَصَلَ اَلَكُ خَیْرٌ وَیَكُونُ شَرُّ

شَیْئًا فَشَیْئًا زَیَادَ شُودَ وَشَرُّشَ دَرِ اَدَبِارِ خُورْدَه خُورْدَه كَمَ كَرْدَدَ .

(...) فِی الزَّلَازِلِ وَقُورٌ - دَرِ حَوَادِثِ عَظِیْمَةٍ بَاشَدَتْ وَوَقَارٌ وَكِیْنَةُ

اَطْمِیْنًا مُوَاجِهَ بُوْدَه ، خُودِ رَا مُضْطَرَبَ وَمُنْقَلَبَ وَاَنْمُودَ اشْخَاصَ نَهَانِدَ كَمَ

سَنَیْكَیْنِ وَمَتَانَتِ اِذَا رَا عَقْلَ بُوْدَه وَهَمِیْشَه حَافِظَ شَخْصِیَّتِ اسْتِ .

(...) وَفِی الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وَفِی الرِّخَاءِ شُكُورٌ - دَرِ سَفَقِیِّ هَا بَرْدَبَارِ وَدَرِ فَرَحِی

نَعْمَتِ شَاكِرِنْدَ - اَیْمَانِ بَرْدِ وَقَسْمِ اسْتِ نَفْثِشَ صَبْرَ اسْتِ وَنَفْثِشَ شُكْرِ

(...) لَا یَحِیْفُ عَلَی مَنْ یُبْغِضُ - جُودَ نَمِیْكَندَ بَرِ كَسِیْكَ دَشْمَنِ دَارْدَاوَدَا .

(...) وَلَا یَاثُرُ فِی مَنْ یُحِبُّ - گِناهَ نَمِیْكَندَ دَرِ حَقِّ كَسِیْكَ اَوْرَادُ وُستِ دَارْدَ

- بَا قِیَامِ دَایِ بَرَامِ گِناهَ كَرْدَنَ ، گِناهَ نَمِیْكَندَ حَاصِلِ اَلَكُ اِیْنِ دُوصَفَتِ اَوْرَا خَارِجِ

اِنْ كَلِیْفِ شَرِّی نَهَانِدَ ، نَهَ دَشْمَنِ وَنَهَ دُوسْتِ ، بَلَكَمَ هَرْدُودِ دَرِ حِدَا عَدَالِ وِیْمَانَهَ رُفِی

(...) یُعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشَمِّدَ عَلَيْهِ - متقی بجن اقرار میکند قبل از

افکند بر آن گواه آورد - برای آنکه حاجت بشهادت در صورت انکار است

انکار حق هم دروغ و گناه است -

(...) لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتَحْفَظَ - یعنی آنچه را که خدا تعالی سفارش حفظش

فرموده از قبیل عافطرا علی الصلوات و الصلاة الوسطی ... حفظ مینماید

صوات شرائط واجزاء و اوقات و ظواهر و باطن صلوای و کماله ^{زبان باشد}

(...) وَلَا يَنْتَبِهُ مَا دُخِرَ - آنچه را که در گذشته است ^{بماند} - نگردد

و نسیان دو امر متقابلند آن یکی از جود عقل و آن یکی از ساین جمل

توضیح مطلب آنکه ادراک در ما عبارتست از تبدیل صورت جمعیت یا

حسیه در یکی از قوای مدرکه و حفظ عبارتست از جود این ^{صورت}

در قوت دیگر که نامیده شده بخزان و حافظه و نگه عبارتست از

استحضار این صورت که در مرتبه دیگری از مغزانه و حافظه است و نسیان

عبارتست از زوال از قوه مدرکه و حافظه و نهم عبارتست از زوال ^{صورت}

از مدرکه فقط - و مراد حضرت امیر مؤمنان از جمله وَلَا يَنْتَبِهُ

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

ما ذکر یعنی متقی فراموش ننماید آیات کتاب کریم از فرائض و احکام و غیره و امثال آنها آنچه بر آنها مذکور است که همواره منظمه کند و عمل کند و اثرات اخطار ببال فراموش نشود.

(...) وَلَا يَتَّبِعُونَ بِالْأَلْقَابِ - یعنی صدائیزند این، آنرا؛ الْقَاب بد.

مثل یا کافر یا قاسق یا منافق بلکه یکدیگر را با ساهی خوب صدائیزند.

(...) وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ - همسایه اذیت نمیکند زیرا در مورد اذیت

همسایه فرموده اند حرمت آنرا همسایه - و هر کس همسایه را اذیت کند

از مانیت و رسول خدا، غالباً سفارش همسایه را میفرمود که حضرت امیر

عرض کرد همسایه از همسایه اذیت هم میدهد؟ فرمود: خیر (ارشید)

(...) وَلَا يَشْتُمُ بِالمَصَائِبِ - بمصیبتها وارد بدیگران شهادت نمیکند

برای آنکه مصائب از قضاء حضرت حقیقت و شهادت کننده معصوم است بزرگ آن

(...) وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ - داخل در باطل و خارج از حق ^{از حق} نمیشود

(...) إِنْ صَمِتَ لَمْ يَغْمُهُ صَمْتُهُ - چون سکوتش بمقتضای عقلیت

در آن گشتنش موجب غم و غصه اش نیست و حضرت رسول فرمود:

طوبی لمن أَمَسَكَ الْفَضْلُ مِنْ لِسَانِهِ وَأَنْفَقَ الْفَضْلُ مِنْ مَالِهِ - فرمود
خوشا بحال کسی که اساک خود داده کند از مادی بیجا و صحت و خوا
بحال کسی که اتفاق دهد زیاده مالش را بفقراء و بریشان مالان.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ كَلَامُكَ مِنْ فَضْلٍ
فَاقْبِرْ إِنْ السَّكُوتَ مِنْ ذَعْبٍ - فرموده است تحمق که اگر کلام تو سخن
تواند (نقشه) باشد، یقین بدان که سکوت از برتر است.

وَسَبِيلُ الْتَّقْوَى أَنْ يَكُونَ فِي السَّجْنِ هُوَ اللِّسَانُ صَغِيرُ الْجُرْمِ مِنْهُمْ الْجُرْمُ
بعضی گفته اند لایقتر چیز برای حبس کردن زواری است که مقدارش
کوچک و گناهش بزرگ است - عَنْ الْحَلِيِّ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهُ صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا
عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ وَلَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتَحَزَّنَ
لِسَانَهُ - فرموده که نگهدار زبان خود را زیرا که از صدقه است بر نفس تو
و بنده حقیقت ایمان را نشاند مگر آنکه زبانش را در دهانش خزان
حفظ کند - وَعَنْ الْوُشَاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَاعِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

كَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ إِذَا أَرَادَ الْعِبَادَةَ صَمَتَ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرِينَ

وَعَنْ مَصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْعَاقِلُ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ، مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، حَافِظًا لِمَا نَهَى

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَدَ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ وَدَوْدَ اسْتَكْرَامَ بُوخَرْدَمَنْدَ اسْتَكْرَامَ

كَه عَارِفِ بِزَمَانِ خُودِ مَاشَد وَبِشَأْنِ زَمَانِش رُوی آمَد وَنَگَهْدَلَد

وَحَافِظِ زَمَانِ خُوشِ بَاشَد ^{بِخَبَرِ دَرِ وَتَقْوَى مَی}

(۰۰۰) وَإِنْ صَحَّحَكَ لَمْ يَعْزُصْ صَوْتَهُ - وَاكْرَهْتَ بَاوَا زِلْدَنْدَنْدَد

بِرَاكِ اَیْنَكِه خُذَه مُؤَمِّنِ تَبَسَمِ اسْت وَتَهْمِه اَز شَیْطَانَتِ وَرَسُولِ

اَكْرَمِ مَتَقِی عِدَدِ آلِهِ وَامِیرِ مُؤْمِنَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَبَسَمِ مِیفرمودند .

(۰۰۰) وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبْرٌ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْقِمُ لَهُ - یَغْنَمُ اَكْرَمِ

مَتَقِی ظَلَمِ كَرْدَه شُود بَرَد بَا اَكْرَمِ مَخْرُجِ هَد تَا اَنَكِه خُذَه تَه اَمْتَقَامِ اَوَّلِ بَگِرد

زِیْرَاكِه خُذَه وَعْدَه دَادَه اسْت كِه دَادِ مَظْلُومِ لَمَّا ظَالِمِ بَگِرد وَمَظْلُومِ بِحَكْمِ كُند .

(۰۰۰) نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالتَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ - نَفْسُش اَز اَو

دِر رَنجِ بَاشَد وَمَرُومِ اَز اَو دِر آسایش رَنجِ خُودِ دُرُودِ دِگَرَانِ اَمْتَقَامِ

(...) اَنْتَبَ نَفْسَهُ لِاٰخِرَتِهِ وَاَرٰحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ - این جمله

در حصص تلیل توضح جمله سابقه است زیرا که زمانه گفته

متقی نفسش در عینا و رحمت است - نجات دادن نفس برای آخرت

(...) بُعِدَ عَنْ تَبَاعُدِ حَتَّى زُهِدَ وَ تَوَاضَعَ - یعنی دور شدن از

از کسی است که دور باشد از او زهد و پاک دامن

(...) وَ دُنُوهُ عَنْ دَفَائِمِهِ لَيْسَ وَ رَحْمَةً - و مردمی او یکی است که

نزدیک باشد از جانب او نوری و مهر نیا - روی فی الکافه من مشب

العقروة قال سمعت ابا عبد الله يقول لا صحابه اتقوا الله وكونوا اخوة

بِرَّة مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُرَاحِمِينَ تَزَادُوا دَلَالَةً قَوَّادِكُمْ

أَمْرًا وَ أَحْبُونَا - حامل شریعت که معصوم فرمود برهنید از خدای

با هم برادر باشید در دوستی خدا با پیوستگی با توهم - همگی در نیابت و

ملاقات کنید و مذاکره نمایند امر را و ما را دوست بدارید

(...) لَيْسَ تَبَاعُدُ بَيْنَكُمْ وَ عَظَمَةُ وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ - دوری

متقی از ^{دیگران} دوری که غلط نیست کما اینکه نزدیکی نیز بمکر و فریب نیست

وملاحظة الغيب ومحادثة السر، وأن فناء توأست از حشتم تو، توئی
 وبعض دیگر گفتند: الوجد، سر السر عند العارفين ومكاشفة الحق
 که موجب فناء است - والاقوال متقاربة المعنى اگرچه عبارت مختلف است.
 (وتتام اینها مخالف مذاق شرع است بر حسب اخبار) وکيف كان
 فقال امير المؤمنين عليه السلام اما والله لقد كنت اخاف عليك - یعنی من
 مرا میترسیدم - ثم قال امير المؤمنين عليه السلام هكذا تصنع الحق
 البالغة باهملها - یعنی بچنین کذب موعظه های مؤثر و بی حد و کمال
 رسیدی بکسیکه آفاد، اهل آن باشند.

فقال له قائل فما بالك انت يا امير المؤمنين لا تصنع موعظتك بك
 كما صنعت بهتمام؟ فقال عليه السلام ويحك ان الحق اجبر وقتا لا يتدبر
 وسببا لا يتجاوز - فمما لا تعد بمثلها فاما نفث الشيطان على
 لسانك - شخص جاهل، بضم و بوزن است و عرض کرد یا علی پس چرا این
 مواظب که این چنین بالغ و مؤثر بر د در شخص خودت اثر نداشت؟ فرمود
 ها، موفه (ازادانی) بدانکه براه اجبر حتی و قطعی زمان و موقعی است که

کما اذن تجاوز خواهد کرد و بسبب دیگری انتقال پیدا کند و
 محصل جواب آنکه برای هر انسانی اجل حقی. مقدر و وقت معین برت
 اوست نه مقدم میشود نه مؤخر و علت معینه بر موقت تبدیل
 تبدیل حاصل نباید بخیر آنکه بود است (و ما کان لغيره ان تموت الا بآذن
 الله کتاباً مؤجلاً) و بر این نحو اهتمام داریم که یعنی متدیرش بود تحت
 تأثیر مواعظ بلیغه واقع و خدای تعالی را ملاقات نیاید.
 پس علی علیه السلام جواب میدهد که چرا در خود من این موعظه ها اثر نکرد
 میفرماید برك آنستکه اجل من فرسیده و بسبب مقدر در حق من غیر از سبب
 معین مکتوب بوده و آذن انتقال ضرورت این صلیوم مرازم است
 و الحاصل شیه الله و اذن خدای تعالی تعلق گرفت بموت تمام بسبب
 و تعلق نگرفت بموت من و سببش حاصل نشد.
 امیر المؤمنین علیه السلام بعد از جواب اعتراض معترض او را غمی میکند از مثل
 این سؤال و میفرماید:
 قَدْ مَرَّ بِالْأَنْفِ مَا فَانَ مَا فَانَ الشَّيْطَانُ عَلَى الْإِنْسَانِ

بدان حمد خدا و صلوات بر پیامبری و آلا و بدانکه در قرآن مجید در چند
 مورد لقاء الله - نظر بر خدا متعالی وارد شده و هکذا در تعییرات
 انبیاء علیهم السلام - و از طرف دیگر در اخبار آل الله ^{در تفسیر} در تفسیر
 در جلت عظمت کلمات وارد شده که ظاهرش تنزیه صرف است .
 علماء در این موضوع دو مذاق و دو طریق دارند یکی تنزیه صرف حق
 آنکه مستحای معرفت را هم نمی بیند این نکته میدانند که باید خدا را
 تنزیه صرف نمود و آیات و اخبار لقاء الله که وارد شده تاویل کرد ^{مفسرین}
 تمام آیات و اخبار در این مورد بر مراد و لقاء ثواب ^{معنی} مستوی
 و جماعت دیگر طریقه اند که اخباریکه در تنزیه وارد شده باید
 جمع میان آنها و اخبار تشبیه و اخباریکه ظاهر در ماکم معرفت و وصول ^{است}
 با این طریق که اخبار تنزیه صرف را حمل کرد بمعرفت بطریق رؤیت باین چشم
 ظاهر و بمعرفت کنه ذات مقدس و اخبار تشبیه و لقاء و وصول ^{است}
 حمل کرد بمعرفت اجمال و معرفت اسماء و صفات الهی و تجلی مراتب ذات
 الهیه و صفات حق تعالی بدان میزان که برای ممکن الوجود ممکن است .

بعبارت واضحت کشف حجب لایق^ت به و برایتیه که برای عباد شرانق
معرفت بزوات حق و اسماء و صفات او پیدا میکند که آن معرفت از خبر
معرفت قبل از آن کشف نیت.

و اختراکنه انوار جمال و جلال الهی در قلب و عقل و سرخه آلودگی
از تنجی میکند بدرجه^۴ که او را از خود فانی و بخود باقی میدارد آنوقت محو
جمال خود نموده و عقل او را مستغرق در معرفت خود میکند و به
عقل او خود تدبیر امور را مینماید و حاصل این معرفت آنست که از
صیقت از وصول بکنه معرفت^۵ با عجز خود را با کشف و الیایان خواهد دید
ولی این عجز از معرفت با عجز معرفت جمادات و بعضی انما^۶ مانند جمادات
فرق دارد - بر حضرات متکلمین که آیات و اخبار لقاء الله را حمل بر
مرگ و ثواب آنرا حمل بر خوردن رسیب یا ملاقات حورالعین و گل و باغ
لاله و تمام لذائذ جسمانی نموده اند برایشان اشکال شده که
لقاء الله را حمل بر مرگ کردن مجاز است و محار بعید هم میباشد و
گفته میشود اگر قصد مجاز دارید ، مجاز قریب را که یکمرتبه از ملاقات

در حق ممکن جایز است اختیار کنید گرچه در عرف تحقق آنرا القای
حقیقی نگویید و چون همان نحو که در اجام ملاقات در اراج هم
ملاقات البته هر کدام بطریقه و نحوه خود در اجام ملاقات و
تماس حیوانی و در اراج - ملاقات روحانی (و این معنی مربوط
ذات مقدس نیست که آن معرفت ممنوع است و شاهد بر این ملاقات
روحانی، کلمات و تعبیرات مختلفه بلفظ وصول و زیارت نظر بر وجه
تجلی، دیدن قلب، تعلق روح و این قبیل تعابیر بیان شده است.
و از صد ملاقات روحانی و بعد عن الله تبیین شده بلفظی از قبیل
فراق، بعد، خذلان، نفی انسانیت و ...

در کلمات معصوم ^ع، و آمده و لا تَحْرِمْ نَظْرَ الْإِلَهِ وَجْهَكَ وَايْضاً
و آمده و لكن تَرَاهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ و در مناجات شعبان ^{نه}
و آمده که وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْجِرَ
أَبْصَارَ الْقُلُوبِ مَجْجَبِ النُّورِ فَيَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا
مُتَلَفَةً بِعِزِّ قُدْرَتِكَ وَهَيِّئْ وَارْدُشْهُ وَالْحَقُّنِي بِنُورِ عَرْشِكَ الْأَمْلَجِ فَأَكُونُ

لَكَ عَارِفًا وَهوَ دَعَايَ كَمِيلٍ وَارْدِ شَدَّةٍ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ
 فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ - فَرَقَ رَا وَصَالِي لَا زَمْتِ وَالْإِلَهَ فَرَزَ مَعْنَى نَدَا
 وَهَمَانِ وَصَالٍ لِقَاءَ اللَّهِ رُوحِي وَمَنْوِي وَرُوحِي أَمْتُ كَهْ مَرْدِ بَحْثِ مِيبَا شَد
 وَبَحْثًا نَمِيتَوَانِ عَنَوَانِ رَحْمَةِ اللَّهِ يَا كَلِمَهُ بَمَوْعَتِكَ الْإِلَهِيهِمْ فَاكُونَ
 لَكَ عَارِفًا يَا كَلِمَهُ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِغِيَاةِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ وَأَبْرِ قَبْلِ
 مَعَانِي شَاخِ رَا بِرْمَعَايَ بَا غِ وَكُلِّ مَسْكِلٍ وَخُورْدَنِ سَبَبِ مَهْمَشِي عَمَلِ مَمُودِ
 وَآكَرَانِ جَمَلَاتِ رَا حَصْلِ بِرْلِقَاءِ أَنْبِيَاءِ وَأَوْلِيَاءِ خُذَانِ مَائِمِ جَوَابِ
 خَوَاهِيمِ كَفْتُ كَهْ شَبْخِصِ مَحْتَرَمِ نَبِيِّ أَكْرَمِ وَأَمْتَةِ أَطْهَارِ - خُودِ شَانِ هَمِ اِيْرَادِيهِ
 وَكَلِمَاتِ رَا بِحَضْرَتِ أَحَدِيَّتِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ عَرْضِ مَيَكِرْدَنْدِ
 وَآكَرِ بَرَانِيَاءِ وَأَمْتَةِ أَطْهَارِ عَلَيْهِمُ النَّالَامِ اِطْلَاقِ وَجْهِ اللَّهِ جَنْبِ اللَّهِ
 يَا عَيْنِ اللَّهِ مَيَشُودِ بَدَانِ مَعْنَايَتِ كَهْ أَنْ حَضَرَاتِ رَا بِ سِيرِ وَخُصُوصِ عَمَلِ
 وَخَالَفَتِ بَاهُوَاهَايِ نَفْسِ بِرَا بِحَدِّ رَسَائِدِهِ اَنْدَكِهِ وَضَعِ لِقَاءِ اللَّهِ مَحْكَمِ
 بِأَمْكَانِ شَرْعِي رَا طِي كَرْدِهِ بِسَرِّ مَقَامِ قَرِيبِ وَوَصْلِ نَائِلِ وَمُتَرَبِّ بِشَرْفِ نَظَائِلِ
 وَجْهِ اللَّهِ يَا عَيْنِ اللَّهِ يَا جَنْبِ اللَّهِ كَرْدِيدِهِ اَنْدَكِهِ

در اخبار معتبره وارده از ائمه اطهار (ع) که فرموده اند: تَخْنُ
 اَسْمَاءُ الْحُسْنَى و مراد از این اسماء اسامی ملفوظت بلکه مراد اسم
 عینی است که بوسیله اسم عینی و مصداقی در عالم کارها انجام
 یابد بلکه وجود عالم از تجلیات اسماء الهیه است چنانکه در
 دعای (سمات) فرموده: وَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ عَلَى قَبِيلِ فَاوَّازِ
 و دیگر بار میفرماید: وَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 و در دعای صمیل میفرماید: وَ بِاسْمَائِكَ الَّتِي مَلَكَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ
 در کتاب کافی و در توحید صدوق از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده اند - قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْحُرُوفِ
 وَهُوَ غَرَّوَجَلٌ بِالْحُرُوفِ غَيْرُ مَنْعُوتٍ ^{مَنْعُوتٌ} وَ بِاللَّفْظِ غَيْرُ مَنْطِقٍ وَ بِالشَّخْصِ غَيْرُ
 مُجَسَّدٍ وَ بِالتَّشْبِيهِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ وَ بِاللَّوْنِ غَيْرُ مَصْبُوغٍ مَنفَعٍ
 عَنْهُ الْإِقْطَارُ مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْخُدُودُ مَحْبُوبٌ عَنْهُ حَسْرٌ كَرُّ مُتَوَكِّلٍ
 مُسْتَتَرٍ غَيْرُ مُسْتَوْدٍ فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ
 بَعْدَ الْآخِرِ فَظَاهِرٌ مِنْهَا ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ لِغَايَةِ الْخَلْقِ الْيَهْلَا وَهُوَ

وَاحِدًا مِنْهَا وَهُوَ الْأَسْمُ الْمَكُونُ الْمَخْرُوجُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ الَّتِي
 أَظْهَرْتُ ، فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَتَحَرُّجُ بَاحْتِاجِهِ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ
 هَذِهِ أَرْبَعَةٌ أَوْ كَانِ فِذَلِكَ إِثْنَيْ عَشَرَ دُكْنًا ، ثُمَّ خُلِقَ لِكُلِّ دُكْنٍ مِنْهَا
 ثَلَاثِينَ اسْمًا فَغَلًّا مَنُوبًا إِلَيْهَا - فَمَوْ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ، الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
 الْخَالِقُ ، الْبَارِيُّ ، الْمَصُورُ ، الْحَيُّ ، الْقَيُّومُ ، لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا
 نَوْمٌ ، الْعَلِيمُ ، الْخَبِيرُ ، السَّمِيعُ ، الْبَصِيرُ ، الْحَكِيمُ ، الْمَزِيدُ
 الْجَبَّارُ ، الْمُتَكَبِّرُ ، الْعَلِيُّ ، الْعَظِيمُ ، الْمُقْتَدِرُ ، الْقَادِرُ ، السَّلَامُ
 الْمُؤْمِنُ ، الْمُفِيدُ ، الْبَارِيُّ ، الْمُنْشِئُ ، السَّامِعُ ، الرَّفِيعُ ، الْخَبِيرُ
 الْكَرِيمُ ، الرَّزَّاقُ ، الْمُجِيبُ ، الْمُهَيْتُ ، الْبَاعِثُ ، الْوَارِثُ
 فَمِنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَمَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْمُحْسَنَى حَتَّى قِيَمَةٍ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ
 سِتِّينَ اسْمًا فَهِيَ نِسْبَةٌ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ أَوْ كَانِ وَحُجَّتُ
 لِلْأَسْمِ الْوَاحِدِ الْمَكُونِ الْمَخْرُوجِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ
 عَزَّ وَجَلَّ « قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ إِنَّمَا تَدْعُوا غَلًّا إِلَهُ الْمُنَافِقِينَ »
 الْحَسَنِيُّ . الْبَابُ رَوَايَاتُ وَرَوَايَاتُ مُتَعَدِّدَةٍ : أَوْ هِيَ مَتَوَاتِرَةٌ

معلوم میشود که اسماؤه الله مخلوق و اسماؤه عینیّه هم هستند
 و در روایات معتبره وارد است که ائمه هدی من آل محمد میفرمایند
 که ما یم اسماؤه حُناى الهی و اسم اعظم الهی این ذوات شریفه هستند
 زیرا صادر نخستین از مصدر ربوبی حق تعالی حضرت رسالت نباهی
 هستند و آل الله که منصوص و منصوب از طرف ایشانند اسم اعظم الهی اند
 گو، برو، و آستین بخور جگر شو هر که در این آستانه راه نهد
 و ایضا در ادعیه وارد است که آنحضرت حجاب قرب است یعنی در طرف ممکن
 اقرب مخلوقات است و در روایات که علی محسوس فی ذات الله
 و آنحضرت از این سنیض نام که قریب سی و پنج اسم آن در این روایت
 نقل شده بالاتر و برترند.

و چنانکه این اسماؤه قرب معنویه دارند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بطریق اولی
 قرب معنویه و معرفت عقلائی بیش از آنان دارند و مانعی هم ندارد که
 عاجزان معرفت کنه حقیقت باشند زیرا که واجب کجا و ممکن کجا
 ما للتراب و رب الارباب چیست فکر با عالم پاک

وایضا این معنی منافاتی با دعوی حضرات نیست که معرفت حق
 جل و علا اجمالا برای بزرگان دین و اولیای خدا رحیم ممکن
 و بلکه اهم مطالب دینیّه یقینیّه همین است کما اینکه ارباب دین
 و غایت سماوات و ارضین و تمام عوالم غرض حصول همین معرفت و
 و اگر گفته شود لقاء الله قنره صرف است لا رصدا یعنی تعطیل
 عوالم حضرت بارئ تم است پس باید انسان هر معنای رشت غلط را
 از حضرت ربوبی نفی نماید نه آنکه صفات و معانی صحیح را هم سلب
 نماید زیرا که حضرات انبیاء و اولیاء و بندگان خدا به تمام صفات عظمیه
 حضرت را خوانده اند یا رحیم، توحیمی، باکیم، توکری، نوعفوی، تو
 (توفی الایضاً) و همچنین از معرفت ظاهره باید پی معرفت حقیقی و معنوی
 برد که حضرت حسین بن علی بخدای تعالی عرض میکند: الْغَيْرُكَ
 مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَقٌّ يَكُونُ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ
 یا آنکه حضرت امیر مؤمنان میفرماید: مَا دَأْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ
 أَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ

حضرت رسول اکرم (ص) روایت شد کہ ہر کسیرا دو چشم سرہست کہ با آنہا
غیب را می بیند و خدای تعالیٰ اگر ببندد ارادہ خیر داشتہ باشد چشمہا
اورا باز میکند .

حال، ای پوینده راه حقیقت اگر همت داری که از اهل معرفت شوی
انسان روحانی باشی و شریک ملائکه و رفیق انبیاء و اولیاء بوده باشی
کمر همت محکم بربند، از راه شریعت محمد (ص)، بیا، صفات حیوان را
از خود و درکن، متخلّق باخلاق روحانیون باش - حرکتی از سوی آب
گل بجانب وطن اصلی خود که از عوالم محلّ مقربین است بکن .

الکابرین فرمودند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ و فرموده اند: اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ - که مراد از این علم، علم نفس شناسی است زیرا که: از رسول اکرم (ص) سؤال شد كيف الطريق الى معرفة الرب؟ فرمودند معرفة النفس. اجمالاً، انسان انسانیتش بنقشش نیست زیرا که نقشش را در پرده و کاغذ هم می کشند - بجهانیتش هم نیست زیرا که حیوانات هم، جسم دارند - با، شره، طعام و جماع هم نیست زیرا که خرس و خوک

خیلی از انسان بیشتری، شوه و شهرت دارند - با غضب و انتقام هم
زیرا که سگ و گرگ قوه غضبیه انسان از انسان زیادتر است، بلکه خاصه
انسانیت که تراست و شرکاء دیگر از آن محرومند. علم و معرفت و اخلاق
حسنه و علم و معرفت حاصل نشود مگر تحمیل اخلاق چنانچه فرموده
لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ وَلَا فِي الْأَرْضِ لِيُصْعَدَ لَكُمْ بَلْ مَجْبُولٌ فِي مَلُوكِكُمْ
تَخْلُقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيَّاتِ حَتَّى يَظْهَرَ لَكُمْ

عرض انسان طرفه معجونه است (از فرشته شسته و ز حیوان) حامل
عوالم و مظهر صفات و اسماء الهی است و اوست مختصر از لوح محفوظ و او
اکبر حجج الهی - کما اینکه انسان است حامل امانت الهی که استغفار
و توبه - حمل آنرا توانستند - و عبارت اخروی، ادعالم محسوسات
و ادعالم مثال و ادعالم معقول - انسان حظ وافر دارد و انسان
دو عالم حق و مثال - خود را تابع عقلش نباید و او را بمعنی برآورد
سلطنت دو عالم شهادت بر او موهبت شود و اگر عقلش را تابع عالم
حق و شهادت نماید و منعم بر عالم طبیعت شود خدا میداند که بعد از

مفارقت روحش از این بدن چه ابتلائی و چه شقاوتی و چه ظلمتی
 شدت با و خواهد رسید - و اگر عقلش را غلبه بر قوای دیگر
 میشود انسان روحانی چنانچه سید مرتضی علم الهدی در کتاب
 غرر و درر از حضرت شاه ولایت علی السلام روایت مینماید فرمودند
 در جواب از سؤال از عالم علوی که در روایت فرموده اند :

خُلِقَ الْإِنْسَانُ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ إِنْ زَكَّاهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ سَأَلَ
 بِهَا أَهْلَ آوَائِلِ عَالَمِهَا وَإِذَا اعْتَدَلَ مَرَاغِمَهَا فَارْقَتْ الْأَضْدَادَ فَقَدْ سَأَلَ
 بِهَا السَّبْعَ الشَّدَادَ . و در روایت دیگر مینویسند :

فَمَنْ تَخَلَّقَ بِالْأَخْلَاقِ فَقَدْ صَادَ مَوْجُودًا بِمَا هُوَ إِنْسَانٌ دُونَ أَنْ
 يَكُونَ مَوْجُودًا بِمَا هُوَ حَيَوَانٌ .

در کافی از حضرت صادق علی السلام روایت کرده مینویسند : لَوْ عَلِمَ النَّاسُ
 مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّحَ بِهِ الْأَعْدَاءُ
 مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دِيَارُهُمْ عِنْدَهُمْ أَقْلَ مِنْ مَا
 يَطْوُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَلَسْتَعْمُوا مَعْرِفَةَ اللَّهِ وَتَلَذُّوا لَهَا تَلَذُّ

مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْحَقَائِدِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ الْإِنْسُ
 مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٍ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَنُورٍ مِنْ كُلِّ نُظْمَةٍ وَقُوَّةٍ
 مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَشِفَاءٍ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ يُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيُنْشَرُونَ بِالنَّارِ بِشَرِّ تَضْيِيقِ
 الْأَرْضِ بِرُجْحِهَا نَارُ يَوْمِهِمْ عَامٌ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِثْلَهُمْ فِيهِ فَسَنُوا
 رَبِّكُمْ وَرَجَائِعَهُمْ وَاصْبِرُوا عَلَى آثَابِ دَعْوِكُمْ تَذَكُّوا سَعْيَهُمْ
 در کافه و توحید از حضرت صادق علیه السلام روایت که فرمود: إِنَّ رَدَّحَ الْمُؤْمِنِ
 لَا شَدَّ اتِّصَالِ أَرْوَاحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ سُعَاعِ الشَّيْطَانِ
 و در حدیث وارد شده: مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدٍ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ
 إِفْتِرَاضِهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَنْتَقِرُ إِلَى النَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ
 كُنْتُ مَعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصِيرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانُهُ الَّذِي يُطْقِ
 بِهِ وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ عَاذَنِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ
 در مصباح الشرعی فرماید: الشَّاقُّ لَا يَشْتَبِي طَعَامًا وَلَا يَلْتَذُّ
 شَرِبًا وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَادًا وَلَا يَأْسُ حِمِيمًا وَلَا يَأْوِي ظِلًّا وَلَا

يَسْكُنُ عُمُرَانَا وَلَا يَلْبَسُ لِبْنَانًا وَلَا يَقَرُّ قَرَارًا وَيَعْبُدُ اللَّهَ لَيْلًا وَنَهَارًا
 رَاجِيًا بِأَنْ يَصِلَ إِلَى مَا اشْتَقُّ إِلَيْهِ وَيُنَاجِيهِ بِلِسَانِ الشَّوْقِ مُعْبِّرًا
 عَمَّا فِي سَرِيرَتِهِ - كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي مِيعَادِهِ رَبِّهِ
 وَعَجِلَتْ إِلَيْكَ رَبِّ لَتَرْضَى .

در علل شرایع از حضرت رسالت پناه روایت نموده : إِنَّ شُعَيْبًا
 بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ غَرَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى
 حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَلَمَّا كَانَتْ الرَّابِعَةُ
 أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَى مَتَى يَكُونُ هَذَا مِنْكَ أَبَدًا إِنْ يَكُنْ هَذَا
 خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجْرُكَ وَإِنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبْجَحْتَكَ
 فَقَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ إِنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا
 إِلَى جَنَّتِكَ وَلَكِنْ عَقَّدْتُ جُذُوعِي عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصِيرُ إِذَا دَاكَ !
 فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ
 سَأَخِذُكَ كُلِّي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ .

و بعد دعای کمیل وارد شد و بگفتن یا الہی و سیدم و مولایم صبرت

عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ . و در مناجات
 شعبانیه میفرماید : وَهَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِلْ
 أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِعِزِّ قُدْسِكَ ، أَيْضًا مِيفَرْمِيَا ، وَالْحَقُّنِي بِنُورِ عِزِّكَ
 الْأَبْهَجِ فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا وَغَمَّنَ سِوَاكَ مُخْرِفًا . - و از این میل
 عبادات که صریحند در معرفت و محبت و وصول بمقام قرب و وصل
 منووی - اے براہِ عزیز ، ای سالك طریق روحانی و عقلی :
 اَعْلَمْ لَا رَيْبَ فِي تَجَرُّدِ النَّفْسِ وَبِقَائِمَا بَعْدَ مَفَارِقَتِهَا مِنَ الْبَدَنِ
 فَالْأَوَّلُ تَجَرُّدُهَا وَالثَّانِي بَقَائُهَا وَالذَّلِيلُ عَلَى الْأَوَّلِ ، أَنْ كُلَّ جِسْمٍ
 لَا يَقْبَلُ صُورًا وَاشْكَالًا كَثِيرَةً لَزُولَ كُلِّ صُورَةٍ أَوْ شَكْلٍ فِيهِ لَطَرٌ بِأَنْ مِثْلَهُ
 وَالنَّفْسُ تَقْبَلُ الصُّوَرََ الْمُتَعَدِّدَةَ الْمُخْتَلِفَةَ مِنَ الْحَوَسَّاتِ وَالنُّقُولِ
 مِنْ دُونِ أَنْ تَزُولَ الْأَوَّلُ بِوُرُودِ الْآخِرَةِ بَلْ كُلَّمَا قَبِلَتْ صُورَةً
 أَزَادَتْ قُوَّتَهَا عَلَى قَبُولِ الْآخَرِ وَلِذَلِكَ تَزِيدُ الْقُوَّةَ عَلَى ادْرَاكِ
 الْأُمُيَّا ، بِالرِّيَاضَاتِ الْفِكْرِيَّةِ وَكَثْرَةِ النَّظَرِ
 وَالدَّلِيلُ الثَّانِي عَلَى تَجَرُّدِهَا ، أَنَّ النَّفْسَ تَلْتَمِذُ مَا لَا يَلْتَمِزُ الْجِسْمَ مِنَ الْأُمُورِ

الالهية والمعارف الحقيقية ولا يميل إلى اللذات الحسية والخيالية
والوهمية - بل تجرُّ أبداً إلى الابتهاجات العقلية الصرفة التي ليس
في الجسم وقواه فيها نصيب وقد استدلوا على تجرد ما في مواضع
البحث من المطولات فراجع.

❦ إنَّ العمل نفس الجزء ❦

كل نفس في بدء الخلقة خالية عن الملكات بأسرها، وإنما تحقق كل
ملكة بتكرار الأفعال - بيان ذلك، أن كل قول وفعل ماضٍ وموجود
في الأكنان الحسية، لا حظ له من الثبات، لأن الدنيا دار التجرد والتحول
ولكنه يحصل منه اثر في النفس، فإذا تكرر، استحكم الأمر فصارت ملكة
راسخة - مثاله الحرارة التي تحدث في الفحم، فأنما ضعيفة أولاً وإذا
اشتدت، تجمرت، ثم استضاءت، ثم صارت صورةً فارتية محترقة
لما قارنتها مضيئة لما قابلها - وكذلك الأحوال النفسانية إذا انقضت
فوتها صارت ملكات راسخة. فالنفوس الانسانية في أوائل الفطرة
كصمايف خالية عن النقوش والصور تقبل كل خير بسهولة.

و اذا استحكمت فيها الاخلاق، تستر قبولها الاضدادها، ولذلك سهل
تعليم الاطفال وقاديتهم ويتيسر تعليم الرجال البالغين.

ثم لا خلاف في ان هذه الملكات وافعالها اللازمة ان كانت ^{ضلة} ^{ومرافقة الملائكة والافيار} كانت موجبة للتأذي وان كانت ودية كانت مقتضية للألم

والعذاب ومصاحبة الشياطين والامشار. وانما الاختلاف

في كيفية ايجابها للثواب او العذاب - فمن قال ان الجزاء مغاير للعمل

قال ان كل ملكة وفعل يصير منشاء لترتب ثواب او عقاب مغاير له

بفعل الله سبحانه - ومن قال ان العمل نفس الجزاء قال ان الهيئات

النفسانية اشتدت وصارت ملكة تصير متمثلة متصورة في عالم

الباطن والملكوت بصورة ينامسها - اذ كل شئ يظهر في كل عالم

بصورة خاصة - فان العلوم في عالم اليقظة امر عرضي يدرك بالقل

وفي عالم النوم يظهر بصورة اللبس فالظاهر في العالمين شئ واحد.

ولعل رواية قيس بن عاصم دالة على التجسم والتصور وهي ما روى اصحابنا

عن قيس بن عاصم عن النبي صلى الله عليه واله قال يا قيس ان مع العز

ولا يقينه بكثرة الشبهات ولا رضاه باعظم النكبات ولا احسنه
بالاسائة ولا صداقته بالعداوة.

(وَالْأَجْدُ لِلَّسَالِكِ خُرُوجَهُ عَنِ الشَّكِّ وَالْحِرَّةِ وَتَحْصِيلُهَا لِمَقْنِنِ)

واليقين ينقسم الى اقسام ثلاثة (١) علم اليقين (٢) عين اليقين

(٣) حق اليقين - أما علم اليقين وهو اعتقاد ثابت جازم مطابق

الواقع وهو يحصل من الاستدلال باللوائح والمرومات ومثاله اليقين بوجود النار من مشاهدة الدخان .

أما عين اليقين فهو مشاهدة المطلوب ورؤيته بعين البصيرة والباطن
وهو اقوى في الوضوح والمجداء من المشاهدة بالبصر والى هذه

المرتبة اشاد امير المؤمنين عليه السلام بقوله (انا الماعبد رب المارة) و

قوله عليه السلام (رأى قلبى ربى) وهو انما يحصل من الرياضة والتصفية

وحصول تجرّد التّام للنفس ومثاله اليقين بوجود النار عند رؤيتها عينا

وَأَمَّا حَقَّ الْيَقِينِ وَهُوَ أَنْ يَحْصَلَ وَحْدَةً مَعْنَوِيَّةً وَرَبِطَ حَقِيقَتِي بِنِ الْعَالِ

والمعقول بحيث يرى العاقل ذاته رشحة من المعقول ^{العين} كذا، ومربطاً به غير

منفک عنه ومثاله یقین بوجود النار بالدخول فیها من غیر احتراق
وهذا الاعاظم السالکین العارفين بالله المستغرقين فی لُجَّة حُبِّهِ
وأنَّه وهم الصديقون وحصل هذه المرتبة یتوقف علی مجاهدات
شاقة ورياضات قوية وقطع اصول الشهوات والطمعارة عن ادناس
صفة الطبیعة والتتر عن زخارف الدُّنیا.

ثم یكون ذلك یمتثلها بعض اهل السُّلوك یمتثلون عند بحقیقة حق یقین
والفناء فی الله وهوان یری السالك والعارف ذاته مضمحلًا فی انوار
الله مُحترقًا من سُبحات وجهه بحيث لا یری استقلالًا ولا تحصلًا
اصلاً ومثاله، یقین بوجود النار بدخوله فیها واحتراقه منها.

ومسئلق یقین اما اجزاء الایمان ولوازمه من وجود الواجب وصفاته
الکمالیة وسایر المناجث الالهیة من النبوة واحوال النحلة الاخرة أو
غیرها من حقایق الامشیاء التي لا یتیم الایمان بدونها.

وبالجملة یقین اشرف الفضائل الخلقیة واعظمها، وافضل الکلمات
النفسیة وهو الکبریت الاحمر الذي لا یظفر به الا اوحده مراعاظم

العرفاء المحققين الامتعي من اكابره الحكماء ومن وصل اليه فاز بالرتبة
القُصوى والسعادة العُظمى - قال سيد المرسلين صلى الله عليه وآله وسلم: اقل ما اوتيتم
اليقين وعزيمة الصبر ومن اوتي حظاً منهما لم يبال ما افاته من
صيام النهار وقيام الليل : اي من المستحبات

وفي الكافي عن الصادق عليه السلام لا يقسم بين العباد اقل من الخس :
اليقين والقنوع والصبر والشكر والعقل .

كاف عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
بالناس الصبح فطر الى شاب في السجدة فقال : كيف أصبحت ؟ قال أصبحت
موقناً بالله العظيم والجنة والنار حتى ارى اهل الجنة في الجنة واهل
النار في النار - فقال رسول الله : لا صحابه هذا عبد نور الله قلبه
بالايمان الى اخر الرواية - ^{كما عن الرضا} عن ابي الحسن عليه السلام قال سمعته يقول
الايمان فوق الاسلام بدرجة والتقوى فوق الايمان بدرجة واليقين
فوق التقوى بدرجة وما قسم بين الناس شيئاً اقل من اليقين .

كاف عن ابي عبد الله عليه السلام من صحته يقين المرء المسلم ان لا يرضى الناس

بخط الله ولا يلومهم على ما لم يؤت الله فان الرزق لا يسوقه
حرص حريص ولا برده كراهية كاره ولو ان احدكم فر من رزقه
كما يفر من الموت لا دكه رزقه كما يديره الموت .

١٢٦ لصاحب اليقين علامات : الاول ان لا يلتفت في امور غير الله
ولا يكون اتكاله في مقاصده الاعليه يستبرئ من كل حول وقوة سوى
عول الله وقوته والسرفيه اذ يرى الاشياء كلها من عين واحدة
هو مستب الاسباب ولا يلتفت الى الوسائط بل يراها مستحجرات
الثاني ان يكون في جميع الاحوال مراضعا خاضعا لله قائما بوظائف
خدمته في السر والعلن مسعرفا في لحظة حبه وانسه فيكون دائما
في مقام الشهود والحضور بين يديه .

الثالث ان يكون مستجاب الدعوة بل له كرامات وخرق عادات والسر
فيه ان النفس كلما ارادت يقينا ارادت تجردا فتحصل لها ملكة
التصرف في موارد الكائنات - قال الصادق عليه السلام : اليقين يوصل
العبد الى كل حال سمي ومقام عجيب .

وقال رسول الله من عظم شأن اليقين، حين ذكر عنده أن عيسى بن مريم
يمشي على الماء فقال متى يرى لوزاد يقينه أشي في الهواء - فهذا الخبر
دل على ان الكرامات تزداد بازدياد اليقين وان الانبياء مع جلالة
محلتهم من الله متفادون في قوة اليقين وضعفه .

❀ الشَّرْك ❀

وهو ان يرى في الوجود مؤثراً غير الله سبحانه، فان عبد هذا
الغير سواء كان صنماً او كوكباً او انساناً او شيطاناً، كان شرك عبادة
وان لم يعبد ولكن لا اعتقاده كونه منشأ اثر اطاعه فيما لا
يرضى الله فهو شرك طاعة والاول يسمى بالشرك الجلي والثاني
يسمى بالشرك الخفي - وكون الشرك اعظم الكبائر الموبقة وموجباً
لخلود النار مما لا ريب فيه .

❀ التَّوْحِيد ❀

التوحيد ضد الشرك وهو على ثلاثة اقسام (۱) التوحيد في اصل
الذات (۲) التوحيد في وجوب وجوده (۳) التوحيد في الفعل والثبات

والایجاد بمعنى ان لا فاعل ولا مؤثر الا هو وله مراتب اربعة :
 قشر وقشر القشر ولَبَّ وَلَبَّ اللَّبَّ كالجوز، الله له قشرتان وله لب
 وللب دهن وهولب اللب .

فالمرتبة الاولى ان يقول الانسان باللاتان لا اله الا الله وقلبه منكرو
 غافل كتوحيد المنافقين ، المرتبة الثانية ان يصدق بمعنى اللفظ
 قلبه كما هو شأن عموم المسلمين ، المرتبة الثالثة ان يشاهد ذلك
 بطريق الكشف بواسطة نور الحق وذلك بان يرى الاشياء كثيرة ولكن
 بواحد بكنزها صادرة عن الواحد الحق وهو مقام المقربين وصاحب ^{حد}
 المرتبة الرابعة الا يرى في الوجود الا واحدا ويمتصه اهل المعرفة الفناء
 في التوحيد لانه من حيث لا يرى الا واحدا فلا يرى نفسه ايضا

(ترجمه آنچه بيان شد اجمالاً و بترتيب چنين)

در فضيلت خداشناسی از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود :
 اگر مردم ميدانستند فضيلت خداشناسی و معرفت حق جل و علا را نظر
 و توجه نداشتند بآنچه دشمنان ما بآنها خوشحالند و فخر به مينمايند

بدانکه معرفت حضرت احدیت، انیس هر وخت و رفیق هر غریب
و همدم، هر تنها بوده و نورانیت است برای هر تاریکی و قوت
برای هر ضعیف و شفا و دواست برای هر مرض و مریض.

در حدیث قدسی فرماید: تقرب و نزدیکی عبد بخدای تعالی بزرگ
بجا آوردن و اداء واجبات و بنده با بجا آوردن نوافل بجزش
نزدیک میشود تا آنکه حضرت رب مجید، او را دوست میدارد و چون
دوستش داشت، در اثر تجلی معنوی، در گوش و چشم و زبان و دست
بنده، مظهریت بهم میرسد و تتمه این ظهور - واضاء نور - در عبد
تا آنجاست که گفرا و ما بخواند - جواب میدهد و هر چه بخواهد بآید
در مصباح الشریعة آورده است: مشتاق لقاء حق بآب و غذامیل
ندارد، از خواب، زیاد، استفاده نمیکند و با مردم، زیاد مصاحبت ندارد
از لباس گرم و نرم بهره نمبرد، دائماً مشغول بندگی حق بوده و ^{میدارد}
است که بچوبش برسد و پیوسته با او در مناجات باشد.

در علل الشریعة متعرض است که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده که حضرت ^{شعیب}

گریه کرد تا چشمش نابینا شد و خدایم تم بینایش را با و برگرداند - بان
 گریه کرد و بینایش را از دست و بان هم خدایم بینایش کرد و این عمل چهار
 بار تکرار شد از طرف خدا، خطاب رسید ای شعیب اگر از ترس جهنم آت
 از غذا بش آسوده باش و اگر بر شوق بهشت است آنرا بر تو مباح کردم، برای
 چه گریه میکنی؟ عرض کرد گریه من نه از ترس دوزخست و نه طمع بهشت
 بلکه دوستی تو در دلم گره خورده و بیقرار توام تا ترا ملاقات نمایم خطاب
 رسید حال، که چنین است کلیم خودم، موسی بن عمران را خادم تو قرار داد
 در دعای کیل میفرماید: گیرم که بر غایت صبر کردم، بر فراق چگونه
 بردبار باشم؟!

در حاجات شعبانیه عرض میکند بار الهما غایت فرما قلبی که شوق
 مرا بجزرت نزدیک کند و زبان صادق و نظری صائب که حق عبودیت را
 انجام دهد و همچنین عرض میکند: الهی غایت فرما از همه ممکنات و موجودات
 منقطع کردم و نورانی گردان بغیرت قدست دیده های دل ما را یعنی
 چشم معنوی و حقیقی ما، نورانی گردد.

بدانکه شبهه نیست که نفس مجرد است و باقیست و قیام پذیر نیست
دلیل اول آنکه جسم، اشکال متعدّد قبول نکند مگر بعد از زوال
شکلی و صورتی، صورت و شکل جدید میپذیرد.

دلیل دوم آنکه نفس لذت میبرد از چیزهای مُلذّ و نفرت دارد
از چیزهای مُنافر طبع - مثل آنکه نفس از علوم الهیه و امور حقیقیه
لذت میبرد و خوشحالت بابتها جات خود و جسم این حالت را
نفس در ابتداء خلقت، خالی از تمام ملکات بوده و در اثر تکرار و
عمل گردش - چه در امر صحیح و شایسته و چه در امر زنا پسند بلکه
حاصل میشود و ممکن بر مرتبه (رَیْن) برسد که حدّی است در کلام
مجیدش چنین میفرماید: **بَلْ زَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
مثال: حرارت، اول که بدغال میرسد ضعیف است، زمانیکه زیاد شد
آن حرارت گم و بشتّت میگذارد و فایدهش بغایت میرسد و در این زمانست
که هر چه با و نزدیک شود آتش میگیرد و میسوزد.

این چنینیست حال نفس و نفسانیت، زمانیکه در اثر تکرار فعلها، رسوخ

در نفس حاصل شد ملکه میشود و ملکات پدید آید و حاصل آنکه
 نفوس انسان در اوایل فطرت، خالی از تمام عوامل و اخلاق و حالات
 هر چیزی باو القاء شود، بزودی دریافت نموده و ضبط مینماید، مثلاً
 اطفال که در کوچکی فوق العاده مستعد دریافت هستند (چه خوب
 و یا چیزی زشت) ولیکن بزرگسالان چنین نیستند زیرا که تغییر ملکات در آنان
 بسختی صورت میگیرد - و بدیهی است که افعال زشت نتیجه بد و افعال
 نیکو ملکات فاضله و حسنه ثمر میدهند.

مخفی نماند که در باب جزای اعمال خوب و زشت و ملکات آنان اخلاقیات
 که آیا جزای نفس عمل خوب، یا بد، میباشد یا آنکه پاداش، چیزی دیگر
 غیر از عمل است؟ - از روایت قیس بن عاصم معلوم میشود جزای اعمال
 نفس عمل است - البته با تغییر صورت، مثلاً کسی در خواب می بیند که
 شیء مینوشد - تعبیر میشود باینکه علم خواهد آموخت.

در آن خبر - رسول الله ص فرمود: بدانکه با هر چیزی رقیبی هست و آنکه با تو
 بناچار قرین است او زنده است و هیكل غصه تو، مرده، دفن میشود.

در حالیکه تو مرده ای، او زنده، اگر او نیکو و خوب باشد، تو را اکرام و اعزاز نماید و اگر لئیم و زشت باشد، تو را عذاب و نکال دهد. او محسوس نگردد مگر با تو، و تو محسوس نشوی مگر با او، و مرده سوال واقع نگردد مگر از او، پس قرار مده او را مگر صالح زیرا که اگر صالح باشد، تو با او انس میگیری و اگر غیر صالح باشد از او، و هشت میکنی، و او هفتا فعل و عمل تو است.

باین معلوم شد، جزا، نفس عمل است، و نه چیز دیگر و كذلك در سره یس فرماید: إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ نفرموده إِنَّمَا تُجْزَوْنَ بَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

و مخفی نماند که سعادت و عظمت و روحانیت معنویه حاصل نمیگردد مگر با صلاح جمیع صفات، کما اینکه صحت جسمنا و سیاست مدنی حاصل نمیشود مگر با صلاح جمیع اعضاء و اشخاص و طوایف، پس سعید مطلق کسیست که تمام صفات و افعال را بوجه ثبوت و دوام اصلاح نموده و عوارض و عوامل و جهات مختلفه مادیات و طبیعیات او را تغییر و تبدیل ندهند.

بدانکه سالک طریق حقیقت و معنویت، باید از شک و حیرت خارج شده
و تحصیل یقین را نصب العین خود قرار دهد و یقین سه مرتبه و سه ^{درجه}
دارد (۱) علم الیقین (۲) عین الیقین (۳) حق الیقین.

اما علم الیقین اعتقاد ثابت و جازم مطابق با واقعیت و این اعتقاد بواسطه
دلیل حاصل گردد، مانند یقین بوجود آتش بواسطه دیدن دود.
اما عین الیقین مشاهده مطلوبیت بعین بصیرت و باطن و او اقوی
در مشاهده و جلای آن دیدن با چشم ظاهر و شاید همین مرتبه
حضرت امیر مؤمنان اشاره فرموده اند که لَمْ أَعْبُدُ رَبَّاً لَمْ أَرَهُ - عبادت
نمی نمایم خدای نادیده را یعنی بعین الیقین.

و اما حق الیقین آنستکه حاصل کند وحدت معنوی و ربط واقعی بین
عاقل و معقول بحیثیتی که عاقل ذات خود را رَشْحَةً از رَشْحَاتِ انوار
حضرت ربوبه دانسته و بداند که مخلوق از خالق قابل انفکاک نیست و
مثال این مرتبه از یقین همانند داخل شدن در آتش است در حالتیکه
احترق و سوزندگی حاصل نشود و این درجه و رتبه برای کمتر کسی فراهم آید

مگر بزرگان از سالکین و عارفین حقیقی که غریق لجه رحمت و مواب
حب و انس حضرت کبرایه بوده باشند و وصول باین درجه مستلزم ریاضات^{ضات}
و مجاهدات و قطع اصول شهوات و دوری از رخا و امور دنیوی^{شد} میباشد
کار هر بافنده و حلاج نیست.

و بعضی دیگر مرتبه دیگر را اضافه باین مراتب سه گانه نموده و نامش را
حقیقه حق الیقین و فناء فی الله نموده اند و توضیح این مرتبه آنست که
سالک ذات خود را مضمحل در انوار الله و محترق از سُبْحَات جلال او
جلت عظمته بیند و داند بحیثی که از خود بخیبر باشد. ^{از آن خبر شد} ^{الح}
بالجملة، یقین، اشرف فضائل حکمه و افضل کمالات نفسانیه است
و اوست کبریت ائمه و قره العین ابناء و امامان معصوم ^ع ^{علیهم السلام}
و اگر کسی باین درجه از یقین برسد فائز بغایه القصای معرفت گردیده
رسول ^ص ^{صلی الله علیه و آله} فرمود: دو چیز در بین مردم کم یافت میشود یکی یقین
و دیگر صبر است و حضرت صادق ^ع ^{علیه السلام} فرمود: تقیم نشده است
بین بندگان کمتر از پنج چیز (۱) یقین (۲) قناعت (۳) صبر (۴) شکر

(۵) عقل - رسول اکرم (ص) بعد از نماز نظر فرمود جوانی را در مسجد
 دید، فرمود: کیف صحبت؟ عرض کرد: صبح نمودم در حال یقین! فرمود
 علامت یقین چیست؟ عرض کرد: اهل بهشت را منعم در بهشت و
 اهل جهنم را معذب در جهنم می بینم با تفصیلی که در خبر آمده است
 رسول خدا فرمود این بنده است که خدا قلبش را نورانی گردانیده است
 عن الوشاء عن ابی الحسن علیهم السلام که فرمود: ایمان، فوق سلامت
 بیکدر، چه و تقوی فوق ایمانست بیکدر چه و یقین، فوق تقواست
 بیکدر، چه، و در بین مردم چیزی کمتر از یقین، تقیم نشده است.
 کافی از حضرت صادق علیهم السلام نقل مینماید از آنجا رحمت یقین شخص که
 یقینش سالم و واقعیت دارد آنست که چنان نپندارد که مردم داخل در
 سخط حضرت باشند و ملامت و سزایش نکند آنانرا با آنچه خدا تعالی
 عنایت فرموده است زیرا که رزق مقسوم است و قابل رد و اعطاء نیست
 اگر کسی از رزق خود فرار کند آنچنانست که از مرگ خود فرار میکند - روزی
 او، باو، میرسد همچنانکه مرگ او را خواهد گرفت.

و بر این کسی که یقین دارد و از این فیض عظمی بهره مند است علامت هائیک
اول آنکه بغیر از خدا ، با احدی توجیه و التفاف و ثبوت مطلق ندارد
بلکه تنگ گاهش فقط وارد منعال بوده ، حول و قوه ای غیر از حول و قوه
علامت تعالی برای احدی قائل نیست و علت این معنی آنست که تمام
موجودات معلول فیاضت مطلقه حضرت اقدس کبریائی هستند
دوم آنکه در تمام احوال و اوقات ، شخص صاحب یقین حالت خضوع
را فراموش نکرده ، در هر مرتبه و هر عالمی که باشد ، نسبت بذات مقدس
ربوبی خود را کوچک و حقیر و لاشی می داند و این معنی نیست مگر در
انرا محبت و فنا و محض در انوار جلال و جمال ذات احدی .
سوم آنکه مستجاب الدعوه و صاحب کرامات و خرق عادات باشد
که حضرت احدیت عنایتش چنانست که فرموده : عِبَادِی اطعونی حتی
اجعلکم مثلی ... معلوم میشود که بنده اگر این راه اخلاص و یقین را
پیرایه اطاعت مولای مطلق کند آنچه اراده نماید حاصل .
صفت شرک آنست که وجود و در انجام امور است ظاهریه و باطنیه

فاعل و عامل آنرا غیر از خدا را شَرک بدانند - شَرک بدو قسم است
شَرک جلی و شَرک خفی - شَرک جلی آنست که رسماً و عملاً، قولاً و
 فعلاً برای دیگری قدرتی قائل شود و شَرک خفی نه این چنین است و نه
 معنای تقدیم است که بعضی از نفوس با غیر نفوس مدخلت در انجام
 امر داشته باشد - خدا ما را حفظ فرماید.

توحید : این نیز سه قسم است (۱) توحید در اصل ذات
 (۲) توحید در وجوب (۳) توحید در فعل و تأثیر که مؤثر و وجود ندارد
 غیر از ذات مقدس ربوبه جلّت عظمتش.

برای توحید در فعل و مؤثر بودن مراتب چهارگانه برای تنظیم و تفهیم
 قائل قساست (۱) قشر (۲) قشر الصر (۳) لُب (۴) لُب اللب
 مرتبه اولی که طاعت بگوید لا اله الا الله مرتبه دوم تصدیق قلبی باضافه
 قول لفظی که توحید مردم عوام چنین است مرتبه سوم شاهده کند بطریق
 کشف نور حق را باین نحو که موجد امشیا کثیره را می بیند و له با ملامت ^{خطه}
 کثرت نظر بحق واحد دارد در صد و شش و این و بعد مقام مقربین است

مرتبه چهارم، موجودی نه بیند مگر ذات مقدس ربوبی ^{عظمت} جلالت
و این مرتبه را اهل معرفت نام نهاده اند بمرتبه فنا فی التوحید و چون
کسی را غیر از ذات با حق تعالی نه بیند پس خودش را هم نمی بیند.

پس باید تحصیل توحید کرد و شرط اول آن که حُبّ قرب جوارح ^{الیهیت}

توبه از گناهات و بالتبعه وجوب توبه اجماعاً و نقلاً و عقلاً
مسلم است - اما اجماعاً که محقق است و شبهه در انعقاد اجماع نیست.

و اما دلیل نقلی مانند قوله تعالی: تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ^{۱۰۱} و قوله تم یا ایها الذین آمنوا توبوا إلى الله توبة
نُصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَكْفِرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ^{۱۰۲}

و معنی نصوح خالص است یعنی آن توبه مشوب با غرض دنیوی از مال ^{جاه}
و بدست آوردن عنوان و باطاعت و ادرا کردن عوام نباشد، و (توبوا)

امامت برائے وجوب و اما دلیل عقلی: اگر کسی، معنی وجوب و معنی توبه

را بداند، یقین خواهد کرد که حتماً باید توبه نمود زیرا معنی واجب آنست که

توقف دارد وصول سعادت بر آن چیز و اگر سعادت و شقاوت در بین ^{مشد}

واجب و حرام معنی ندارد - اما واجب آنچیز است که وسیله برای
 سعادت ابد باشد و شبهه نیست که سعادت و نیکبختی در دار بقا
 نیست مگر لقاء الله و انس بالله و عاملی دور کننده و مبعد و مانع
 از لقاء الله نیست مگر معاصی که از متابعت شهودات نفسانیته و از
 بزخارف دنیا کثیف حاصل میشود و عاملی مقرب و نزدیک کننده
 به لقاء الله نیست مگر قطع علائق از زخارف این عالم و اقبال و تقوا
 بجمیع وجوه بحضرت باری تعالی و طلب انس بدوام ذکرش و دوام فکر در
 عظمتش و نتیجه آنکه دوری از گناه که شقاوت و نزدیکی بقرب
 دوست که سعادت حاصل کند مگر بتوبه پس توبه واجب عقلیست
 مخفی نماید آنکه توسط از گناهان ایمان، مستقر و ثابت میگردد و در
 جای خود ثابتست که ایمان یک باب ندارد بلکه ابواب متفرقه دارد
 و بعضی از اهل سلوک بیان فرموده اند ایمان هفتاد و چند باب دارد
 که برتر از همه، شهادتین و فروتر از همه، رفع مانع و دفع اذیت از راه
 عبودیت بندگان خدا - و تنظیر و مثال بر این قول، قول متکلم است که

میگوید: انسان، موجود، واحد نیست بلکه صاحب مراتب است و هفتاد و چند موجود است که اعلیٰ از انسان روح و قلب و متفرعات این فرزهای عالی، و ادنای آن، انسانیکه بشره و پوست بدن و راحت نماید، شارب را بگیرد و ناخن بحد معتدل بچیند که شبیه ذوات ایناب - حیوانات ناخن دار نباشد - پس ایمان، مثل انسان و فاقد شهادتین بودن انسان، مثال فاقد روح بودن است و هر چه مبانی ایمانی و اصول اخلاقی ضعیف شده اند شاخه های نازک و گیاه بی اصل و ریشه است که بالذکر تند باد از ریشه کنده شده و در اندک زمانی از بین میرود بخلاف آن - ایمان و اصول اخلاقی و جهات مغنویت در هر کس ریشه دو انیده، قوه و محکم گردیده مانند درخت بزرگ چنان است که در تند باد مقاوم و بحال خود باقیست .

مثل شخص عاصی که از گناهان اجتناب ندارد مثل شخص سالم صبیح المزاجیت که بقوت بنیه خود مغرور است ولیکن اغذیه مسمومه و غیر نافع کم کم در مزاجش اثر گذاشته و لاجرم موجب هلاکتش میشود.

شخص معصیت کا رچہ گناہ صغیرہ با اصرار بکند و یا خدا سے نکر دگناہ
 کبیرہ مرتکب شود، گناہ در مزاج روحی و قلب معنوی اثر گذاشته
 اور ان طریق حق مغرّف و در حالیکہ مُنْغیر در دنیا و معاصی و لذّات
 این مٹھوات گوناگون میباشند، امید برگشت از او سلب و لاجرم گرفتار
 مہلاک ابدی خواہد شد، پس باید توبہ را بتأخیر ننیداخت و
 بتسویف و سُستی نپرداخت، زیرا کہ مرگ آمدنش را خبر نمیکند
 از اینجاست کہ حضرت لقمانؑ بپسرش فرمود: **يَا بُنَيَّ لَا تُؤَخِّرِ**
التَّوْبَةَ فَإِنَّ الْمَوْتَ يَأْتِي بِغَتَةٍ.

شرط است در کمال توبہ، بعد از تدارک ہر معصیتی، از طول
 دادن پشیمانانہ و قضا کردن عبادات و فارغ شدن از مظالم عبادت
 کثرت گریہ و عادت بکم خوردن غذا و ریاضت نفس تا آنکہ آب
 شود در بدن ہر گوشتی کہ از اغذیہ حرام روئیدہ باشد.

روایت از حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام است کہ شخصی در محضرش عرض کرد
 اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ امیر مؤمنان فرمود: **تَكَلَّمْتُكَ اُمَّكَ اَتَدِي مَا الْاِسْتِغْفَارُ**

ان الاستغفارَ درجةً للعالمین . و برای استغفار شش درجه است

(۱) ندَم یعنی پشیمانی بر آنچه گذشته است (۲) عَزَم بر ترک عود
برای گناه همیشه - یعنی دیگر بگناه برنگردد (۳) ادا کند حقوق
مردم را تا آنکه زمان ملاقات حضرت احدیت چیزی بر عهدش
نباشد (۴) هر فریضه واجب را از هر مقله باشد از عبادات و
غیر آنها که ضایع کرده تدارک نماید (۵) آن گواهی نماید که در زمان
عصیان در بدن روئیده و برآمده با حزن و اندوه آب نماید (۶) بپشتانند
عبادات را برای آب کردن گوشت بدن و بپشتانند سختی را بر خود همچنانکه
در عصیان از ناحی نصیب میبرد .

محمّد است که توبه جامع الشرائط حتماً مقبول درگاه حضرت احدیت است
بدلیل قوله تعالی : هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ (شوری ۲۵) وقوله
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (زلزال ۲۷) و قوله
وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا
(النساء ۱۱۰) وقوله تم غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ (غافر ۲۲)

وقول رسول الله صلى الله عليه وآله إِنَّ اللَّهَ يَبْطِئُ يَدَهُ بِالتَّوْبَةِ لِشَيْءٍ الْبَلِيلِ

إلى النهار، ولمسنى النهار إلى الليل حتى تطلع الشمس من مغربها
وبسط اليد كناية عن طلب التوبة.

وقوله صلى الله عليه وآله إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ : كَمَا يَذْهَبُ
الْمَاءُ الْوَسَخَ وقوله ، كَفَّارَةُ الذَّنَبِ التَّدَاقَةُ.

وقوله ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ
إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ، ثُمَّ
قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ
ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ
ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْيَوْمَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ
مَلَكَ الْمَوْتِ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ انتهى أقول نعم المولى ونعم النصير

قال الباقر عليه السلام لمحمد بن مسلم : ذنوب المؤمن إذا تاب منها مغفورة
له ، فليعمل المؤمن بما يتأنف بعد التوبة والمغفرة ، أما والله
إنهما (أي التوبة) ليست إلا لاهل الإيمان . فقال فإن عاد بعد التوبة
والاستغفار من الذنوب عاد في التوبة ؟ قال عليه السلام يا محمد بن مسلم

اَتَرَى الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ يَنْدِمُ عَلَى ذَنْبِهِ وَيَسْتَغْفِرُ مِنْهُ وَيَتُوبُ ثُمَّ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَوْبَتَهُ؟ قَالَ فَاتَهُ فَعَلَ ذَلِكَ مَرَّةً يَذْنِبُ وَيَتُوبُ وَيَسْتَغْفِرُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا عَادَ الْمُؤْمِنُ بِالْإِسْتِغْفَارِ وَالتَّوْبَةِ عَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ وَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَقْتُطِ الْمُؤْمِنُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ .

وقوله عليه السلام إذا بلغت النفس هذِهِ وَأَهْوَى بِبَيْدِهِ إِلَى خَلْقِهِ لَمْ يَكُنْ لِلْعَالَمِ تَوْبَةٌ وَكَانَتْ لِلْجَاهِلِ تَوْبَةٌ .

وقوله إِنَّ آدَمَ قَالَ يَا رَبِّ سَلِّمْ عَلَى الشَّيْطَانِ وَأَجْرِيئُهُ مِنِّي مَجْرَى الدَّمِ فَاجْعَلْ لِي شَيْئًا فَقَالَ يَا آدَمُ جَعَلْتُ لَكَ إِنْ مَنَ هَمٌّ مِنْ ذَرْبِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَمَنْ مَنَعَهُمْ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا - قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي - قَالَ جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ وَسَطًا لَهُمُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ هَذِهِ قَالَ يَا رَبِّ حَسْبِيَ !

وقال الصادق عليه السلام إِنَّ الرَّجُلَ لِيَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ

قيل يدخله الله بالذنوب الحجة؟ قال نعم! انه ليدنّب فلا يزال منه خائفاً ما قنأ نفسه فيرحمه الله فيدخله الجنة .

وقوله عليه السلام : العبد المؤمن اذا اذنب ذنباً اجله الله سبع ساعات فان استغفر الله لم يكتب عليه شيء وان مضت الساعات ولم يستغفر كُتبت عليه السيئة - وان المؤمن ليذكر ذنبه بعد عشرين سنة حتى يستغفر به فيغفر له وان الكافر لينسا من ساعته ولا يخفى ان الاخبار المذكورة في الباب من كتاب اصول الكافي في باب الاعتذار بالذنوب وباب من يمّم بالحسنة والسيئة وباب التوبة وباب الاستغفار من الذنوب وباب فيما اعطى الله ادم وقت التوبة

ترجمه روایات توبه

- توبه زمانیکه واجد شرایط باشد مقبول ساحت قدس کبریاست بدلیل قوله تعالى هو الله يقبل التوبة پس ذات اقدس حق قبول آن بندگان خود می نماید .

دیگر اینکه میفرماید : من يعمل سوءاً أتخ عنك مخالفت با خداي تعالی

کرد یا آنکه بنفس خود ظلم نمود و بعد توبه کرد و از کرده خود پشیمان
 شد و استغفار نمود - خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بازگشتش را
 میپذیرد و باز فرموده است که خدای تعالی قبول کند
 توبه و آمرزنده گناهانست - رسول اکرم میفرماید:
 خدای تعالی بسط ید میفرماید: برای گناهکار روز و گناهکار
 - یعنی هر زمان طالب توبه استغفار کرد، توبه اش را قبول
 مینماید - همچنین رسول اکرم فرمود همچنانکه آب (شوینده)
 کثافت لباس و بدن را میشوید توبه هم گناهان را شستشو پاک میکند
 و همچنین فرموده اند: کفار گناه، توبه است.
 و فرمود: اگر گناهکار یک سال قبل از مرگش توبه کرد، توبه اش پذیرفته
 بشود فرمود یک سال زیاد است اگر یک ماه مانده بمرگش توبه کرد از او قبولست
 بعد فرمود یک ماه زیاد است اگر یک جمعه بمرگش از گناه بداریت و توبه اش
 بعد فرمود یک جمعه زیاد است اگر کسی یک روز بمرگش توبه کرد از او قبولست
 بعد فرمود آنهم زیاد است اگر کسی قبل از موت - قبل از معاینه ملک الموت

توبه کند، توبه اش قبولست . حضرت باقر علیه السلام بجمد بن مسلم
میفرماید مگر ممکنست کسی توبه کند و توبه اش قبول نشود .
و آن حضرت بجمد بن مسلم فرمود: زمانیکه روح بحلقوم رسید، توبه برای
عالم نافع نیست و له برای جاهل نافعست - در روایت
آدم علیه السلام بحضرت احدیت عرض کرد: شیطان را بر من و بذریه من
مسلط کردی - که شیطان در خون من و ذریه ام جریان دارد، در مقابلش
عنایتی فرما، خطاب رسید از ذریه تو اگر قصد گناه داشتند من نمی بینم
و اگر گناه کرد یک گناه مینویسم و اگر قصد عمل نیک داشت و موفق
بآنجا شد یک حسنه در نام عملش مینویسم و اگر با انجامش توفیق حاصل
کرد ده حسنه برای یک عملش مینویسم - آدم علیه السلام عرض کرد خدایا :
(فضل خود را) زیاد فرما، خطاب رسید اگر گناه کرد و استغفار نمود
گناهش را عفو میکنم، حضرت آدم علیه السلام عرض کرد زیاد فرما، خطاب رسید
برای جبران گناه او، توبه قرار دادم تا زمانیکه جان بحلقومش برسد
عرض کرد خدایا کافیت .

و فرمودند : مؤمن پس از گناه ، هفت ساعت مهلت دارد تا گناهِش را با توبه جبران نماید اگر چنین نکرد آنگاه گناه در نام او ثبت میشود باز فرمودند : هرگاه مؤمن گناه بیت سال قبلش را بیاد آورد و توبه نماید خدای تعالی او را میآمرزد ولیکن کافر همینکه گناه کرد فراموش میکند و اما اخبار وارده در ذم مطلق ذنب زیاد است و از آن جمله است :

كَقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا مِنْ يَوْمٍ طَلَعَ فَجْرُهُ وَلَا لَيْلَةٍ غَابَتْ شَقَقُهَا إِلَّا وَ مَلَكَانِ يُنَادِيَانِ بَادِيَتِهِمَا صَوَاتٍ يَقُولُ أَحَدُهُمَا يَا لَيْتَ هَذَا النَّاسُ لَمْ يَخْلُقُوا وَيَقُولُ الْآخَرُ يَا لَيْتَهُمْ إِذَا خُلِقُوا عَمِلُوا لِمَاذَا خُلِقُوا فَيَقُولُ الْآخَرُ يَا لَيْتَهُمْ إِذَا لَمْ يَعْلَمُوا لِمَاذَا خُلِقُوا عَمِلُوا بِمَا عَمِلُوا فَيَقُولُ الْآخَرُ يَا لَيْتَهُمْ إِذَا لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا عَمِلُوا تَابُوا عَمَّا عَمِلُوا - رسول اکرم^ع فرمود روزی نیست که از فجر مشرق^{طالع} گردد و شامی هم نیست که در شفق غرب افول نماید مگر آنکه دو ملک بچه^{ها} را آواز ندا میکنند : ندای اولی اینکه ای کاش این آفریده^{ها} خلق نشده بودند ندای دومی اینکه ای کاش حالا که خلق شده اند

میدانستند برای چه خلق شده اند ندانند و میگویند حال که
 نمیدانند برای چه خلق شده اند ^{یکاش} عمل میکردند با آنچه علم داشتند
 ندانند چهره میگویند حالا که عمل نمیکند با آنچه میدانند ^{یکاش} ^{توبه}
 میکردند از آنچه عمل کرده اند.

و فراموشی، بنده گناهکار به یکصد سال جرید برای گناهی و حال آنکه
 نظر میکنند بر ازواج و اولادها و نواده ها که همه در بهشت منتظرند.

وَاللّٰهُ قَاضٍ قَضَاءً حَتْمًا اَلَا يَنْعَمُ عَلَى الْعَبْدِ بِعَمَلِهِ
 فَيَسْلُبُهَا اِيَّاهُ حَتّٰى يَجِدَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ النَّقْمَةَ.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ شَيْءٍ اَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ اِنَّ الْقَلْبَ لَيَوَاقِفُ
 الْخَطِيئَةَ فَمَا يَزَالُ بِهِ حَتّٰى يَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ اَعْلَاهُ اَسْفَلَهُ.

حضرت باقره فرمود: علم قضاای حضرت حق جلّت عظمتش بر آنست که
 فرمود که به بنده شرعاً نیست فرمود سلب منع نفرماید مگر آنکه عبد
 با عمل زشت خود و گناهی که مرتکب میگردد نسبت الهی را بآل بدینقت مینماید
 و فرمود چیزی بدتر و فاسد کننده تر از گناه بر قلب نیست و در اثر او هرگز گناه

قلب منکوس میشود یعنی جهات علوی، مقام سفلی و سفلی در علوی
مقام میگردد. فرمودند: ناداحتی روحی و مزاجی پیش نیاید مگر در
اثر گناه چنانکه خدای حکیم در کتاب کریم چنین یادداشت میداند
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ
حضرت صادق علیه السلام فرمود: وَمَا يَعْفُو اللَّهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُؤْخَذُ
به - یعنی آنچه خدای تعالی عفو میفرماید بیشتر از آنست که او را مؤخذ
فرماید و آنحضرت فرمود: إِنَّ الرَّجُلَ يَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلَاةَ
اللَّيْلِ - مرد گناه میکند و در اثر گناه از نماز شبش محروم میماند.
« این روایات در باب ذنوب از کتاب شریف اصول کافی نقل گردید »
و توهم نشود که ممکنست گناه برای بعضیها اثر نداشته باشد، این امر
محالست بعلت آنکه چنانکه انبیاء مورد بازخواست قرار میگیرند و خدا
حضرت آدم علیه السلام که بنا بقولی و سیال گریه کرده است دیگر غیر انبیاء
را تکلیف روش نیست.

قال الصادق علیه السلام: التوبة حبل الله ومدة عنايته - توبه رستیا

لطف و رأفت حضرت حقست که بوسیله آن دورشدگان نزدیک
 میگردند و ضرورت دارد که بندگان خدا مدامت در توبه داشته
 باشند و دانستنیست که هر فرقه از عباد نوعی توبه دارند کما
 اینکه توبه انبیاء علیهم السلام از اضطراب سراسر است و توبه
اولیاء از قلوب خطرناک که در درون بطور مبکد مرضی و یا غیر مرضی
توبه اصفیاء از این معنیست که آیا از عهده ما و حبب علیهم برآمده اند
 یا خیر توبه خواص از اشتغال بغير الله است از ازواج و بستگان
 و احباب و توبه عوام از گناهان صغیره و کبیره است.

و برای هر یک از فرق مذکوره معرفت و شناسا و علم در اصل توبه میباشد.
 و اعلم ان لعدم خلو احد من الخلق من نوع النقص و ان تفاوتوا
 في المقادير يلزم وجوب التوبة على كل عبد في كل حالة فالتوبة
 واجبة على كل عبد في كل نفس من انفسه.

ج ^{عبد} ^{لعلهم}
 قال العارف المعروف ابو سليمان الدواني فيما نقل عنه في احاء العلم

« لو لم يترك العاقل فيما بقي من عمره الا على فوت ما مضى من عمره »

في غير طاعة الله لكان حقيقاً أن ينتهى ذلك إلى الممات فكيف
 من يستقبل ما بقي من عمره بمثل ما مضى من جهله - ومن عرف
 قدر العمر وفائدته وما يكتب به من سعادة الأبد، يعلم أن
 ما يضيع منه في المعصية وغير التوبة أي حسرة وندامة يترتب
 عليه، فإن العاقل إذا ملك جوهرة نفيسة فان ضاعت منه
 بغير فائدة، بكى عليها الأمل، وإن ضاعت منه وصار ضياعاً
 سبب هلاكه، كان بكائه منه أشد وكل نفس من العمر جوهرة
 نفيسة لا عوض لها إلا أيضاً للمنا العبد إلى سعادة الأبد وأتى
 جوهراً نفس من هذا - فمن ضيعها في الغفلة خسر خيراً ما بيننا
 ومن صرفها في معصية فقد هلك .

وقد قيل: إن الله تعالى إلى عبده سرين يريهما على سبيل
 أحدهما إذا خرج من بطن أمه يقول له: عجب قد أخرجتني إلى
 الدنيا طاهراً طيفاً واستودعتك عمرَكَ وأتمنتك عليه، فانظر
 تحفظ الأمانة وانظر كيف تلقاني .

وَالثَّانِي: عند خروج روحه يقول، عبدي ماذا صنعت في امانتي
عندك هل حفظتها حتى تلقاني على العهد فالقائك على الوفاء،
بالمطالبة والعقاب؟ واليه الاشارة بقوله تعالى اعز اسميه
وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (سورة مؤمنون آية ٥)

وقد روى ان ملك الموت اذا ظهر للعبد عند موته اعلمه انه قد بقي
من عمره ساعة لا تستأخر عنها طرفة عين - فيبدو للعبد من الحزن
والحسرة والاسف ما لو كانت له الدنيا يجذافها ليعطاهها بدل ان
يضم الى تلك الساعة، ساعة اخرى ليتدارك فيها تقريطه ولا يجيد
اليها سبيلا، وقد روى ايضا انه اذا كشف الغطاء للعبد
قال لملك الموت، اخبرني يوما اعتذر فيه الى ربي واتوب واتردد
صالح النفسى - فيقول فنيت الايام فلا يوم - فيقول اخرني ساعة فيقول
فنيت الساعات فلا ساعة فيعترع بروجه ويتردد انفاسه في
شواصيفه، ويتمرع غصته اليأس عن التدارك وحسرة الندامة على
تضييع عمره فيضطرب اصل ايمانه في صدمات تلك الاهوال، فاذا



نَزَّهَتْ نَفْسَهُ فَإِنْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنُ خَرَجَتْ رُوحُهُ عَلَى
التَّوْحِيدِ وَ ذَلِكَ حُسْنُ الْخَاتِمَةِ - وَإِنْ سَبَقَتْ لَهُ الْقَضَاءُ بِالشَّقْوَةِ خَرَجَتْ
رُوحُهُ عَلَى الشَّكِّ وَالْاضْطِرَابِ وَ ذَلِكَ سُوءُ الْخَاتِمَةِ - (نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ)

تَرْجِمَةُ اَجْمَالِ

بَدَأَ اللَّهُ بِمَجْمُوعِ مَعْصُومِينَ وَابْنِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَحَدَهُ خَالَهُ اَزْ نَوَاقِصِ اخْلَاقِ
نَبِيَّتٍ وَ اِبْنِ نَقْصِ دَرِ اَفْرَادِ كَمَا وَكَيْفَا دَرِ شَدِّتِ وَضَعْفِ مُتَفَاوَتِ
فَلَذَا تَوْبَةِ دَرِ هَرِّ مَقَامِ وَ اَحْوَالِ وَاجِبِ - اَزْ عَارِفِ مَعْرُوفِ اَبُو سَلِيْمِ
دَوَانِ دَرِ اَحْيَاءِ الْعُلُومِ غَزَالِ فَقَلَشْدَةِ : فَرَمُودَةِ اَمْتِ كِهْ اَلْغَرَاقِلِ دَرِ تَمَّةِ عُمَرِ
بِاَيِّمِ اَزْ عَمْرِشِ دَرِ گناه وَ مَعْصِيَتِ گَزَشْتِ گَرِيه كُنْدِ سَرِ اَدَاتِ اَوَقْتِ
دَمِ مَرگِ بَرَسِدِ وَ چَقْدِ رَشَقِ وَ بَدِخْتِ اَسْتِ اَنَكِهْ عَمْرِ مُسْتَقْبَلِشِ هَمِ دَرِ
گناه بَكَزِدِ وَ اَنَكِهْ قَدِ عَمْرِ وَ سَعَادَتِ اَبَدِ بَدَانْدِ ، مِيْدَانْدِ اَيِّمِ
صَرَفِ دَرِ مَعْصِيَتِ كَرْدِ چِهْ گُوهرِ گَرانِ بَهَائِ رَا اَزْ دَسْتِ دُرِّ مُقَاتِلِشِ
چِهْ زِيَانِ وَ خَسَارِ بَدِ اَمْرِ دِهْدِ .

نَقَّاشْدِ خُدَايِ تَعَالَى رَا بَرَايِ بِنْدَةِ اَشِ دَوِ سَرِ اَسْتِ اَوَّلِ اَنَكِهْ وَ قَتِي

آمد با و خطاب میشود این عمر امانتی است بتو داده شده که در او
همه گونه قدرت، از اعمال خیر و شر داشته و مشاهده نمایم که با
امانت چگونه رفتار خواهی کرد، دوستی آنکه در وقت خروج
روح با و فرماید چه کردی و چه نتیجه و بهره بردی - قول خدا میباید
ناظر باین موضوع است که در قرآن مجید میفرماید وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ
وَعَقْدِهِمْ رَاعُونَ .

روایت شده که ملك الموت ببالین مختصر آمده با و میگوید یک ساعت از عمر تو
باقیت مختصر میگوید بهر طریق که ممکن باشد یک ساعت بر آن بیا افزا
ملك الموت میگوید تمام ساعات عمر تو تمام شده بحالت که آن
افزوده گردد، و در روایت دیگر وارد شده ملك الموت میگوید
در حال حضور بالین مختصر که وقت تمام شده و نوبت کوچ رسیده است
مختصر میگوید آنچه از املاک و زخارف دنیا دارم و متعلق بمنست
میدهم که یکروز بر روزگار عمر من ببقائے، میگوید که ممکن نیست زیرا که
تمام روزهای عمرت را تمام کرده ام .

حافظ شیرازی چه خوش سروده است :

دست از طلب ندارم تا کام من برآید ^{تن برآید} یا جان رسد بجان یا جان ^{تن برآید}

اگر گفته شود، در توبه غیر از علاج معصیت چه لذت و شرافت است ؟

جواب داده میشود مگر نمیدانید خدا تعالی مُبَدِّل السَّيِّئَاتِ بِأَسْوَئِهَا

بِالْحَسَنَاتِ است مگر کرامت و بشارت عظمای (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ)

در قرآن مجید ندیده ؟ یا آنکه تصویر مقام و معنی محبت خدا نکرده ؟

اهل حق چنین گویند که محبت خدا به قرب به بندش آنست که کشف حجب برای او

میکند و او را از جوار قرب و لقاء خودش بهره مند گرداند .

باین اکر این مقدمات شناسائی شد و عرفانی برای ثواب حاصل گردید

یقیناً با شراش وجودش در صدد جبران مافات بوده و با غلام مراتب ^{جمله} و جبهات

تضرع و ابتهال بهر گاه حضرت ذی الجلال اتوب الى الله خواهد گفت

و باقی مراتب بالضروره با کمال وجوه در دست میشود ، فی الجمله آنجا که ^{حقیقت}

عرفان شناخت معصیت و توبه حاصل میشود چه حالاتی حادث میگردد ؟

مثلاً حکایت نباش را بیاد آر و ملاحظه کن که کسی او را یاد داده بود

که خیر کار بجای یاکند فی الجمله معرفت شخصیت جزئی بدرجه بزرگ
جنایتش حاصل شد و او را باین اعمال وادار کرد.

بلی دیده نشد، پسر مرده را کسی نوحه گریه یاد^{شد} ولیکن نوحه گری را آن
پسر مرده یاد میگیرند و خوبست همین روایت توبه نباشد^{لکن} ساین
طریق حقیقت، سر لوحه تنبه قرار داده و هر چه بتوانند از آن^{کنند} استفاده
قولہ تعالی وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ
فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَى اللَّهِ (عمران ۱۲۹)

- در تفسیر آیه شریفه از مجالس صدوق (ره) روایت کرده اند حضرت
صادق علیه السلام که معاذ بن جبل داخل شد خدمت رسول اکرم (ص) بایک
وسلام عرض کرد و جواب شنید - رسول خدا فرمود ای معاذ چرا گریه میکنی؟
عرض کرد یا رسول الله نزدیک در ب منزل شما جوان خوش صورت و زیبا
رنگ چنان بر جوانه خودش گریانست که مانند زن پسر مرده است، گریه
او، مرا اینچنان گریاند و اجازة حضور میطلبد - فرمود آنجوان را حاضر کن
جوان را معاذ فرا خواند سلام کرد، حضرت جوابش را فرمود، پرسید گریه^{را}

از چیست ؟ عرض کرد چرا اگر بگویم ، گناهان مرتب شده ام که اگر خدا مرا
ببعضی از آنها اخذ نماید مراد داخل جهنم خواهد کرد و من چنین می بینم که
بزودی گرفتارم خواهد فرمود و ابداً گناهان مرا نخواهد بخشید .

رسول خدا فرمود : آیا بخدا شریک قرار داده ؟ عرض کرد پناه می برم بخدا
اگر او را شریک قرار داده باشم - فرمود آیا نفسی را گشته ای ، عرض کرد
نه ، فرمود پس خدای بخشد گناهان ترا اگر چه بزرگی کوهها باشد .

جوان عرض کرد ، گناهان من از کوهها بزرگتر است ، فرمود خدای بخشد ترا
اگر چه مانند هفت طبقه زمین و دریاها و ریگها و درختان آن و آنچه
در آنست از مخلوقات ، عرض کرد گناه من از اینها بزرگتر است ، فرمود :
میبخشد خدا گناهانت را اگر چه بقدر آسمانها و ستارگان و بقدر
عرش و کرسی باشد ، عرض کرد گناهان من از اینها هم بزرگتر است .

معاذ میگوید ، رسول خدا نظری خشم آلود بجوان افکند پس فرمود :

وَيَحْكُ گناهان تو بزرگتر است یا عفو و رحمت پروردگار تو !!

جوان ، بروی بر زمین افتاد و گفت سُبْحَانَ رَبِّيَ پاک و منزّه است خدا ^{میں}

یا رسول الله - پس حضرت فرمود نمیبخشد گناهان عظیم را مگر پروردگار
 عظیم - جوان، دیگر، ساکت شد. پس فرمود و یحیی یا شایب اخبرنی
 ببعض ذنوبک - عرض کرد بلی خبر میدهم - من کارم هفت سال نباشی
 قبور بود - نبش قبر میکردم، مرده ها را در میآورددم و کفتمهای آنها را ^{میگفتم}
 تا یکشب، دختری که از بنات انصار بود مرد و بردند دفنش کردند
 شب که شد آمدم بقبور او - قبرش را نبش کردم، جنازه را در آوردم و
 کفنش را گرفتم و برگشتم، در اینوقت شیطان و سوسه ام کرد که غمی بینی چطور
 و چیز و چنان است - تا برگشتم بسوی او و با آن مرده مقاربت کردم و
 او را عریان گذاشتم و برگشتم، پس شنیدم که مرا صدا کرد و گفت وای بر تو
 ای جوان از دایان یوم الدین - در روزیکه و امیدارد مرا و تورا برای حشا
 مرا اینطور در بین مرده ها عریان گذاشتی و کفن مرا بردی و مرا این چنین آلوده
 کردی که در روز قیامت جنب از قبر برخیزم پس وای بر جوانه تو از نبش
 دوزخ و گمان ندارم بوی بهشت بر مشام من و تو برسد ابداً - پس عرض کرد :
 ای چنین است، حال و روز من - رسول خدا فرمود : که دو دشوار من ای فاسق

مر میترسم که با تش توبه بوزم - رسول خدا اعراض فرمود تا آنکه آنجوان رفت
 و از نظر حضرت دور شد - رفت از شهر توشه گرفت و پناه بگوهرها، پلاسی
 پوشید، دستهایش را بگردن خود بست و مشغول عبادت و مناجات شد
 عرض میکرد: رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ بِهَلُولٍ وَبَيْنَ يَدَيْكَ مَغْلُولٌ
 يَا رَبِّ أَنْتَ الَّذِي تَعْرِفُنِي وَزَلَّ مَتْنِي مَا تَعْلَمُ سِتْرِي يَا رَبِّ إِنِّي أَصْبَحْتُ
 مِنَ النَّادِمِينَ وَآتَيْتُ نَبِيَّكَ قَائِبًا فَطَرَدَنِي وَزَادَ فِي خَوْفِي فَأَسْأَلُكَ
 بِاسْمِكَ وَجَلَالِكَ وَعَظَمِ سُلْطَانِكَ أَنْ لَا تُخَيِّبَ رَجَائِي سِتْرِي وَلَا
 تَبْطُلَ دَعَائِي وَلَا تَقْطُطْنِي مِنْ رَحْمَتِكَ .

یعنی پروردگار! بنده ات بهلول، خود را مغلول کرده (برنجیر کشیده)، خوب از
 گناهان من باخبرم - در حال پشیمانی بهر خانه رسولت رفتم - در اثر بزرگی
 گناهم - قبول نفرمود بلکه ترس مرا زیادتر کرد - پروردگار! بمجلال و عظمت
 و سلطنت سوگند میدهم مرا مأیوس نکنی و عرض توبه ام را نپذیرف
 اجابت مقرون فرمائی - شب و روز، کاوش گریه و زاری و مناجات
 و عبادت بود تا چهل روز و حال داشت که در درنده ها و وحوش

اثر میگذاشت، پس از اتمام چهل روز عرض کرد: اللَّهُمَّ مَا فَعَلْتُ فِي
 حَاجَتِي، إِنْ كُنْتَ اسْتَجَبْتَ دُعَائِي وَغَفَرْتَ خَطِيئَتِي فَأَوْجِزْ إِلَى نَبِيِّكَ
 وَإِنْ لَمْ تَسْجِبْ لِي دُعَائِي وَلَمْ تَغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَرَدَّتْ عِقَابِي، فَجَعَلْ
 بِنَارِ تَحْرِقَنِي، أَوْ عِقَابِي فِي الدُّنْيَا تَمْلِكُنِي وَخَلَّصْنِي مِنْ فَضِيحَةٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
 - عرض می کرد. بار اله! اگر دعای مرا مقرون با جابت نموده و مرا بخشید
 و از بدیهایم گذشتند به پیغمبرت که مرده رحمت میدهد و می فرماید، و
 اگر گناهانم را بخشیده باشی بفرست، و بسوزانم، هلاکم کن و خلاصم
 فرما و از فضاحت روز قیامت بجاتم بخش - لا جرم، چو دریا رحمت
 تلاطم کند گنه صاحب خویش را گم کند.

پس خدای غفور رحیم این کرمیه را نازل فرمود: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا
 فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ
 اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْ يَنْصُرَهُ عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ
 مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ
 أَجْرُ الْعَامِلِينَ - آنانکه چون نامشایستی کردند یا بر نفس خودشان

ستم و نه دیدند ، یاد کردند خدا را - پس استغفار نمودند برای گناهانشان
و گیت که بیاورد گناهان را جز خدا و اصرار نمودند بر آنچه کردند و آنان
میدانند ، آنگاه پادشاه ایشان آمرزشی است از پروردگارشان و بهشتها
که میروانند بر ایشان نهمها پیوسته و همگی و چه نیکوست مرد کارکنان .
همینکه این آیات بحضرت مقدس نبوی نازل شد حضرت بیرون آمد
در حالیکه آیات مبارکه را بالبعثت تلاوت میفرمود با اصحاب فرمود :
گیت که مرا بود به پیش آن جوان قائب ! معاذ عرض کرد یا رسول
شیده ایم او در فلان مکان و فلان کوه است ، پس رسول خدا با اصحاب
تشریف بردند تا رسیدند بآن کوه ، سپس بالا تشریف برده رسیدند
بجای آن جوان و او را جستجو میکردند ، ناگاه دیدند جوان مذکور در میان
دو سنگ سرپا ایستاده و دستهایش را بگردن بسته ، صوتش از شدت
تابش آفتاب سیاه شده و مژههای چشمش از گرمی زیاد ریخته و عرض میکنند
سُبْحَانَكَ مَاذَا تَرِيدُ
وَاحْسِنْتَ صَوْتِي فَلَيْتَ شِعْرِي مَاذَا تَرِيدُ
بِ اَنِي النَّارِ تَحْرِقُنِي ، اَوْ فِي جَوَارِكِ تَسْكُنُنِي اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قَدْ اَكْرَمْتَ

الاحسان الی فَاَنْعَمْتَ عَلَی فلیت شعری مَاذَا یَکُونُ الْاِخْرَامِ
 الی الْجَنَّةِ تَرْفِئَنی - ام الی النَّارِ تَسْوَقُنِی ، اَللّٰهُمَّ اِنْ خَطِیْتُ اعْظُمُ
 مِنَ السَّمُوتِ وَالْاَرْضِ وَمِنْ کَرْسِیِّکَ الْوَاسِعِ وَعَرْشِکَ الْعَظِیمِ
 فلیت شعری تَغْفِرْ خَطِیَّتِی ام تَفْضَحْنِی بِهَا یَوْمَ الْقِیَمَةِ .
 اجبالاً عرض می‌کند: پروردگار! خلق و صورتی را نیکی و فرمودی آیا در غم
 و آتش خود عذاب می‌فرمائی و یا در جوار و قرب خجایم میدهی
 الهی جمیع عنایات خاصه را در باره ام اجراء فرمودی ، نمیدانم آخر از من
 بکجا میرسد آیا در پوشش و عنایات خاصه در بهشت قرار میدی
 یا آنکه بدوزخ روانه میکنی - پروردگار! گناه از زمین و آسمانها و کرسی
 و عرش رحمت تو بزرگ و بزرگتر است آیا رشتحات رحمت گناه عظیم
 مرا فرامیگیرد یا آنکه در آخرت پیش همه خلایق رسوا و به آبرو خواهیم
 شد - مشغول اینگونه مناجات بود که وجود مقدس نبویه از راه رسید
 دستهای را بادمش گشود و خار و خاشاک را از سر و رویش
 پاک کرد و فرمود: بشارت باد ترا ای بهلول ، تو آزاد کرده خدا

اذا تش پس باصحاب فرمود، تدارك وجيران نماييد گناهان خود را ما
بملول که معاصی خود را جبران و تدارك نمود.

اويس ترني از کسانی است که رسول اکرم از برای او شهادت
بیمشت فرمود و ظاهراً ایشان را ملاقات نکرده بود - فرمود، او
در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین شهید خواهد شد.

روایت فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایشان خبر داد
که، تو، یاعلی خواهی یافت مردی از امت مرا که اسم او اویس قرنی است و
از حزب الله است، میبرد بر شهادت یعنی در رکابت شهید میشود و
در شفاعت روز قیامت بقدر قبيله ربيع و مضر شفاعت مینماید
رسول اکرم فرمود: میونذ روایح و بومعیم هشت از طرف قرن چقدر
من مشتاق اویم - هر کس او را ملاقات کرد سلام مرا با او برساند.

نقل شده از مادش اجازه گرفت برای ملاقات رسول خدا، مادش
گفت ملاقات داد و گفت تاخیر نکنی، زود برگرد، اویس آمد بر پیشانی
رسول الله، خبر حضورش را گرفت - تشریف داشتند بعد از مقداری

توقف بقرن مراجعت کرد و چون رسول خدا آمد فرمود من استشمام

رائحه و بوی مؤمن خالص مینایم کسی آمده بود؟ عرض کردند:

اوسین قرنی خدمت رسید تشریف نداشتید.

قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَوْسِي الْقُرْنِي؟ فَقَالَ ^{تَفْتَقِدُونَهُ} إِنْ غَابَ عَنْكُمْ لَمْ

وَإِنْ ظَهَرَ لَكُمْ لَمْ تَكُنْ ثَوَابِهِ ^(لَا بِالْبَرِّ) يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلَ رُبْعِهِ وَ

مَضَى وَلَا يَرَانِي وَيُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيْ خَلِيفَتِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي صَفِّينَ

- عرض کردند یا رسول الله اوسین کسیت؟ فرمود شخصی است که اگر

غایب از شما باشد بدنبالش برای جستجو نبروید و اگر در بین شما

باشد ببودنش اهمیت ندهید.

قَالَ أَوْسِي الْقُرْنِي كَيْفَ اصْبَحْتُ؟ قَالَ كَيْفَ يُصْبِحُ رَجُلٌ إِذَا اصْبَحَ لَا يَدْرِي

أَيُّ مَسَىٰ وَإِذَا امْسَى لَا يَدْرِي أَيُّ صَبَحَ بِهِ أَوْسِي كَفْتُهُ شَدَّ چگونه

صبح کرده؟ گفت چگونه صبح میکند کسیکه نمیداند شب خواهد رسید؟

و یا، شب داخل شد، صبح را خواهد دید یا نه

أَعْلَامُ الدِّينِ رَوَى عَنْ أَوْسِي الْقُرْنِي أَنَّهُ قَالَ لِلرَّجُلِ مَا لَكَ كَيْفَ هَٰذَا؟

فقال كيف حال من يصبح يقول لا أمسى ^{وَيَقُولُ لَا أُصْبِحُ} ويشير
 بالجنة ولا يعمل عملها ويحذر النار ولا يترك ما يوجبها والله
 ان الموت وعصيه وكرباته وذكر هول المظلم واهوال يوم
 القيمة لم ندع للمؤمن في الدنيا قرحاً وان حقوق الله لم يتق لنا
 ذهباً وفضة وان قيام المؤمن بالحق في الناس لم يدع له صدقاً
 دأمرهم بالمعروف ونهاهم عن المنكر فيشتمون اعراضاً ويرموننا
 بالجرائم والمعائب والعظاير ويجدون على ذلك اعواناً من الفاسقين
 انه لا يمنعنا ذلك ان نقوم فيهم بحق الله تعالى

مردی سؤال کرد از اویرق در حال چطور است؟ گفت چگونه است
 کسیکه صبح مینماید، صبگوید شب را نمکنت بصبح نرسانم و صبح میکند و بر این
 دارد است که شاید شب نرسد و مرگ را در یابد - چگونه است حال
 برایم بهمنی شدن خود و دوری از جهنمش کار می نکرده است - سوگند
 بخدا، مرگ و عصیه و ناراحتی و فترهایش و یا اضطرابی که از اطلاق
 بوضع در آرد رها نکاشد و احوال هول آور روز قیامت، مرگ برای

مؤمن فرج و خوشحالی باقی نگذارد، لاجرم همیشه مغموم و معصوم است
و آنکه حقوق واجب و مستحب خدا را از اموال و دارائی حتمی او بپزد
طلا و نقره بپیمایند و شخص مؤمن اگر بخواهد حق بگیرد و حق
بشود برای او، دوست و صدیقی باقی نماند زیرا که همه توقع خلا
دارند - و تکیه بخوابی امیر معروف و غنی از کثرت کثی بعضی را دوست فحش
میدهند و بدنامت میکنند و ترا بیو به منسوب میدارند از همه
بدتر آنکه عده از فساد و مردمان را با له آنا را کم کنند و لیکن
معاذ این امور مانع از گرایش و بیان حق و حقیقت نیست ^{و الله} ما قیام بحق

قصه ابوالبقاء ^{سنة ٤٤٠} مشهور امیر المؤمنین ^ع علیه السلام

ملخصها ان فی سنة ٤٤٠ صارت النجف قحطاً شديداً حتى صار
الخبز كل رطل بقرط، بقي اربعين يوماً مضى القوم من الضر على
وجوههم الى القرى و بقي ابوالبقاء بن سويقة وكان له من العمر
مائة وعشرين سنة فأضر به الحال، فقالت له زوجته و
بناته هلكنا امض كما مضى القوم فلعل الله يفتح شيئاً نعيش

به فعزم على المضى فدخل القبّة الشريفة وزار وصلى وجلس عند الرأس
 الشريف وقال يا امير المؤمنين لي في خدمتك مائة سنة ما
 فارقتك ما رأيت المحلّة وما رأيت التكون وقد اضربى وباطفا لي
 الجوع وهما أنا مفارق قلب ويعز علي فراقك استودعك هذا فراق
 بيني وبينك ثم خرج فلما خرج من المشهد العلوي كان وقت الليل
 فتزل في منزل من منازل الخجف ونام فرأى عليا ^{عليه السلام} وهو يقول يا ابا ^{البقاء}
 فارقتنى بعد طول هذه المدة - عُدْ الى حيث كنت ، فانته به باكيا
 فرجع واخذ مفتاح القبّة من الخازن ابي عبد الله بن شهر يار القتي و
 قعد على عادته بقى ثلاثة ايام ففي اليوم الثالث أقبل رجل وبين
 كتفيه مخلّاة كهيئة المشاء الى طريق مكة وامره ان يأتيه باوزان
 الذهب الذي رده ابو البقاء الى زيد بن واقصة وهو صانع على باب التقى
 بن اسامة العلوي النسابة فاخذ منه الصينية وفيها اوزان الذهب
 واوزان الفضة فجمع الرجل جميع الاوزان فوضعها في الكفة ووضع
 بخدّها الذهب ثم صيّبه في حجر ابو البقاء ونملض فقال له

القیّم یا سید ما اصنع بها قال هُوَ لَكَ الذی قال لك ارجع الى
 حیث كنت قال اعطه خذ الاوزان ولو جئت باكثر من هذا
 الاوزان لا عطيتك فوق القیّم مغشياً ومضى الرجل - فزوج القیّم
 بناته وعسر داره وحسنت حاله - نورانیّت حسنی و لقاء حقیقی
 اجمال واقعه اینست که در سال ۱۰۱۵ قحطی سختی در نجف اشرف پیش آمد ^{بسیار}
 مردم فرار کردند، عیالات ابوالبقاء با و که کلید حرم علی علیه السلام بود
 گفتند ما از گرسنگی نزدیک بملاکیم ما را از اینجا ببر، ابوالبقاء
 برای وداع زیارت مشرف شد، زیارت کرد و نماز خواند و عرض کرد
 آقا جان از عالم مطلق قریب بمصد سالت در خدمت بودم و دوری شما
 مراجع نگاه است ولیکن اجباراً شما را وداع میکنم - از حرم خارج شد
 و کلید را به ابیعبدا لله بن شهریار قمی که خازن حرم بود تحویل داد و
 وارد منزل شد و با عیالات خود بدنبال مقصد حرکت کرد - موقع
 عصر بود در منزله در نجف توقف و استراحت کرد - خوابید و ^{نزدیکی} امیر ^{نزدیکی}
 را در خواب دید - فرمود - تو هم رفیق! البته برگرد بلافاصله

بعد از بیدار شدن مراجعت کرد، کلید را از شهر یار قمی گرفت و آمد
در جایش دوباره استقرار یافت - سه روز از مراجعتش گذشت شخصی را
دید در نری و هیئت مسافران مکه مکرمه که وارد شد و گفت ای
ابوالبقاء ترازو و اوزان زرگر به خود را بیاورد که بآنما ضرورت افتاده
رفت و آورد آن شخص سنگها را در کفها گذاشت و توپره ای که در دو
بود پائین آورد و باز کرد و معادل آن سنگها زر در کف دیگر
تراز و ریخت و همراه به ابوالبقاء داد، ابوالبقاء پرسید اینهمه مال
کیست و از کیست - گفت، همان شخص که در خواب بتو فرمود برگرد
در شغل خود باش، اینهمه ازان اوست و بر چنین مأموریت داد
اگر اوزان، زیاد تر بود، طلا زیاد تر میشد ابوالبقاء از خود بخود
و بعد از شش ماه مشکلاتش رسید، دخترش را بشهر داد و عمارتش
را آباد تر ساخت و حالش بهتر شد. «هَنِيئًا لَارْيَابِ النِّعَمِ نَعِيمٌ»
اینست لقاء الله که نورانیت معنوی و ارتباط حقیقی که در هر حال
محفوظست و نعم ماقیل تو با خدای خود انداز که در دل خود

قال علی علیه السلام یا نواف انه ليس من قطرة قطرت من عين رجل
من خشية الله الا لطفاً بخادم النيران انه ليس من رجل
اعظم منزلة عند الله تعالى من رجل بكى من خشية الله الى
ان قال عليهم فكونوا من الله على حذر فقد اندر تلك - ثم
يقول لست شعري في غفلاتي، أمعرضت عني أم ناظر الى وليت
شعري في طول منامي وقلة شكري في نعيمك على ما حاله . الخ

- حضرت امیر مومنان (ع) به نواف بکال در آن مناجات میفرمود
قطره از قطرات اشکی که از چشم خدا تری میچکد در یاها از آتش
جهنم را خاموش مینماید و کسی در جهاش از کسیکه از خوف و خشیت
خدا میگردد بالاتر نیست - ای نواف همیشه توجه داشته باش
که از عبودیت و بندگی خدای تعالی سرگردانی - بعد بخودشان توجه
فرمودند و تأسف خوردند از طول خواب و یا کمی شکر بخیر بنعم .

قصه شیخ بهائی قدس سره - عن المجلسی الاول فی ترجمه الشیخ بهاء
الذین - سَمِعَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بَسْتَهُ اشْهُرُ صَوْتاً مِنْ قَبْرِ بَابَا رُكْنِ

الذین وکنت قریباً فظفر الینا وقال سمعتم ذلك الصوت فقلنا لا
 فاشتغل بالبكاء والتضرع والتوجه الى الآخرة وبعد المبالغة
 العظيمة قال اخبرت باستعداد الموت وتوفی بعد ذلك
 بستة أشهر وتشرفت بالصلاة علیه یقربون خمین الفاً
 حکى ان الله سمعه الشيخ کان هذا : « شیخنا در فکر خود باش »
توبه انبیاء علیهم السلام

بدانکه انبیاء (ع) بر حسب مقام سالی پیغمبری که بنا با استعداد ذاتی
 و امکان ایشان با انتخاب خدای سبحان بآن درجه رسیده اند گناه
 نمیکنند تا توبه بکنند بلکه توبه انبیاء از ترک اولی است .
 در این معنی در مباحث گذشته باین تعبیر اشاره رفت که توبه انبیاء
 از اضطراب سراسر است و بهمقارست برگزشت ایشان که موجب
 توبه شان شده است بقصص قرآن مجید اقوال بزرگان رجوع شود
 و اما بیان اقوال مختلف در این مورد بیان اجمال این موضوع است از
 جهات و الا (عندلیب شفته تر میخوانند این قول و غزل) .

وَأَمَّا تَوْبَةُ إِبْنِيَّاءَ مِنْ جَمَلِهِ تَوْبَةُ حَضْرَتِ دَاوُدَ عَلَى نَبِيَّاءَ وَعَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 روایت شده همینکه داود (ع) بعد از نازل شدن آن دو ملک دانست که
 توبه او نازل شده اند - چهار روز کارش سجده بود و سر از سجده
 بر میداشت مگر برای انجام ضرورت و نماز و غیره و در این چهل روز
 غذا و استراحت چندان نداشت، گریه و زاری میکرد، همه اش با
 زبان عاجزانه خدا را میخواند در مناجاتش عرض میکرد سُبْحَانَ خَالِقِ
 النُّورِ - جَرَحَ الْجَبِينَيْنِ وَفَيْتَ الدَّمْعَ لِأَجْرٍ نَدَامِيدِ اِی دَاوُدَ
 آیا گرسنه ام طعامت بدهم - آیا تشنه ام آبت بدهم ، یا مظلوم شده ام
 کمک نمایم و از گناهش اسم برده نشد ، صیحه کشید عرض کرد در
 اندیشه گناهی هستم که مرتب شده ام پس نارسید سرت را بر دار که ترا
 بخشیدم - در عرائس ثعلبی آورده شده - داود همینکه خدای
 دست توبه بر سرش گذاشت سی و سه سال بر خطیئه خود گریه میکرد
 و امشکش فرو نمی نشست و در و دیوار وجود را با خود همراه میکرد و
 حالش در تربیت لشکرش مؤثر بود .

بر اسرائیل برای پیش بردن فتوحات خود - روح قنوت بیتی یافت
 بودند و این روح قنوت در آنها، از کثرت کثافت ایجاد شده و
 با خشونت و لشوئے طبقهٔ آکل و ماکول خطرناکه در بین مردم خود
 بهم رسانده بودند - آنان هر شهری را که میگرفتند نفوس زنده
 آنرا میکشتند، مسکن آنان را آتش میزدند، ابنیه و عمارات شهرها
 متصرفی را خراب میکردند لذا فتوحات بنی اسرائیل در این زمینه پیش
 و از این سفاکی و بی باکی - در لشکر خوی طمع و زیاد طلبی و همه چیز را
 برای خود اختصاص دادن بیداد میکرد - طبقهٔ نود و نه^{۹۹} میش و
 طبقهٔ یک میش که آن این یکی را، نیز نمیتوانست تحمل کند و برای خود
 منجوت کشور را بزرگوار سقوط نزدیک میکرد و در این هنگام،
 توبه عمومی لازم بود و لازم است و لذا چهار هزار راهب بهمراه حضرت
 داود^ع در روز نوبه اش - بتوبه و نوبه مشغول میشدند و
 توبه را پرس و صدا و با شکوه انجام میدادند تا طبقهٔ عاصی و طاغی
 و آکل و زورگویان و فرماندهان بلکه بیدار شوند و توبه نمایند

در شرح توبه حضرت داود (ع)، (۱۲)

و اینگونه از توبه که با سرو صدای انجام میگرفت توبه از گناهان
بود که می بایستی با سرپرستی شخص اول کشور که حضرت داود است
رهبری شود و در این حرکت عمومی، قریب چهار هزار نفر آهنگ توبه
بنوازند زیرا که گناه عمومی، حرکت عمومی و توبه همگانه ضرور است
و طبق نوشته ثعلبی در عرائش حضرت داود (ع)، آیام روزگار ^{مست} و حکومت
را بچهار قسمت کرده بود بدینسان که :

یکروز برای جلوس در محکمه عدل و قضاوت و دادخواهی مردم .
روز دیگر برای اداره کشور و انجام امور سیاسی و سایر مصالح آن
روز سوم برای رسیدگی بامورات داخله خود از زنان و فرزندان
و تربیت آنها و القاء و تعلیم احکام دینی بآنان .

روز چهارم تربیت ایمان در لشکر و کشور بود که این قسمت بطوریکه
اشاء شد به همراهی چهار هزار از برگزیدگان کشور بنام راهب انجام
یعنی این حرکت مستجمعی بجای فرح و شادمانی زودگذر، با وقار مخصوص
که لازمه توجه بمبدء هستی و اهتزازات روحانیت حرکت خود را

از مبدء بمقصد شروع میکردند و آن چنان برنامه بامباشت
حضرت داود علیه السلام، نه بان معنی بود که آن پیغمبر بزرگوار گناهکار باشد
بلکه ایشان گناه جمعی را با خیر حرکت، باینش صحیح بتوبه مقرون میساخت
زیرا همانگونه که گفته شد (گناه دسته جمعی، توبه دسته جمعی میخواهد)
و در مواقعی که بواسطه باران و برف و معاذیر دیگر حرکت دادن این
کاروان سیار در بیرون ممکن نبود، تشکیل این مجمع دعا و نذر در داخل
میکرفت - و دعوت بعمل میآمد از برگزیدگان و بهر امری حضرت داود
در صحن و محلی که دارای چهار هزار محراب بود در چنان جائی مش
عزا و فرامیرداودی نواخته میشد جمعیت میگرفتند و از طلق
جماعت و امت دعا و استغفار و پشیمانی از گناه فضا را پر میساخت
و نغمه داودی را تشکیل میداد و این نغمه داودی بود که تلطیف روح
خشن قشون و درنده خوئی آنان را اصلاح میکرد و صلاح دین آن بود
اینگونه دستگاه عامل و فرستنده که در رأس شخص ممتاز با چهار
هزار برگزیدگان کشور با کاروان و مارش عزا بود تمام طبقات را

تکان میداد و وادار به پشیمانی میکرد که طبقه قلدر و زورگو که
نود و نه میش دارند و زیور دست و ضعیفی یک میش، بلکه بخود بیاید
و از ستم در حق ضعیفان باز ایستد. اگر حضرت داود علیه السلام آنها را
میکرد، قول و فعلش در میان موج ضعیف گشتی محو میشد و کسی بفر
گرسنگان نیافزاد. ولیکن همینکه روز حرکت کاروان میشد این کاروان
بامارش عزرا و آن هیئتی که بیان شد برآه خود ادامه میداد و از گریه داود
خلق چنان میگرفتند که میگفتی از صدای آنها درخت و سنگ و صحرا و
جبال و دواب گریه میکردند. (در اینجا نیز اثر حضرت)
و اگر با نظر دقیق بررسی کنیم بطوریکه اشاره شد توجه بمبدئی
که موجب اهتزازات روحانی است، در و دیوار وجود را تکان میدهد
و آتش عشق ذاتی را در نهاد موجودات شعله ور میازد، از خود
خود رها میشود تا چه رسد بغیر و دستیار به محقوق دیگری بخدا
بر میگردد و در و دیوار شغلات و غفلات گشوده خود را میباید
و باها تف اصفیای (میراث) هم آواز میشود که فرموده است:

جان گدازی اگر باش عشق عشق را کیمای جان بینی

از مضیق حیات در گداز و سست سلك لامکان بینی

آنچه نشیند گوشت آن شوی و آنچه نادیده چشمت آن بینی

با یکی عشق و رزاد دل چای تابعین الیقین عیان بینی

کدیکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

و صحبت لاری در محنتی فرموده است

ای بولای تو، تولای من از خود و از غیر قبری من

گمراشته افتد رای پای من جز تو دنیا بند دنیا عیاض من

با کماله لازمست که پشیمانی و تضرع و زاری در توبه کما و کذاست

با گناه باشد که هر چه گناه بزرگتر توبه و بندامت و تضرع زیادتست

بمهر آنست که خدای غفار و مهربان وقت استغفار با اسماء و اوصاف

عطیش که متناسب با توبه و متناسب با آن گناهی که اذ او سزاده است

باشد و همچنین حال و هیئت و لباس و حرکات تائب، بخشایش و قناعت

و سجده نوازی، رب غفور را جلب نماید و حاصل آنکه از یک روی

از درهای رحمت الهی که مناسب حالش بوده داخل شود و اگر این معنی
برایش فراهم نشد، از راه (عدم یأس) یعنی مأیوس نبودن از رحمت خدا
داخل شود که شیطان مطرود از این درب وارد شد و تقاضای مهلت
نمود حضرت پروردگار هم مهلتش داد عرض کرد فانظر فی ... و قبول فصره
و شخص سالک بداند که شیطان اهتمامش بر این معنی مصروف است که
که انسان را در هر حال که هست از راه خدا باز دارد و اگر از راهی
معمول و هوای نفس رخنه او ممکن نشد از طرق باطله شرع و عقل وارد
خواهد شد و اگر از این راه هم نتوانست میگوید که کارت تمام شده، تو
نمی توانی، دیگر توبه کنی، هر چه کنی بیه اثر است، دروغ است، توبه نکرد
بیه اثر است - سالک باید بداند که تمام اینها القای شیطان است
پس آنکه در هیچ مورد باب رحمت الهی مسدود نیست.

قائب، هر اندازه که برایش ممکنست و قدرت دارد، باید اقدام عملی در توبه
نماید و اگر خدای ناکرده گناه کبیره هم مرتکب شده نباید از رحمت حق
ناامید شود، درهای بخشایش الهی را آنقدر بگوید تا جواب بشنود

سؤال رسول اکرم هم از مردم که کدامیک اراده توبه دارند (۱۲۵)

یعنی تذلل و خاکساری فوق طاقتش به نتیجه عفو و انعام و این
معنا برخدای غفار دشواریست و لاجرم مصداق التائب من الذنب
کمن لا ذنب له تحقق بیاید .

بایچه ، سالک راه و طالب آگاه را شایسته است آنچه که سید بن طاووس
در اقبال در اعمال مالا ذیقعه روایت کرده بجا آورد . مثالی که در کتاب
از حضرت ختمی مرتبت روایت میکند که روز یکشنبه ، دوم شهر ذی القعدة

به بیرون تشریف آورده و فرمودند : ایها الناس که امیک از شما ، اراده
توبه دارید عرض میکنم که همه ما میخواهیم توبه نمایم ، رسول خدا
فرمود غسل کنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز بگذارید - در هر رکعت

یک مرتبه سوره حمد و سه مرتبه سوره توحید و یک مرتبه معوذتین
(سوره ناس ، سوره فلق) بخوانید و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفر الله

ربی و اتوب الیه و لا حول و لا قوة الا بالله العالی العظيم (در بعضی نسخ)

این ذکر هفت بار نوشته ، بعد از آن بگوید : یا عزیز یا غفار اغفر
ذنوبی و ذنوب جمیع المؤمنین و المؤمنات فإنه لا یغفر الذنوب الا انت

رسول خدا فرمود - نیست هیچ بنده از اوقات من که این عمل را بجا آورد
 الا انکھ منادی از آسمان ندا کند ای بنده خدا - خدا تالا عملت را
 پذیرفت ، توبهات قبول و گناهات آمرزیده شد ، عملت را از من بگریز
 و ملک دیگر صدا کند از زیر عرش : ای بنده مبارکباد بر تو و اهل
 تو و ذریه تو و ملک دیگر صدا کند که خصمان تو ، از تو راضی
 خواهند شد ، در روز قیامت و ملک دیگر صدا کند ای بنده با ایما
 میبری و دین تو ثابت و قبرت گشاده و متور خواهد شد ، و
 ملک دیگر صدا میزند که ای بنده پدر و مادر تو از تو راضی و بخشنود
 خواهند شد اگر چه بر تو غضبناک بودند - آنان و ذریه تو بخشنده
 خواهند شد و خودت در دنیا و آخرت در وسعت روزی خواهی
 بود و حضرت جبرئیل ندا میکند من وقت مرگ با ملک الموت
 میگویم و براحق روح تو را قبض میکنیم - عرض کردیم یا رسول الله
 اگر کسی این عمل را در غیر شهر ذی قعدة بجا آورد چگونه است فرمودند
 در ماه ذی قعدة است که وصف کردیم و فرمودند این کلمات را جبرئیل در

معراج بمن یاد داد و اما توبه حضرت یونس^(ع) معروفست که
در اثر عصیان و نافرمانی قومش بود که آن بنی محترم از حضرت پرورگد
برای قوم طاغی و عصیانگر خود - تقاضای عذاب کرد و خدای تعالی
در روز معین وعده داد و عذاب فرستاد و نزول عذاب بالمریض
دیدند و یونس علی^(ع) هم در آن هنگام از قوم خود کناره گرفت.

عالی «روسل» که تربیت یافته مکتب نبوت بود بقوم یونس^(ع) فشار
آورد که بلای وارد شده بصدق دل و توبه بی پرایی برگردانند
با دوچار مشمول رحمت الهی گردند و دیده نشده بود که بلای^{نازل}
شده از قهر برگردد ، و که آن عالم دلسوز بآنها تعلیم داد حال که این
عذاب شمره نافرمانیهای خود دانست برگرداندن آن نیز بعهده شما^{ست}
فرمود: بچه ها! از ماددان جدا کنند - بچه ها! از میوه ها^{مادر} جدا
کنند - مادرها! جدا گردند - مادرها! در بالای کوه و بچه ها! در
تله دره قرار دهند - مرد ها! پلاس پوشیده روی خاک افتاده ، خاک
فرسیده بپوشند بچه ها! در طلب مادران نشان و غذای خود - گریه و بیهوشی

میکردند از ترس عذاب و شدت هول و هراسی که پیدا کرده بودند و گویا
 نبرد و پیرمق شده بودند، بادهای مخالف هم از طرف و دیدن گرفته
 باناله های جاسور عرض میکردند: **اَبْنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا اِنْ لَمْ تَغْفِرْ**
لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ - صدای یا ارحم الراحمین، ارحمنا
 با وج فلک رسیده بود که دریای متلاطم گشت و سیلی قهر بر صخره ها
 عصیان خورد و موج عفو را غماض گناهکاران را در پوشش خود گرفت
 و بلا برگشت و بحضرت اسرافیل امر رسید عذاب را بگوهرها بزن - **قَالَ**
يُوشَعَ وَ يُجَشِّدُهمْ، آنانرا دریاب !! و چه خوش سروده شیخ شیراز که
 صاحبک بمده آمد ز خانقاه بگشت عجب صحبت اهل طریق را
 گفتیم میان «عابد» و «عالم» چه ^{فرق بود} تا اختیار کردی از آن یزید و قاتل
 گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ^{ز موج} وین سعی میکند که بگری و غریق را
 ای برادر عزیز عادت ما بر بندگانش بیک منوالست، من و تو هنوز
 وقت داریم، بلا ظاهر نشسته میتوانیم اندر دریای رحمت الهی بابا برگشت
 دادمانند عطا و بهره ببریم و این آتش افروخته را خاموش سازیم.

فعل شده از عابد و زاهد و سالک طریق الله و قائم مرجوم آخوند
 ملا حسینقلی مهدی طاب ثراه - یکی از طالبین حقیقی عمل توبه را
 تلقین فرمودند و آن سالک طالب چند روزی برای این مهم غایب
 شده بود، آمد، دیدیم آن بدن چاق و مرطوب و پوست خور^{میفرود}
 لاغر و زرد شده فهمیدم که بخودش ریاضت داده و مردانه وار^{بزرگ}
 شده در انجام عمل حقیقی توبه - غرض اینست که جد و جهد میخواهد
 سوزدل و اشک چشم لازم دارد و اگر چه این اشکها به پایه و قما^{آورد}
 هم نباشد باز خوبست، بالاخره سرانگریه حقیقی بیرون خواهد آورد
 بدلیل حدیث شریف اطباء العلم لغير الله لانه یخرج الله
 عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال الثائب اذا لم یستب علی اثر
 التوبه فلیس بتائب یضی الخصماء و یعید الصلوة و یتواضع بین
 الخلائق و یتقی نفسه عن السموات و یمهل رقبته بصیام النهار و یصفو
 لونه بقیام اللیل و ینحصر بطنه بقلّة الأکل و یقوس ظهره من مخا^{فه}
 النار و ینذیب عظامه شوقا الی الجنة و یرق قلبه من هول ملک الموت

و یُحَفِّفُ جُلْدَهُ عَلَىٰ بَدَنِهِ بِتَقَرُّرِ الْأَجَلِ (الآخرة) فهذا اثر التَّوْبَةِ
وَإِذَا رَأَيْتَ الْعَبْدَ عَلَىٰ هَذِهِ الصَّوْرَةِ فَهُوَ تَائِبٌ نَاصِحٌ لِنَفْسِهِ وَ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَتَذَرُونَ مِنَ التَّائِبِ؟ قَالُوا اللَّهُ لَا
قَالَ إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَلَمْ يَرْضَ الْخُصْمَاءَ فَلَيْسَ تَائِبٌ وَمَنْ تَابَ
وَلَمْ يَزِدْ فِي الْعِبَادَةِ فَلَيْسَ تَائِبٌ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ لِبَاسَهُ
فَلَيْسَ تَائِبٌ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ رَفَقَاءَهُ فَلَيْسَ تَائِبٌ وَمَنْ تَابَ
وَلَمْ يُغَيِّرْ مَجْلِسَهُ فَلَيْسَ تَائِبٌ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ خُلُقَهُ نَبَاتِهِ
فَلَيْسَ تَائِبٌ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَفْتَحْ قَلْبَهُ وَلَمْ يَوْسِعْ كَفَّهُ فَلَيْسَ
تَائِبٌ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَقْصُرْ أَمَلَهُ وَلَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ فَلَيْسَ تَائِبٌ
وَإِذَا اسْتَقَامَ هَذِهِ الْخُصَالُ فَذَلِكَ التَّائِبُ - اجمال ترجمه اینست که
در وقتی از حاضرین در محضر شی پرمسد آیامید نید توبه
کننده کیست عرض میکند نمیدانم میفرماید تائب کیست و قتیکه بوقت
توبه دست یافت هنگام انجام گناه دشمنانی که برای خدمت کرده بود آنجا
ادامه راضی باشند که اگر خدای تعالی و پیغمبران خدا و اولیای الله و فرشتگان خدا

و صالحان درگاه خدا را از او خوش نود نباشند، او تائب نیست و از اینجا معلوم
 میشود گناهی که در جان و در گری و پی عاصی ریشه بد و اندر سر می نیست
 حاصل آنکه تائب کیت که «خصم» از او راضی باشند، عبادتش زیاد شود
 لباس او، رفقاء او، مجلس او، خوی او، نیت او تغییر یابد و باز
 و گشاده دست گردد، آمالش کوتاه و زبانش در اختیارش باشد
 و اگر این خصمها در او پیدا شد و استقامت یافت او تائب است.
 و در خبر قبلی نیز ترجمه فراموشها با جمال چنین است که تائب آنس باشد که
 «خصم» از او خوشنود باشند و بین مردم متواضع باشد و خود را از
 شهوات باز دارد، بنمازهایش برگردد، بصیامها را بخود را اغرض بقیام
 لیل نگذرد، شکمش بشت بچسبد از کم خوری، استخوانش آب شود
 از شوق بهشت، قلبش رفیق و فاذکدل باشد از هول ملک الموت،
 پوست بدنش بپشد از تفکر در آخرت، آینهها را استوار و قبوله
 توبه است پسرگاه بنده، ابدی صورت دیدید بدانید که او تائب است
 و قاصد نفس خود میباشد.

حسب تفسير ابراهيم قتيبي ان اساتيد كليني رحمه الله تعالى خدوا برآنان بادهم ذيل
آية شرفية (واخرون اعترفوا بذنوبهم) قال نزلت في ابي لبابة بن
عبد المنذر - وكان رسول الله لما حاصر بني قريظة قالوا له ابعث
الينا ابا لبابة نستشير في امرنا فقال رسول الله "يا ابا لبابة انت
حلفائك ومواليك ، فاناهم ، فقالوا له يا ابا لبابة ما ترى؟
انزل على حكم رسول الله فقال انزلوا واعلموا ان حكمكم فيكم هو
واشار الى خلقه ، ثم قدم على ذلك فقال خنت الله ورسوله
ونزل من حصنهم ولم يرجع الى رسول الله ، وقر الى المسجد وشدد
في عنقه حبلاً ثم شد به الى الاسطوانة التي تسمى اسطوانة التوبة
فقال لا احله حتى اموت او يتوب الله علي فبلغ رسول الله ذلك
فقال امالوا انا لا استغفرنا الله له فاما اذا قصد الى ربه
فان الله اولى - وكان ابوللبابة يصوم الثمار وياً كل بالليل ما
يسلك نفسه فكانت بنته ذاتيه بعثانه وتحله عند قضاء حاجته
فكان بعد ذلك ورسول الله في بيت أم سلمة نزلت توبته فقال

يَوْمَ سَلِمَهُ قَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى ابِي لُبَابَةَ فَوَثَّبَ الْمُسْلِمُونَ يُحْمِلُونَهُ
 فَقَالَ لَا، حَتَّى يَخْلَتَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِهِ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ يَا
 ابَا لُبَابَةَ فَقَدْ تَابَ عَلَيْكَ تَوْبَةً لَوْ وَلِدْتَ مِنْ أُمَّكَ يَوْمَكَ هَذَا
 لَكُفَّاكَ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اتَّصَدَّقْ بِمَالِي كُلِّهِ قَالَ لَا، قَالَ فَبِثْلَيْهِ
 قَالَ لَا، قَالَ فَبِنْصَفِهِ، قَالَ لَا، قَالَ فَبِثْلَيْهِ قَالَ مَتَى عِيدُكَ نَعَمْ، قَالَ
 فَانْزَلَ اللَّهُ وَأَخْرَجُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ
 مَسِيئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ^{سورة توبه}
 وَيَتَرَبَّصُ مِنْهُ تَوْبَةُ صَدِيقٍ ابْنِ مَرْثَةَ اللَّهِ كَانَ مِنْ كُتَّابِ بَنِي أُمَيَّةٍ وَ
 الصَّدَاقُ عَلَيْهِ سَلَامٌ لَهُ الْجَنَّةُ وَنَحْوُهُ تَوْبَةُ جَادِ ابِي بَصِيرٍ وَنَحْوُهُ
 حِكَايَةُ رَجُلٍ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ وَارَادَ أَنْ يَزْنِيَ بِأَمْرَةٍ فَلَمَّا رَأَى خَوْفَهَا
 مِنَ اللَّهِ تَنَبَّهَ وَتَابَ إِلَى أَهْلِهِ فَصَادَفَهُ رَاهِبٌ فَدَعَا الرَّاهِبَ أَنْ يَظْلِمَهُمَا
 اللَّهُ بِعُصَاةٍ قَامَنَّ الثَّابُّ عَلَى دَعَائِهِ فَظَلَمَهُمَا غِمَامَةً فَلَمَّا افْتَرَقَا
 فَإِذَا السَّحَابُ مَعَ الثَّابِّ .

أَمَّا تَرْجُمُهُ اخْتِصَارًا أَنَّكَ رَسُولُ كَرَمٍ دَرَجَتُكَ بِابْنِ قُرَيْظَةٍ أَفَانَا

محاصره فرمود - قوم بنی قریظه گفتند که ای لبابه انصاری که حلیف
 و هم قسم ماست پیش ما بفرست تا در این مورد با مشارالیه مشورت
 کنیم - رسول خدا او را فرستاد ، و آنان گفتند تکلیف ما چیست ای ^{لبابه}
 بر حکم رسول الله سر بنهیم یا چه بکنیم ، ای لبابه گفت تسلیم ^{اگر تسلیم} شوید
 بدانید که حکم او در مورد شما نفع است و اشاره بگردن و گلوی خود کرد و
 بلافاصله از اینکار پشیمان شد ، گفت بخدا و رسولش در این قول و ^{فعل}
 خیانت کردم - یعنی نمی بایستی میگفتم که اگر اسلام بیاورید کشته ^{میشد} خواهید
 چون بنی قریظه پیامش تمام شد و بخطای خود پی برد و ^{توبه} وارد مسجد ^{النبی}
 بدون توجه بکسی طناب تهنیت نمود و خود را بطناب و گردن خود را ^{بستون}
 معروف توبه بست - خبر مذکور منتشر و بمع مبارک رسول خدا رسید
 و بود اگر پیش ما می آمد و عرض حال میکرد ، ما ، طلب بخشش از خدا ی
 قبول کننده توبه میکردیم و حال که خودش قصد ارتباط با مبدء ^{معنا}
 کرده ، بهتر و شایسته است - باین ای لبابه خود را بستون بست و گفت
 خدا را خلاص بکنیم تا بمریم دیا اینکه حضرت پروردگار مرا عفو فرماید .

ناگفته نماند، دخترکی داشت هر روز برایش غذا میآورد و از قیدش باز کرده، اباالباقه دفع ضرورت میکرد و باز میگشت خود را بستن میبست، ششماخیزه میخورد و روزها صائم بود و این وضع ادامه داشت تا آنگاه که وجود مقدس نبوی^(ص) در منزل ام سلمه بود که توبه اباالباقه در ساعت ربوبی عزت قبول یافت و اید شریفه و اخرون اغفوا بذنوبهم الخ بر رسول خدا نازل گشت و فرمود که توبه اباالباقه قبول شد بعد از آن شاربهر هجوم بردند مرده دهند و بازش کنند قبول نکرد تا رسول خدا آمد و باز کرد و فرمود همانند روز ولادت پاک شدیم عرض کرد تمام مال مرا در راه خدا تصدق میخواهم بکنم فرمود بکن حتی دو ثلث و نصف مالش را تصدق بکند اجازه نداد تا ثلث اموالش را بتصدق اجازه داد و قبول فرمود.

و اما توبه همسایه ابی بصیر با جمالی است که آن شخص در دستگاه ظالمه بنی امیه و از کاتبان وی بود و اموال بسیار جمع کرده بود - باب بصیر گفت دنیا را آباد است ولیکن برای آخرت کار نمکرده ام از

حضرت صادق تکلیف را بر سر که چه بکنم؟ ابی بصیر بخدمت رسید
پیام صاحبش را رسانید - معصوم فرمود ابی بصیر دفعه بعد که میآید
بارفیت بیا، و مشارالیه چنین کرد، حضرت صادق (ع) آن شخص را دید
و از درش مطلع شد فرمود آنچه بگویم اطاعت میکنی؟ عرض کرد
بجان میپذیرم و اطاعت میکنم فرمود باید هر آنچه اموال در دستگاه
بنی امیه فراهم آورده در راه خدا انفاق کنی، و آن زمان من ضمانت
ترا میکنم - با ابی بصیر - از محضر فرزند رسول خدا برگشت و هر چه داشت
مطابق قولی که داده بود - حتی لباسهای زلفانه که مخصوص حرّش بود در
راه انفاق کرد تا جائیکه پوشش ضروری خود و اقل ما یقتع زندگیش با
کمک ابی بصیر تأمین گردید و زمان کوتاهی زیست تا مریض شد
و در آواخر حیاتش یعنی در لحظات قوت دید بر رخیش با ابی بصیر گفت
(یا ابا بصیر قد وفی صدیقک) یعنی ابی بصیر آنچه حضرت صادق بن
و عده داده بود در این لحظات آخر که غلبه سلطان آخرت بر نشاء
دنیا بمعاینه دیدم - (لله الحمد علی ما هدا لنا).

زیسته اند: جماعتی با اهل بیت خود سفر دریای میکردند که دریای طوفانی میشود و کشتی میشوند و مردم کشتی بجز یک زن که نجات می یابد همگی هلاک میشوند - آن زن روی تخته پاره ای بکمک باد موافق ساحل میرسد - در جنگل آن ساحل برغور می کند با مردی قوی که در آن بوده در حال استراحت و استراحت مرد می پرسد از جتیا هستی یا از انبی زن میگوید از انیس و اناسم ، آن مرد اراده سوء پیدا میکند - زن می نماید و بدنش میلرزد مرد می پرسد چرا بدنت رعشه گرفت میگوید از خدا می ترسم مرد میگوید تا حال چنین عملی از تو سر نزده ؟ زن میگوید نه - معاذ الله - مرد از گناه بیدار میشود و توبه میکند ، قصد میکند مراجعت نماید - در حین گرمای آفتاب ، میان راه با راهبی همسفر میشود - گرمای بے طاقتشان میکند ، راهب میگوید ای مرد دعا کن خدا ابره برای سایبان سر ما بفرستد ، مرد میگوید ، من شخص گناهکار و کثیفی هستم ، تو که راهب دیری از خدا بخواه ، من بد عا تو آمین بگویم - راهب قبول میکند - (دعا میکند) ، آن مرد امیر میگوید

و نتیجتاً پاره ابری باذن پروردگار سایبان آند و همسفر میشود -

مقداری راه طی میکنند تا زمان جدایشان میرسد - راهب میسند

آن تکه ابر - با آن مرد حرکت کرد و او ، عریان ماند ، می پرسد

ایمرد چه کرده ؟ از بندگان درگاه ربوبی شده ؟ میگوید : ^{مستام}

چنین است - لاجرم قصد تجاوز و زبونی داشتم از ترس و لرز او از خدا

قهار من هم ترس لرز گرفتم و توبه کار شدم ممکنست این عمل ^{شد} مزد آن کار ^{مستام}

عن ابي غیر بنده قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول :

ان الله تعالى اشد فرحاً بتوبه عبده من رجل اضل ^{حلیته} ^{را}

و زاده في ليله ظلماً فوجدها فالتفت اليه فوجدها فالتفت اليه فوجدها

من ذلك الرجل براحله حين وجدها .

حضرت صادق فرموده خدا می تعالی از توبه بنده اش بیشتر از آن

کس سرور میشود که راحله و مرکوبش را با زاد و تومش راه در شب

ظلمانه گم بکند و دفعتاً بیابد و خوشحال شود - خوشحال خدا از

توبه بنده اش بیشتر از خوشحال اوست از گشده یافتش .

بجاد الانوار عليه السلام بسنده عن سلام بن مستنير قال كنت عند ابي جعفر عليه السلام
 فدخل عليه حران بن اعين وسأله عن اشياء فلم يهتم حران بالقياس
 قال لابي جعفر انبرك اطال الله بقاءك وامتغابك فاننا نائتكم
 فما نخرج حتى ترق قلوبنا وتسلو انفسنا ^(كثرة شدة) عن الدنيا ويمهون علينا
 ما في ايدي الناس من هذه الاموال، ثم نخرج من عندك فاذا صرنا
 مع الناس والتجار احببنا الدنيا، قال فقال ابي جعفر عليه السلام انما
 هي القلوب مرة تصعب ومرة تهمل ثم قال ابو جعفر، اما ان ^{صفا}
 محمد عليه السلام، قالوا يا رسول الله نخاف علينا التفاق؟ قال فقال و
 لم تخافون ذلك قالوا اذا كنا عندك فذكرتنا ورجعنا وجلنا و
 نسينا الدنيا وزهدنا حتى كنا نغايين الآخرة والمجنة والنار و
 نحن عندك فاذا خرجنا من عندك ودخلنا هذه البيوت وشئتنا
 الاولاد ورأينا العيال والاهل يكادون نحول عن الحالة التي كنا
 عليها عندك حتى كنا لم نكن على شيء افتخاف علينا ان يكون ذلك
 نقا؟ فقال رسول الله عليه السلام كلا ان هذه خطوات الشيطان

فیرغبکم فی الدنیا و الله لو تدوموا علی الحاله التي وصفتم انفسکم
بها الصالحتم الملائکه و مشیتکم علی الماء و لولا انکم تذنبنون و تستغفرون
الله لخلق الله خلقا حتی یدنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم ان المؤمن
مفتن توأب اما سمعت قول الله عزوجل ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین و قال استغفروا ربکم ثم توبوا الیه .

ترجمه اجماله آنکه حمران بن اعین بخدمت حضرت ابی جعفر میرسد و بعد از
پیشش سوالات خود عرض میکند آقا جان، ما، وقتی که در خدمت شما
دلها ایمان رقیق میشوند، از دنیا برکنده میشویم و با آنچه در دست مردمست
حاصلیت نداریم ولیکن از محضر شما بیرون میرویم و اهل تجارت و غیر
آنهارا که می بینیم عوض میشویم - حُب دنیا چنانکه آن حالات را میگیرد -
معصوم میفرماید: کاردست اینکارها، قلب گاهی قوی و سخت گاهی
نرم و قابل انعطاف و بعد، امام علیه السلام، حالات صحابه زمان رسول خدا
را متذکر میشوند که اصحاب عرض کرده اند ای پیغمبر خدا ما بر خود ما
از نفاق هراسناکیم زیرا وقتی که در محضر شما هستیم و شما بماندگار

اگر گناه نمی‌کردید خدا می‌توانست خلاقیت خود را در شما نشان دهد (۱۴۱)

میدیدید، ما دنیا را فراموش میکنیم زهد ما را احاطه میکند چنان
میشویم که گوئیم آخرت و جنت و آتش را می‌بینیم و وقتی که از حضور خدا
میشویم و بخانه‌هایمان برمیگردیم، فرزندانمان را می‌بینیم و اهل و عیالمان
می‌بینیم از حالیکه در محضر شما داشتیم متحول میشویم چنانکه گوئیم
ما، نبودیم که چنانچه داشتیم، ما هراس نداشته باشیم که این حال
حال نفاق است؟ رسول الله فرموده باشد: کَلَّا - نه چنین است - بکنیم
میگوئید خطوات و تسویلات شیطان است یعنی جای پای دیوچشم است
که شما را برمیگرداند و بر غیبت دنیا می‌آورد که اگر بحال اول باقی بماند
هر آنکه ملائکه مضافه کنند با شما و بر روی آب راه می‌روید و اگر
شما گناه نمی‌کردید و طلب غفران نمی‌نمودید خدای تعالی خلق می‌فرمود
خلق را که گناه کنند و استغفار نمایند تا خدا آنها را بپا مزند - بعد
فرمود: مؤمن گناه کنند و توبه کنند است و پروردگار رحمان و رحیم
فرموده است: إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ همچنین فرموده
استغفروا ربکم ثم توبوا الیه (صدق الله العلی العظیم)

توبه سه نفر از متخلفین از جنگ تبوک (۱۴۲)

قضیه آنستکه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع داده شد که پادشاه

روم لشکر کشی کرده - قبائل لحم و غامله و غشان و جذام و فھر

بد و پیوسته اند و قصد مدینه را دارند - بمحضر این اطلاع ^{لخدا} رسیده

فرمان دادند - مسلمانان از دور و نزدیک آماده پیکار شوند

و از مسلمانان قبائل از قبیلہ خزاعہ و مزینہ و جہنیہ برای جهاد

با کفار دعوت بعمل آمد و بشکریان دستور داده شد در بیرون

مدینه بنام سینه الوداع خیمه برپا کنند و نیز به ثروتمندان

و مالداران دستور داده شد که به تهی جستان کمک نمایند .

اجمالاً عدّه از شرکت در جنگ شانه خالی کردند و جماعتی از منافقان

از جنگ دوری جستند و آن بعضی اشخاص که سابقه نفاق هم نداشتند

حاضر شرکت نشدند و از آنجمله این سه نفر بودند : کعب بن

و مراده ابن ربیع و هلال بن امیه و دهم باده همه اشخاص که از جنگ

سرباز زدند این امیه شریفه نازل شد قوله تعالی یا ایها الذین

امنوا مالکم اذا قيل انفروا فی سبیل الله اننا قلتم الى الارض سوره توبه

- ای کسانی که بخدا ایمان آورده اید چه میشود شما را هنگامیکه گفته میشود بشه در راه خدا کوچ کنید (جهاد کنید) سنگینی میوزید، شانه خالی میکنید - در تاریخ، در هیچ جنگی از جنگهای اسلامی مانند جنگ تبوک بر مسلمانان سخت نگذشته - زیرا که هر دو نفر شتر نبوبت سوار میشدند و آذوقه آنان یک خرما بین دو نفر یا مختصر غذا غیر مرغوب بوده که با آن تغذیه میکردند.

ما حاصل آن سه نفر از عمل زشت خود و تجا فی ارتکات در جنگ پشیمان شدند - تا زمان مراجعت رسول اکرم از جنگ با سپاهیان فرار سید با استقبالان رفتند و آن سه متخلف هم با استقبالین بودند بمنظرت رسول سلام دادند جواب نشنیدند، باصحاب آنحضرت سلام کردند آنها هم جواب ندادند - جز خانواده هایشان کی صحبتی با آنان نمیکرد، لاجرم آن سه نفر مجبور شدند از مدینه خارج شوند و در بالای کوهها مسکن بگزینند و چنین کردند و گفتند یا توبه ما را خدا بپذیرد یا ما را قضا روح فرماید و در این حال بودند تا آنکه این آیه در حقشان نازل شد

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ : لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَ
 الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ
 قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ
 وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا
 رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ
 ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ^{توبه بر}

یعنی تحقیق خدا قبول کرد بوسیله پیغمبر توبه مهاجرین و انصار را آنانکه
 متابعت و پیروی او کردند در وقت دشواری بعد از اینکه نزدیک بود قلبها
 بعضی از آنان از شرکت در جنگ برگردد (چون از این ^{لغزش} فکر) توبه کردند
 خدا از آنان در گذشت و بمؤمنین رؤف و مهربان است و نیز توبه آن ^{نفس}
 که تخلف و سرزدند (و از شرکت در جنگ خود را برگزید) قبول کرد بطوری
 بر آنان سخت شد که زمین باین پهناوری بر آنان تنگ گردید و دلهایشان
 از غم و اندوه تنگ گشت و دانستند که پناهی از خدا نیست مگر بخود او ^{خدا}
 از گناهان ^{پیر و پادشاه} آنان در گذشت تا اینکه مؤمنین توبه کنند و بسوی خدا بازگردند خدا باین

در تاریخ نوشته اند: در جنگ بدر چون کفار قریش هفتاد گشته و هفتاد اسیر دادند باعث شد که آتش کینه آنان نسبت بوجود مقدس نبوی و بشیر پیش شعله ور گردد، قبل از آنکه برگشتگان خود سوگواری نمایند آماده جنگ با مسلمانان شدند بنا بر این پنجهزار نفر از مکه بمدینه حمله در شدند - وجود مبارک رسول خدا بجزد اطلاع - تجهیز قوا و قشون فرمود و در کنار احد فرود آمد و آنچنان قرار گرفتند که کوه احد در پشت سر و حنین در دست چپ و مدینه در پشت روی آنان قرار گرفت و کوه حنین شکاف داشت که اگر دشمن از آنجا عبور میکرد سپاهیان اسلام از آنجا جلو گیری میکردند، جنگ بین قریش و سپاهیان اسلام در گرفت و ام الله الغالب علی بن ابیطالب کفار را همانند طوفان بهم می پیچید و از طرف حضرت حمزه عمری پیغمبر وسط میدان را اداره میکرد - دختر عتبه غلام خود وحشی را تحریک میکرد که پیامبر و علی را بکشد وحشی میگوید آن نفر را که دست منی و قدرت ندارم و لاجرم سراغ حضرت حمزه میرود و تیری که به لکن خاصه اش میزند از پایش در میآورد و حضرت حمزه از اسب بر می

زمین میافتد بیالینش میرسد و آن حضرت را شهید میکند و به هندی
 خبر میدهد، آن زن دیوسیرت میآید ^{حضرت را} مثل ^{کردن} (بریدن قطعه)
 اعضا) میکند و تهیگاهش را میدرد، جگرش را در میآورد و میجوید
 خدای تعالی آن عضو را سخت و سفت میکند که قابل جویدن نباشد، لاجرم
 جنگ خاتمه مییابد، هندی بوعدهای خود، بو وحشی عمل میکند
 جز وعده آزادیش که در بندگی و رقیقت خود نگهش میدارد با تقاضای
 که در این جنایت هست، بعداً وحشی، شری محضر مبارک ^{رسول خدا از من}
 مینویسد و می پرسد: ای رسول خدا اگر شخصی که شرک برده قتل نفس غیر
 مرتکب شده باشد، اکنون نادیده است، توبه اش قبولست؟ جواب منفی است
 بلی. ان الله غفار الذنوب لاجرم بعد از توبه محضر پیامبر خدا میرسد و
 ایشان بقاتل وحشی متذکر میشوند چون دیدنت یاد آور خاطره عموی
 حمزه و آن جنایتت نسبت بوی میباشد در قلمرو دید چشم من کمتر
 باش و بنا بر نقلی بطرف شام میرود و در آنجا ساکن میشود بلی
 خون شود زایل بآب ای مستعال خون بخون شستن محال آمد محال

اجمال واقعه آنکه زهیر بر حسب دید خود اجتناب میکرد که در
گیر و دار جریانات کربلا قرار گیرد در یکی از منازل که چادر نهاده و
مشغول بود قاصد از طرف حسین بن علی علیه السلام میآید و بحضور عزیز ^{طاهر}
دعوتش میکند، آنکه در وسوسه پرهیز و عافیت طلبی بسر میبرد
با آمدن قاصد حسین، در بونه امتحان و رجحان قبول اجابت
میافتد و عیالش هم میگوید: زهیر جواب پسر پیغمبر را بده و هلم جزا
بخدمت میرسد و فقط خدا میداند و زهیر که در ملاقات کوتاه چه
بر مشارالیه رسیده که یکباره دعوت نفس و کوه تمکین انیتش از ^{شده} هم پا
همین قدر معلومست که بعد از آن ملاقات کوتاه - زهیر بر میگردد
بچادر خود و تکلیف عیال و مسائل زندگی خود را وصیت میکند و میگوید
من (کربلائی) شدم و این همان زهیر است که در شب عاشورا در جواب
سید الشهداء که میفرمود این خیل عظیم و این قوم طاعی تنها با من کار دارند
مرا بیاکنند و بروید - حاضرین در محضر ولی الله هر یک جوابی عرض میکنند و
زهیر بن قین هم عرض میکند آفا جان اگر هزار بارم بکشند و هزار بارم زند ^{کنند}

باز حاضرم در رکاب شما قربان شوم!! راستی!

چه آتشی است کزان کاینات درخشند چه باده است کزان جمله مست و مدخوشند

بگوش مجلسیان بقاء برید صبا چه گفته است که خون میخورد و خاموشند

و اما حزین یزید ریاحی در واقعه کربلا بر حسب نقل تاریخ اولین مرداد

مرشید و بنامی بود که جلو حرکت کاروان حسین بن علی را و قلوب آنها را گرفت

بطیش و هراس واداشت و مکالمات انجام گرفت که حاکی از قساوت و تشنگی

او بود تا بصبح روز عاشورا کشیده در صبح آن روز - حو - باین سعد گفت

أما قاتل انت هذا الرجل - راستی با این مرد خواهی جنگید؟ گفت: جنگی

که سرها از بدنها جدا گردد - حو بعد از شنیدن این حرف اسب خود را به هوای آب

دادن می زد و حرکت در آورد - دور زد تا بقرقگاه حسین علیه السلام و حرم آن

معصوم رسید آن نقطه عطف رد و قبول که درونش طوفان عظیمی پیا کرده بود

ببرکت عنایت ولایت کلیه الهیه بمدار توفیق و تحقیق رسید با شرمساری عرض

کرد یا حسین هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ سید الشهداء علیه السلام نوازش کرد توبه بیش

را پذیرفت!! عرض کرد چون اول کسی بودم که خاطر مبارکتان را آذر دم، اجازة

میخواهم، اول کسی باشم که بجنگم و جانم را بشمار قربان کنم - امام عتیقه
 اجازه داد - حُر جنگید و از پادشاه آمد - و حسین علیه السلام سر مبارکش
 را بدامن گذاشت و فرمود: **اَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتُكَ اَمْكُ وَتَقْلَشِدُ**
 که حضرت دستمالی بر حُر بسته که شاه صفوی در نش قبر حُر نهاد
 آن دستمال را بردارد همینکه باز نمود، خون جاری شد و منظر گردید
 گفتم، چشم؟ گفت برافش می‌دارد گفتم جگر من؟ گفت پُر افش می‌دارد
 گفتم که دلم؟ گفت چه داری در دل گفتم غم تو، گفت نگاهش می‌دارد

داستان توبه شعوانه

نوشته اند که در بصره زنی بود بنام شعوانه - وی رقاص و آواز
 خوان معروفی بود در بصره و اطرافش فکتر کی بود که او را شناسد
 روزی شعوانه با کنیزان چند از کوچه میگذشت بدرب خانه مردی
 بنام «صالح مری» رسید ناگهان صدای جانخراشی گوشش رسید شعوانه
 گفت در بصره چنین مجلس عزای برپا باشد و من از آن بیخبر باشم؟
 یکی از کنیزگان خود را بدرون خانه میفرستد تا خبر آورد - کنیز بدرون

خانه رفت ولیکن خبر نیاورد و برگشت - شعوانه کینزدیکش را متباد
 آنهم رفت خبر نیاورد، رفت و برگشت، شعوانه اندیشید و با خود گفت
 بطور حتم این عزرا برای مردگان نیست، این ماتم برای زندگان، ^{آتم} ^{زنده} ^{آتم}
 مجرم و بدکار و گناه کار تشکیل شده از این جهت تصمیم گرفت که وارد
 آنخانه شود، همینکه وارد صحن آنخانه شد با صالح مری روبرو گردید
 دید عده ای بدو صالح نشستند تلاوت آیات الهی میشود
 تا باین آیه رسیدند إِذَا رَأَيْتُم مِّن مَّكَانٍ يَّبْعِدُ سَمْعُهَا تَعْتِظًا وَ
 زَفِيرًا وَإِذَا الْقَوَامُ فِي مَكَانٍ نَّاصِبًا دَعَا هُنَالِكَ ^{مُتَّقِينَ} بُورًا لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ
 بُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا بُورًا كَثِيرًا ^{زور} *

- هرگاه ببینی ایشان را از راه دور - میشوند از ایشان که از فرط غیظ و ^{خشم}
 صدای زفیر از نای ایشان برآید - تفسیر میکنند همینکه روز قیامت
 میشود، دوزخ عاصبا و گمنکاران را از جایگاه دوری ببیند - میشوند
 گنمهکاران، مردوزخ را که غرش جهنم است و هولناک میکند هنگامیکه
 (دوزخبان) از آنجا بجای تنگی افکنده میشوند در حالیکه بهم فشرده میگردند

و بخواهند در آنجا مرگ را - گفته میشود از جانب مالک دو رخ بفریاد آمدید
و خواهان شدید امروز، یک مرگ را، بخواهید مرگهای فراوان را -
شعوانه همینکه این کلمات را شنید فوق العاده متاثر شد و به اختیار
اصالح سؤال کرد آیا اگر من توبه کنم و از اعمال زشت خود برای همیشه
دست بکشم آمرزیده شوم و مورد بخشش قرار خواهم گرفت - صالح
گفت مورد عفو خداستعالی قرار خواهی گرفت اگر چه گناهانت باندازه
گناهان شعوانه باشد زن گفت شعوانه معروف منم و اکنون
از روی حقیقت توبه کردم و امید دارم که دیگر کارهای زشت از من
صادر نشود آن زن غلامان و کنیزانش را آزاد ساخت و جایگاه
برای عبادت خود معین کرد و سالیان دراز بتدارک روزگار همت گزین
پرداخت و بالتسبیح از زنان صالحه و پرهیزکار شد .

داستان فضیل بن عیاض و توبه اش

الفضیل بن عیاض قال، قال لي ابو عبد الله (ع)، اقدم من الشحيح؟ قلت
هو البخيل فقال الشح اشد من البخل ان البخيل يخيل بما في يده و

الشحيح يشتم على ما في ايده الناس وعلى ما في يده حتى لا يرمي في ايده الناس
 شيئاً الا ان تمتي ان يكون له بالحل والحرام لا يشبع ولا ينتفع بما رزقه
 الله - اقول: الفضيل بن عياض الزاهد بصري او كوفي عاى ثقة، روى
 عن ابي عبد الله وكان من زهدة عصره ذكر للصوفية له كرامات ومقامات
 ويحكى انه كان في اول امره يقطع الطريق بين ابورود وسرخس وعشق جارية
 فبينما يرتقى الجدران اليها سمع تالياً يتلو **الْمَرِيَّانُ لِلَّذِينَ اٰمَنُوا اَنْ**
تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ فقال يارب فذلان فرجع الى خربة فاذا فيها
 رفقة فقال بعضهم نرحل وقال بعضهم حتى نصبح فان فضيلاً على الطريق
 يقطع علينا فتأب الفضيل وامنهم وحكى انه جا والحمد حتى متا
 وكان وفاته يوم عاشوراء سنة ١٨٧ وله كلمات منها: ثلثة لا ينبغي ان
 يك مواع على سوء الخلق والغضب: الصائم والمريض والمساكر وقال
 ثلاث خصال يقسين القلب كثرة الاكل وكثرة النوم وكثرة الكلام.
 قيل كان لفضيل ولد اسمه علي وكان افضل من ابيه في الزهد والعبادة
 الا انه لم يتمتع بحيوته كثيراً وكان سيب موته انه كان يوماً في المسجد الحرام

واقفا بقرب ماء زمزم فسمع قاریاً یقرء وَ تَرَى الْمَجْرُمِينَ یَوْمَئِذٍ
 مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَازِیْلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ
 فصنع و مآت - ترجمه اش اجمالاً اینست که حضرت صادق
 بفضیل فرموده باشد : میدانی شیخ بچه معناست ؟ عرض میکنی بخیل
 فرموده است شیخ شدید ترا بخیل است زیرا که بخیل ، بخیل میوزرد بآنچه که
 در دستش هست ولیکن شیخ بخیل دارد بآنچه در دست دیگران است و آنرا
 دارد از راه حلال و حرام ، آنچه دیگران دارند مال او باشد شیخ سیری
 ندارد و بهره نمبرد از آنچه خدای تعالی روزیش ساخته است و مقصود از بیان این جمله
 آنست که فضیل توفیق مورد خطاب معصوم علیه السلام را داشته است و عاوی ^{لورده}
 و معروف بفضیل را اهدا - بصره یا کوفه میباشد - صوفیه کرامات و مقامات
 هم از او نقل میکنند و حکایت شده است که در اول امرش بین ابوورد و
 سخس دافرنه میکرده و بکنیزه عشق میوزریده و بهوای کنیز وقتیکه از
 دیوارش بالا میرفته میشنود که تلاوت کنند این آیه را میخواند اَلَمْ
 یَا اَنُح یعنی وقت آن نرسیده برای گردندگان قلمها هایشان نسبت مباد

خدا خاشع و نرم گردد؟ فضیل متحول میشود و عرض میکند یا رب فذلک
 اینجا آن زمان رسید بر میگردد و پناه میبرد بخوابه که وسط صحرا بوده و
 آن هنگامی بوده که یاران در اینجا گرد هم از ترس راهزنه فضیل را یزید
 میکرده اند که شبانه حرکت کنیم یا ببتوته کنیم و بصبح راه بیافیم
 که از فضیل در امان هستیم - و او توبه میکند و حرفشان را می شنود
 و اینشان میانه و بر میگردد زهد اختیار میکند و مجاور حرم الهی
 میشود تا قضاء الی میگذارد و فاش در روز عاشورا^{۸۷} شده بوده
 بسنی کلمات از او نوشته اند اذ انجمله است اینکه سه طایفه اند که بد خلقی
 و خشم را نباید ملامتشان کرد: ^(۱) روزه دار - ^(۲) مریض - ^(۳) مسافر و گفته اند
 سه خصلت مساوت آورده است ^(۴) پرخواره - ^(۵) زیاد خوابید - ^(۶) پرحرفی
 گفته اند: فضیل را فرزند^{۸۸} بوده علی نام زاهد تر و عابد تر از پدرش و به
 از روزگار حیاتش و نوشته اند سبب مرگش این بوده که در مسجد الحرام نزدیک
 چاه زمزم می نشوید که قرائت میکنند و تری الجرمین یومئذ مقربین فی الاصفاء
 صاعقه تندیرو تحویف تار و پود وجودش را درهم میریزد و میریزد.

فروشته اند؛ فضیل را شاگردی بوده که یکی سخت مریض میشود مشا^{الله}

ببالین تلمیذ در حال احتضارش حاضر میشود - برای آسان جان

دادنش سوره مبارکه یاسین میخواند - شاگرد میگوید استاد سوره

یس^ع بخواند استاد بتلقین شهادت لا اله الا الله میپرازد شاگرد

از این هم پرهیز نشان میدهد و جان میپسارد فضیل سخت در

تعجب میماند و نمیتواند حال شاگردش را بفهمد تا شبی او در خواب^{می} میرسد

در چه حالی؟ میگوید بطرف جهنم میزنند میپرسد چرا؟ میگوید

این جزا مرا معلول سه چیز است یکی خلُق بد دومی خوی حد

سومی آنکه حکم طبیب برای درمان دردی که دادم این بود که سال باید

یک قدح شراب بنوشی و اینها بود که در حال احتضار بشقاوتم انجامید

علاج الاصرار علی الذنوب:

ان يتذكر قبح الذنب ومثدة العقوبة وما ورد في الكتاب والسنة

من ذم المذنبين والعاصين ويتأمل في حکایات الانبياء وما جرى

عليهم من المصائب الدنيویة بسبب تركهم الاولى وارتكابهم بعض

صغائر المعاصي - وان يعلم ان كل ما يصيب العبد في الدنيا من العقوبة^{بها} والمصائب فهو بسبب معصيته ثم يتذكر ضعف نفسه وعجزها عن احتمال عذاب الآخرة ويتذكر حساسة الدنيا وشرف الآخرة وقرب الموت ولذة المناجات مع ترك الذنوب ولا يغتر بعدم الاخذ الحالى اذ لعله من الاستدراج فمن تأمل في جميع ذلك انبثقت نفسه للتوبة اذ لو لم يرتفع ولم يتوصل الى التوبة اما الحق واما غير معتقد بالمعاد فلا بد له قلع الاسباب الاصرار عن قلبه من الغرور وحب الدنيا وحب المجاهد والجلال والشهرة والاستبكار وطول الامل وغير ذلك

- علاج ودرمان اينکه سالک پافشاری در گناهان نکند زیرا^{است} است
 اناجمله اينکه متذکر نشستی گناه و بازخواست شديد که دارد بشود و
 بياد بياورد چه بي آمد سختی براه گناهان هست که در سخت پيامبر گرامی و
 مجيد ياد آوری شده و تأمل و تفکر کند در گرفتار پيغمبران خدا که بسبب
 ترک اولی چگونه رنجها را محتمل شده اند و بداند سالک که بلاد
 پیش آمد هایش از خود اوست و ناقرانی ضعفش را در برابر عذاب است

بسجده و متذکر باشد و بیاد بیاورد دنیا پست و خیس است و آخرت
 عزیز و شریف ، و یقین کند مرگ نزدیکیست و باورد داشته باشد که لذت ^{بسیار}
 با ترک گناهست و نباید راحتی و آسایشی زودگذر مغرور شود و سازد ای بسا که
 در استیلاج بزم ببرد و نمیداند و اگر کسی در این موضوعات و همانند اینها
 تأمل و دقت کند ، نفسش برانگیخته خواهد شد که توبه کند و هر ^{آنکس}
 که چنین انگیزشی نداشته باشد یا احمق است یا بے اعتقاد بمعاد
 آنکه اعتقاد بپازگشت بقرب یاری تعالی دارد ناچار است که دوستی دنیا
 و دوستی حشمت و جاه و شهرت و بزرگی پندار خویش و آرزوهای دور
 دراز را ترک کند - گر مرد این دری بدو آ ، کاندین سر ^{درین}
 برای منع خروجست ، نه دخول .

الله
 سوی

بدانکه مرتبه عالی از توبه ، اِثَابَه است یعنی رجوع از غیر ما
 و اقبال علی الله بالسّر والقول والفعل ، و اِثَابَه - رجوع از مباحات
 از مقامات عالیّه ^{سالت} الى الحق است قال الله ت وَاَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ
 وَاسْأَلُوهُ (مره مره) وَقَالَ سُبْحَانَهُ وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ^{سوره غافر}

وَقَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَازْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هَذَا مَا تُوعَدُونَ
لِكُلِّ اَوَّابٍ حَفِيفٍ مَن خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوا
بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ^{سوره ق}

تحصیل مقام اذابه عباد تمام نمیشود مگر سه امر، اول آنکه بشاشر
وجود و تمام باطن بکمال قلب، مستغرق در فکر حضرت احدیت جلّت عظمت
بوده باشد دوم سرسر وجودش از ذکر و یاد حضرت و اهلب النعم
و غایات کرمایش آنی غافل نباشد سوم آنکه در عبادا و اطاعات
مُقَرَّبَات، مواظبت تمام بکند که با نیت خالص انجام گیرد.

و در این هنگام قدم باید بگذارد در محاسبه و مراقبه و مراتب تصفیه نفس
و طی منزل بنماید تا آنچه را ندیده است به بیند و بیاد بیاورد که مراتب
حرکت انسان در مسیر الحق بچهار نوع است «^۱ المراقبة یا عتاد
^{طه} مراقبه ^۲ محاسبه ^۳ معاينة النفس - حاسبوا انفسكم

قَبْلَ اَنْ تُحَاسِبُوْا زَنُوْهُمْ اَقْبِلْ اَنْ تُوْزَنُوا ^{سوره انفجر} رسول خدا فرمود بجهت
نفس خود برسید قبل از حساب حاکم و بسنجید آنهارا با میزان شرع و نظر ^{قد زار}

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ
 شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ
 وَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ : وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ فِيهَا
 فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَ
 لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ
 أَحَدًا كَفِيرًا ۝ وَقَالَ تَعَالَى : يَوْمَئِذٍ يُصْدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا
 لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ
 ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ سورة الزلزال وقال تعالى ثُمَّ نُوَقَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا
 كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ بقره آیه ۲۸۱

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ کس در روز قیامت قدم از قدم
 بر ندارد مگر از او سؤال کنند عمرت را در چه خنثی کردی (۳) بدست
 در چه کار فرسوده و ناتوان ساختی (۳) اموال خود را از چه طریق
 تحصیل و در چه راهی خرج کردی، تحصیل مال از راه حلال و ^{طبیعی}
 کردنش در طریق حلال و طبق موازین شرعی بوده و یا خدائی کرده ^{نموده}

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو لم يكن للحساب مهول الأحياء
 العزب على الله وفضيحة هتك السر على المخفيات، لحق للنمر
 الأيمهبط من رؤس الجبال ولا يأوي إلى عمران ولا يأكل ولا يشرب
 ولا ينام إلا عن اضطرار متصل بالنف - فضيحت ورسوائه که برای
 گناهکار در گزارش حسابش مباحث قدس کبریا هت است اگر از بالای
 کوه ها بلغزد و پرت شود و برای استراحت به پناهگاه های روی نیاورد
 بخورد و نیاشامد و نخواهد مگر ضرورت، در مقابل آن فضیحت و
 و شرمساری، اندکست .

مرباطه عقل با نفس بدانکه عقل بمنزله قاجاریت در کاو
 آخرت که رأس الملائک عمر است و یاد و مدد کارش نفس است بلکه
 نفس بمنزله شریک اوست و منقبت این تجارت، اخلاق فاضله و
 اعمال صالحه برای سعادت آخرت و ضرر این تجارت گناهان و شکایات
 افسان است که داخل میکند در جهنم و عذاب عتقم حقیقی و زمان این
 تجارت، مدت حیات طبیعی و عمر اوست که در دنیا بودنش - کم و یا زیاد

در این تجارت تأثیر دارد وسعت و راحتی یا سختی و تنگدستی ،
 و مشابه این حالات ، همه پی آمد و بقایات این مرابطه و تجارت است
 کما اینکه تاجر با شرکیش شرط میکند و اگر پامه ضرر بمیان آید تاجر
 شرکیش از سهم انگاز و از آن غفلت ها که موجب زیان شان شده بازخواست
 میکند همینطور عقل ، نفس را در غالب مراحل سلوک ملامت میکند
 و هر روز نو که تجدید میشود بنفس خطاب میکند از رو آوردن فرصت ^{جید}
 نهایت بهره وری را غنیمت شمرد و بنفس ^{گلایه} عقابش چنین شروع میشود که یا ^{نفس}
 اگر نوبت کوچ تو از دنیا رسیده بود و میدیدم دست خالی و روی سیاه
 هستی ، برای جبران بے برگی خود از خدای مهربان تقاضای بازگشت ^{دنیا}
 نمیکردی ، نیگفتی رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ خدایا مرا
 بازگردان (بنیایا) تا به بیچارگیم ، بماندیشم !! فکر کن آن جهان ^{نفس}
 از تو صورت گرفته و خدایم تم قبول فرموده

پس آسوده منشین و بدانکه هر یک از بندگان خدا (بر حسب آنچه نقل شده)
 در مدت شبانه روزی ۲۴ هزاره دارد که میتواند از عبادت و اطاعت ^{کند}

یا اذ اعمال شمر آورد . وقد روی ان رجلاً الى النبي

وقال يا رسول الله اوصني فقال له انت مستوصي ان انا اوصيتك؟

حتى قال ذلك ثلاثاً وفي كلما يقول الرجل نعم يا رسول الله

فقال رسول الله ^ص اذا هممت بشئ امر فقدر عاقبته فان يك

داشدا فامضه وان يك غيماً فافته - مردم محض مبارک رسول خدا

آمد - عرض کرد بمن بیا نه بفرماید - وصیت بکنید - که تأمین جهات مرا

بنماید فرمود گوش میکنی و عمل منیما؟ سه بار تکرار فرمود - عرض کرد بلی

فرمود هر مرتبه را داده کردی آخر او را ملاحظه کن اگر خوب و صحیح بود اینجا

بده و اگر در اقدام بان عاقبت خوبی بتظرت نرسید - صبر نظر کن .

قال الله تعالى ^ص ان الله كان عليكم رقيباً سره نساء و قال رسول

... ان تعبد الله كاذك تراه وان لم تكن تراه فانه يراك .

و فی حدیث القدسی انما یسکن جنات عدن الذین اذا هموا بالعباد

ذکر و اعظمتی فراقبونی - در جنات کی ساکن میشود که چون

همت بگناه کرد عظمت مرا متذکر شود پس مراقب من باشد .

بدانکه حالات شخص مراقب از سه حال خارج نیست یا در طاعت و عبادت روزگارش میگذرد یا در نافرمانی یا در امر مباح. مراقب در طاعت و عبادت، باید قصدش خالص و نهایت وقت در حفظ مقاصد الهی خویش داشته باشد و آنکه عمرش در گناه و نافرمانی میگذرد بتوبه و انابه روی آورد، چنان کند مافات را، از پیشتر بجای و انفعال بگراید و آنکه بمباحات عاملست، مراعات در ادب از غذا خوردن و فارغ شدن و نشستن و صحبت کردن و خوابیدن و غیره را فراموش نکند بعد از این مقامات که بیان شد بحاسبه میسیم که رسوم از مقامات مربوطه و اعمال آن محاسبه بعد از عملست.

وقد ورد فی الاخبار ان العاقل ينبغي له اربع ساعات - ساعة يُناجي فيها ربه وساعة يُحاسب فيها نفسه وساعة يتفكر في صنع الله وساعة يخلو فيها للمطعم والمشرَب - عاقل باید اوقات خود را بحساب قسمت نماید: یکقسمت مناجات با حضرت پروردگار، از دعا و نماز و تعقیبات خواندن قرآن و زیارت دو ائمه طاهرين - قسمت دیگر صرف در حساب نفس

از اعمال و اقوال و افکار و ارتباط با اشخاص، ایاب و ذهاب و انتظار و از
 اشخاص و بالعکس و... قسمت سوم: صرف در تفکر صنع الله العظیم
 که آن نطفه را علقه و مضغه و استخوان و گوشت و پیر از چهار ماه
 دمیده شدن روح در او و پیر از نه ماه یا بیشتر و کمتر بدنیاء خارج
 رو کردن او، و غنایات خارج از حد باره تم در حق او و گرامیدنش بجا
 حق و یا منحرف شدنش از حق که مبدء متعال از یاد برده کوس الملکی
 نرفتن و بی از شکفتنها حیرت آور خدای قادر لایزال و لایزل
 و فکر کردن در اینکه از ذمه تا ذمه جز رمز و راز نیست و قسمت چهارم
 صرف مطعم و مشرب و تربیت ابواب جمعی خود و استراحت و خواب و غیر
 و کیفیت حساب آنستکه اگر عبادت را ناقص انجام داده و یا اصلاً بجا
 نداده و گناهان مرتکب شده در صد دجیران برآید و حقوق اشخاص
 ذمه اش هست رد کند تا مقروض بخلق و خالق نبوده باشد.

معاينه نفس و این آخرین مقامات رابطه است و در صورتیکه
 خدای ناکرده از واجبات بدنی و روحی یا مالی ناقص گذارده و بر عهد او

باقیست مثلاً نمازها را بد خوانده از حیث قرائت و طمأنینه و آداب
 یا آنکه در آداء واجبات مال از زکوٰۃ و مطلق و اخماس و حقوق برادران
 دینی کوتاهی کرده و یا هزله و حرام خوار و حرام جو و حرام فعل و بداند
 باد آمده از قناعت و غیبت و افتراء و سایر اخلاق زشت خودداری
 نموده و تمامی اینها بنظرش افعال مرغوب جلوه گرفته و حاصل
 دیولعین و رجیم یک عامل تباه معنی برای خودست و پیا کرده است این چنین
 شخص باید بنفس اماره خود عتاب کند، بگوید ای نفس هلا
 گشتی و قریباً در آتش غضب الهی خواهی سوخت و فانی خواهی شد، آفتاب
 بر تو که حیا نموده و باین روزگارم انداختی - چقدر تو، منافق و دعا
 باطله داری، تو نمیدانی که حضرت پروردگار از آنچه در ضمیر میگذرد
 آگاه و مطلع است و با کمال تأسف نمیداند !! اما اگر کفر میبرد تو
 بگوید، آن غذا لذیذ که الآن میخورم مسموم و یا کود که بگوید که در
 آن رختخواب که میخوابم عقرب و گزنده است بحرقتان فوراً گوش میکنی
 آن غذا را نمیخوری و در آن رختخواب نمیخوابی ولیکن اینها انبیاء صادق و مصدق

از قول اصدق قائلین - راستگوترین راست گویان - حضرت ربوبه
جلت عظمته و فرامین انبیاء که مؤید بمعجزات و براین، و بیان اولیاء و حکماء
و علماء همه اینها، ای نفس خبیث در تو باندازد حرف آن یهودی و آن کافر
اثر نداشت، ما حصل اینکه، سالک صادق، بصدق دل نفس پرکش
خود را مورد خطاب و عتاب قرار بدهد و لایزال از قبیل این مواظقت و بخت
و معاینات خودداری نکند.

اما طریق علاج در التزام نفس در تقصیر در عمل بر این ریاضات و عقوبات
دو طریق است: اول تذکر اخبار در فضیلت ریاضت نفس و مخالفت آن
و جدیت در طاعات و عبادات و وظایف خیر دوم مُصاحبت و دوستی
با اهل سعی و اجتهاد در عبادت و مجالست با مجاهدین و مُرتاضین و
و مشاهده و دقت در حالات آنان است بعنوان سرمشق.

قال الصادق علیه السلام: طوبی لِعَبْدٍ جَاهَدَ فِي اللَّهِ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ
یعنی خوشا بحال کسیکه برای رضای خدا، مطیع نفس اماره و هوائ نفس و
شیطان نشد و کسیکه عقلش بر نفس اماره اش غلبه کند و سگت و

خضوع در بندگی حق جل و علی داشته باشد چنین کسی نعمت عظمت بزرگ
ناظر شده است و هرگاه مشاهده کرده شخصی را که از تو کوشا تر در عبادت
و وظایف بندگی حق تعالی است، خودت را توبیخ و ملامت کن.

و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی حتی تورمت قدماء - و قتیکه عرض میکنند
چرا اینها بخود رنج میدهند جواب میفرماید اَفَلَا اَکُونُ عَبْدًا شَکُورًا
ربیع بن خثیم گفتند چقدر بیدار میکشی در عبادت؟ قدیم استراحت کن
گفتار است: میترسم از خواب بیدار شوم! نقل کرده اند حضرت اویس ^{رضی}
بعضاً میفرموده امشب شب رکوع است و تا صبح بیدار بوده در یک رکوع و
بعضی شبها در یک سجده کعبه میرسانده است.

نقل شده ربیع بن خثیم - اویس را مشاهده میکند نماز صبح را خوانده ^{مشغول}
ذکر است میگوید از عبادتش باز نداشتم دیدم مشغول بود تا نافله ظهر و نماز ^{ظهر}
باز ذکر و دعا کرد تا نماز عصر تا نماز مغرب و عشاء را خواند بعد ^{فرمود}
اللهم اعوذ بک من عین نوامة و بطن لایثبع - یعنی خدایا بتو پناه میبرم
از چشم بیدار خواب کننده و شکمی که سیر نمیشود.

نقل شده یک نفر از عبادت کننده ها با زن اجنبی - بیگانه صحبت کرد ، دست گذاشت
بر ران او و خوشش آمد ، بعد پشیمان شد ، برای خنثی ساختن آن لذت
دستش را در آتش گرفت و سوزانید و همچنین نقل شده بعضی بصورت
زن بیگانه نگاه کرد و لذت بُرد ، با خود عهد کرد تا روزه است آب سر نخورد
ایضا بعضی از سالکان طریق حق - بعمارت نوساز و بنای خوش منظره نگاه
حسرت نمود - بحضرت تلافی آن حسرت ، یکسال روزه بر خود نذر کرد .

ایضا بعضی فرمودند در جواب کسی که چرا از مردن میترسی ؟ گفته است برای آنکه
دیگر نمیتوانم نماز شب بخوانم - این قبیل هشدار ها برای آماده گاه سالکان است که
عند الصبح یا محمد قوم الشری - صبحگاه ، ستوده و پسندیده است قوی
شب سیر کرده است هر که شب راه رفت روز بزرگتر شود هر که شب خواب کرد بزرگتر
شود

استرداد این روایت را نقل میکنم چون در مقام بیان
سلوک نماز با معنی حقیقی از عبادت‌ها بزرگتر است

النَّبَوِيُّ فَمِنْ تَهْأُونِ بِصَلَوْتِهِ ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِخَمْسِ عَشْرَ خُصْلَةٍ

(۱) يَرْفَعُ اللَّهُ الْبُرْكَهَ مِنْ عَمَرِهِ (۲) وَمِنْ رِزْقِهِ (۳) وَيُحَوِّثُ اللَّهَ تَعَالَى سَيِّئَاتِ الْفِتَنِ

من وجهه ۴، کل عمل عیله لا یوجر علیه ۵، ولا یرتفع دعا
 الی السماء ۶، لیس له حظّ فی دعاء الصّالحین ۷، ویموت ذلیلاً
 ۸، وجئلاً ۹، وعطشناً ۱۰، ویوکل الله به ملکاً یرجعه فی قبره
 ۱۱، ویضیق علیه قبره ۱۲، وتكون الظلمة فی قبره ۱۳، ویوکل الله
 به ملکاً یشعبه (یعنی میخورد) ۱۴، فی وجهه والخلايق ینظرون الیه
 ۱۵، ویحاسب حساباً شديداً ۱۶، ولا ینظر الله الیه ولا ینزکة وله عذاب
 عن ابان بن تغلب، قال قلت لابی عبد الله (ع) انی رأیت علی بن الحسین (ع)
 اذا قام فی الصلوة غشی لونه لون اخر؟ فقال لی انه علیه السلام کان
 یعرف الله کان یقوم بین یدیه راوی گفت از حضرت صادق (ع) سؤال
 کردم چرا رنگ مبارک امام سجاد (ع) در هنگام نماز تغییر مییافت؟ فرمود
 او میدانم که در مقام معبود حقیقی ایستاده است.

دسوال اکرم فرمود: مؤمن زمانی که وارد نماز میشود، شیطان می آید
 و اموری از دنیای او را بخاطرش میآورد تا آنکه نماز گذار یا شک در نماز
 کند، یا با حالت غفلت نمازش را تمام کند.

عن علي عليه السلام قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله أسرق السرقة
من سرق من صلواته - يعني لا يتمها - رسول خدا فرموده از
همه دزدانها، دزدتر کسیست که از نمازش بدزدد.

لُبُّ الباب، عن النبي ^ص قال صل صلوة المودع - یعنی نماز را تا
کسی که با نماز وداع میکند بخوان - و مائیکه داخل نماز شد بگو:
این آخرین نماز منست در دنیا، و فرض کن بهشت در جلو و دوزخ
در زیر پا، ملک الموت (عزرائیل) در پشت سر - انبیاء کرام طرف راست
و ملائکه طرف چپ و ذات مقدس ربوبه محیط بر تمامی اینها، مطلق بر حال
و عبادت تو هستند پس توجه داشت باش که در چه موقعیتی هستی
و چه نمازی میخوانی و با چه قدرت فوق تصور در برابر وی یاری

علامه بحر العلوم، طاب ثراه در این جمله خود در مورد نماز میفرماید:
عليك بالحضور والاقبال في جملة الأقوال والأفعال والصدق في النية والاحياء
فإنما حقيقة الصلوة وليس للعبد بها ما يقبل - إلا الله كان محييا ^{حيات} يقبل
صل الجشوع والتخضع وكن إذا صليت كالمودع واستعمل الوقار واستكنة

و استحضار المقاصد المكنونه و قم قیام النازل الذیل ما بین اینه ملک الخلیل
واعلم اذا ما قلت ما تقول و من تناجی و من السؤل

ثواب احیاء اللیل کله أو بعضه

ثواب الاعمال و المجالس عن الصدوق باسناده عن جابر بن اسمعيل
عن الصادق علیه السلام : ان رجلاً سئل عما یبطل به عن قیام اللیل
للقرآن فقال له ابشر من صلی من اللیل عشر لیلۃ لله مخلصاً ابتغاء
مرضات الله قال الله عز وجل لملائکته اکتبوا العبد هذا
الحسنات عدد ما انتت فی اللیل من حبه و ورقه و شجرة و عدد کل
قصبة و مرعى الخ اجمال خبر شریف اینکه اگر کسی ده یک از شب را
بماند و عبادت کند معبود بحق را خدای متعال بملائکته میفرماید:
نو پیید برای این بندۀ من ثوابی بعد از آنچه را در دوی سبز میشود.

و اگر کسی نه یک از شب را بیدار کند برای عبادت خدای متعال دعا
او را مستجاب میکند و در قیامت نامه عملش بدست راستش داده میشود
و اگر کسی هشت یک از شب را عبادت سپری کند زمانیکه از قبرش خارج

شود صورتش مانند ماه شب چهارده، درخشان است و
 از پل صراط بگذرد و اگر کسی هفت یک از شب را بیدار بوده
 و عبادت میکرده مورد رحمت و استغفار حق تعالی بوده و میتواند در
 آخرت از اقوام خود شفاعت کند و اگر کسی شش یک از شب را بعبادت
 بگذراند خدای تعالی گناهان گذشته او را بیامزد و اگر کسی پنج یک از
 شب را بعبادت بگذراند، همردیف حضرت خلیل الرحمن میباشد و اگر
کسی چهار یک از شب را بعبادت بگذراند مثل پاد از صراط بگذرد
 و بدون حساب وارد بهشت میشود و اگر کسی سه یک از شب را بعبادت
 مشغول باشد در درجه که دارد ملائکه با و غبطه میرند و خطا
 میرسد از هر یک از ابواب هشتگانه بهشت میخواهی داخل شو
و اگر کسی نصف از شب را مشغول عبادت باشد اجراوارا زمین از
 طلا مقابلت نکند و افضل از هفتاد بنده آزاد کردن از اولاد ^{سمعی}
و اگر کسی دو ثلث از شب را مشغول عبادت باشد، حنات و هزاره
 عمل او سنگین تر از کوه احد در مرتبه باشد و اگر کسی تمام شب را

بیدار و مشغول عبادت باشد در حالیکه تلاوت قرآن کرده و نماز
نیاز حقیقی بدرگاه باری تعالی داشته باشد او را از گناهانش خارج
سازند مانند روز ولادتش و در قبرش نور باران شود و گناه و حسد
از قلبش زدوده گردد و پروردگار متعال میفرماید نظر کنی ای ملا^{یک}
باین بند من و او را در رجا عالی بهشت مقرومکن دهی و فرزند^{محمدا}

فَضِّلْتُ نَبِيَّ زَيْدٍ ذِي آيَاتٍ قُرْآنٍ وَأَخْبَارِ أَهْلِ بَيْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

قال الله تعالى **وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ** ^{ال عمران آیه ۴۱} **لَيَسْوَائِهِمْ**
أَهْلُ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ
^{ال عمران آیه ۱۱۳} **وَمِنَ اللَّيْلِ فَسُجِّدَ بِهِ نَافِلَةً عَمَّا أَنْ يَبْعَثَكَ مَقَامًا**
مَحْمُودًا ^{ال اسرى آیه ۷۸} **وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا** ^{فرقان آیه ۲۶}
تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ^{النجم آیه ۱۶} **أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا أَوْ قَائِمًا**
يَحْدُثُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً مِنْ رَبِّهِ ^{النجم آیه ۱۷} **قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ يَسْجُدُونَ**

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ - قاری ۴۰. وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ
الزَّمَلِیَّ ۱. یَا أَیُّهَا الزَّمَلِیُّ قُمْ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ
قَلِیلًا أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَرَقِلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا اِنَّا سَنُلْقِیْ عَلَیْكَ قُرْآنًا
ثَقِیلًا اِنَّ نَاسِئْتَهُ اللَّیْلِ هِیَ اَشَدُّ وُطْأً وَاَقْوَمُ قِیلًا -

سورة التمر و من اللیل فاسجد له فبجہ کثیرا طویلا - و اما روایا
بحال الصدوق بسند عن ابن عباس، قال، قال رسول الله ص، من رقی

صلوة اللیل من عبید او امة قام لله مخلصا، فتوضا وضوا سبعا
وصلی لله بنیة صادقة وقلب سلیم و بدن خاشع و عین دامعة
جعل الله خلفه تسعة صفوف من الملائكة في كل صف ما لا يحصى
عددهم الا الله ثم احد طرفي كل صف في الشرق والاخر بالمغرب فاذا
فرغ كتب له بعد هم درجا - هر شب بیدار شود بری تمجید ص

بانه و به نیت صادق بنماز ایستد با چشم گریان و قلب سالم - خدا تعالی

نست سراو که از ملائکه قرار مید که عدد آنها را خبر خدا نداند
یک صف در مشرق و آن سر دیگر در مغرب و قیام نماز تمام شد

بعد از آن برای آن نمازگذار درجه و عظمت عنایت فرماید.

و همچنین رسول اگر فرمود که حضرت حق تعالی در هر قریه و شهر و عساکر

و اسراف در گناه کنندگان را بچند نفر از مؤمنین حقیقی و دوستان خود

از نازل کردن بلا خودداری میفرماید و بگناه کاران خطاب میکند اگر

آنان بودند بر شما بلا نازل میگردم - بحال الصدوق باسناده عن مفضل بن

عمر عن الصادق - جعفر بن محمد عن ابیه عن ابائه عن رسول الله ^ص، قال، قال

رسول الله ان الله اوحى الى الدنيا ان اتبع من خدامك و اخد من ^{رفضك}

وان العبد اذا تخلى بسيد في جوف الليل المظلم و ناداه اثبت الله النور

في قلبه فاذا قال يارب يارب ناداه الجليل لبيك عبدي ^{اعطك} سلفي

و توكل على اكفك ثم يقول جل جلاله ملائكتك انظروا الى عبدي

فقد تخلى لي في جوف الليل المظلم و البطالون لاهون و الغافلون

نيام اشهدوا اني قد غفرت .

بیان - اوحى الى الدنيا - لعل المراد بالوحى هنا الامر التكويني - اي جعلها

كذلك كما في قوله ثم كونوا قردة خاسئين - او استعاره تمثيلية

- خطاب بدنیاست از طرف حضرت ربوبه بدینسان : که ای دنیا بزحمت
بیاندار دنیا طلبان را و کسانی که از تو دوری جستند، کوچک و خادمان
باش - بنده من که در نصفهای شب خواب را بر خود حرام کرده و روی من
آورده و بامن مشغول مناجات و ملازمت میگردد و بمن عرض میکند
یا رب تبارک، جواب گویم لبیک بنده من، حاجت خود را بخواه، آنگاه
پروردگار مهربان بملائکه خطاب میکند نظر کنید باین بنده من چگونه ^{است}
که مهمل و تنبل و همرزه ها، غافل و در خوابند.

معانی الاخبار و محال صدق با مناده نقل میکند از ابی حاتم
از سهل بن سعد قال جاء جبرئیل الی النبی فقال یا محمد عیش ما شئت
فانک میت واجب من شئت فانک مفارقه و اعمل ما شئت فانک
مجزی به و اعلم ان شرف الرجل قیامه باللیل و عزه استغناؤه عن الناس
- ملک وحی جبرئیل علیهم السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد بدانکه در داد ^{فانک}
هر چند مدت که زندگانی کنی و هر کس را دوست بداری باید از او جدا گردی و هر
عمل محقق است که هیچ عملی بدون جزائمی ندارد عظمت و شرافت و بزرگی و بزرگواری

مرد، در بیداری ثلث آخر شب و راز و نیاز با خالق به نیاز نمودن
و خود را غنی دانستن و زیر بار منت مردم نرفتن است

ایضاً بندهای سابق از ابن عباس نقل شده که رسول خدا ص، فرمود
أَشْرَفُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَ أَصْحَابُ اللَّيْلِ - شریفترین و بزرگوارترین کن
از امت من - حاملان قرآن و صاحبان شب برای صلوة لیل هستند
مراد کانی هستند که از اوامر و نواهی و فرائض و محرمات و احکام ظاهره
و باطنیه، بلکه از سِرِّ و سِرِّ السِّرِّ و سِرِّ السِّرِّ علم و اطلاع دارند و
اصحاب شب کانی هستند: سحرها، با خدا متعال در برابر و نیازند و
ماده بچه مرده، از فراق معنوی، سوخته و ساخته و گریایند.

المجالس عن علی بن عیسی بنده عن زید بن علی عن ابیه عن جدّه قال قال
امیر المؤمنین علیه السلام ان فی الجنة خیلٌ مُسَرَّجَةٌ ذَوَاتُ اُجْنَحَةٍ
لَا تَرَوْتُ وَلَا تَبُولُ فیرکبنا اولیاء الله فتطیر بهم فی الجنة حیث شاء
فیقول الذین اسفل منهم یا ربنا ما بلغ بعبادک هذه الکرامه ؟ فیقول
الله جل جلاله انتم کانوا یقومون باللیل ولا ینامون ویصومون ولا یتکلمون

و یجاهدون العدو ولا یجبنون و یتصدقون ولا یخلون -

اجمالاً اینکه در بهشت، بعضی بهشتیان، طی مسافت و طیران شان با اسبان بهشتی، آنکه هم رتبه ایشان نیستند عرض میکنند: ای پروردگار

ما، اینان را این کرامت از چه چیز حاصل شده؟ الله جل جلاله میفرماید

اینها گاهی هستند که بجای خواب راحت شب را بعبادت بیدار بودند و بجای

خوردن، روز را روزه دار بودند و به باکانه با دشمن (دین) جنگیدند و

بدون بخل، تصدق میکردند.

الله

محمد بن سنان - قال سمعت مولای الصادق علیه السلام یقول کان فیما ناکح

عزوجل به موسی بن عمران، ان قال له یابن عمران، کذب من زعم انه یجتبی

فاذا جئته اللیل نام عتی، الیس کل محب یحب خلوة حبیبه ههنا انا

یا بن عمران مطلع علی احبائی اذا اجتمعهم اللیل حولت ابصارهم فی قلوبهم

و مثلت عقوبتی بین اعیانهم، یخاطبون عن المشاهدة و یکلمون عن الحضور،

یا بن عمران هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک الخضوع و من عنیک

الدموع فی ظلم اللیل فانک تجد فی قریباً مجیباً - حضرت صادق علیه السلام فرمود

خدای تعالی بحضرت موسی علی نبینا و آلہ و علیہ السلام میفرماید ای موسی
 دروغ میگوید کسی که می پندارد، مرادوست دارد، او وقتیکه شب برده
 طلعتش را افکند میخوابد (بیاد من نیست، بفکر خوابست) آیا هر محب
 با محبوبش، شبها، خلوت ندارد؟ ای موسی، این منم از دوستان خود
 آگاهم، آنگاه که شب میرسد آفتان بصرشان (در بصیرت) و در قلوبشان
 متحول میشود، عقوبات و سختگیریهایی من پیش رویان قرار میگیرد
 بامن بمشاهده در خطابند و حضور تکلم دارند ای پسران قلبت
 نسبت بمن خاشع و بدلت را خاضع و اشک و وحشت را در راه رضا
 من مرازیز کن، بمن نزدیک شو، من نزد تو هستم دعا کن، من اجابت میکنم
 قال الصادق علیہ السلام ثلاثة مَن فخر المؤمن وزينة الدنيا
 والآخرة (۱)، الصلوة في آخر الليل (۲)، يأسه ما في أيدي الناس
 (۳)، وولاية الامام من المجد حاصل آنکه نماز در آخر شب مایه
 فخر مؤمن است عن عاصم بن حميد عن ابي عبد الله عليه السلام ما من عمل
 حسن يعملها العبد الا وله ثواب في القرآن الا صلوة الليل فان

الله لم یبین ثوابها العظیم خطر ما عنده فقال : تتحافی جنوهم
 عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً ومما رزقناهم ینفقون
 فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین جزاء بما کانوا ^{یعملون}
 - حضرت صادق علیه السلام فرمود هر عملی و عبادتی اجرش را
 خدای تعالی در قرآن بآیاتی متعرض شده غیر از نماز شب که جزاء
 آنرا تعیین نفرموده ولی فرموده است کسانی که نماز شب میخوانند ^{گزار}
 خود را از طریق خوب و طمع طی مینمایند ما خیریه برای آنان بعنوان
 جزاء و پاداش تمهیه نموده ایم که احدی بر آن اطلاع ندارد -
 معانی الاخبار عن ابن المنکدر باسناده قال قال رسول الله
 خیرکم من اطعم الطعام و افقی السلام و صلی باللیل و الناس
 نيام - بهترین شما بعنوان محل شاهد کسی است که نماز شب
 میخواند در حالیکه مردم خوابیده اند -

عن علی بن نعمان عن بعض رجاله قال جاء رجل الى امیر المؤمنین علیه السلام
 فقال یا علی انی قد حرمت الصلوة باللیل فقال امیر المؤمنین :

أنت رجلٌ قد قیدتک ذنوبک - کسی خدمت علی علیه السلام عرض کرد من از صلوٰۃ لیل محروم شده ام؟ فرمود، تو کسی هستی که گناهات ترا، بقید و بند کشیده - یعنی محروم ماندنت از نماز شب بدین است
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الرجل لیکذب الکذبة فیحرم بها صلوٰۃ اللیل فاذا حرم بها صلوٰۃ اللیل حرم بها النزق - خصه صادق
فرمود - شخصی بخاطر دروغش از صلوٰۃ لیل محروم میشود و محروم ماندن از نمازش هم موجب میشود که از روزی هم محروم گردد.

ثواب الاعمال - قال ابو عبد الله علیه السلام، یا سلیمان لا تنع قیام اللیل فان
المغبون من حرم قیام اللیل - ای سلیمان از شب بخیزی خود را که
مکن زیرا که مغبونست آنکه از صلوٰۃ لیل باز داشته شده است.
عن محمد بن النوفلی عن ابو عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان العبد لیقوم فی
اللیل فیمیل به النعاس یمیناً و شمالاً و قد وقع ذقنه علی صدره
فیقول الله لملاکتہ انظروا الی عبده ما یصیبه فی التقرب الی
بما لم افرض علیه راجعاً منی ثلاث خصال : ذنباً اخفیه او توبه اجد بها

آورزقا ازیده فیہ استهدکم ملائکتی انی قد جمعتن^{من} له
اجالا اینکه خدای تعالی بملائکة میفرماید : نگاه کنید باین بنده^{من}
در حالیکہ خواب بر او غلبہ کرده و بطرف راست و چپ میکانند و
چانه اش از کثرت خواب بسینہ اش میرسد در حالیکہ من صلوة لیل را
بر او واجب نکرده ام - و، او، سه امید از من دارد اولاً گناہان
او را بیامرزم ثانیاً توبہ او را قبول کنم، ثالثاً روزی او را زیاده کار
شاهد باشید کہ ہر سہ، حاجت را برآورده کردم .

العلل عن ابیہ بسند عن انس بن مالک، قال سمعت رسول اللہ ^ص
يقول رکعتان فی جوف اللیل احب الی من الدنیا وما فیہا
- رسول خدا فرمود دو رکعت نماز در دل شب برای من دوست
داشتنی تر است از تمام آنچه در دنیا و ما فیہا است .

ثواب الاعمال، عند علیہ ^{علیہ السلام} قال من صلی باللیل حسن وجهہ با^{لنهار}

هر آنکہ در شب «صلوة لیل» بگذارد - صورتش در روز نورانی است
ثواب الاعمال عن الصادق ^{علیہ السلام} قال علیکم بصلوة اللیل فانها ^{مستحبة}

نبیکم ودأب الصالحین قبلکم ومطردة الذآء عن اجسادکم وقال
 ابوعمیر الله ^ع، صلوة اللیل تبيض الوجوه وتطیب الیریح وتجلب الریح
 حضرت صادق فرمود: بر شما یاد انجام صلوة لیل که سنت پیغمبر
 شما، و خوی و عادت صالحان پیش از شما بوده و امراض را از اجساد ^{دور}
 میکند و همچنین فرمود: صلوة لیل، صورت را نورانی و روزی را زیاد
 و ایجاد بوی خوش در شخص میکند.

مغایه الاخبار بنده عن سعید بن النضر عن جعفر بن محمد ^ع، قال
 المال والبنون زينة الحیوة الدنيا و ثمان دكعات من اخر اللیل و
 الوتر، زينة الآخرة وقد یجمعهما الله لا قوام - مال و اولاد ^{بریت}
 زندگانی دنیا است و زینت آخرت، صلوة لیل است و گاهی خدای تعالی
 دنیا و آخرت را برای اقوامی یکجا جمع میکند

توحید صدوق بنده عن سلمان الفارسی انه اتاه رجل قال یا عجب الله
 انی لا اقوی علی الصلوة باللیل؟ فقال لا تعصر الله بالنهار - کسی خد
 حضرت سلمان فارسی عرض کرد بصلوة لیل ناتوان و نا موفقم فرمود در روز

گناه مکن - در ثواب الاعمال از حضرت صادق نقل میکند مردی آمد از

فقر و پریشانی محضر حضرتش شکایت داشت حتی میگفت الساعة گرسانم -

حضرت فرمود نماز شب میخوان - عرض کرد بلی ، فرمود دروغ میگوید زیرا که

خدا صامت شده هر آنکه صلوة لیل بجای آورد دگر گشته نگذارد

دعوات را و نه همچنین از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده صلوة لیل

بشهر و صورت را ، زیبا و خلق و خوی را خوب و بوی بدن را معطر و رزق را

زیاد و قرض را آداء و قلم و قلم را زایل و روشنای چشم را جلا میدهد .

در فقه الرضاء هم بعد از بیان مشابه مذکورات فرموده است :

وَكُلُّوا الْوُقُوفَ فِي الْوُتْرِ فَإِنَّهُ رُويَ مَنْ طَوَّلَ الْوُقُوفَ فِي الْوُتْرِ قَلَّ وَقُوفُهُ

يَوْمَ الْقِيَمَةِ - در نماز و قوف کنید زود نگذرد بلکه طولش پیدا

ذیل ، هر آنکه در وتر چنین کند ، وقوف در روز قیامت کمتر است

العدة قال دخل ضار بن ضمرة على معاوية فقال له صف لي علياً

فقال له اتعفيني من ذلك؟ فقال لا اعفئك - فقال والله بعبد الله

شديد القوى ، يقول فصلاً ويحكم عدلاً يتفكر العلم من جوانبه

سُفَّ عَلَى عِلَّةٍ اِزْبَانِ ضَرَارِ بْنِ ضَمْرِهِ بِاصْرَادِ مَعَادِيهِ (١٨٥)

وَتَلَطَّفَ الْحِكْمَةَ مِنْ فَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتِهَا وَيَسْتَأْنِسُ
بِالَّذِيلِ وَوَحْشَتِهِ ^{ظُهُورِهِ} كَانَ وَاللَّهُ عَزِيزَ الْعِبَرَةِ طَوِيلَ الْفِكْرِهَ يَقْلِبُ كِفَهُ
وَيَعَاتِبُ نَفْسَهُ يَعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ مَا قَصُرَ وَمِنَ الطَّعَامِ مَا جَشَبَ
كَانَ وَاللَّهُ يَجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَيَأْتِينَا إِذَا دَعَوْنَاهُ وَنَحْنُ وَاللَّهُ مَعَ
تَقَرُّبِهِ لَنَا وَقُرْبِهِ مِنَّا لَا نَكْذِبُ هَيْبَةً لَهُ يَعِظُمُ أَهْلُ الدِّينِ وَيُحِبُّ
السَّائِكِينَ لَا يَطْمَعُ الْقَوِيُّ فِي بَاطِلِهِ وَلَا يِيَّاسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدُوِّهِ
فَأَشْهَدُ اللَّهَ لِرَأْيَتِهِ فِي مَوَاقِفِهِ وَقَدَارِخِ اللَّيْلِ سُدُولُهُ وَغَارَتِ نَجْمَتُهُ
وَقَدِمْتُ فِي مَحْرَابِهِ قَابِضًا عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ الْخَائِفِ وَيَبْكِي
بَكَاءَ الْحَزِينِ فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ يَقُولُ « يَا دُنْيَا أَيْ تَعَرَّضْتِ؟ أَمْ
إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ؟ هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ
لِي فِيكَ، فَعُمُرُكَ قَصِيرٌ وَعَيْشُكَ حَقِيرٌ وَخَطَرُكَ كَثِيرٌ أَفَإِنَّ
مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَوَحْشَةِ الطَّرِيقِ !! قَالَ: فَوَكَفْتُ دُمُوعَ مَعَادِيهِ
مَا يَمْلِكُنِي عَلَى لِحْيَتِهِ وَهُوَ يَسْمَحُنِي وَقَدْ اخْتَنَقَ الْقَوْمُ بِالْبَكَاءِ وَقَالَ
رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْحُسَيْنِ كَانَ وَاللَّهُ كَذَلِكَ فَكَيْفَ حُزْنُكَ عَلَيْهِ يَا ضَرَارُ

قال حزني عليه والله حزن من ذبح ولدها في حجرها فلا ترقأ
عبرتها ولا تسكن حيرتها، ثم قام وخرج وهو باك، (فقال معاوية
اما انكم ان فقدتموه لما كان فيكم من يثني على مثل هذا الشئ
فقال له بعض من حاضر الصاحب عليه السلام) ^{نقد خبره} شرح لا
مختصر آنکه بعد از بیان ضرر برای معاویه و گریه او و تصدیق ^{که} یحیی
علی علیه السلام - شاهد ما نحن فيه بیداری مولای متقیان ثلث آخر
وزیر دنیا با خالق بے نیاز است که همواره آماده ملاقات با خدای متعالی
تا بفوز عظیم و فیض شهادت نائل آمد، خدای غافر و قادر این سفر آخرت
بر همه و خصوصاً من رویای سهل و آسان گرداند بجمید و آله.

اعلام الدین و روضه الواعظین - قال رسول الله (ص) فی وصيته لعلي
عليك بصلوة الليل عليك بصلوة الليل عليك بصلوة الليل
علي جان برتو باد نماز شب (سه بار تکرار فرمود بعنوان وصیت)
اعلام الدین قال الصادق علیه السلام کذب من ذم اخيه يصلي الليل
ويجوع بالقيمار - نماز شب خون، هزار گرسنه نیمیاند. ^{نقد خبره} و زیاده

مشکوۃ الانوار عن الصادق علیہ السلام قَالَ ان الله تبارك وتعالى
أوحى الى نبي من انبياء بني اسرائيل اني احببت ان تلقاني في خطيرة
القدس تكن في الدنيا وحيداً غريباً، محموماً محزوناً مستوحشاً من
الناس بمنزلة الطير التي يطير في الارض القفار ويأكل من رؤس
الاشجار ويشرب من ماء العيون، فاذا كان الليل اوكر وحداً ^{استأنس}
بربه واستوحش من الطيور - حضرت احديت خطاب فرمود ^{بنفیر}
اذا انبياء بني اسرائيل که دوست دارم تنها باشی و با من تنها ^{مست} غرض
و از دنیا کنی در خطیره القدس تو را ملاقات کنم - مانند پرنده
که تنها زندگی میکند از بالای درختان غذا میخورد و از آب چشمهای نو
و شبها، تنها در آشیانه خود میخوابد و تنها با پروردگارش انس میکند!!
کتاب الغایات عن ابن ابی یعفور عن ابي عبد الله ^{علیه السلام} قال،

قلت جعلت فداك أي ساعة يكون العبد اقرب الى الله والله
منه قريب (قال) اذا قام في اخر الليل والعيون غاربه فيمشي ^{وضو} الى
حتى يتوضأ بالسبع وضوءه ثم يحثي حتى يقوم في سجدة ^{وجهه} فيوجه

حضرت پروردگار ندا میفرماید: ای بنده من اگر بیدار باشی که مضامین
و گفتگو میکنی هرگز روی خود را از او برگردانی و همیشه بعبادت
عام الاسلام: وقف ابودر رحمہ اللہ عند حلقة باب الکعبة
و وعظ الناس ثم قال حجة لعظام الامور و ضم يوماً الزجرة النور
و وصل رکعتین فی سواد اللیل لوحشة القبور.

تنبيه الخاطر و ارشاد القلوب. از رسول اکرم: چراغ برای تاریکی قبر
صلوة لیل است و ایضاً فرمودند. حضرت صادق (ع) از
حضرت امیر مؤمنان، از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
صلوة اللیل مرصات الرب و حب الملائكة و سنة الانبياء
و نور المعرفة و اصل الايمان و راحت الابدان و کرامت الشیطان
و سلاح علی الاعداء و اجابة للدعا و قبول الاعمال و بركة فی الرزق
و شفیع بین صاحبها و بین ملک الموت و سراج فی قبره و فراش تحت
جنبیه و جواب مع منکرو و نیکو و مؤمن و زائر فی قبیله الی یوم القيمة
فاذا کان یوم القيمة كانت الصلوة ظلاً فوقه و تاجاً علی رأسه

و لباساً علی بدنه و فوراً یسعی بیدیه و ستر بینه و بین
النار و حجة للمؤمن بین یدالله و ثقلاً فی المیزان و جوازاً
علی الصراط و مفتاحاً للجنة لان الصلوة تكبير و تقدیر
و تنظیم و قراءه و دعاء و ان افضل الاعمال الصلوة لو قمتها .

— نماز شب مایه خوشنود حضرت پروردگار - دوستی ملائکه ^{میشود}
سنت انبیاء ، نور معرفت ، اصل ایمان ، رامت بدنها دماست ، شیطان ^{را}
خوش نیاید ، در مقابل دشمنان اسلامه است ، وسیله اجابت دعا ^{ست}
مایه قبوله عملها و برکت در روزی و شفیع است بین نمازگزار و فرشته
جانستان ، نماز شب چراغست در قبر و نیکه گاه است و جواب ^{شده} در
کبیر و منکر و مرنس در قبر است تا بربانی روز و مستغیر و چون ^{میت} درود
شد سایبان است صاحبش را تا جنت برسد و این مر است بدنش را
نور است قاروی او مانع و مجابت من او و دوزخ بجهت و برهانست
اول در هنگام قرآن گفتش پیش روی حضرت پروردگار . من گیتی گذر ^{است}
چنان عجز و انحراف است اگر (مسکین و یمین) دارد باز آید (است) !!!

وقال الصادق عليه السلام : ليس من شيعتنا من لم يصل صلاة الليل
وحضرت رضا عليه السلام فرمود نماز شب از عذاب قبر و عذاب آتش جهنم
حفظ نموده و عمر مصلی را زیاد مینماید و وسعت در معیشت او میدهد
و خانه های که صلوة لیل در آنها اقامه میشود آسمان را روشن و روشنایی آنرا
آنها طلب نور میکنند کما اینکه اهل زمین از ستارگان نور میگیرند

ثوبان غلام رسول الله صلى الله عليه وآله

ثوبان بن جُحْدَر انه كان شديد الحب لرسول الله صلى الله عليه وآله
وقال يوماً له يا بنی انت وأخی، متى قیام الساعة؟ قال رسول الله
ما اعددت لهما اذ تسأل عنهما؟ قال يا رسول ما اعددت لهما کثیر عمل
إلا انی احب الله ورسوله ثم شرح کثرة حبه له ولم یجبه من أهل
بیته واصحابه فقال لبشر (فان المرء يوم القيمة مع من احبه)
قال الطبرسی فی قوله تعالى ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم
الله علیهم الخ قبل نزلت فی ثوبان مولی رسول الله وکان شدید الحب
لرسول الله وقلیل الصبر عنه فاتاه ذات یوم وقد تغیر لونه ونحو

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا ثَوْبَانُ مَا غَيَّرَ لَوْنُكَ؟ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا
 بِي مِنْ مَرَضٍ وَلَا وَجَعٍ أَتَى إِذَا لَمَرْتُكَ اسْتَنْقَتُ إِلَيْكَ حُبُّ الشَّامِ. ثُمَّ ذَكَرْتُ
 الْآخِرَةَ فَأَخَافُ أَنْ لَا أَدَاكَ هُنَا، لِأَنِّي عَرَفْتُ أَنَّكَ تَرْفَعُ مَعَ النَّبِيِّينَ
 وَأَتَى، إِنْ أَدْخَلْتَ الْجَنَّةَ كُنْتُ فِي مَنْزِلَةٍ أَدْنَى مِنْ مَنْزِلَتِكَ وَإِنْ لَمْ
 أَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَلَا أَحْسِبُ أَنْ أَدَاكَ أَبَدًا فَزِلْتُ الْإِيذَ (۱) مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ
 وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آية

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاللَّهِ نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يَوْمُنِي عِبْدُ حَتَّى أَكُونَ أَجِبَ
 إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَأَبْوِيهِ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ !!

- ثوبان، غلام رسول خدا بود - رسول خدا را فوق العاده دوست
 داشت
 نسبت به مختصرش علاقه مند و به اختیار بود - بر رسول الله عرض کرد - پدر
 مادرم فدایت باد، قیام ساعت - برپایه و مستغیر کنی هست؟ فرمود:
 چه آماده کرده ای برای امروز که می پرسی؟ عرض کرد یا رسول الله عمل
 ندارم الا آنکه خدا و رسول خدا را خیلی دوست دارم و بعد شرح داد
 دوست داری خود را نسبت به خدا و پیغمبر و اهل بیت آن سرور و اصحابش

رسول الله جواب فرمود: ای ثوبان بشارت باد تو را که هر کس با هر یکی

و ستش هست محشور و مأنوس است در روز قیامت و طبری در تفسیر

آورده است که کرمی مباد که من یطیع الله و الرسل فاولئک مع الذین لهم الله عید ^{بشیر}

والتصمیم و الشهاده و القیم و الحکم فیکف (سوره ناهیه ۶۹) در مورد ثوبان نازل شده

و طبری نقل میکند که ثوبان نبت بر رسول الله شدی الحبت و از دورش بیتاب

و قلیل الصبر بود روزی بخدمت رسول خدا رسید که زنگش تغییر کرده و لاغر

شده بود رسول خدا فرمود ای ثوبان چرا رنگ باخته و لاغر گشته ای؟

عرض کرد یا رسول الله نه مریضم نه جائه از بدن من در د دارد و بکن

حقیقت اینست که وقتی شمارا نمی بینم ابتلا و بدرد شوق و مشتاقی و صبر

ما با بیحال و وضع میانداخت تا شمارا ببینم و بیاد آخرت میافتم که شما ^{فرمود}

قیامت با پیغمبران در اعلیٰ علیین هستید و اگر من بجهتی باشم که نخواهم

شمارا ببینم و اگر محروم از بهشت شدم معلوم هست که هیچوقت نریازم شما

نخواهم رسید !! آیه نازل شد که هر که فرمان برد خدا و رسول پس غمناک با آنها

اند آن کرد خدا بر ایشان از پیغمبران و راستگویان و شهداء و میکردان و خوبند

آنها برای رفاقت و بعد رسول خدا فرمود سوگند بآن کسی که جانم در دست قدرت تصرف است، ایمان کامل، نداشت بنده ای که من دوست داشته باشم و عزیزم از خویش و پدر و مادرش و اهل و عیالش برای او نبوده باشم یعنی اگر این مذکورات را بخواهد و مرا هم بخواهد ایمانش کامل نیست بهر حال - ثوبان در سفر و حضر با پیامبر خدا بود تا پس از رحلت آن حضرت بام رفت و در سال ۴۰۰ بقریب جوار مشرف بلخی قبول عشق بر طاق بلند است

نورانیّت ابومیسرۃ عابد

حکى عن بعض العلماء قال رأيت اباميسرة العابد وقد بدت اضلا^{عن} الاجتهاد في عبادة الله فقلت برحمك الله ان رحمة الله واسعة فتغضب وقال هل رأيت ما يدل على القنوط ان رحمة الله قريب من المحسنين - فابكاني والله كلامه - فليتنظر العاقل الى حال الرسل والابdal والاولياء والسالكين في طريق الحق فان في عبادتهم ما يتخذ

روایت ابن فضال

ابن فضال عن عاصم بن حميد عن الثمالی عن حش بن معتمر قال دخلت

علی امیر المؤمنین علیه السلام وهو فی الرحبه فقلت السلام عليك يا امیر المؤمنین
 کیف أصبحت؟ قال ودفع رأسه ورد علی قال علی السلام أصبحت
 محبتاً المحبتینا و مبغضاً لمن یبغضنا ان محبتنا ینتظر الروح والفرد
 فی کل يوم و ولیمه وان مبغضنا بنی بناء فاستمر بنیانه علی
 شفا جرف هار فكان بنیانه هاراً فانما ربه فی نار جهنم
 یا ابا المعتمر ان محبتنا لا یتطیع ان یبغضنا قال فمعضنا لا یتطیع ان
 یحبنا ان الله تعالی جبل قلوب العباد علی اجتننا و خذل من
 یبغضنا فلن یتطیع محبتنا بنضنا ولن یتطیع مبغضنا جتنا ولن یحب
 جتنا و حب عدونا فی قلب واحد (ما جعل الله لرجل من قلبین فی
 جوفه) - ابن معتمر میگوید داخل شدم در رحبه ^{براهیم} بعلی (ع) عرض کردم
 چگونه صبح کردی؟ فرمود صبح کردم دوستدار دوستانم کینه
 و بغض در دل نیست بدشمنان و غاصبان دشمنان دوستانم و دشمنان
 روز منتظر روح و گشایش و دشمنانم آتش فروز هر چه بگاه آتش
 جهنم که بنیاد نماده اند - ای ابا معتمر - دوستان ما که کینه

۱۹۶ میان روایت ابن فضال در حب بعض علی و اولاد^{علیه} (۱۹۶)

ما را دشمن بداند و دشمنانمان نیز نخواهند توانست ما را دوست داشته باشند و خدای تعالی دلهای بندگانش را بحب ما مجبول فرماید و حب و بغض ما در یکدل هرگز جمع شده نیست زیرا که پروردگار متعال در یک جوف - درون، دو قلب قرار نداده است.

بَيَّانٌ فِي أَنَّ مُحِبَّهُمْ عَلَى ثَلَاثَ طَبَقَاتٍ (۱)، مِنْ أَحِبَّهُمْ فِي الْعَالَمِيَّةِ وَمِنْ أَحِبَّهُمْ فِي السِّرِّ وَمِنْ أَحِبَّهُمْ فِي السِّرِّ وَالْعَالَمِيَّةِ.

ماورد عن أبي بن حنیفه فی فضل حب علی ؑ ألا ومن أحب علياً فقد أحبني

ومن أحبني فقد رضي الله عنه ومن رضي عنه كافاه في الجنة - ألا

ومن أحب علياً لا يخرج من الدنيا حتى يشرب من الكؤود يأكل من

طوبى، يرى مكانه في الجنة، ألا ومن أحب علياً فمحت له ابواب

الجنة الثمانية يدخلها من أي باب شاء بغير حساب - احسان شریف

رسول اکرم فرمود بدانید که هر کس علی را دوست بدارد، مرادوست داشته

هر کس مرادوست داشته باشد خوشنود خداوند جانشینش و از کسی که

خود را راضی باشد از او، کفایت میکند او را در بهشت بدانید و کسی که

تتم بحث محاسبة العباد و حکم تمام نظام (۱۹۷)

علی دوست داشته باشد، از دنیا نمیرود مگر اینکه از کوشش بسیار
و از طوبی بخور وی بیند مکانش را در بهشت و بر او گناهِ میشود
هشتگانه آن تا از هر در که بخواهد داخل شود - پنجوش مرده مادر
اهلیت نظام الدین استرآبادی علی امام معنای هاشمی
سواد منقبتش بر بیاض دیده خور * زحمت است بر و زجرانه از طاعت
امید مغفرت از حق لا یزال عفو * سعادته در دهر به محسن حشر
مکاشفات جنید و دیاضت منصو * نذر سواد معاصی چون بود

چنانکه ماه بود ظلمت شب و بخور

تتم محاسبة العباد و حکم تمام نظام

البقرة وَاذْهَبُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفُوا بِحَاسِبِكُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ فَيُؤْتِيهِ
لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

عن ابي جعفر عليه السلام قال انما يدرك الله العباد في الحساب يوم القيمة

على قدر ما اتاهم من العقول في الدنيا - فرموده اند دقت حساب در

آخرت بقدر عقل است اگر زیاد است و حسابت و اگر کم عقل است

قال رسول الله ﷺ ألا أنبئكم باكيس الكيسين وأحق الحقاء ؟
 قالوا بلى يا رسول الله قال أكيس الكيسين من حاسب نفسه
 وعمل لما بعد الموت وأحق الحقاء من اتبع نفسه هواه وتمنى
 على الله الأماني - كسى ازامير المؤمنين عليه السلام چگونگی حساب
 نفس را میبرد : قال اذا اصبح ثم امسى رجع الى نفسه وقال
 يا نفس ان هذا يوم مضى عليك لا يعود اليك ابداً والله يسلط
 فيما افئيتة فما الله عملت فيه الخ

رسول اکرم ﷺ فرمود با هوشتترین و عاقلترین شخص کسی است که حساب
 نفس را بکشد و برای بعد از مرگش کار بکند و نادان ترین شخص
 کسی است که تابع هوای نفس خود و آرزو و هوائ نفسا نه خود را از
 خدای تعالی تمنا کند و هرگز بفکر آخرت نباشد .

شیخ بهائى قدس سره نقل میفرماید ثوبه بن الصمة غالب اوقاف
 محاسب نفس خود بود - روزی حساب کرد که شصت و سیال از عرش
 و ایام عمر را حساب نمود بیست و یک هزار و نه صد روز شد گشت و ای

مشترک ہائے از... ونقل ہجرتی نوئے از خط شہید اول از... (۱۹۹)

بر من اگر روزی یک گناه کرده باشم، صبح زدنش کرد - حرکت دادند ^{بود}

حاجی نوری در دارالسلام از خط شهید اول (قدس) نقل میکند :

قِيلَ جَاءَ رَجُلٌ لَامِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ يَا مَوْلَايَ رَأَيْتَ فِي مَنَامِي

كان لينة ساجدة لنصف لينة وكان دابة لها فمان في

رأس واحد، فأكل منهما وكان بقرة شاربة ابنتها وكان أربع

نفر حسان الوجوه، غابت ثلثه، وبقي واحدة.

فقال عليه السلام أما اللبنة الساجدة لنصف لبنة يأتي زمان على الآ

تَذَلُّ فِيهِ الْأَخْيَارُ لِلْأَشْرَارِ وَأَمَّا الْبَابَةُ الَّتِي لَهَا فَمَنْ فِي دَامِ

واحد تاكل بهما، كذا واما بقرة الشاربة ^{مِنْ} ابنتها انه دأى على

الامة زمان تأكل النساء من فروج بناتهم واقما الاربعة نفد

حَسَنَ الْوَجْهِ : فَهِنَّ الْأَمَانَةَ وَالزَّكَاةَ وَصِلَةَ الرَّحْمِ وَالتَّصَلُّوةَ

فانه يأتي على الامّة زمان يرفع فيه الامانة والزكوة وتنقطع فيه

صَلَاةُ الرَّحْمِ وَتَبْقَى الصَّلَاةُ ، تُصَلِّي سَمْعَةً وَرِيَاءً فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ

سَلِّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شُرَكَاءَهُمْ فَيَدْعُو أَحْضَارَهُمْ فَلَا يُنْجِبُ لَهُمْ وَهُمْ

علامات آخر الزمان از کلمات امیر مؤمنان (ع) (۲۰)

منهم - نفوذ بالله من ذلك ومن سوء الخاتمة بمحمد وآله

حاجی نور از خط شهید اول قدس سرهما در داد السلام نقل میکند

مردی محضر مبارک علی علیه السلام عرض کرد خواب دیدم خشتی بر نصف

خشت سجده میکند، دیدم ^{چون} دود دهان در یکسر داشت و از هر دو

دهان میخورد، دیدم گاوماده از پستان گوساله خود شیر میخورد،

و دیدم چهار نفر در کمال زیبایی، سه نفرشان رفت یک نفر باقی ماند

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آن خشت که بر نصف خشت در حال سجده دیدی

زمانی آید که خوبان، اختیار بدست اشرار ذلیل میشوند، آنرا ^{چون}

دود دهان در یکسر که با هر دو دهان میخورد، همچنین دلیل بر تسلط اشرار

بر اخیار است و اما گاوماده که از پستان گوساله خود شیر میخورد

در آخر الزمان، زنان از فجور و خلاف ناموس و خوار خود ارتقا ^{میکند}

و اما آن چهار نفر خوشرو، امانت و صلوة رحم و زکوة و نماز

که هر تری اولی رخت بر بسته ازین میروند، باقی میماند نماز (انهم کم نفاقا)

نقص سمعه و ریاء) خواهند بحق محمد و آل محمد ما را حفظ فرماید.

در بیان تصفیه روح سالک - موت و سکرات آن (۲۰۱)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن المعروف بمنع مصارع ^{السوء} وإن الصدقة
تطفي غضب الرب وصلة الرحم تزيد في العمر وتفي الفقرو
قول لا حول ولا قوة الا بالله فيها شفاء من تسعة وتسعين داء
ادناها الهتم والغم - يعني مطلق معروف ^{بها} پیشکشی و چیرگی بد
رامانغ میشود - صدقه خشم پروردگار را خاموش میسازد و صله
رحم عمر را زیاد و فقر را نفی میکند و قول ^{قوة} لا حول ولا
الا بالله، دواست به نودونه د که کثر نیش دفع هم و غم است
محمد بن ابراهیم قال بعث ابو جعفر المنصور الى الصادق علیه السلام و
امر بفرش فطرح له الى جانبه واجلسه عليهما - ثم قال علي
بمحمد علي بالمهدى - يقول ذلك مراراً - فقيل له الساعة الساعة فلما
لبث ان وافى وقد سبقته رائحته فاقبل المنصور على جعفر فقال
يا ابا عبد الله حديث حدثته في صلة الرحم اذكره يجمعه المهدى
قال نعم قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الرجل ليصل رحمه و يبقى من عمره
ثلاثين فصبرها الله ثلاثين سنة ^{ترويه} و يقطعها و يبقى من عمره ثلاثون

سنة فيصيرها الله ثلاث سنين ثم قال يمحو الله ما يشاء
 ويثبت وعنده أم الكتاب - قال هذا حسن وليس آياه اردت ثم
 قال عليهم السلام قال رسول الله ص صلاة الرحم ، تعم الديار وتزيد في الآحاد
 وان كان اهلها غير اخيار - قال هذا حسن وليس آياه اردت
 قال قال رسول الله ص تهون الحساب وتبقى ميتة الشؤ
 قال المنصور نعم ، هذا اردت مختصر آنكه حضرت صادق (ع) ^{منصور}
 فرمود - رسول الله فرموده است كه صله رحم - حساب را در روز ^{میت}
 آسان و از مرگ بد (در دنیا) باز میدارد

و حضرت صادق به مسير فرمود چند مرتبه اجل ترسيمه بود و له صله رحم ^{بشده} ^{معا}

الموت و مكراته

بدانكه مرگ از نعمت هاء بزرگ پروردگار است كما آنكه در روايت دارد كه
 جمعتني از بنی اسرائيل از پيغمبرشان خواستند كه مرگ از بين آنها برود
 كسى از آنان ننمرد - طوله نكشيد كه مرگ اولاد ملاحظه كرد داراي پير
 پير پير وجد وجد و مادر و مادر و جد امي و جد جد امي

و مقدره اذ آخرت زیرا که در انحال بر مختصر کشف میشود که در آتیه
در چه حالت - قوله الى ربك يومئذ المقام یعنی الى رب العالمین يومئذ
المصیر - حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باره دقایق آخر عمر
افراد میفرمایند: گرفتار شوند در حالیکه جاهل بودند باین نوع عذاب
- و آنچه در داد دنیا داشتند اذ آنها جدا شدند و وارد بر امور آخرت
گردیدند و آنچه را بگوش شنیدند و عمل نکردند می بینند - جمع شود بر آنان
سکرات موت و حسرات فوت، اعضاء و جوارح از کار بیفتند و رنگ تغییر
بیابد، آثار مرگ بر آنان، مشرت یابد، بخود بیاید که چگونه عمر خود را
تلف نمود و چگونه از حرام و اموال مشربنگ جمع کرد و الآن همه آنهمه را
ترک میکند و راهی گورستان و قبر خویش میشود در حالیکه بجهنم میرسد
از تمام جهات دنیایش ازال و متعلقات زن و غیره از آن دیگران میگردد
و تمام سنگینی دل کردن و وزر و وبال آنهمه، نصیب و سهم او!
حضرت صادق فرمود: کسیکه دوست دارد سکرات موت بر او آسان گردد
نزدیکان و ارحام خود را محروم نگرداند و بوالدین خود تا می تواند خدمت کند

این دو نخلت را هرگاه واجد شد مردنش آسان میشود.

با میرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند آماده گم برای مردن و برای ما بیان فرمائید: فرمود: «واجبات مالک و بدعتی را اداء نمائید بطوریکه حتی

درکردن شما باشد» (۳) از معاصی صغیره و کبیره بپرهیزید، تا میتوانید

بر مکرم اخلاق منتصف گردید. در این صورت مرگ، ناراحتی ندارد.

و ولله الحمد فرمود: کسیکه مرد و چیزی باقی نگذاشت در دنیا، از او غمی

در بهشت کسی نیست.

اعلام الدین قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات من باب الاصل الموت

يقف على باب كل يوم خمس مرات، الى ان قال: والله نفسي بيده

لو يرون مكان الميت ويسمعون كلامه، لذهلوا من ميتهم وبكوا على

انفسهم حتى اذا حُمل الميت على نعشه، رفرف روحه فوق النعش و

ينادى يا اهل وولدى لا تلعبن بكم الدنيا كما لعبت بى، جمعه

من حله ومن غير حله وخلقته لغيرى والمهتاله والسبعان على

فاخذوا من مثل ما نزل - ولله الحمد فرموده است: مع خاوران

با میرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند آماده گم برای مردن و برای ما بیان فرمائید: فرمود: «واجبات مالک و بدعتی را اداء نمائید بطوریکه حتی

درکردن شما باشد» (۳) از معاصی صغیره و کبیره بپرهیزید، تا میتوانید

بر مکرم اخلاق منتصف گردید. در این صورت مرگ، ناراحتی ندارد.

و ولله الحمد فرمود: کسیکه مرد و چیزی باقی نگذاشت در دنیا، از او غمی

در بهشت کسی نیست.

اعلام الدین قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات من باب الاصل الموت

يقف على باب كل يوم خمس مرات، الى ان قال: والله نفسي بيده

لو يرون مكان الميت ويسمعون كلامه، لذهلوا من ميتهم وبكوا على

انفسهم حتى اذا حُمل الميت على نعشه، رفرف روحه فوق النعش و

ينادى يا اهل وولدى لا تلعبن بكم الدنيا كما لعبت بى، جمعه

من حله ومن غير حله وخلقته لغيرى والمهتاله والسبعان على

فاخذوا من مثل ما نزل - ولله الحمد فرموده است: مع خاوران

با میرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند آماده گم برای مردن و برای ما بیان فرمائید: فرمود: «واجبات مالک و بدعتی را اداء نمائید بطوریکه حتی

درکردن شما باشد» (۳) از معاصی صغیره و کبیره بپرهیزید، تا میتوانید

(5.5)

حیدر

20

10

10

بیع الابرار: فرج معاویة بموت الحسن - معاویہ - و تکبیرہ - معاویہ

از برگ حسن بی امام معصوم حوشمالی کرد و سجده نمود و تکبیر انجام فضیلت

روی فی تہذیب الشیخ الطوسی بسندہ عن ابی حمزہ - عن الباقر قال ان الله

يقول يا بن آدم تطولت عليك بئلاثة: "سترت عليك ما لو علم به

اهلك ما واروك (۱) واوسعت عليك فاستقرضت منك لك فلم

تقدم خيرا (۲) وجعلت لك نظرة عند موتك (۳) فلك فلم تقدم

معصوم میفرماید خدایم مهربان فرموده ای اولاد آدم: فضیلت و قدرت

آدم ترا به حصص (۱) پوشاندم عیوبی را بویا که که از او رازش را

اگر بر آن عیوب آگاه میشدند ترا دفن نمیکردند (۲) وسعت در جہش

و جہات دنیوی نمودادم بعد از تو فرض خواهم که صرف خودت کنم

و نداری (۳) قبل از قوت تو، مرا مهلت دادم تا از ثلث مالت

برای توشه آخرت انجام بدهی، نکردی و انجامش را بندگانم بدگران

محول کردی و وارث بدتر از حارث و نبض او میا. لغاوی مختلف کار جری بر این انجام

عوات را و ننگ: قال الصادق علیه السلام من قال حسرة مرة في

و یا ابصر الناظرین ^{البصر} و یا اسمع الخاضعین و یا احکم الخائضین -
 فَاَنَا ضَامِنٌ لَهُ فِي دُنْيَاہُ وَآخِرَتِہٖ اِنْ یَلْقَاہُ اللّٰہُ بِشَآءٍ عِنْدَ الْمَوْتِ
 وَبِکُلِّ کَلِمَۃٍ یَبِیتُ فی الْجَنَّةِ - حضرت صادق ^(ع) میفرماید هر کس بوقت
 بارگشود یا اسمع السامعین (تاخرین ذکر) من ضامنم اورا بیادرت ^{هنگام}
 مگرش ملاقات خدای تعالی و...

عن ابی جعفر علیہ السلام لما حضر الحسن ^(ع) الوفاة قال الحسن ^(ع) یا اخائی
 اوصیک بوصیة فاحفظها، اذ انا مت فھیتنی ورجعنی الی رسول ^{اللہ}
 لا حدث به عیماً ثم اصر فنی الی اُمّی ثم رَدّنی ^{عادنی} الی البقیع
 - (یکن ان یُسَدَّلَ به علی استعجاب تقریب الموتی الی المشاهد الشرفه
 والضرائح المقدسه کما هو المستعار بین الناس) - ^{محمّد} حضرت

بامام حسین علیہ السلام وصیت فرمود پس از فوت من، بسر تربت رسول الله
 وبعد بسر تربت مادرم فاطمه برای تجدید عهد بپی و پیروان در
 بقیع بخاکم پیار - ممکن است از میت آن حضرت استعجاب این کار
 برای اموات در مشاهد شرفه و ضریحهای مقدسه استفادہ شود.

لب الباب للزائدين - در خیرات : اموات در هر جمعه از ماه مبارک

رمضان بمنزل خود آمده با صدای خرن و گریه کنان از اهل دنیا ^{لخود}

طلب ترحم و انفاق میکنند و التماس دارند که از دعای خیر فراموش نشوند

مگر که خدا می غفور در حقشان تخفیف عذاب فرماید

جامع الاخبار - از رسول اکرم ^ع نقل میکند : ارواح مؤمنین هر جمعه

بخانه خود آمده توقف میکنند ، با صدای خرن و گریان ، اولاد و پدر ^{مادر}

و کسان خود را مورد خطاب قرار میدهند و استرحام میکنند ^{مشتمند}

برایشان ، در راه خدا ، خود داری نکنند - همه حضار از فرمایش رسول ^{لخود}

بگریه اقتادند و پیامبر که درود خدا بر او باد آیینان گریست که دیگر ^{نیت}

صحبت بفرماید (حکایت امیر خراسان)

حکایتی عن امیر خراسان ، انه رأى في المنام بعد موته وهو يقول ابشوا لي

ما ترمونه الى الكلاب فاني محتاج اليه - امیر خراسان را ^{دیدند}

بعد از مرگش که گفته باشد آن مقدار که جلو سگان ^{در خواب} می اندازید

به من بدهید که من محتاجم . - قیام من به کن چپته ؟

کافه عن ابی الحسن الرضا عن امیر المؤمنین، کان یقول : طوبی لمن اخلص لله
العبادة والدعاء ولم يشغل قلبه بما تری عیناه ولم یس ذکر الله
بما تسمع اذناه ولم یخزن صده اعطی غیره - حضرت رضا
علی علیهما السلام نقل میکند که میفرموده : خوشا بحال کسی که دعای
عبادت خود را محض رضای خدا انجام دهد و قلبش را آنچه
چشم می بیند مشغول نماند و بخاطر آنچه گوشش می شنود ذکر خدا را
از یاد نبرد و با آنچه بدگر می عطا شده ، ملول و محزون نشود

کافه باسناده عن عمرو بن جمیع عن ابی عبد الله قال قال رسول الله افضل
الناس من عَشَقَ العبادة فعانقها واجتمعها بقلبه وباشرها بجسده
تفرغ لها - فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنيا، علی عسر ام علی سیر
- رسول خدا فرمود - با فضیلت ترین شخص کسی است که بعبادت عشق نور
بعبادت دست بگیرد و آن را از دل دوست دارد و با این
انجام دهد و برای آن فارغ شود - یعنی بکار دیگر دل ندهد پس
باک ندارد که زندگی دنیایش بسختی بگذرد یا آسان

مختص نذا که عشق مختص با مورد باطله و شهویه نیت بلکه در مورد باطنیه هم جریان و جریان دارد، حضرات حکماء در کتب طبیه ^{بیند} می نویسند که عشق قوی از مایه غولیا و جنون و امراض سودا میست ^{لیکن} در کتب الهیه مرقوم داشته اند که از اعظم کمالات و مسعادات است و چه بسا، انسان گمان میکند که بین این دو کلام تهافت و تنافی است و ^{نیست} در حقیقت زیرا که عشق مذموم، عشق حیوانی شهوانی است و عشق ممدوح عشق روحانی انسان عقلانی است، عشق مذموم تا بمطلوب رسید زوال پیدا کند و محو شود و لیکن عشق، روحانی، باقی و بلکه رو باز یاد است

مناجات حضرت موسی

ثواب الاعمال... عن ابي جعفر علیه السلام قال كان فيما نأجی الله به ^{موسی} علی الطور ان یأمره، ابلغ قومك انه ما یتقرب الی المتقربون بمثل البکاء من خشیتی وما تعبد فی المتعبدون بمثل الودع عن محارمی ولا ترثن المتزینون بمثل الزهد فی الدنیا - حضرت احدث ^{مناجات} موسی علیه السلام در طوره - خطاب با او میفرماید: ای موسی بقوم خود بگو

که بهترین وسیله تقرب بمن گریه از خوف عذاب منست ^{در بهترین عبادت}
عبادت کنندگان، و رع و پرهیزکاری از محرمات و منہیات منست و
بهترین زینت معنوی و اخروی زهد در دنیا از لذت دنیا است

بیان در صنوف مردم

قوله تعالی: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً - ثمَّ أَوْثَرْنَا الْكَتَابَ الَّذِي
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم
سابق بالخیرات باذن الله ^{عن الامام الصادق}، الظالم
یومر حور نفسه والمقتصد یومر حور قلبه والسابق یومر
حور ربه وعن الاصناف الثلاثة وقع التعبير في الحديث السابق
السالم والمتعلم واليهج الرعاع وفي حديث اهل البيت علیهم السلام
الناس یعدوا علی ثلاثة عالم ومتعلم وعشاء فمن العلماء
وشیعتنا المتعلمون وسائر الناس عشاء ^{والشیعة} في عرفهم
علیم السلام: عبارة عن الخواص من اهل الله، الشایعین لهم ^{فی سائر}
سبیل الله علماً وعملاً، المحافظین لامرهم، المطیعین لوامرهم

نواهیهم، المستفیدین من علومهم، المستصیین بانوارهم والیهم
 الاشارة بقولهم علیهم السلام ان شیعة علی، الحكماء العلماء الذیل الشفا
 بعرف الرهبانية في وجوههم وبقولهم ان شیعتنا الذین تبعونا
 ویطیعون جمیع اوامرنا ونواهینا فاما الذین خالفونا في كثير مما
 فرضه الله علیهم فلیسوا من شیعتنا اتمناهم من موالینا و
 محبیننا - ما حصل روایات وکلمات معصوم علیهم السلام است که
 عدّه اشیعیه بتمام معنی هستند وکثیری هم، دوست و مرالی و محب
 کی که بتمام معنی، تمام اوامر و نواهی خدای تعالی را اطاعت کرد و نیک
 و ترکا این آدم شیعه است بتمام معنی ولیکن اگر کسی بعضی مرمانها را اطاعت
 و بعضی منهیات ترک کرد یعنی نسبت بانجام جمیع اوامر و نواهی مقتدر بود
 از این روایات استفاده میشود، او، جزء دوستان محبین است
 نه شیعیان - اینجا است که باید بقول قائل عرف کرد:

خلیفی قطاع الفیاء فی الحی کثیر و اما الواصلون قلیل
 انهم اجعلنا من شیعة علی والادبه المعصومین و احفظنا بحججهم و انوارهم

قَالَ اللَّهُ تَمَّ عَرْشَانَهُ : يَوْمَ صُفْمُ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ

لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ^{سوره مزمل آیه ۱۰}

حضرت احدیث جلت عطااته خلق کرد انسان را و تکمیل فرمود او را ^{تدریجاً}

قَالَ اللَّهُ تَمَّ خَلْقَكُمْ الْهَوَارِءَ - قَالَ اللَّهُ تَمَّ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ

تَكُ شَيْئًا - مُخْلَقَةً ، أَوَّلَ مَا خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ وَمِنْ طِينٍ لِأَرْبٍ و

مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءِ مَسْنُونٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ

مَاءٍ مَهْمَبِينَ ، مِنْ نُطْفَةٍ ، مِنْ مَتْنٍ يَمْنَى ، ثُمَّ مِنْ عُلْقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ

مُخْلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخْلَقَةٍ لِيَنْقَرَّ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ ثُمَّ جَعَلَهُ عِظَاقًا

ثُمَّ كَسَى الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ - ثُمَّ أَخْرَجَهُ طِفْلًا لِيَبْلُغَ

أَشُدَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَوَفَّى وَمِنْهُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُسرِ -

و در این مراتب تکامل حاصل می نماید شیئاً فشیئاً و بعد از آنکه ابداً

چیزی نبود مانند جماد و معدن ، فقط صورت حافظ ترکیب کرده

بعد ، این صورت ترکیبیه ، نفس نباتی گردیده و دارای قوه غاذیه و جاذبه

و ماسکه و دافعه گردیده که صادر میشود از آن قوی با حفظ ترکیب ^{نشیو}

و نمو و از دیاد در اقطار - بعد از نفس نباتیه، میشود نفس حیوانیه
 و صادر میگردد از او احساس و حرکت و خواص حیوانیه - بعد از آنکه
 خورده خورده تا میگردانسان و پس از آن صادر گردد از او خواص انسانی
 بعد ترقی و تکامل نموده تا آنکه میرسد بدرجۀ عقلانی که حضرت امیر ^{منان}
 برای تکمیل بیان نمود و با ادله و براهین مذکوره در این سطور و کتب
 بزرگان از اهل علم، محقق و مسلم است که نفس انسان در روح او غیر از
 بدن عنصری محسوس است و حضرت پروردگار اشاره فرموده: ثم انشأنا
 خلقاً آخر و ملأنا من خلق آخر: نشأه اخروی باقیه است و
 آن غیر از نشأه دنیای فانی است و او روح دمیده شده در این
 قالب است، بعد از استعداد آن قالب و آنست غرض اصلی از این کتب
 و خلقت، و اتمام مراتب سابقه، خلق شده اند برای حفظ انسان
 و بدن آلت است برای تحصیل کمالات، خارج از ذات، و مافیکمالاً
 حاصل شد و استعدادات هر کدام بر مرتب و درجه ارتقاء خود رسید
 میشود انسان کامل، مستغنی از بدن، بلکه گاهی اوقات منزه از بدن

در بیان مراتب تکمیل انسان
 و نمو و از دیاد در اقطار - بعد از نفس نباتیه، میشود نفس حیوانیه
 و صادر میگردد از او احساس و حرکت و خواص حیوانیه - بعد از آنکه
 خورده خورده تا میگردانسان و پس از آن صادر گردد از او خواص انسانی
 بعد ترقی و تکامل نموده تا آنکه میرسد بدرجۀ عقلانی که حضرت امیر
 برای تکمیل بیان نمود و با ادله و براهین مذکوره در این سطور و کتب
 بزرگان از اهل علم، محقق و مسلم است که نفس انسان در روح او غیر از
 بدن عنصری محسوس است و حضرت پروردگار اشاره فرموده: ثم انشأنا
 خلقاً آخر و ملأنا من خلق آخر: نشأه اخروی باقیه است و
 آن غیر از نشأه دنیای فانی است و او روح دمیده شده در این
 قالب است، بعد از استعداد آن قالب و آنست غرض اصلی از این کتب
 و خلقت، و اتمام مراتب سابقه، خلق شده اند برای حفظ انسان
 و بدن آلت است برای تحصیل کمالات، خارج از ذات، و مافیکمالاً
 حاصل شد و استعدادات هر کدام بر مرتب و درجه ارتقاء خود رسید
 میشود انسان کامل، مستغنی از بدن، بلکه گاهی اوقات منزه از بدن

زیرا که دائماً توجّه دارد بکمال آخر و رجوع دادن عوالم طبیعی را
بعالم آخرت تا بان حدّی که بکلی از توجّه بدن منصرف و منقطع گردد
مرحوم، محقق، فیض کاشانی فرموده لذا می بینی انسان هر چه
عقلش کامل گردد، عمرش زیاد شود و قوایش کاهیده گردد.
هر چه روح قوی شد، بدن ضعیف شود تا آن میزان که روح کامل
و بدن مُرده گردد - میخواهد این تکمیل در جهت سعادت باشد
یا در شقاوت زیرا که حرکت انسانی در سعادت و شقاوت اثر داشته
و هر دو قسم، نتیجه خود را خواهند داد.

قال الله تعالى يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدّا فخلا^{قه}

مردن و بعث

مردن و بعث دو منزلتند از منازل طریق لقاء الله و باید از^{بدن}
سیر کرد: قال عزّ مز قائل اينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم
في بروج مشيّدة و میفرماید قل ان الموت لله تفرون منه فانه
ملاككم و میفرماید كل نفس ذائقة الموت چه شهادت

در همان سال ۱۲۶۶ ق بعد از رحلت حضرت جواد علیه السلام خدمت حضرت
هادی (ع) رسید قضیه را نقل کردم. حضرت هادی علیه السلام موافق را
من گرفتند و خوب سزا و اطراف آن قائل کرده، فرمودند: این نور،
میل و اطاعت تست بما و از ما اهل بیت و بدان حاجت باقیست این
نور باقیست - ومن كتاب المحاسن عن صفوان الجمال قال:

قال أبو عبد الله (ع) إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ إِذَا كَانَ مُخْلِصًا لِلَّهِ خَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى هَوَامُ الْأَرْضِ وَطَيْرُ السَّمَاءِ وَهَيْتَانِ الْبَحْرِ أَجْمَالُكُمْ هَكَذَا عَمَّشَ خَالَهُ وَحُضِرَ اللَّهُ فِيكُمْ

از کثات کرامات نقاشه که علی بن اعم الزاهد زیارت کرد حضرت ابا
الحسن علیه السلام را قبل از ساختن بقعه و درگاه برای آنحضرت و با او جمعی از
زیارت میکردند، دیدند شیری وارد این جمعیت شد و علی بن اعم
شیر را نزدیک رفت، دید که دستش حرامت دارد، به شانه

قوی فرود رفته، خار را از کف دست شیری بیرون آورد و جراحت را اصلاح کرد
بست و آن حیوان مراجعت نمود.

عُذَّة الدَّاعِي - رَوَى شُعَيْبُ الْإِنْصَارِيُّ وَهَرُونَ بْنُ خَارِجَةَ قَالَا قَالَ
ابُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مُوسَى (ع) انْطَلَقَ يَنْظُرُ فِي أَعْمَالِ الْعِبَادِ، فَاتَى رَجُلًا
مِنْ عِبَادِ النَّاسِ، فَلَمَّا أَمْسَى حَرَّكَ الرَّجُلُ شَجَرَةَ الْإِجْزَبِ فَاتَى فِيهَا
رُمَّانَتَانِ. قَالَ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ؟ أَنْتَ عَبْدُ صَالِحٍ، أَنَا هَاهُنَا
مُنْذُ مَا شَاءَ اللَّهُ مَا أَجِدُ فِي هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا رُمَّانَةً وَاحِدَةً وَلَوْلَا أَنْتَ

عَبْدُ صَالِحٍ مَا وَجَدْتُ رُمَّانَتَيْنِ، قَالَ أَنَا رَجُلٌ اسْكُنُ فِي بَيْتِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ
قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ تَعْلَمُ أَحَدًا يَعْبُدُ مِنْكَ؟ قَالَ نَعَمْ نَظَرْتُ
إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ يَعْبُدُ مِنْهُ كَثِيرًا فَلَمَّا أَمْسَى أُوتِيَ بِرَغِيفَيْنِ وَمَاءٍ فَقَالَ
يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ؟ أَنْتَ عَبْدُ مُحَمَّدٍ، أَنَا هَاهُنَا مُنْذُ مَا شَاءَ اللَّهُ
مَا أُوتِيَ إِلَّا بِرَغِيفٍ وَاحِدٍ وَلَوْلَا أَنْتَ عَبْدُ صَالِحٍ مَا أُوتِيتُ بِرَغِيفَتَيْنِ
فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ أَنَا رَجُلٌ اسْكُنُ فِي بَيْتِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ثُمَّ قَالَ مُوسَى هَلْ
تَعْلَمُ أَحَدًا يَعْلَمُ مِنْكَ؟ قَالَ فَلَانُ الْحَدَّادِ فِي مَدِينَتِهِ كَذَا وَكَذَا قَالَ

عُذَّة الدَّاعِي - رَوَى شُعَيْبُ الْإِنْصَارِيُّ وَهَرُونَ بْنُ خَارِجَةَ قَالَا قَالَ
ابُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مُوسَى (ع) انْطَلَقَ يَنْظُرُ فِي أَعْمَالِ الْعِبَادِ، فَاتَى رَجُلًا
مِنْ عِبَادِ النَّاسِ، فَلَمَّا أَمْسَى حَرَّكَ الرَّجُلُ شَجَرَةَ الْإِجْزَبِ فَاتَى فِيهَا
رُمَّانَتَانِ. قَالَ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ؟ أَنْتَ عَبْدُ صَالِحٍ، أَنَا هَاهُنَا
مُنْذُ مَا شَاءَ اللَّهُ مَا أَجِدُ فِي هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا رُمَّانَةً وَاحِدَةً وَلَوْلَا أَنْتَ
عَبْدُ صَالِحٍ مَا وَجَدْتُ رُمَّانَتَيْنِ، قَالَ أَنَا رَجُلٌ اسْكُنُ فِي بَيْتِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ
قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ تَعْلَمُ أَحَدًا يَعْبُدُ مِنْكَ؟ قَالَ نَعَمْ نَظَرْتُ
إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ يَعْبُدُ مِنْهُ كَثِيرًا فَلَمَّا أَمْسَى أُوتِيَ بِرَغِيفَيْنِ وَمَاءٍ فَقَالَ
يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ؟ أَنْتَ عَبْدُ مُحَمَّدٍ، أَنَا هَاهُنَا مُنْذُ مَا شَاءَ اللَّهُ
مَا أُوتِيَ إِلَّا بِرَغِيفٍ وَاحِدٍ وَلَوْلَا أَنْتَ عَبْدُ صَالِحٍ مَا أُوتِيتُ بِرَغِيفَتَيْنِ
فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ أَنَا رَجُلٌ اسْكُنُ فِي بَيْتِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ثُمَّ قَالَ مُوسَى هَلْ
تَعْلَمُ أَحَدًا يَعْلَمُ مِنْكَ؟ قَالَ فَلَانُ الْحَدَّادِ فِي مَدِينَتِهِ كَذَا وَكَذَا قَالَ

فَأَمَّا هَذَا فَتَنْظُرُ إِلَى رَجُلٍ لَيْسَ بِصَاحِبِ عِبَادَةٍ بَلْ أَمَّا هُوَ ذَاكَ رَأَى اللَّهُ تَعَالَى
إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ قَامَ وَصَلَّى فَلَمَّا أَسْمَى نَظَرَ إِلَى غُلَّتِهِ فَوَجَدَهَا
قَدْ أَضَعَفَتْ ، قَالَ تَبَارَكَ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ ، أَنْكَ عِبْدُ صَالِحٍ أَفَاضْعَفُنَا
مِنْذَ مَا شَاءَ اللَّهُ غُلَّتِي قَرِيبٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّيْلَةُ قَدْ أَضَعَفَتْ
فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ أَنَا رَجُلٌ اسْكُنُ أَرْضَ مُوسَى - فَأَخَذَ مُدَّةً مِنْ غُلَّتِهِ فَصَدَّقَ
وَتِلْكَ أُعْطِيَ مَوْلًى لَهُ وَتِلْكَ اسْتَرَى بِهِ طَعَامًا كُلُّهُ هُوَ وَمَوْلَى
تَكَرَّرَ فَبَسَمَ مُوسَى فَقَالَ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ تَسْتَمِتُ قَالَ ^{بِسْمِ اللَّهِ} يَا نَبِيَّ بَنِي إِسْرَءِيلَ
عَلَى فُلَانٍ فَوَجَدْتُهُ مِنْ أَعْبَادِ الْخَلْقِ فَدَلَنِي عَلَى فُلَانٍ فَوَجَدْتُهُ يَعْبُدُ
مِنْهُ فَدَلَنِي فُلَانٌ عَلَى عِلْيَاسَ وَزَعَمَ أَنَّكَ أَعْبُدُ مِنْهُ وَلَسْتُ أَمَّا كُشَيْبَةُ الْقُرْآنِ
قَالَ أَنَا رَجُلٌ مَمْلُوكٌ أَلَيْسَ تَرَاهُ ذَاكَ اللَّهُ أَلَيْسَ تَرَاهُ أَصْلَى الصَّلَاةِ لَوْ
وَإِذَا قُلْتُ عَلَى الصَّلَاةِ أَضَرَّتْ بَغْلَةً مَوْلَايَ وَأَضَرَّتْ بِمَوْلَايَ ^{أَتَرَاهُ}
أَنْ تَأْتِيَ بِلَادَكَ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَرَّتْ بِهِ سَحَابَةٌ فَنَالَ الْخَدَّاءَ بِأَمْحَا ^{بِهِ}
تَعَالَى فَجَاءَتْ ، قَالَ لَيْنَ تَرِيدِينَ قَالَتْ أَرِيدُ أَرْضَ كَذَا وَكَذَا أَلَا أَنْصُرُكُمْ
مَرَّتْ بِهِ أُخْرَى فَقَالَ يَا سَحَابَةٌ أَنْتَ أَلَيْسَ فَجَاءَتْهُ فَقَالَ لَيْنَ تَرِيدِينَ قَالَتْ

کذا وكذا قال انصرف - ثم مرت به آخر شمالا بمسجد تنالي، فجاءته
 فقال ابن تيرين؟ قالت اريد ارض موسى بن عمران فقال احمل هذا
 حمل رفيق، وضعه في ارض موسى بن عمران، وضعا رفيقا - قال فلما بلغ
 موسى بلاده قال ^{بارك} بما بلغت هذا ما اري؟ قال الله ان عبدك هذا
 يصبر على بلائي ويرضى بقطر ويشكر نعمائي

اجمالا اینکه حضرت موسی علیه السلام که شرمیکرد و میخواهت از حال
 بندگان خدا باخبر شود - شب رسید بجایگاه دید مشغول عبادت عابد
 فراغت از عبادتش که موسی نا شناس پیش بود درخت انار داشت تکان داد
 دو دانه انار قناد، عابد گفت روزی من هر روز یک دانه سابقه نداشتم
 انار بیفتد - بنا بر این از بندگان صالح خدای چه کسی متی؟ گفت در تیرین
 موسی بن عمران ساکنم - گفت کسی هست که از تو عابد تر باشد؟ گفت نه
 در فلان جا عبادتش از من بیشتر است، آمد پیدایش کرد دید مشغول است
 صاحبش شد تا شب فرارید که هر نان که هر شب برایش میرسد دید
 روزی رسید، عابد گفت معلوم میشود بنده صالح خدای که برای او مهم

یک ناخودشست جدا گانه رسید گفت: من، در زمین موسی بن سکنم
 (بعد از مصاحبت) پرسید کیرا سراف داری که بندگیش بخدا زیادتر از
 تو باشد؟ گفت: کسی هست، حداد در فلان جا، موسی آمد بان
 جستجو کرد و یافت. دید، مانند آن دو تن، عابد نیست بلکه ذاکر خداست
 چون نماز رسید، بوفش نمازش را بخواند تا شافکا شد حداد
 بمحصول کندش (که در و کرده بود) نظر انداخت دید، در برابرش است
 پرسید چه کسی هستی؟ بنده صالح خدا، که چنین سابقه در غلّه من بوده
 گفت مردی هستم ساکن زمین موسی بن عمران - خدایم را قسم بگفت
 بخشی را تصدق کرد، بخشی را با اهل و عیال اختصاص داد و بقیه را
 طعام تهیه کرد برای خود و مهمانش. حضرت موسی که همان مهمان نا آشنا
 تبسم کرد. همانند پرسید تبسم را چه بود؟ گفت: بنی اسرائیل
 بنی اسرائیل مرا رها نمادند پیش عابد زمان خود رفتم - بحضرت دیدم
 عابد ترا از او ندیده ام و او دعوت کرد پیش عابد ترا خود رفتم دیدم
 ازان عابد تر بود و این عابد مرا رها نمادند بسوی تو اکنون من می روم

در عبادت مثل قوم نیتی؟ گفت: آن بدین جهت است که من مملوکم فقط
بواجبات و ضرورات میسم. و اگر غفلت کنم مسؤولم پرسید دوست دارم
بشهر خود برگردم؟ موسی علیهم السلام برگشتن رضایت داد. او دوبار
پیاره ابرها که در حرکت بودند دستور داد حاضر شدند و لیکن چون ما
جایها را بودند برگشتند. حداد بسحاب دیگر که در حرکت بود دستور داد
و توقف کرد پرسید عازم کجا؟ گفت: من موسی بن عمران را گفت اینمرد
را با رفیق و مدد از زمین موسی بن عمران برسان. و قتی که موسی بیلد
خود رسید بخدای تعالی عرض کرد: خدایا اینمرد (با قلیل از آید بود)
باین مقام از کجا رسیده؟ حضرت رب العزة فرمود: این بند
بیلای من، صابر، و بقضای من راضی و بنعمت من شاکر
مراتب النفس و کمالها و عدم الاعتماد بها
قال امیر المؤمنین علیه السلام کمال الرجل بست خصال: با صغریه
واکبریة و هیئته فاما اصغریة فقلبه و لئانه ان قال
قائل بالجنان وان تکلم، تکلم باللسان و اما اکبریة فقلبه و هیئته

وَأَمَّا هَيْئَتُهُ فَمَالُهُ وَجَمَالُهُ خُصَّتْ أَمِيرُهُ وَكَمَالُ النَّاسِ بِشَيْءٍ خَيْرَاتٍ

بِرِيَانٍ ، بِقَلْبٍ ، بِعَقْلِ ، بِهَيْئَةٍ ، بِمَالٍ وَبِجَمَالٍ اسْت .

مَصْبَاحُ الشَّرِيعَةِ ، مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَنَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ

وَعَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ ، فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُنْتَهَيْنِ ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ

عَنِ الطَّوْءِ وَدِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ وَمَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ جَمَلَةُ الْخَيْرِ

حَضَرَتْ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَرَدَهُ كَيْفَكَ قَلْبُكَ إِذَا غَفَلْتَ نَفْسُكَ رَاثِيَةً

وَقَلْبُكَ رَاثِيَةً لِحِيلِ رِعَايَتِكَ وَبَاءَ دَاخِلُ دَرْزِ مَرَّةٍ دَانِ نَمَائِشِ خَوَافِ

وَهَجْنِ كَيْفَكَ عَمَلُكَ رَاثِيَةً لِحِيلِ رِعَايَتِكَ وَبَاءَ دَاخِلُ دَرْزِ مَرَّةٍ دَانِ نَمَائِشِ خَوَافِ

حَرَامِ رِعَايَتِكَ كَذَا جَمَلَةُ صَالِحَانِ دَرْزِ مَرَّةٍ دَانِ نَمَائِشِ خَوَافِ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) طَلِبُوا الْعِلْمَ فَرِيضَةً عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ (وَمُسْلِمَةٍ) فِي عِلْمِ النَّفْسِ

فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ عَلَى كُلِّ خَالٍ فِي شُكْرِ أَوْ غَيْرِهِ عَلَى مَعْنَى أَنْ يَكُونَ قَبْلَ فَضْلِ

وَأَنْ يَكُونَ قَبْلَ فَضْلِ وَيَطْلُعُ الْحَرَكَاتُ فِي الطَّاعَةِ بِالتَّوْفِيقِ وَيَطْلُعُ الْكَوْنُ عَنِ الْعِلْمِ

بِالْعَصْمَةِ وَقَوْلُ ذَلِكَ كَلَّةٌ بِالْإِقْفَارِ إِلَى اللَّهِ وَالْإِضْطِرَارِ إِلَيْهِ وَالْحَشْوَةُ

الْمُخَضَّعُ وَمُقْتَاحِمَا الْإِنَابَةِ إِلَى اللَّهِ مَعَ قَصْرِ الْأَمَلِ بِدَوَامِ ذِكْرِ الْمَوْتِ

وعیان الموقف بین یحیی الخیار لان فی ذلك راحة من الحبس ونجاة
 من العدو وسلامة النفس الاخلاص والطاعة بالتوفيق واصل^{لله}
 ان یزید العترة الی یوم واحد - قال رسول الله ^ص انما استقامت^{جعلها}
 طاعة وباب ذلك كله ملازمة الخلوة بمدومة الفكرة وسبب^{الخلوة}
 القناعة وترك الفضول من المعاش وسبب الفكرة الخراج وعماد
 الفراغ الزهد، التقوی وباب التقوی الخشية ودای الخشية التعظیم
 لله التمسك بتخلیص طاعة واوامره والخوف والحدیر والوقوف^{محام}
 الله ودلیلها العلم - قال الله تعالی انما یخشى الله من عباده العلماء
 - رسول اکرم ^ص طلب علم بره مردوزن واجب واین علم علم انفس
 وباید نفس المؤمن دائما یا شکر کند یا عذر بخواهد - قوام ونگهدارنده^{ای}
 ومعنی در انسان آنست که خود را محتاج مضطر در محضر حضرت متعال^{نست}
 و هوای خاضع و خاشع باشد و مفتاح ایرام انابه و توبه^{خاشع}
 تعالی که آرزویش را حکم کند و آمال که نمیشود مگر اینست و یا^{بیش} بیاد مرگ^{شد}
 و بداند که همیشه در محضر عدل است ذوالجلال است و اصل و بیشتر

مذکور است آنستکه عمر و زندگانی را بیکروز مداند زیرا وقتی مدت عمر را
 کردانت از فضولات اجتناب میکند و باصول قیصر دارد و از عمر بهره
 میبرد قال رسول الله الدنيا ساعة فاجعلها طاعة و در ب تمام
 بگرفته ها ملازمت خلوت است بدوام فکر و سبب خلوت
 قناعت و ترک فضل و زیادی از معاشرت و سبب فکر فراخ و فراغت است و
 عمود فراغ از امور دنیا زهد است و تمام زهد تقوی و رستگاریست
 و باب تقوی خوف و خشیت است و راهنمای خشیت تعظیم حضرت حق
 و تمسک بطاعت او و امر و خوف و حذر از محارم الله و دلیل همه همه
 علم است قال الله تعالی انما یحیی الله من عباده العلماء
 تفسیر منسوب الی الامام العسکری علیه السلام ... قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 الا انکم اکبر الکیس و احقر الحقائق قالوا بلی یا رسول الله قال
 اکبر الکیس من خائب نفسه و عمل لما بعد الموت و احقر الحقائق من اتبع
 نفسه هواه و تمسک علی الله الامان - رسول خدا فرموده آيا شما را خبر داد
 کنم به بزرگترین و بزرگان و بنادان دانان؟ عرض کرده اند بلی فرموده

زیرکترین زیرکان کسی است که حساب نفس خود را برسد و برای بعد از مرگ
تدارک عمل خیر بنماید و احمقترین انسان کسی است که تابع هوای نفس
خود باشد و امانه و آرزو از حق تعالی آرزو کند از معصوم می پرسند؟
فَکَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ؟ میفرماید: إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى
نَفْسِهِ وَقَالَ يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا
وَاللَّهِ يَسْئَلُكَ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ مِمَّا اللَّهُ عَمِلَتْ فِيهِ أَذْكَرْتَ اللَّهَ الْحَيَّ
می پرسند طریق رسیدن بحساب نفس چگونه است؟ میفرماید چون صبح کرد
و شب رسید رجوع کند بخود و بگوید ای نفس این روز که آنرا ^{شمار}
گذشتی و سپری شد، هرگز بر نخواهد گشت و خدای تعالی خواهد پرسید
از تو، آنرا در چه فنا دادی؟ و چه کاره در آن کردی آیا ذاکر بودی
خدای متعال را، حمد حضرتش را بجای آوردی؟ قضای حق برادر ^{من}
کردی؟ گرفتارش را دفع نمودی؟ حافظ غیب برادر و اهلش بودی؟ و در
توشه مرگ، چه نیست انداختی؟ و متذکر شود اگر عامل خیر بوده
حمد و ثنای پروردگار مهر بآفریند و اگر نافرمانی کرده و عصیان

روزیده طلب آمرزش از خدای غفور کند و عزم بر آن جزم کند که دیگر گناه
 گناه نکند و محو کند معصیت را از نفس خود بتجدید صلوة بمحمد و آل
 و عرض بیعت بر امیر مؤمنان و اولاد معصومینش کرده از دشمنان
 تبری و بیزاری جوید - چون چنین کند خدای تعالی فرماید در گناهان
 تو، مناقشه ندارم زیرا که موالیان تو دوستان من و دشمنان تو دشمنان
 غوای اللہالی - روی آتیه د خل علی رسول الله صلی الله علیه و آله رجل اسمه
 مجاشع فقال یا رسول الله کیف الطريق الی معرفة الحق؟ فقال (ص) معرفة
 النفس؟ فقال یا رسول الله کیف الطريق الی موافقة الحق؟ فقال
 مخالفة النفس، فقال یا رسول الله کیف الطريق الی رضا النفس؟
 فقال مخط النفس فقال یا رسول الله فکیف الطريق الی وصل الحق؟
 قال هجر النفس فقال یا رسول الله فکیف الطريق الی طاعة الحق؟ قال
 عصیان النفس فقال یا رسول الله فکیف الطريق الی ذکر الحق؟ قال
 نسیان النفس، فقال یا رسول الله فکیف الطريق الی قرب الحق؟ قال
 التباعد النفس فقال یا رسول الله فکیف الطريق الی انشراح النفس قال الوحشة

فقال يا رسول الله كيف الطريق الى ذلك قال الاستغانة بالحق على النفس

- مردی بنام مجاشع بخدمت رسول الله آمد و عرض کرد ای پیغمبر خدا ^{نفس} طریق

معرفت حق کدامست؟ فرمود: معرفت نفس، عرض کرد راه بموافقت حق

کدامست؟ فرمود مخالفت نفس، عرض کرد طریق رضا و خوشنود ^{حق در چیست؟}

فرمود سخط - خشم نفس، عرض کرد رسیدن و وصال حق از چه راهیست؟

فرمود مهاجرت از نفس است عرض کرد طریق طاعت حق کدامست؟ فرمود

در عصیان با و امر نفس، عرض کرد ذکر حق در چیست؟ فرمود در فراموش

کردن نفس، عرض کرد طریق قرب حق کدامست؟ فرمود در دوری از ^{نفس}

عرض کرد راه انس با حق کدامست؟ فرمود وحشت کردن از نفس، ^{عرض کرد}

یا رسول الله راه و چاره این کدامست؟ فرمود کمک خواستن از حق تعالی ^{نفس}

که از دوسوسه هایش بگمزدارد

« قَلْبٌ سَلِيمٌ »

کافی باسناده عن ابي عبد الله عليه السلام: «سُئِلَ» عن قول الله عز وجل

الْأَمِنْ أَنَّى اللَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: قال القلب السليم الذي يلقى ربه

وليس فيه احد سواه وقال وكل قلب فيه شرك وشك فهو ساقط وانما ارادوا الزهد في الدنيا لتفرغ قلوبهم للآخرة .

سألت ارضرت ابي عبد الله عليه السلام اقول صدق الامير ابي الله بقلب سليم حضرت ربه العزة ^{ميسر} كدام است ؟ ميفر مايد قلب سليم قلبي است كدرا واحد ازن وفزند و عيالات و اموال و جاه و توجه بشئون و ورو ^{است} وارد نشود بخير خداي تعالى و محبت او آفتان قلب است كه مورد عنايت ^{است} گردد

خوف من الله تعالى

نوافر علي بن اسباط ، عن هارون خارجه عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان عابد من بني اسرائيل فطرقة امرأة بالليل فقالت اضفني فقال امرأة على الرجل لا يستقيم ، قالت اني اخاف ان ياكلني السبع فتأثم فاخرج و ادخلها قال والقنديل بيده فذهب يصعده فقالت له ادخلتني من النور الى الظلمة قال فرد القنديل فما لبث ان جاءت السموة فلما خشي على نفسه قرب خنصره الى النار فلم يزل كلما جاءته السموة ادخل صبعه النار حتى احرق خمس اصابع فلما اصبح قال اخرجني فبست الضيقة كنت لي

اجمالاً اینکه عابدی در بنی اسرائیل بوده - زنی شبانه بصومعه‌اش پناه میبرد
تقاضای بیتوته میکند - عابد میگوید زنی با مرد یکجا بودنشان در شرف
زن میگوید اگر ابراهیم ندهی از درنده گان در امان نیستم - میترسم - عابد
دانش میدهد ولیکن شهوت هم سراغش می آید، در هجوم شهوت
شروع میکند از انگشت کوچک (خنصر) بسوزاندن با قندیل تا اینکه
پنج انگشت ^{بترتیب} و بتدریج با شعله قندیل میسوزاند و با این تدبیر ^{تجربا}
و طاقت فرسا از حیلۀ شهوت میرهد، صبح که میشود بزن میگوید
پاشو برو که مهمان بکس بودی برای من در این شب.

ترتیب معنوی (المیرزا محمد الاسترآبادی)

ایشان فرزند علی بن ابراهیم استرآبادی - سید جلیل، عالم فاضل، متكلم محقق
مدقق، عابد، زاهد - استادائمه رجال، صاحب منبع المقال که اذا
تعبیر میشود بر رجال کبیر - ایشان مجاور بیت الله الحرام بودند تا آنکه در
سیزدهم ذی القعدة الحرام سال ۱۰۲۸ هجری بر حمت ایزدی پیوسته و نزدیک
قبر حضرت خدیجه کبری مدفون گردیده است - جماعتی از علماء نقل کردند

از مرحوم میرزا محمد مسترآبادی که ایشان فرموده اند مشی در مسجد الحرام
مشغول طواف بیت الله الحرام بودم ناگهان جوانی صبیح المنظر - زینا پوش
که مشغول طواف بود همینکه نزدیک من رسید دسته گل سرخ زینا
بمن داد در حالیکه آن ایام فصل گل نبود، از دست ایشان گرفتم و بو کردم
و عرض کردم - آقا جان این گل از کجاست؟ فرمودند از خرابات است، پیران
مختصر گفتگو از چشم من غایب شدند و دیگر ایشان را ندیدم.

انساب سمعاً نقل کرده: خرابات جزیره ایت طرف مغرب از دریای محیط
از جزیره خضراء - (بیان: پست هین دهکده، شهر الله است، بقصر)

سرور آخرت

از فضائل شیخ شاذان قتی - از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقلست که
فرموده این کلمات بر در رب دوم بهشت نوشته است: لا اله الا الله -
محمد رسول الله - علی ولی الله.

بلکه برای هر چیزی راه وصول و دریافت هست، حیل سرور آخرت
چهار فصل است (۱) یتیم نوائی (۲) فقیر و محبت به بیو و زنا (۳) در انجام حاجت

كوشنودن ٤١ كمك کردن بفقراء و مساكين .

جبیر خابور - عن خراج روى عن عبد الحميد الاروى - عن ابن عباس ^{عليهما السلام} ^{رضي الله عنه}

قال ان جبیر الخابور كان صاحب بيت المال من معاوية وكانت ام عجوز بالكوفة - فقال لمعاوية ان لي أمًا بالكوفة عجوزًا اشتقت اليها ^{فاذن}

لحى حتى ايتها فاقضى حقها على - فقال لمعاوية ما تصنع بالكوفة فان فيها رجلاً ساجراً كاهناً يقال له علي بن ابي طالب ^{يفتنك} وما من ان

قتل جبیر مالى ولعلی وانما اتى ائمة وادورهما واقضى من حقهما ما يجب سئى فقال لمعاوية ما تصنع بالكوفة - فاذن له - فقدم جبیر الخابور

(الى الكوفة والحضور امير المؤمنين) فقال عليه السلام اما انك كثر من يكون الله - قال لمعاوية انك اتى كاهن ساجراً قال لا والله قال ذلك ^{معاوية}

ثم قال ومعك مال قد دفنت بعضه في غير التمر قال صدقت يا امير المؤمنين لقد كان كذلك قال على يا حسن ضمه ليك فانزله

يا حسن اليه - فلما كان من الغد دعاه ثم قال لاصحابه ^{يكون} اني قد
في جبل الاصواز في اربعة الاف من تجوين في السلاح فيكونون معه

بقوم قائما اهل البیت فی قاتل معه - مرد مدح یعنی تمام جهت ^{جبر} ^{جبر} ^{جبر}
 اجمالاً بخبر نیست که معصوم فرموده: جیبر خابور رئیس مالیه معاویه
 بوده، مادر پیری داشته در کوفه روزی بمعاوله میگوید مرا مادر
 پیر و از کار افتاده در کوفه، دلم هوای او را کرده بمن اجازه بده بروم او را
 ببینم و انجام وظیفه اخلاص و حق او کرده برگردم، معاویه میگوید در کوفه
 چکار داری - مرو بکوفه زیرا که آنجا، مرد ساحر و کاهن است که او را،
 علی بن ابیطالب میگویند، من از تو آمین نیتم که در فتنه او بیفتی - جبر
 میگوید، مرا با علی چکار - من مشتاق مادرم هستم او را زیارت میکنم
 برو میگردم باز، معاویه میگوید: تو را با کوفه چکار!

لاجرم بجبر اجازه رفتن بکوفه میدهد، مشارالیه میآید بخد ^{علی}
 میرسد، امیر مؤمنان میفرماید ای جیبر بدانکه تو گنجی از گنجهای
 خدای متعال هستی (بعد علی علیه السلام اخبار از غیب میفرماید بجبر میگوید)
 معاویه بتو گفت مرو بکوفه آنجا علی هست و او ساحر و کاهن است ^{جی}
 معاویه چنین گفت پس علی علیه السلام میفرماید: ترا مالی هست که قسمتی از آن را

در عین التمر، دفن و پنهان کرده ای، عرض میکند چنین است یا امیر ^{مؤمنین}
 همینطور است که خبر میدهند - علی علیه السلام - فرزند معصوم حسن
 را حاضر میفرماید و باو میپارد که پذیرایش کند - فردا آروز
 جبری را بحضور میطلبد و باصحابش میگوید این شخص در خیال اهل
 با چهار هزار مرد جنگی مسلح بتمام اسلحه با دشمنان دین خواهد جنگید
 حتی یقوم قائمنا اهل البیت فیقاتل معه بلو جاد دارد غرض ^{که}
 توفیق رفیق است بملکس ندهند ^ش هرگز پرتاوس بگرگس ندهند ^ش

ارتقیر منسوب بامام حسن عسکری علیه السلام

قال امیر المؤمنین علیه السلام لقد بعث رسول الله صلى الله عليه وآله الحشيشا
 ذات يوم الى قوم من اعداء الكفار فابطأ عليهم خبرهم وتعلق قلبه
 بهم وقال لنا من يتعرف اخبارهم ويأتينا بانباؤهم، بينا هو قائل ^{هذا}
 اذ جاءه البشير بانهم قد ظفروا باعدائهم واستولوا وصيرهم بين قتل و
 جريح واسير ونهبوا اموالهم وسبوا ذراريمهم وعيالهم فلما قرب القوم
 من المدينة خرج اليهم رسول الله باصحابه يتلقاهم ^{فدائمتهم} ورؤسهم ^{حارثه} زيد بن

كان قد اقره عليهم فلما راي زيد رسول الله نزل عن ناقته وجاء الى رسول الله وقبل رجله ثم قبل يده فاخذه رسول الله وقبل رأسه ثم نزل الى رسول الله ع عبد الله بن رواحه فقبل رجله ويده ضمته رسول الله ع الى نفسه ثم نزل اليه ساير الجيش وقفوا يصلون عليه ورد عليهم رسول الله خيراً ثم قال لهم حدثوني خبركم وحالكم مع اعدائكم وكان منهم من اسرا القوم وذريهم وعمالهم واملهم من الذهب والفضة وصنوف الامنعة شئ عظيم -

فقالوا يا رسول الله لو علمت كيف حالنا لعظم تعجبك فقال رسول الله لم اكن اعلم ذلك حتى عرفني الان جبريل وما كنت اعلم شيئاً من كتابه دينه ايضاً حتى علمني به قال الله ما كنت تدري ما الكتاب ولا الا^{من} لكن حدثوا بذلك اخوانكم هؤلاء المؤمنين لا صدقكم فقد اخبرني جبريل^{بصدقكم} فقالوا يا رسول الله انا لما قربنا من العدو بعثنا عيننا لمن يعرف اخبارهم وعددهم لنا - فرجع الينا يخبرنا انهم قدر الف رجل وكنا الف رجل واذا القوم قد خرجوا الى ظاهر بلدهم في الف رجل وتركوا في البلد ثلثه^{من} الا^{من}

قوه من^{روهنما} ائمه الف و اخبرنا صاحبنا انهم يقولون فيما بينهم نحن الف و
 هم الفان ولسنا الا التماس^{منزلنا} في البلد حتى يضيق صدورهم من مقاس^{نفسا}
 فينصرفوا عنا فنجرتنا بذلك عليهم ورحمنا اليهم فدخلوا بلادهم و
 دوننا بابهم فتعدنا اننا زلهم فلما جن علينا الليل وصرونا الى نصفه
 فتحو ابواب بلادهم ونحن غارون فاممونا ما كان منتهى^{نفس} الاربعه
 و^د فمدن هاربه في جانب من جوانب عكرنا يصلى ويقرا القرآن
 عبد الله بن رواحه في جانب اخر يصلى ويقرا القرآن^{التماس} قتاده بن
 في^{القرآن} انب ابرصلى ويقرا قيس بن عاصم في جانب اخر يصلى ويقرا القرآن
 خرجوا في الليلة الظلماء الدامسة ورشقونا بنبالهم وكان ذلك
 بلادهم وهم بطرقه ومواضع عالمة ونحن بهما جاهلون فقلنا قيس^{بنينا}
 هذا الليل مظلم لا يمكننا ان نفى النبال لانا لا نبصرنا - فبينما نحن كذلك
 ارأينا ضوءا خارجا من في قيس بن عاصم المنقري كالنار المشتعلة و
 ضوءا خارجا من في قتاده بن نيمان كضوء النهر والشتر^{خارجا} وضوء
 من في عبد الله بن رواحه كشماع القمر في الليلة المظلمة ونورا

ساطعاً من في زيبين الحارثة اضواء من الشر الطالعة واذاتلك
الانوار قد اضاءت معسكنا حتى اذه اضواء من نصف النهار و
اعدائنا في ظلمة شديدة فابصرناهم وعموعنا حتى احطنا بهم
نحن نبصرهم وهم لا يبصروننا ففزع بصراً وهم عمن فوضعنا عليهم
التيوف فصاروا بين قتيل وجريح واسير ودخلنا بلدهم واشتملنا على
الذراعي والعيال حتى مكناهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
فقولوا الحمد لله رب العالمين على ما فضلكم به من شهر شعبان ^{هذه}
كانت غرة شعبان وقد نسلخ عنهم الشهر الحرام وهذه الانوار باعمال
اخوانكم هؤلاء في غرة شعبان واسلفوا لها انوار في ليلاً قبل ان ^{تقع}
منهم الاعمال قالوا يا رسول الله وما تلك الاعمال لنشأبر عليها
قال رسول الله ﷺ اما قيس بن عاصم المنقري فانه امر معروف في يوم غرة
شعبان وقدمه عن منكر ودل على خير فلذلك قدم له التور في بارحة ^{يومه}
عند قراءة القرآن واما قتادة بن النعمان فانه قضى ديناً كان عليه
في يوم غرة شعبان فلذلك اسلفه الله التور في بارحة يومه واما

عبداللہ بن رواحہ فاختہ کان برا بوالدیه فکثرت غنیمتہ فی ہذہ
فلما کان من غد قال لہ ابوہ اتی وأملک لک مجبان وان امرأک
فلانہ توذینا الخ (خیرایہ تفسیر المنسوب لولانا العسکر)

وأما زید بن حارثہ کان میخرج من فیہ نوراً أضواء من الشمس الطالعة
وهو سید القوم وأفضلہم ، فلقد علم اللہ ما یکون منہ فاختار
وفضله علی علمہ بما یکون منہ انة فی الیوم الذی ولی ہذہ اللیلۃ
القی کان فیہا ظفر المؤمنین بالشمس الطالعة من فیہ ، جاء رجل
من منافق عسکرہم یرید التضریب ببنہ وبن علی بن ابیطالب وإفنا
ما بینہما فقال لہ تیخ لک اصبحت لاتظیر لک فی اہل بیت
رسول اللہ وصحابتہ ہذا بلادک وهذا الذی مہدناہ نورک
فقال لہ زید یا عبداللہ اتق اللہ ولا تفرط فی المقاتل ولا ترفعنی
فوق قدری فانک بذلک تخالف وبہ کافر ان تلقیث مقاتلک ہذہ
بالقبول کذلک ... اکون کافراً الخ تفسیر منسوب بامام عسکرہ ص
ترجمہ جمال ابن رویداد نیست کہ امیر مؤمنان روایت میفرماید۔ رسول اللہ

توجه روایت جنگ سپاه اسلام با دشمنان و روایت ... (۲۴۰)

رسول خدا از سرایان خود را - روزی بجنگ دشمنان سخت و
قوی میفرستد و امارت سپاه را بزید بن حارثه میپارد و بنحیر میپارد
که سپاه اسلام در چه حاله هستند در حال اشتیاق بنحیر بشیر میپارد
و مدینه غلبه سرایان اسلام را میدهد - چون سپاه بمدینه ^{نزد}
میشود رسول خدا با استقبال تشریف میآورد - زید بن حارثه که امیر ^{سپاه}
بود در طعنه جیش حرکت میکرده بمحض زیارت رسول الله از شتر پیاده
میشود و بپا و دست پیامبر بوسه میزند و متقابلاً پیامبر زید را باغوش ^ش
میکشد و بر رویش بوسه میزند - بعد از او، عبدالله بن رواحه ^{سید}
و رسول الله عیناً پس از مراسم اشتیاق عبدالله (که بپا و دست آن سرور ^{بوسه}
میزند) تققدش را اندر میفرماید سپر جیش اسلام از راه میروند و رسول ^{خدا}
تققدش را بپا و دست میفرماید و دستور میدهند که گزارش کار ^{را}
با دشمنان سخت بدهند در حالیکه اسرا و غنائم فوق العاده جنگی ^{با آنها}
بوده گفتند یا رسول الله اگر بدان حالمان چگونه بوده تعجب شما بیشتر ^{شد}
میفرماید همین الآن بوسیله (ملک وحی) با خبر شدم و همه کتاب و دین ^{را}

خداوند، یادم میدهد) - كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي
 مِنَ الْكِتَابِ وَلَا الْإِيمَانِ) ، ولیکن شما، گزارشتان بدهید تا برادرانتان
 بدانند و بهره ببرند . عرض کردند یا رسول ما بعد از استقرارمان فرستاد
 فردی تا از کم و کیف دشمن آگاه شویم - برگشت و خبر آورد بقرار نظر نفر
 هستند و ما دو نفر نفر بودیم و حال آنکه دشمن بجز از این نفر نفر ^{نظر}
 آماده پشت دروازه شان مستقر داشته بوده و ما غافل بودیم
 این نفر نفر هم شبانه رفتند داخل دروازه و درب را بستند ، شب که
 به نیمه رسید و لشکر اسلام را خواب مستولی گشت ، دشمن دروازه را
 در تاریکی گشود و حمله و هجوم را آغاز کرد در این ساعت چهار نفر از ما ^{بنیاد}
 که زین بن حارثه بود در جایی از قرارگاه سپاه بخواندن نماز و قرآن ^{مشغول}
 و همچنین عبداللہ بن رواحه و قتاده بن النعمان و قیس بن عاصم که
 کدام بجایی از قرارگاه بخواندن نماز و قرائت قرآن اشتغال داشتند
 و دشمن که منطقه در قلمرو خودش بود بر او هیچ و خیمهای محل آشنا بود
 جای را بلد بودیم ، آنها میدانستند چه بکنند و ما هیچ جا را نمیدیدیم

در چنین حال بودیم که دیدیم از دهان قیس بر عاصم نوری مانند آتش شعله
است و همچنین از دهان قتاده بن نعمان مانند شعله زهره و نور خایج
و نوری ساطع است از دهان زید بن حارثه مثل پرتو آفتاب تابان و همچنین
نور بیرون میزند از دهان عبدالله بن رواحه همانند پرتو ماه در شب تاریک
این انوار عظیم سپاه ما را روشن ساخت بطوریکه ما را در تشخیص دشمن
مشکلی نماند ولیکن دشمن در ظلمت پنهان بود بطوریکه ما بر آنجا شمشیر
نمادیم، کشته و جراحت برداشته و اسیران شان معلوم ما شد تا وارد
شدیم و هر آنچه متمکن گشتیم از غنائم و غیره اکنون با ما می باشد.

رسول الله فرمود: فَقُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا فَضَّلَكُمْ بِهِ مِنْ
شَيْءٍ شهر شعبان هذه كانت غرة شعبان وقد اناخ عنهم الشهر الحرام یعنی
(در مقابل این عنایات خدای متعال، بگوئید ستایش مخصوص خدای
دنیا و آخرت بر آن فضیلتی که ما را از شهر شعبان عنایت فرموده - این
مواعب اختصاص دارد بکارهائیکه این چهار نفر غرة شعبان و صلح شهر
حرام قرار بجا می آورند - خدای تعالی آن انوار که مقتضا طبیعت آن فعل است

بخطاضی و رت موقع از پیش عنایت فرموده که رسول خدا فرموده : و هذه

الانوار باعمال اخوانکم مطوّلآء فی غرة شعبان و اسلفوا لها انوار فی لیلتها

قبل ان یقع مهم الاعمال عرض کردند یا رسول الله اعمال برادران ما

عملی است که ما را بر انجام آن فعلها رغبت افتد فرمود :

اما قیس بن احص المنقری رزقه شعبان یا مبرعوف و نهی از منکر تفریق باقیه

و لیل بر خیز بوده آن نور - ثمره این فعلت که در آن شب هنگام قرائت

قرآن از دهانش بیرون می زده است

اما استاد دین النعمان دینی بوده که در روز غره شعبان پرداخت کرده و

آن نور را از هر جهت پیش فرستاده به هنگام نماز و قرائت قرآن

و اما عبد الله بن رواحه بهادر و مادی خود بار بوده - پدرش با و میگوید

من و مادیات قوراده است داریم ولیکن از دست کوفی می آید رفت که بماد است

هم میکند ایمین نیستیم که داخل در اموال تو شود عبد الله میگوید نمیدانم و الا

طلاق میدادم و الا ان معلوم حال او - اما قس دادم فلذلك اسلف الله النور

الذی و ایتیم

اما زید بن حارثه که نور برخواست از دهنش مانند پرتو آفتاب بوده
 او سید و با فضیلت قوم خویش است خدا تم دانا بوده که زید بن حارثه
 چه بوده که او را برگزیده و منت فضیلت بر او نماده است زید در همین شبی که
 پست سر گذاشت جردانش با مرد منافقی از سپاه هاشم این شد که او آمد
 بزید گفت خوشا بحالت که صبح کردی در حالیکه نظیری بر تو نیست در
 اصلیت رسول الله صلی الله علیه و آله و عرض آن منافق از این تعریف ، افشاد
 تخریب بود بن زید و علی بن ابیطالب علیه السلام زید در جواب آن مرد گفت از خدا
 بهتر و از خدا مستقیم در حق مگذر و بالاتر از مقام بمن رخصت مده - من کجا
 آن مقام اگر من آن چنان باورم باشم در آنصورت یقیناً از کافرانم
 - اخلاص زید و فضیلت علی او بود که موجب آن پرتو طالع هاشمیان آفتاب
 از دهانش در آن شب بود - مخفی نماند که رسول الله - زید را پر خوانند
 و در قرار داد - با و گفتند زید بن محمد بن رسول الله خدا تم بحضرت علی علیه السلام
 حسنین عیهمما السلام را عنایت فرمود - زید گفت من شرم دارم لقب باین بزرگ
 دارم شام بمن بگوید مولی رسول الله ام پس از مدتی که رسول خدا را می بیند

علی بن ابیطالب عقد اخوت بست گفت بچنانکه زید مولی رسول
اکرم است مولی علی بن ابیطالب هم هست پس از آن رسول اکرم گویند
خوردند برای این خصوصیات زید که در دنیا دیدید در آخرت نما
یادی است حتی زمانی که زید بعرضه محشر قدم میگذارد جهات مشکانه
اورا از مافات بیار دوری نور فرامیگیرد انج

چگونه ترقی خواهی کرد ای برادر عزیز در حالیکه در شب جفیه
در روز بطل و بیکاری کاریکه هیچگاه بمنوالت تو کمک نکرده و نخواهد
کرد ، ایکاش از خواب بیدار نمیشدی زیرا که نفع عدم قیام بیشتر از این قیام
بدون خاصیت است که دارای ضررهای روحی است مثلاً اگر بیدار
انسان بگری ، از خواندن نماز ، اگر فرضاً خوانده ، بیشتر خجسته خواهد
تازگشت ، ملاحظه و قیاس کن اگر فرضاً از ملاقاتی داشته باشی
از مقامات صوری و ظاهره چگونه رعایت نظافت سر و وضع و لباس
و مؤدب و معقول بودن و حرف خوب و معقول زدن را خواهی کرد یا
مشرعتر بودن ملاقات و انجام منصودت - حال خود را رسیدگی کن با این ملاقات

وآن مراعات و مباح آداب بودن با ملاقات پروردگاری عالم اسرار و

جبار السموات و خالق ملک و ملکوت است - در محضر او ایستادن و مکالمه

کردن تاجه پایه ادب حضور و لیاقت احراز مقام مصطفی میخواست^{انیت}

اکابر دین و قتیکه در محضر حضرت رب الارباب قرار می گرفتند - ببقی^{ختم} روزگار

و مضطرب میشدند - در این زمین ها دارد ازاوصاف سگ ^{شماره}

برای تربیت و الگوی جهات معنوی برای انسانها بیان شود.

من کلام بعض الحكماء : انه ليس له بيت وذلك من صفات المجردين -

این حیوان، خانه ندارد و این، صفت مجرود^{است} - به پیرانه زندگ کنندگان است

(۱) انه يسهر بالليل وذلك من صفات العابدین - شما بیدار است که ^{صفت}

عبادت کنندگان است (۲) اذا سافر لا يحمل زاده وذلك من صفات ^{المستویین}

چون سفر میکنند، توشه همراه ندارد (۳) اذا حضر الطعام جلس عن بعد

این صفت دلیل بر ادب اوست (۴) اذا ضرب وطرده يعود بآذنی شئی

- چون بزنندش و از درگاه برانند بکوچکترین محبتی برمیگردد و این صفت

ریدی است (۵) لا يفارق صاحبه على الشدة والرخاء معلوم میشود ^{صبر}

دروغایش بصاحبش زیاد است (۷)، اذامات^۱ لم یخلف شیئا - برای بعد از
چیزی باقی نمیگذارد و این صفت زاهدین است (۸)، لا یزال جوعان
همیشه گرسنه است و این صفت مجاهدین است (۹)، لا یزال غاف^۲
و این علامت صالحات (۱۰)، یرضی بالقلیل و این علامت عاشقان است
و همچنین از مختصات این حیوان آنست که محتلم میشود و ماده او حیض
می بیند و مدت حمایش شصت روز است یا کمتر و بچه که میزاید
داده زود کورند - زریپید کردن آثار اشخاص و بوی آنان نظیر باد
گزشتی که متعفن است او را خوشتر آید از گوشت بویگرفته و عذرت
اندام میخورد - بین او و کفتار دشمنی سختی است و از طبع این حیوانست
حرارت خانه و حرم و اموال خانه صاحبش شاهداً و غائبان
او بیدارترین حیوانست - غالباً روزها میخوابد زیرا که روزها احتیاج
به نگهبانی نیست، گوش این حیوان سوار از اسب است و از طبع غریب
این حیوان، اشخاص با نیت و خوش لباس با سرو وضع خوب را کرامت^۳
را اشخاص گدا هیئت و کمه نه لباس و کثیف را مورد حمل و جاید^۴

از خصیصه این حیوان آن که خود را در مقابل صاحب خود کوچک می‌شمارد
 و خود را خادم صاحب خود قرار می‌دهد، زمانی که صاحبش با او باغچه کند، او
 هم باغچه میکند و حتی اگر دندان بگیرد سخت فشار نمیدهد و دندانهایش
 بدمت قوی است که اگر بنگ بزند اثر میکند بسیار قابل تأدیب و تعلیم است
 کارهای منظم روزانه در ممالک خارجه انجام میدهد. بر سنگ گاهی
 دردی عارض میشود بنام کلب بفتح لام، دردم است مانند جنون
 و سنگ گزیده که مبتلا باین مرض بوده باشد اگر زود درمان نشود ^{مضر} خطرناک
 علامت این مرض در سنگ آنست که چشمهایش مسخ میشود و روی آنها را
 پرده میگیرد، گوشهایش آویزان میشود دائماً زبانش را بیرون میآورد
 لعاب دهان و بینی اش، سیلان پیدا میکند، مریش را پائین انداخته، ^{مشر} سرش
 را خم میکند، دم خود را در وسط دو پای خود قرار می‌دهد، ^{غصه} همواره
 و گرسنه است و به چیزی نخورد، تشنه است، اما آب نمی‌آشامد، ^{نش} همواره
 در این مرض اذ او فرار میکنند و این حالت برای گرگ و روباه و شغال هم عار
 و از این حیوان با خصایصی که برای او نوشته شد حکایات منقولست که بجزئی

حرث بن صعصعه را ندی بوده که انیس و جلیس هم بوده اند و همراه با
حرث بوده ، از او جدا نمیشده و با او بسیار محبت داشته ، روزی حرث با
رفقاییش از شهر خارج میشوند ، و آن ندیم با او نمیرود یک وارد خانه حرث
میشود باز آن او غذا و شراب خورده و همبستر میشود ، همینکه سگ خان
می بیند باز صاحبخانه شخص دیگری خوابیده است ، غرورش اوج
میرد ، صاعقه که بر میگردد و صحنه را می بیند متوجه
که سگ خیانتشان را نوافسته تحمل کند و انتقام کشیده است .
نقل شده ، نزدیک دریا خیاب فارس (شاید بندر عباس) صاحبخانه سگی
داشت . سگ هم غذا نمی خورد و نصف شب احتیاج به نظهر پیدا
میکند . و در آن محدوده ، سگ میدانسته که ماهی منشارشما در ساحل
خود را پس زمین میکنند و صید خود را بدام می اندازند و می برد و می خورد
در ماهی که میخواهد برای نظهری اهل بیاید هر چه سگ تیر مع میکند
همان و محمد و لاجرم خود را فدا میکند و همان سالم میماند
و حکایت سگی که از آن خود را فدا صاحبش کرد و نگذاشت

مسموم بخورد - و حکایت کسیکه صاحبش را کشتند و در چاه انداختند
و کسی جز سگ آن شخص اطلاع نداشت، زمانی که و له دم و ورث مقول
بر اغش آمدند آن سگ، آنان را بان چاه رهبری کرد.

حکایت صیاد (بنام نوشته روزنامه) که در روستی در جنگل در حالیکه
تفنگش را هت نبوده و با سگ خود حرکت میکرد دچار صله نری
میشود، بی او را بزمین میزند فوراً سگ با دندانهای تیز و قویش، دم
بی را سخت گاز میگیرد هر چه بی خود را حرکت داده که دمش را خلاص
کند نمیتواند تا، اینکه صیاد را رها میکند و فراراً برقرار ترجیح میدهد.

غرض نیست که این حیوان و تمام حیوانات حیلها و تدبیرها و حزم
احتیاطها و خصایصی دارند که انسانهای به بهره از تربیت را که بخوانند
در حرم عقلانیت وارد شوند و قشش ضروری است و حتی از بزرگان تف

کندن چیز را از فلان حیوان یاد بگیرد مثلاً آب خوردن را گفته اند از
دراز گوش یاد بگیرد که آن حیوان لاجرم و بگذرد آب نمیخورد بلکه آب را
بعضاً از حلقوم خود میرساند گفته اند راه رفتن از بقر یا موز و گاو

مسموم بخورد - و حکایت کسیکه صاحبش را کشتند و در چاه انداختند
و کسی جز سگ آن شخص اطلاع نداشت، زمانی که و له دم و ورث مقول
بر اغش آمدند آن سگ، آنان را بان چاه رهبری کرد.
حکایت صیاد (بنام نوشته روزنامه) که در روستی در جنگل در حالیکه
تفنگش را هت نبوده و با سگ خود حرکت میکرد دچار صله نری
میشود، بی او را بزمین میزند فوراً سگ با دندانهای تیز و قویش، دم
بی را سخت گاز میگیرد هر چه بی خود را حرکت داده که دمش را خلاص
کند نمیتواند تا، اینکه صیاد را رها میکند و فراراً برقرار ترجیح میدهد.
غرض نیست که این حیوان و تمام حیوانات حیلها و تدبیرها و حزم
احتیاطها و خصایصی دارند که انسانهای به بهره از تربیت را که بخوانند
در حرم عقلانیت وارد شوند و قشش ضروری است و حتی از بزرگان تف
کندن چیز را از فلان حیوان یاد بگیرد مثلاً آب خوردن را گفته اند از
دراز گوش یاد بگیرد که آن حیوان لاجرم و بگذرد آب نمیخورد بلکه آب را
بعضاً از حلقوم خود میرساند گفته اند راه رفتن از بقر یا موز و گاو

وقور و متین راه می رود - تمایلی بر است و چپ ندارد - گفته اند بسم

خیزم و از کلاغ بیا موزید ، وفادار از سگ یاد بگیرید و ...

عولم ثلاثه برای انسان

بدانکه برای انسان ، سه عالم است (۱) عالم حس و شمادت یعنی عالم

طبیعت (۲) عالم خیال و مثال (۳) عالم عقل و حقیقت - پس در قوس

صعود چون خدای تعالی صاحب معارج است ، ابتداء فرموده از عالم

طبیعت و انسان را از گِل - طین ، صلصال آفریده و برای انسان طبعی تمیل

دو عالم مثال و حقیقت نصمت و گاهی قابل قبول نیست ولیکن این دو عالم

در انسان طبیعی ، بالقوه موجود است که باید با کوشش در علم و عمل ، بالفعل آنها

برسد و الا ناقص مانده و مشارکتش را با حیوانات نتوانسته قطع نماید

زیرا که انسانیت انسان ، بعالم عقلی است .

و باین عولم سه گانه و ترتیب آنها تلویح بیکه تصریح و اقامت در دعای

سجده شب نصف از شعبان از رسول خدام ، فرمودند و سجد لك سواد

و خیالی و بیاضی ، و عالم حتی عبارتست از بدن و جسد که دارای ماده

در صورت است و عالم مثال عبارتست از تحقق حقایق دارای صورت فقط
 و عالم عقلی عبارتست از حقایقیکه نه ماده دارند و نه صورت و یکیک ^{کست}
 کرد در عالم طبیعی و آثار آن و آثار عقلی و رسیدن بعالم عقل، مقدور شد
 نشد، موجودی و حیوانه کامل خواهد شد بطوریکه خدای متعال فرموده
 اِنْ هُمْ اِلَّا كَالْاِنْسَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيلًا - و اگر کسی متوجه نماید بعالم عقلی
 و عالم ^ش گردد بر آثار عالم عقلانی بر آثار طبیعی و خیالی و حاکم در مملکت وجود
 عقلی باشد، موجود روحانی میشود و در تکاملش کشف میشود بر او
 حقیقتش و در غم گردد از او و حجب ^ش بلکه نورانیت بر این شخص و معرفه
 ایش ^ش آجلال و تحقیق مییابد که رسول خدا فرمود من عرف نفسه فقد عرف
 ربه - و ما فیکم مّمهد ش ش ش رجوع کن بتفصیل لوانم
 هر یک از عوالم و آماده سفر آنست شو توکل بر حضرت ربوبه کن و از
 رسول الله و آل الله علیهم السلام استعانت جو و بگذر که
 این عالم هست، عالم موت و قضا و فقدان و ظلمت و جهلست و بر او
 دوام و استقامتی نیست مگر بمذابت دو عالم مثال و عقل

در صورت است و عالم مثال عبارتست از تحقق حقایق دارای صورت فقط
 و عالم عقلی عبارتست از حقایقیکه نه ماده دارند و نه صورت و یکیک ^{کست}
 کرد در عالم طبیعی و آثار آن و آثار عقلی و رسیدن بعالم عقل، مقدور شد
 نشد، موجودی و حیوانه کامل خواهد شد بطوریکه خدای متعال فرموده
 اِنْ هُمْ اِلَّا كَالْاِنْسَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيلًا - و اگر کسی متوجه نماید بعالم عقلی
 و عالم ^ش گردد بر آثار عالم عقلانی بر آثار طبیعی و خیالی و حاکم در مملکت وجود
 عقلی باشد، موجود روحانی میشود و در تکاملش کشف میشود بر او
 حقیقتش و در غم گردد از او و حجب ^ش بلکه نورانیت بر این شخص و معرفه
 ایش ^ش آجلال و تحقیق مییابد که رسول خدا فرمود من عرف نفسه فقد عرف
 ربه - و ما فیکم مّمهد ش ش ش رجوع کن بتفصیل لوانم
 هر یک از عوالم و آماده سفر آنست شو توکل بر حضرت ربوبه کن و از
 رسول الله و آل الله علیهم السلام استعانت جو و بگذر که
 این عالم هست، عالم موت و قضا و فقدان و ظلمت و جهلست و بر او
 دوام و استقامتی نیست مگر بمذابت دو عالم مثال و عقل

بدانکه عالم طبیعت هر یک از اجزایش نسبت بدیگر ^{مست} مفقود و مندرست
زیرا که ماده، مساوق با عدم، بلکه او جوهر مظلوم است.

و آه! عالم عقل، حقیقت معنویاش، دانش، اصلش از عالم نور است
و دائماً در حال قبول صورتیه نوری بوده، طارد و مکار ظلمت میباشد

و لیکن چون در این نشاء اختلاط مینماید، نورش بظلمت مخفی
و قدرتش بضعف ظهور میگوید و برای همین ضعفست که احتیاج پیدا

میکند بزمان و مکان - و اصحاب عالم طبیعت و ماکین قسریه دنیا

دنی، وطنشان و هراگاهشان این عالم محسوس و مقاصدشان تأمین
مرعی و منکح و حاجا کردن میول خویش و انجام موضوعات آنست بنابراین
هرتشان در خوردن و آشامیدن و نکاح و تأمین خانه باشکوه و جلا
و دست و پا کردن مقام و شئون دنیا بترتیب میگردند.

این امتیاز اگر مؤمن غیب و ایمان اجماع بخدا و انبیاء و کتب آسمانی و درود ^{مست}

باشد ^{باشد} فی الجمله در طرف نجاتند کما اینکه در فرمایشات اکابر دین

بشرط اینکه آن ایمان اجمالی هنگام مرگ از بین نرود و از شیطان ایمین باشد

که بخلاف با جهل نباشد می آموزمش (۲) می شناسم با و تذکر و یاد
خدا بودن و فراموش نکردن آنرا (۳) و عنایت میگردد با و محبت
ذات مقدس ربوبه که ابداً محبتی بر محبت خدا پیشی نگیرد - پس از این
سه مرتبه اگر شناخت که قدرت او نسبت بقدره الله چیزی نیست بلکه
قدرت نیست آنوقت برای او مقام توکل حاصل آید و پس از این سه
اگر علم خود را نسبت بعلم حضرت ربوبه لا علم دانست بلکه جهل محض دید
آن زمان موعود خواهد بود و خلافت این مواز بر هم معلوم است که اگر
هوای نفس مخالف خواست حضرت خدای تعالی بود نتیجه شر اسفل است
و اگر گفته شود چگونه میتواند شخصی اراده خودش را تابع اراده الله
جواب گوید سرور اگر شک نیست و معرفت حاصل بود آسانست زیرا که منتهی حاصل
دفع کند بپیر الله الله اراده می تواند داشت باشد و معرفت بپایان
نعم میکند که بداند خدای مهربان در حق مخلوق خود همان اراده خیر را می نماید
لا اله الا الله چونکه خیر مطلق است و عامل هم حرکتی نمیکند
خواست خدا باشد پس مخالفت با اراده الله مستغنی است

آنکه گفته شود چگونه ممکنست فی قدرت از غیر پروردگار کرد و حال آنکه
 وجدانه است قدرت مخلوقات خدا؟ جواب داده میشود این معنی
 معرفت خداشناسی واضح میگردد بواقع امر کفایت نشود مگر
 توسط علت (زیرا که المسکن من ذاته لیس ومن علتیه ایست)
 پس بدون علت مرجع نگردد و غیر بطور صعود مینماید تا به علت العلل
 بنابرین، فعل عبدالرصاد و شود از قدرت عباد پس قدرت عبدالرحمان
 صادر نیست مگر از علت او - پس مقدوری نیست مگر آنکه بمقتضی متصل
 گردد قال الله عز من قائل وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ^{لهم} فَيُفْعَلْ
 و اگر سؤال شود که قول کریم اراده و قدرت یافت نشود مگر از ناحیه ^{خداوند}
 بیرون و چگونه میشود فی علم و وجود خود از غیر ذات مقدس؟
 جواب داده میشود که کلمات انبیاء و اولیاء مشحون است از قول الله که
 لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و همچنین امیرالمریدین و
 الانصار و الانبیاء و الانصار و الامعین ^{است} ایا الله و حال آنکه مشهور
 حول و قوه و غیره ذکر حضرت و تفعی نصرت و اعانت در عالم از مخلوقات

آنکه گفته شود چگونه ممکنست فی قدرت از غیر پروردگار کرد و حال آنکه
 وجدانه است قدرت مخلوقات خدا؟ جواب داده میشود این معنی
 معرفت خداشناسی واضح میگردد بواقع امر کفایت نشود مگر
 توسط علت (زیرا که المسکن من ذاته لیس ومن علتیه ایست)
 پس بدون علت مرجع نگردد و غیر بطور صعود مینماید تا به علت العلل
 بنابرین، فعل عبدالرصاد و شود از قدرت عباد پس قدرت عبدالرحمان
 صادر نیست مگر از علت او - پس مقدوری نیست مگر آنکه بمقتضی متصل
 گردد قال الله عز من قائل وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ^{لهم} فَيُفْعَلْ
 و اگر سؤال شود که قول کریم اراده و قدرت یافت نشود مگر از ناحیه ^{خداوند}
 بیرون و چگونه میشود فی علم و وجود خود از غیر ذات مقدس؟
 جواب داده میشود که کلمات انبیاء و اولیاء مشحون است از قول الله که
 لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و همچنین امیرالمریدین و
 الانصار و الانبیاء و الانصار و الامعین ^{است} ایا الله و حال آنکه مشهور
 حول و قوه و غیره ذکر حضرت و تفعی نصرت و اعانت در عالم از مخلوقات

بهر حال رسول كورس از قول لبید بعنوان اصدق قول فرمودند:

الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ

شرح حال شطيطة نیشابور صاحب

مناقب ابن شهر آشوب - شطيطة امرأة مؤمنة كانت بنیشابور - لما

بعثت شيعة نیشابور الاموال الى موسى بن جعفر عليه السلام بعثت بها درهما

و ثلثة خام من غزل يدها ثلثة اربعة دراهم فقبل الامام ^{عليه السلام} ما بعثته

وقال له اصل ابان شطيطة متلاي واعطى لها هذه الصرة وكانت ^{الرسول}

درهم قال واهدت لها ثلثة من اكفاني من قطن قريتنا سيد

الطائفة ^{عليه السلام} خليمه بنت جعفر الصادق - فلما توفيت ^{عليها السلام} جاء بها

الامام ^{عليه السلام} يعير له فلما فرغ من تجهيزها ركب البعير واثنى

البرية وقال انه ومن يجرى مجراي من الائمة عليهم السلام لا بد لنا

من حضور جنازتك في اى بلد كنتم فاتفقوا الله في انفسكم

روى هذا الخبر صاحب المناقب وفي روايته هذه الزيادة: فلما

(او شطيطة) فتراحم الشيعة على الصلوة عليها فرأيت اباها ^{عليه السلام}

علی نجیب فخر عنه وهو اخذ بخطامه ووقف یصلی علیها مع التورم ^و حرم
 نزولها الا قبرها و شهد لها و طرح فی قبرها من ثواب ابي عبد الله ^{عنه} الحسن
 - شیطانه زن صالحه مؤمنه در نیشابور بوده - شیعیان نیشابور ^{امام} ^{یک}
 حضرت موسی بن جعفر علیه السلام میفرستند این زن مؤمنه هم یکدرهم
 شقه خام = یکپارچه گمان دست بافت خود بحضور معصوم علیه السلام ^{مستند}
 ارام قبول میفرماید و از حامل، بشیطانه سلام میرساند و یک ^{درهم} ^{یک}
 مهل درهم بوده عطا میکند و یکپارچه کفن از نپبه صیدا که میفرماید
 زبیه فاطمه و دست بافت حلیمه خاتون همیره ام (دختر ابي عبد الله جعفر ^ص)
 میباید ^{در} ^{داده} - چون شیطانه مرگش میرسد امام علیه السلام ^{قسم} ^{فرمود}
 و نمازش حاضر میشود و بعد از انجام مراسم نماز میفرماید من وانا ^{در}
 این منصب امامت هستیم و لا بد است که در خانه ما ^{ها} ^{باشد} ^{هم}
 که باشید خاصه باشیم پس صاحب تقوی باشید در نفس ^{ها} ^{خود}
 و مطابق بکروایت بعد از انجام صلوة ^{عنه} ^{عنه} تقدیم از تربت قبر حضرت ابا عبد ^{الحسن} ^{عنه}
 در قبر شیطانه مخلوط خاکش میفرماید - اللهم انزله مثل هذه النعمه ^{الطاهر} ^{عنه}

ابن سینا بعلی (قده) میفرماید : اسمع جميع وصیتی واعمل بها
فالطب مجموع بنظم کلامی * اقلل جماعک ما استطعت^{نه}
ماء الحیات یُصبی الارحاً * واجعل غذائک کلّ یوم مرّة
واحذر طعاماً قبل هضم طعام * شیخ الرشید توصیه میکند
بابذاء زمان که تذکره دابشو و عمل کن بآنها : مقاربت با زن را
کم کن ، زیرا آنگاه در ارحام میتریزد عصاره حیات تست - در هر روز
یکبار غذا بخور و پیرهن را خودن غذا قبل از هضم غذای قبل

تذقیہ مخصوص در حال پیری

از پیر مرد و پیر زن کرده ، در پیر می احرامت میکنند و آلافا

وقال صلي الله عليه البركة مع الكبريم وقال الشيخ في اهله كالتبني في
وقال بجملوا الشايخ فان من اجل الله بجميل الشايخ في الخ

بک عمر و زندگی با اکابر است - پیران تجربه دیده در میان اهل خود ننشاند
 پیامبری در امت خود و فرمود اغار و اخلاص پیر مردان، اخلاص از خدا است.
 جامع الاخبار طبرسی، قال رسول الله ﷺ ان الله ينظر في وجه الشيخ المؤمن صباحا
مساء فيقول يا عبدي ذكر سنك ودق عظمك وراق جلدك وقرب اهلك
وطان قدومك على فاستح متي وانا استحي من شيتك ان اعذبك بالتأني
 - خدا متعالی نظر میکند به وجه پیر مرد مؤمن صباح و مساء و میگوید ای
 من، سن تو بزرگ شد - پیر مرد شد، استخوانت پوک و کوبیده شد و پوست
 نازک گشت - وقت کویت رسید، هنگام آن شد که بمن وارد شویم ^{من}
 حیا کن تا من هم از تو آذین داشته باشم از پیر مردی تو که ^{بکن} تورا با شرف
 قال رسول الله عن الله جل جلاله الشبهة نور فلا اخرق نوري بناء
 - (موی سپید، پیری، نور من است - من، نور مرا بنام نمیدهم زانم)
 چه باید کرد؟ یافت مردی گورکن عمری دراز * مسائل گفتش که چندی گوی باز
 چون تو، عمری گورکنند در مغاک * چه عجایب دیده اند ز پیر خاک؟
 گ: من دیدم جب جرب عال * کاینک نفسم می نه آدل بگو گورکندن دیدم عمر نمود

* بی از واجبات در سلوک اصلاح بین برادران ایمانی *

قال الله تعالى : اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

تُرْحَمُونَ ^{هـ} ترجمت قال رسول الله ص اصلاح ذات البین افضل من عامه

الصلوة والصیام - سادش بین دو نفر که از هم بریده اند برتر از عامه نماز

و روزه است قال ^و اِنَّ المصلح ليس بکذاب - اگر اصلاح کننده بمصلحت

کار کند کذاب شمرده نمیشود - حضرت امیر مؤمنان در وصیت خود ^{بمختص}

علیه السلام میفرماید اوصیکما بنظم امرکم وصلاح ذات بینکم فانما ^{سمعت}

جدکما رسول الله يقول صلاح ذات البین افضل من عامه الصلوة الصیام

وصیت میکنم شما دو نفر را (حسن و حسین ^{علیهما السلام}) که در کارهای تان نظم

یاباشید اصلاح بین برادران کنید که از جد داد رسول الله شنیدم ^{اصلاح}

ذات بین برتر از نماز و روزه عام است - کتاب التمهید عن ابی جعفر ^{علیه السلام}

قال قال رسول الله ص قال الله تبارک و تعالی وکم ان من عبائک المؤمنین لاجلک

یصلح لهم ام دینهم الا بالافاقه المسکنة و الذم في ابدانهم - حضرت ابی جعفر ^{علیه السلام}

از رسول الله ذکر میکند که خدای تعالی میفرماید بعضی از بندگانش را ^و

محمّد بن عبد الله مکر با فقر و مسکنت و مرض در بدنهای آنها، اللهم احفظنا

یکی از طُرُق سلوک جُمت است

عن الرضا علیه السلام قال من علامات الفقه، الحلم والعلم والصلّمت

ان الصّمت باب من ابواب الحکمة، ان الصمت یکب المحبته و هو دلیل

علی الخیر - حضرت رضا، فرمود: از نشانه ها دانش دینی، بردباری و علم

و سکوتست - سکوت درمی است از درهای حکمت - سکوت محبت کیست

و دلیل بر خیر است و معلوم است که بیشتر مفاسد و غالب بجاد در

منازعه ها از گفتگوهای پیچیده پیش می آید کما اینکه غیبت و نوائی

فحاشی همی آنها از سخن گفتن بی فکر بر میخیزد و سکوت، علاج این ^{جمله}

فارسیا است - رسول اکرم، میفرماید: علیک بطول ^{لصمت}

فانه مطردة الشیطان و عون لك علی دینك - فرمودم بر تو باد

سکونت و خاموشی طوی که در کننده شیطان است ارتو و مک و کنده

تو را بر دینت حضرت صادق علیه السلام فرموده: ما عجل الله بشئ ^{افضل}

من الصّمت - چیزی عبادت کرده شده برتر از سکوت نیست.

در میان ضمت و آنچه بلوک کند (۲۶۳)

قال الصادق عليه السلام: الضمت شعاع المحققين بحقایق ما سبق وخلف القلم به وهو مفتاح كل راحة من الدنيا والاخرة وفيه رضا الرب وتخفيف الحساب والصون من الخطأ والزلل قد جعله الله ستر على الجاهل وزينا للعالم ومعه عزل الهوى ورياضة النفس وحلاوة العبادة وزال قسوة القلب والحناف والمروة فاعلق باب لسانك عمالک بذكره
سما اذا التجدد اهلا للكلام والمساعدة في المذاكرة لله وفي الله -

حضرت صادق (ع) فرمود: سکوت (در مقابل حقایق پیش دستی کرده و آنچه
تم قضا بر آن جاری شده است) شعاع محققین، سکوت کلید راحتی در دنیا
آخرت. در سکوت خوشنودی پروردگار و برکنار ماندن از خطا و لغزش
سکوت را هدایه تالی پرده جمل قرار داده (که جاهل تا حرف نزده، جهلش
در پوشش خاموشی است) سکوت برای دانشمند زینت است. در سکوت که
در انفس خود امعزول میماند - ریاضت نفس، حلاوة العبادة و زایل
شود قلب و روی آوردن عقیقی و مروت در سکوت پس در بیانیست
نیز مگر از بیان آنچه که از آن ناچار است، مخصوصا سکوت کن در برابر آتش

اهلیت آن موضوع از کلام راندارد و مساعدت روحی در او برای مذکر
 لله وفي الله نیت - قال الكاظم عليه السلام دليل العقل التفكر ودليل
 التفكر الصمت - وشیخ شیراز هم این چنین اظهار نظر میکند که
 پشیمان ز گفتار دیدم بی پشیمان نگشت از خوشی کسی
انت سلوك مینماید :

جامع الاخبار - قال امیر المؤمنین علیه السلام طلبت القدر والمنزلة فما وجدت
 الا بالعلم، تعلموا يعظم قدرکم في الدارين وطلبت الكرامة فما وجدت
 الا بالتقوى - اتموا التكرموا وطلبت الغنى فما وجدت الا بالفتنة
 عليكم بالقناعة فتغنوا وطلبت الراحة فما وجدت الا بترك الخالة
 مع الناس - امیر مؤمنان فرموده : علم بیا موزید تا قدر و منزلت
 داشته باشید - تقوی داشته باشید تا با کرامت شوید - قناعت ^{بویزید}
 تا به نیاز از مردم باشید - امیرش (بهیوده) را با مردم ترک کنید تا
 رتبه را کنید - فرمود آن چهار چیز را جستجو میکردم و در این چهار
 یافته که با جمال ترجمه شد . ایضا آنچه اعانت سلوك سالت میکند

تفکر و عبرت - یکی از طرق سلوک فکر کردن و اعتبار و انعاظ بخیرها

که شخص باید عبرت بگیرد - عن الصادق علیه السلام کان اکثر عبادة

الجدد التفکر و الاعتبار - حضرت صادق فرموده: ای نر بیشتر عبادت

فکر کردن و پند و عبرت گرفتن بود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله اغفل الناس عن لم يتعظ بتغير الدنیا من

حال الاحوال - رسول خدا فرمودند غافلترین مردم آن کسی است که از تغییر

دنیا و عزت و ذلت و احوال دیگر او پند و عبرت نگیرد.

قال الصادق اعتبروا بما مضى من الدنيا هل بقي على احد او هل فيها باقی

من الشریف و الوسیع و الغنی و الفقیر و الولی و العدو فکذلك ما لم یأت

منها بما مضى أمثله من الماء بالماء حضرت صادق فرمودند: عبرت

بگیرید آنچه گذشته است از دنیا و بجز خود دیده اید آیا کسی از آنان

از شریف و وسیع و غنی و فقیر و دوست و دشمن باقی مانده است؟ و بدانید

آنکه نقشه عمر شما و دنیا بیاثر می رسد مانند شباهت آبت بآب که

دو آب باهمند هیچ امتیاز ندارند، عبرت بگیرید!!

در بیان چیزهای که بملوک متعلق است (۲۶۶)

قال الصادق، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المتعبد في الدنيا عيشه كعيش

النائم يراها ولا يمسها وهو يزول عن قلبه ونفسه الخ - كيه در دنیا

عبرت گرفت عیشش مانند عیش کسی است که در خواب عیش نماید

یعنی خواب نوبین عیش را می بیند و له من نمکند و آن خواب از بخت و نقش

زایل میشود - قال علي في وصيته للحسن ع: استدل على ما لم يكن

بما قد كان فان الامور اشياء ولا تكونن ممن لا تنفعه العظة الا

اذا بلغت في ايامه فان النافل يتعظ بالادب والبهائم لا يتعظ الا بالصبر

- حضرت امیر مؤمنان در وصیتش با امام حسن مجتبی میفرماید:

- آینده را مانند گذشته فرض کن - از کفها مباش که تا کار دبا بخوابد

فرسد دست از کارهای ناپسند برنمیدارد پس پند بپذیر زیرا که خردمند

ادب میشود با موعظه و له حیوانات ادب میشوند با ضرب (چوب)

خبر از وی سلم

كتاب بحال الدين - و اما الصدق عليه السلام قال ان داود عليه السلام

خرج ذات يوم يقرأ الزبور وكان اذا قرأ الزبور لا يبقى حبل ولا

وَلَا طَمَؤُةً وَلَا سَبْعَ الْأَجَاوِبِ غَمًا زَالَ يَمُرُّ حَتَّى أَتَى إِلَى جَبَلٍ فَلَمَّا
عَلَى ذَلِكَ الْجَبَلِ نَبِيٌّ عَابِدٌ يَقَالُ لَهُ خَزَقِيلُ، فَلَمَّا سَمِعَ دَوَى الْجَبَلِ
وَاصْوَاتَ السَّبْعِ وَالطَّيْرِ، عَلِمَ أَنَّهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ دَاوُدُ يَا خَزَقِيلُ
أَتَأْتُنِي؟ فَاصْعُدْ إِلَيْكَ، قَالَ لَا، فَبَكَى دَاوُدُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ
يَا خَزَقِيلُ لَا تَتَيَّرَ دَاوُدُ، وَسَلَى السَّافِيَةَ فَقَامَ خَزَقِيلُ فَاخْذُبِي دَاوُدَ
فَرَفَعَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ دَاوُدُ يَا خَزَقِيلُ هَلْ هَمَّتْ بِخَطِيئَةٍ قَطُّ قَالَ لَا فَقَالَ
هَلْ دَخَلَ السَّجْدَ ثَمَامَتْ فِيهِ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ؟ قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ رَكِبْتَ
إِلَى الدُّنْيَا فَاجْبِئْتَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْ شَهَوَاتِهَا وَلَذَاتِهَا؟ قَالَ بَلَى رِقْمًا عَرَضَ
بِقَبْلِي قَالَ فَمَاذَا تَصْنَعُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ؟ قَالَ ادْخُلِي هَذَا السَّجْدَ فَاعْتَبِرِي
فِيهِ قَالَ دَاوُدُ النَّبِيُّ السَّجْدَ فَاذْهَبِي مِنْ حَدِيدٍ عَلَيْهِ حُجْرَةٌ بِأَلِيَّةٍ
وَعِظَامٍ قَانِيَةٍ وَإِذَا اللُّوحُ مِنْ حَدِيدٍ فِيهِ كِتَابَةٌ فَقَرَأَهَا دَاوُدُ فَادْهَبِي
«(إِذَا رَوَيْتَ)» مَلَكَتِ الْفِصْنَةُ وَبَنِيَتْ الْفَ مَدِينَةً وَاقْتَضَتْ
الْفَ بَكْرًا فَكَانَ آخِرُ مَرَّةٍ أَنْ صَارَ التُّرَابُ فَرَاشِي وَالْحَجَارَةُ وَسَادَتِي وَالذَّلِيلُ
وَالْحَيَاتُ جِيرَانِي فَمَنْ رَأَى فَلَا يَغْتَفِرْ بِالْدُّنْيَا» مترجمه :

از حضرت صادق علیه السلام نقلت که ^{روز} حضرت داود بنی خواجه شد در حال
 زبور خواندن و هنگام ^{میکند} ایشان زبور قرائت میکرد کوه و در و دشت ^{میرند}
 و چرند با وی هم آواز میشد، آن پیامبرم زبور خوانان مرور کرد تا ^{رسید}
 بکوهی که در آن کوه عابدی بوده بنام خزقیل، عابد مذکور از پیش ^{صد}
 در کوه فهمیده که داود است، حضرت داود از خزقیل، از کوه صعود کرد
 و صحبت بردنش را اجازه میطلبید، خزقیل اجازه نمیداد، داود را
 گریه میکرد خدایتعالی از خزقیل بازخواست میکند و لاجرم ^{مینمزد} مشاالله بر
 دست داود بنی دامیگیرد و بمکانش میآورد و بمصاحبت برمیگزیند ^{داود}
 میبرد ای خزقیل تا حال همت بگناه در تو پیدا شده؟ میگوید هرگز ^{میسزد} باز
 نسبت باین قبیله هیچوقت خود پست ^{میسزد} ترا احاطه کرده؟ میگوید نه ^{میسزد}
 هیچوقت پشت بد نیافتم و دامن دوست داشتن شهواتها و لذتها ^{میسزد} آنرا خوا
 میگوید بلی؟ گاهی این خواهش بقلبم روی آورده، داود علیه السلام ^{آنوقت} میبرد
 چکار کرده ای؟ خزقیل میگوید هرگاه باینحال افتاده ام داخل شد ^{شعب} ام و این
 و عبرت گرفته ام - پس داود هم داخل آنجا میشود می بیند قابو ^{ظنون} آنرا

که در آن جمعی و لوحی از حدیده است که در آن آیه اهنی منقوش است
که من آروی سلم هستم : هزار سال پادشاهی کردم ، هزار شهر آباد ساختم
هزار دختر باکره متصرف شدم اما آخر کارم : خاک تیره گورم شدم
و سنگها بکنیه گاهم و مادیها همسایدم هستند پس آنکه مرا به بند
و بحال آگاه شود مغرور بدینا نمیشود .

عن علی بن الحسین علیه السلام صلاح حال دنیا بخدا فیرها فی کلمتین فقال
صلاح جمیع العاشر والتعاشر ملاء مکیا لثلثان فطنة وقلت تغافل
ذموند - راجتی در زندگان و معاشرت - در دو کلمه است هبانه طریقی
که به بخش اگر منقسم شود دو قسمتش هوش و عقل و یکقسمت تغافل
سیخ فیر گوار ، بهاء الدیر عاملی (بهائیک) بنقل از کمال الدین صدوق (قد)
اربعین نقل میفرماید : تشبیه انسان را غمزه و غفلته عن الموت
بعد من الاهوال وانهما که فی اللذات العاجلة الفانیة الممتر
با که ورات : بشخص مدلی فی برآمد و در وسطه مجمل و فی اسفل
البزغبان عظیم متوجه الیه منتظر سقوطه : فاتح فاه لا انتقامه

در آن جمعی و لوحی از حدیده است که در آن آیه اهنی منقوش است
که من آروی سلم هستم : هزار سال پادشاهی کردم ، هزار شهر آباد ساختم
هزار دختر باکره متصرف شدم اما آخر کارم : خاک تیره گورم شدم
و سنگها بکنیه گاهم و مادیها همسایدم هستند پس آنکه مرا به بند
و بحال آگاه شود مغرور بدینا نمیشود .

عن علی بن الحسین علیه السلام صلاح حال دنیا بخدا فیرها فی کلمتین فقال
صلاح جمیع العاشر والتعاشر ملاء مکیا لثلثان فطنة وقلت تغافل
ذموند - راجتی در زندگان و معاشرت - در دو کلمه است هبانه طریقی
که به بخش اگر منقسم شود دو قسمتش هوش و عقل و یکقسمت تغافل
سیخ فیر گوار ، بهاء الدیر عاملی (بهائیک) بنقل از کمال الدین صدوق (قد)
اربعین نقل میفرماید : تشبیه انسان را غمزه و غفلته عن الموت
بعد من الاهوال وانهما که فی اللذات العاجلة الفانیة الممتر
با که ورات : بشخص مدلی فی برآمد و در وسطه مجمل و فی اسفل
البزغبان عظیم متوجه الیه منتظر سقوطه : فاتح فاه لا انتقامه

آن طنان و سیرت بیاهن که تشبیه رشته عراست که کی قطع و
 قسام شود و دیواره آن پناه مقدار عمل آنرا چنانکه وضاحت
 هست که زینورها و نیادی در طرافش جمع و مزاحمت کنند ^{شخص}
 آنرا از چاه از آن عمل استفاده ببرد و او غافلست از اینکه قریباً
 طنان بوسیله آن دو موش جویده شده و پاره شود و لاجرم در کام
 نهنگ بفتد و بلعیده شده و هلاک شود و انصافاً این زیباترین ^{مثالیت}
 که بر موش قلمت دارد (دنیا مثالیت - و انسان، مثل)

فساد الظاهر من فساد الباطن

والله صادق علیهم فساد الظاهر من فساد الباطن ومن اصلح ^{ته}
 اصلح الله علانیتیه ومن خاف الله في السر لم يفلح في العلانیه
 العلانیه واعظم الفساد ان يرضى العبد بالغفلة من الله وهذا ^{الفساد}
 يتولد من طول الامل والحرص والكبر - حضرت صادق فرمودند هر کس
 فساد ظاهر دارد از باطن خرابست کسیکه نهاده و سر برود ^{فته} اصلاح یا
 خدایتعالی صورت ظاهرش را، اصلاح فرماید و هر کس در نهان از خدا ^{بترسد}

خدایتعالی پرده ظاهرش را پاره نسازد و برگزین فساد است که عبد

میشود

بغفلت از اطاعت مولی راضی شود و این غفلت که فساد است مقول

از آن روی زیاد و حرص و کبر قال الله ثم الله على قلوبهم وعلى سمعهم

وعلى ابصارهم غشاوة عن نعمان بن بشير قال قال رسول الله

في الانسان مضعة اذا هي سلمت وصحت سلم بها سائر الجسد واذا ^{سقت}

سقم بها سائر الجسد وفسد وهو القلب - رسول خدا فرموده اند

در انسان گوشت پاره ای هست که هرگاه آن سالم و صیج بود سائر اندام جسد

سالمند و هرگاه مریض و سقیم بود سائر جسد بیمار هستند و آن گوشت

پاره قلب است - قال امير المؤمنين عليه السلام اعجب ما في الانسان

قلبه وله مواد من الحكمة واضداد من خلافتها فان شغ

له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص

و ان ملكه اليأس قتله الاسف و ان عرض له الغضب شتد به

السيظ و ان اسعده الرضا نسي التحفظ و ان قاله الخوف شغله

الطمع و ان اتبع له الامن استكثرت العزّة و ان جدّد له النعمة

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

و اگر چه در این کتاب آمده است که

استفاده

اخذته العزّة (۹) وان اصابته مصيبة فضعه الجزع (۱۰) وان

مالاً اطناه الغنى (۱۱) وان عضته فاقه شغله البلاء (۱۲) وان

الجموع قعد بالضعف (۱۳) وان افراط في الشّع كضته البطنه - فكل

تقصير به مضّر وكل افراط به مفسد علی علیه السلام

فرموده است شگفت انگیزترین اعضاء انسان قلب اوست و برای او

موادی از حکمت هست که اضدادی دارند از مخالف اگر امید برایش حاصل

شود طمع در او ایجاد گردد و ذلیلش گرداند اگر طمع رسوخ یافت حرص

هلاکتر کند اگر بایس پیدا کرد غصه او را زیادتر آورد اگر بغضب آید

غیظش زیاد گردد اگر مصیبتی بر او نازل گشت جزع مفتضحش ^{نمیدان}

اگر ماله بر او حاصل آید طغیان نمیدان اگر ترسی عارض شد به اندانه

از هر چیز خذر کند اگر آنستی روی آورد فراغت خاطر غرورش را زیاد

کرده به هلاکت و خسارتش افکند اگر نعمتی برایش تجدید گردد بکبر ^{پیدا}

اگر شدت فقر و فاقه با و رسد گرفتار مشغول سازد اگر جموع

روی آورد خود را در مال ضعیف ببیند و اگر افراط در سیری کند ^{آنگاه}

بمورد که نفس را از بندگی ماحصل اینکه هر تفریطی برایش فساد انگیز
و هر تقصیری ضررکش می رسد.

قال الصادق عليه السلام : اعراب القلوب على اربعة : رفع و فتح و خفض
وقف فرفع القلب في ذكر الله و فتح القلب في الرضا عن الله
و خفض القلب في الاشتغال بغير الله و وقف القلب في العقلة
نحو ترصاق میفرماید : حالت در القلب ، یاد خدا بودنت ، حالت
فتح قلب ، راضی بودن بآنکه است از خدا تعالی ، حالت خفض و جزم قلب ^{اشتغال}
بغیر خداست و حالت وقفی قلب ، غفلت از خدا می گزیند .

و بدانکه : بدن انسان بمنزله مملکت بزرگیت که بر آن شهر و مملکت ، دیوار و مرز
دقیق شده که قلب است و این انسان از جهتی عالم صغیر و از جهتی
دیگر عالم کبیر و حضرت ربی . سلطان قلب و مدبر اوست بدینکه
قلب عمرش را تعیین است . خدا تعالی دیوار و حصا و قرار داده بدینرا
از نورانی گردانیده و او را با نوار ملکوتیت و خادم قرار داده بر او توکل
ظانسه و باطنه را و همچنین جوارح و اعضا و بیاض ، و برای او که مواد

از چشمتی قرار دارد و دشمنان زیاد هست از قبیل: نفس اماره - شیطان
 نادر - اصفاء - هیوات نفسانیته و مشقات شیطانیه، و زمانیکه میل
 بند به تأمیدات حضرت سبحان بر روی عالم ملکوت، و پاک شد قلبش
 بسبب طاعات و ریاضات از شکوک و شبهات و قذارت میل بشهوات
 محبت حضرت ربوبی بر او مستولی میشود و اگر بنده با این مقام برسد قلبش
 متعز و مکنه این محبت غیر خدا باقی نمیماند و اما زمانیکه شهوت بر او غالب
 میشود شیطان اسیر گشت بجای بر او میل بملکوت در آن قلب نیست
 و واضح گشت که محبت با دوستی دنیا در یک قلب جمع نمیشود ^{و غیر ممکن}
 اینک دل نام کرده ای به مجاز * رو به پیش سگان کوی انداز
 از تو نفس و عقل همان بگند * در راه او، دله بدت آید
 چون دل که وقت پیاپی * اندر او جز نایابی جمع
 یکی به لب تو * منافه دیورا، تو دل خواهی
 از دهنش بکند دل * عاشقانرا هزار و یک قتل
 هم ماقیل ^{و غیر} که در هر دو نگاه داری است * چنانچه هر چه در او هست ^{و غیر}

تحف العقول: في مناجات الله لموسى بن عمران قال تعالى يا موسى لا تنفخ^{تنفخ}
على كل حال ولا تفرح بكثرة المال فان نيا في يقسى القلوب ومع
كثرة المال كثرة الذنوب - در مناجات موسی با حضرت رب العزت
خطاب بموسی علیه السلام رسید که ای موسی، مرا در هیچ حال از حالات^{فراش}
مکن و بزیاده مال شادمانی، زیرا که فراموشی من قنات قلب میآورد
و با زیاده مال دنیا، گناه زیاد هم توأمان است.

تذکره: خوردن عدس و انجیر، قلب را نرم و رقیق می نماید
ربیع الابوار قال تر موسى عليه السلام على قرية من قري بني اسرائيل
فقطر الى اغنيائهم قد لبسوا السوح وجعلوا التراب على رؤسهم وهم قدام
على ارجلهم، تجرهم دموعهم على خدودهم - فبكى رحمة لهم، فقال^{الذي}
هو لا بني اسرائيل حنوا اليك حين الحمام و عؤوا عوى الذئب^{نحو}
بناح الكلب، فادعى الله اليه ولم ذاك لان خزانتي قد نفدت
أم، لان ذات يده قد قلت؟ أم لست ارحم الراحمين؟ ولكن أعلمهم
اني عليهم بذات الصدور - يدعونني وقلوبهم غائبة عني، مايلة الى^{الدنيا}

تذکره: خوردن عدس و انجیر، قلب را نرم و رقیق می نماید
ربیع الابوار قال تر موسى عليه السلام على قرية من قري بني اسرائيل
فقطر الى اغنيائهم قد لبسوا السوح وجعلوا التراب على رؤسهم وهم قدام
على ارجلهم، تجرهم دموعهم على خدودهم - فبكى رحمة لهم، فقال^{الذي}
هو لا بني اسرائيل حنوا اليك حين الحمام و عؤوا عوى الذئب^{نحو}
بناح الكلب، فادعى الله اليه ولم ذاك لان خزانتي قد نفدت
أم، لان ذات يده قد قلت؟ أم لست ارحم الراحمين؟ ولكن أعلمهم
اني عليهم بذات الصدور - يدعونني وقلوبهم غائبة عني، مايلة الى^{الدنيا}

- حضرت موسی بر قریه انزقراء بنی اسرائیل میگذاشت مشاهده فرمود
توانگران قوم پلاس پوشیده اند و خاک بر سر میریزند و سرپا ایستاده
استهایشان بر چهره هایشان جاریست - موسی هم انرا راه رحمت بر حال
آنان گریست، عرض کرد خدایا، اینان بنی اسرائیلند که نیکو و درگ زورده
میکشند و مثل کبوتران حین میکنند بدرگاه تو - خدای متعال بموسی
وحی فرمود ای موسی چرا چنین میکنند؛ خزانه های من تمام شده استمایه
اقتدار من کاهش یافته؟ آیا، من ارحم الراحمین نیستم؟ ای موسی
بفهمان من علیم ذات الصدورم - بنهانیهای نهاد آنان دانا قرم
(در داینها اینست که) مرا میخواهند و لیکن قلوبشان از من غایب است
یعنی قلبشان بامن نیست گرچه زبانشان بامن است اینان بدنیاقا بلند
فیما اوحی الله عزوجل الی داود علیه السلام، که رکعت طویل فیها بکاء
قد صلاتها صاحبها، لا تاوی عنده فقیلاً حین نظرت فی قلبه ان
سلم من الصلوة وبرزت له امره و عرضت علیه نفسها اجابتهما
- ای داود چه بسیار نماز نداده با رکوع طولانی و توأم با گریه و رازی

حضرت موسی بر قریه انزقراء بنی اسرائیل میگذاشت مشاهده فرمود
توانگران قوم پلاس پوشیده اند و خاک بر سر میریزند و سرپا ایستاده
استهایشان بر چهره هایشان جاریست - موسی هم انرا راه رحمت بر حال
آنان گریست، عرض کرد خدایا، اینان بنی اسرائیلند که نیکو و درگ زورده
میکشند و مثل کبوتران حین میکنند بدرگاه تو - خدای متعال بموسی
وحی فرمود ای موسی چرا چنین میکنند؛ خزانه های من تمام شده استمایه
اقتدار من کاهش یافته؟ آیا، من ارحم الراحمین نیستم؟ ای موسی
بفهمان من علیم ذات الصدورم - بنهانیهای نهاد آنان دانا قرم
(در داینها اینست که) مرا میخواهند و لیکن قلوبشان از من غایب است
یعنی قلبشان بامن نیست گرچه زبانشان بامن است اینان بدنیاقا بلند
فیما اوحی الله عزوجل الی داود علیه السلام، که رکعت طویل فیها بکاء
قد صلاتها صاحبها، لا تاوی عنده فقیلاً حین نظرت فی قلبه ان
سلم من الصلوة وبرزت له امره و عرضت علیه نفسها اجابتهما
- ای داود چه بسیار نماز نداده با رکوع طولانی و توأم با گریه و رازی

هست که نوز من، ساویم با تیلی نیت (قتیل: چرک میرانشان) و قتیکه
 بتنبش نظر میکنم. میبایم او را که اگر زنده ^{که از دم نماند} (تغییر مظان شرعی) و روش داناو
 عرضه بداند. او را اجابت میکند و اگر مؤمنی با او معامله نماید بآن
 مؤمن حیات میرسد. حلیة الاولیاء عن سلمان رحمہ اللہ
 قال مثل القلب والجسد مثل الاعی والقعد: قال المتعد: ثمرة
 ولا استی بالقیام: فاحملنی فحملہ، فاکاهه واطعمه - حضرت سلمان فرمود
 در تنب و جسد مثل کور زمین گیر است - زمین گیر بکود میگوید
 ای پسر من! در حق من که منم که زمین گیرم و ادر حرکت نیستم مرا بداند
 بگوید که آید برده را از دست بچشم کور خیر میکند، زمین گیر بپسر دایه
 منم خودم را بداند و منم، که در می دهد - قاتل هم بپسر در عبادت و اطاعت
 و پسر در معاصی و فواحش بپدر میگوید: سر زدن بدیدن منم خودت
 منم - من بد و فحشاء نیم رسید و بهره خواهم شد

بُغْضُ الدُّنْيَا وَدَمُّ جُفْهَا

کافی: عن محمد بن مسلم قال سئل عن بن الحسین علیه السلام: ای ایوب!

افضل عند الله؟ فقال ما من عمل بعد معرفة الله عز وجل ومعرفة
رسول الله ﷺ من بغض الدنيا وان لذلك شعباً كثير وللمعاد شعباً
فأول ما عصى الله به الكبر وهي معصية ابليس حين ابى واستكبر و
كان من الكافرين (١) الخرص وهي معصية ادم وحواء حين قال الله
عز وجل لهما كلان حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا
من الظالمين - فأخذ ما لا حاجة لهما اليه فدخل ذلك على ذرتيها
التي يوم القيمة وذلك ان اكثر ما يطلب ابن ادم ما لا حاجة به اليه
وهو الخمر وهي معصية ابن ادم حاد اخاه فقتله فتشعب من ذلك
حُب النساء وحُب الدنيا وحُب الرئاسة وحُب الراحة وحُب الكلام
وحُب العناء وحُب الثروة حُب السبع خصال فاجتمع كلهن في حُب
الدنيا فقال الانبياء والعلماء بعد معرفة ذلك حُب الدنيا رأس كل
خطيئة والدنيا دنيا آن دنيا بلاغ ودنيا ملعونة ^{الباجية} ان حضرت

سؤال شده چر عملی برتر است نزد خدای متعال؟ فرموده اند بعد از معرفت
خدا معرفت رسول خدا هم هیچ معوقی بغض و دشمن داشتن دنیا نیست

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

بُشْرَى الدُّنْيَا وَذِمَّ جُفُيْهَا

برای دنیا، معصیتها، شعبه های زیادی هست از آنجمله است کبر
ابلیس، و تکیه از سجده بآدم علیه السلام سر بآورد و فرمان خدا را تم و اعتناء
نکرد پس کبر معصیت ابلیس است و متکبران از این زمره اند (۲) از آن جمله
مخوف که عصیان آدم و حوا می باشد زیرا خدای تم ایشانرا فرستاد بهشت دنیا
و فرمود در آنجا از هر چه میل دارند بخورند - بجز از شجره ای نمی شد که آنجا
بخورند آن نداشتند - گوش فرمان نداشتند از آن منعی اخذ کردند و این
درماندگی - ذریه ای از آن ریشه دوانید تا روز قیامت و از اینجا که
فرستاد آدم ذخیره ای می داشتند و طلب ما، الحاجة الیه (۳) همدان
همد گناه فرزند آدم که که برادرش را بخاطر قبول قربانیش کشت و از
گناه نه ب شد جت دنیا، بُت و ایت جت و جت راحه جت و جت
و جت شدن جت برتری جت ثروت - و این هفت سال است که در اینها
جت دنیا را گرفته و اکابر دین فرو رند که جت الدین را سر کل خطیه
و آن دنیا که این عصیانها از آن سر گیرد رأس کل خطیه است و حال آنکه در دنیا
مذبح ایلادت و ایت که در ذیل این خبر آمده است دنیا دنیا آن دنیا دنیا دنیا

تعالی التعلوک من میر داماد و الشیخ بهائی

میر داماد جامع العقول والمنقول : میر محمد باقر ابن البید الفاضل ^{شیرازی} میر

محمد الیقین الاستزاد فی التمهید داماد - توضیح اینکه والد مرحوم میر داماد

داماد مرحوم شیخ محقق ثانی علی ابن عبد العالی الکرکی رحمه الله علیه و مرحوم

میر داماد نواده دختر مرحوم محقق ثانی کرکی باشد و توسط مرحوم پدر که

مرحوم کرکی بوده ایشانرا هم معروف بداماد شدند و غالباً از مرحوم جدش تبر

و به پدر التیام علیه رحمه الله الملک العلام ، آن مرحوم معاصر بوده با

شیخ بهائی و با هم خلط و آمیزش داشته اند و پاشاه عباس و در دستگاه

ایشان بوده داشته اند روزی شاه عباس در تفرجگاه بامیه ^{شیخ} داماد

که ^{سید} ^{بامیه} بوده اند میخواهد بیازماید که صدق و صفای آن دو

نیت میکند قاجه پایه و اندازد است ، شخص ^{شیخ} لاغر اندام و پیش چلو

چلو بنزد ، ولیکن میر داماد ، نموند بوده اسبش آرام حرکت میکرده ^{شاه}

بمیر میزد ، ^{شیخ} سبک حرکت میکند ، خوب نبود که داماد در یک نف

کرکی میکرد ؟ میر داماد میگوید قربان اسب شیخ میدانند که ^{شیخ} ^{مغوی} ^{شخص}

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

داماد و شیخ بهائی

را کبریه است و آن ذوق معنویت است که او را بیقرار ساخته است .
 شاه عباس به ذاتی مسافری همچنان شیخ بهاء میشود و میگوید میر
 خلی با تکیه حرکت میکند بهتر بود سریعتر اسب میراند و در ردیف ما
 و با ما بود . شیخ میگوید : اسب میر آگاه است که چه کوه و وادی علم
 معنویت را میکند ، قدرت بر سرعت ندارد ، شاه عباس وقتیکه این وفاد
 صفا حقیقت بینی و حقیقت گوئی علما کهنرمان و مورد مشورت خود را
 می بیند سجد می کند و شکر بجا می آورد .

میرداماد از حدیث مرحوم کرکی روایتی نقل نکرده ولیکن از دایره خود مرحوم شیخ
 عبدالحیّ العالی چند خبر نقل نموده و از ایشان تجلیل زیادی فرموده است .
 همچنین میر (قره) از شیخ عبد الصمد ^{ره} به شیخ بهاء ^{ره} و از سید نورالدین موسوی ^{علی}
 روایاتی نقل کرده - و این جز آنکه نوشته میشود از سید نورالدین علی بن
 ابوالحسن العاملی نقل کرده که میفرموده است : اودعت نفسی و اهلی و مالی
 و ولت فی ارض الله سقفها و محکم محیط انما و علی بابها و الحسن و الحسن
 و الائمه المعصومین و الملائکه حرامها و الله محیط بها و الله من وراء

عظیم. بل هو قرآن مجید در لوح محفوظ و مرحوم میرداماد بعد از این
روایت ادعا نموده که مولی الکوین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در
حال خلعه - بین خواب و بیداری زیارت نمودم در حالیکه خیلی خوشحال
و شادان بود آن روز را عرض میفرماید که داشتم حضرت امیر فرمودند
اقرأه کذا محمد رسول الله اُمّای وفاطمه بنت رسول الله فوق سر
دایم المؤمنین علی بن ابیطالب وصی رسول الله عیسی و الحسن و الحسین
و علی و محمد و زکریا و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحسین و علی و محمد
صلوات الله علیهم عیسی و ابوزر و سلمان و المقداد و خدیجه و عمار
و امیر اب رسول الله رضی الله عنهم من ورائی و الملائکه علیهم السلام حولی
و الله سالی محیط بهم و حافظی و حفیظی و الله من ورائهم محیط بل هو قرآن
مجید بل لوح محفوظ فاشهد خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین
بعد از تمام شدن فرمود تکرار کن من خواندم حضرت امیر مؤمنان
خواند بعد فرمود تکرار کن تکرار کردم و آنقدر در خواب خواندم
و تکرار کردم و حضرت گوش میداد تا همه چیز را حفظ کردم و آنرا

و فعلاً بیرون آمدم و از امیر مؤمنان علی ^{علیه السلام} به ارشاد رسید و بعضه ^{در} صد
 هجراتش گرفتار گشتم - مرحوم میر داماد این ^{در} سراسر دعای ^{اعضای}
 و ... بیان فرموده و از بیا ایشان ^{در} بعضی مسنوداتشان چنین نتیجه گرفته
 میشود که گاهی در معارج منکوتی خود از بدش گشته ^{در} این از مدته ^{در} اگر
 علقه را باذن الله تعالی برقرار ساخته است .

مرحوم اسمعیل خاجوی فرموده : شهرت دارم که مدت ^{در} چهل سال ^{در} در این
 رختواب نینداخته اند که استراحت کند حتی تمام نوافل خود ^{در} آن ^{در} ابتدا ^{در} تکلیف
 بیا آورده و در اواخر حیات با اتفاق شاه ^{در} عباس صفوی ^{در} بنیاد عتبات
 عالیات مشرف شده و در این سفر حیات عاری داشت تمام شده و بنابر ^{در} نقلی
 بین نجف و کربلا مدفون شده و ماده تاریخی بدین مضمون که سال ^{در} کفر ^{در} چهار
 باشد سروده اند : (عروس علم دین را مرده داماد) دیوان شعر ^{در} بعضی
 واری داشته که قسمتی از آن چاپ شده از آنجمله است میفرماید
 در کعبه قل تعالوا از امام که زاد * از بازوی باب خطه خیر ^{در} گشتا
 بر نفاق لایویدی الا که نشست * بر دوش شرف پای کرسی که ^{در} نطقا

و له ایضاً گویند که نیست قادر از عین کمال * بر خلقت شبه خویش حق تعالی
 نزدیک شد اینکه رنگ امکان * در ذات علی صورت ابرام حال
 و له ایضاً در مرحله علی نه چونت ^{چند} و نه * در خانه حق راده بجانش گنبد
 بیفرشتگی که خانه زادی دارد * شک نیست که باشد شجابه فرزند
 ضعیف آنکه ایان غیر از سید امیر محمد باقر استرآبادی مشهور بطلالان است
 زیرا که معروف طالبان از شاگردان مرحوم شیخ بهائی بوده است و ایشان غلام
 میرزا ابوالقاسم قدرگی است که در اصفهان در یکم معروف در فرار ^{مختار}
 مد فرست گریه هر سه نفر این بزرگواران، اهل قدر ساک استرآبادینند
 صاحب عدائق المقربین فرموده میرداماد در عبادات فوق ^{بیشتر} شایع بوده و
 تلاوت قرآن مجید زیاد میکرده بختی که برای من نقل کرده اند ^{شمار}
 پانزده جزء قرآن میخوانده و پیش شاه عباس صفویه ^{مالک} آن مقرب بودند و
 شاه صفی داعاب عاکیا مرف میبند و ملا صدرا شیرازی ^{بقره} از شاگردان
 ایشان است - مشهور است که صدرا شیرازی استادش میرزا عبدالعزیز ^{میرزا}
 میبند میگوید مرا تکفیر میکنند با اینکه همان حرفهای شما را میبند ^{میرزا}

من هرچه گفتم در لفافه و با عبادات مشکل و پیچیده گفتم و له تو واضح
و آسان بیان کردی و در مورد خود میرداماد این شوخی را با او کرده اند که
پس از مرگش دو ملک که برای استنطاق ایمان می آیند می پرسند من را
میر جواب میدهد اُسْطُقُسْ فوق اُسْطُقَسَات! دو ملک بهم نگاه میکنند
که چه پرسیدیم؟ و چه جواب می شنویم! بان، سوال و جواب می شود بدین ^{منوال}
تا اینکه، دو فرزند صعود میکنند و محضرت پادشاه تعالی گزارش میدهد
آنرا صدر مربوط خطاب میرسد: ای مرثکام! او را آزاد بگردانید
من هم در طول حاشی نقش میدم که چه گفت!!

ابونصر بشر بن حاتم ^{فنگانی}

یکی از رجال مهم طریقه صوفیه بوده، اصلش از مروزی و ساکن بغداد ^{بوده}
نقل مینمایند سبب توباش آن بود که روزی قطعه کاغذی در معبر دید که
که به الله التخیل التخیل در آن نوشته شده بود و زیر قدم عابران، چرک و آلوده
شده کاغذ را برداشت و تمیز کرد و عطر پاشید و در شکاف دیواری ^{نقش}
شب در خواب دید قاضی گفت چون آن اسامی را صد مرتبه بخوانی، ^{تو را} ما هم

در دنیا و آخرت محترم نگه میداریم صبح که از خواب برخاست، جسم او
 روحاً بیدار شد و در کتاب منهج الکرامه - مرحوم علامه نقل میکند
 توبه بشر بدست حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام واقع شد و آن حادثه این
 بود که: روزی امام معصوم از کوچه ^{زینبیه} مکه بغداد عبور میفرمود صدایه زن و ^{کوب}
 توافه و موسیقی بخوش آن معصوم رسید. کنیز از خانه در انجیل بفرستاد
 آمد، امام از آن کنیز پرسید، صاحب انخانه آزاد است یا بنده؟
 زن گفت: آزاد است، فرمود چنین است! اگر عجب و علام بود این ^{چنین}
 کنیز، چون باند دون برگشت بشر پرسید چرا دیگر ندی؟ کنیز گفت:
 آفاته چنین سوال کرد و چنین جواب دادم، او گفت بلی خراست که این ^{آزاد}
 حرکت میکند، اگر عجب بود یقیناً از مولایش میترسید - بشر پس از
 پا به بینه از منزلش خارج شده بخدمت معصوم میرسد گردن ملتصا
 عذر خواه عمل گشته اخاذ خود میشود و توبه میکند.

آن عالم عامل بخط شهید ثانی رحمه الله از کتاب مددش ابی الفی ابرجوی
 نقل میکند که بشر مرخص شد، دوستانش بطبیعی نظرانی که حاذق بودند

معالجه دلائلش کردند بشرف گفت الطیب امّ صنّی - طیبم مرا برین کرده
گفتند از مراجع طبیب چاره نیست بالضم و رده قار و دهش بودند ^{طیب} ^{بشرحافه}
نصرانی - طیب دوبار در بول شیشه دقت کرد و گفت این قار و ده اگر ^{مسلم}
باشد بشرحافه اختصاص دارد که از خوف خدای متعال زهره ترک شده است
باید مدار کند که موش نزدیک است همینکه طیب نصرانی فهمید از شر است
زنازش را قحی کرد و شما دین گفت و مسلمان شد چون خبر به بشر بودند
گفت چون شما پیشتر رفتید مرا مختصر خوابی گرفت در خواب هاتقی ^{خبر}
که بوسیله آب شیشه تو، طیب نصرانی اسلام خواهد آورد و ساعتی
بعد بشر نیای گذارا و گذاشت بمقصد دنیا بمقتدر ^{تقریر} ^{تقریر}

حالات بهلول مجنون

بهلول بن عمرو العاقل العادل الکوفی، المشتهر بالمجنون، اسم ایشان ^{و هب}
و از خواص شاگردان حضرت صادق علیه السلام بوده، کامل در علم و حکمت
و یقینی و بعضی علوم بوده و صاحب فتوی و نظر و مورد قبول ^{عیان}
و پیرایه عمرو، عموی هارون الرشید است و زمانیکه ادوین قصد

قتل حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نمود از تمامی علما بغداد ای موافقت
و تسلیم و اطاعت نمودند - بهلول مخفیانه حضرت امام هفتم و ملاقات کرد
چای و عجلای این گرفتاری را خواست فرمود: بهلول خودت را بسفا
و جنون بزنی تا اینها و جانانت محفوظ بماند. مؤید این معناست آنچه در
نعت الله خراسانی در کتاب غرائب الاخبار نقل فرموده که: هارون الرشید
ا ا ده کرد برای قضاوت در بغداد عالم بزرگ انتخاب نمود با غالب اهل خراسان
و ورت کرد بالاتفاق بشخص بهلول را ^{داند} زیرا که در شعب علوم از او
آ مد بود - هارون بهلول را خواست و نظر انتخاب و انتصابش را
که شنید بهلول نمود - بهلول گفت من صلاحیت اینکار را ندارم و اگر
دیگران صلاحیت مرا تأیید میکنند از من بخود من دانای نیستند - هر چه
شد از بهلول انکار بود تا یکشب مهملت فکر کردن تقاضا کرد - همینکه
شد دیدند بهلول در معابر و بازار فی سوادری کودکانه و حالات
واری دنواز
دا - رفتند و بهارون گزارش دادند - هارون گفت او دیوانه
بلکه بدینوسیله خود را از ما خلاص کرده - اینچنین بود تا زمان وفاتش

ذكر في مجال المؤمنين شرطاً من مقاماته مع المخالفين ومناخراته مع أعداء
الذين - ونقل من كتاب الأيضاح محمد بن جابر الطبري : ان البملول قال
لعمر بن عطاء العدوي في مجلس محمد بن سليمان العباسي ، ابن عم الرشيد
سعى جدك ابا بكر صديقاً ؟ الم يكن في زمانه سواء صديق ؟ قال
لا ، قال كذبت وفالفت قول الله : والذين امنوا بالله ورسوله اولئك
هم الصديقون - وحديث رسول الله ﷺ اذا فعلت خيراً كنت صديقاً
قال العدوي سموة صديقاً ، لانه اول من صدق رسول الله ﷺ قال بملول مع ان
ذلك ممنوع التخصيص ، خطأ في اللغة ومخالفة للاية فخالطة العدوي
وقال من امامك يا بملول ؟ قال امامي من سجد في كف الحصى وكلمته
الذئب اذ عونه وردت له الشمس بين الملوك واوجب الرسول على الخلق
له الولا - فتكاملت فيه الخيرات وقررت ^{الخلافة} الدنيا فذلك امامي وامام
البريات - فقال العدوي ويلك اليس تهرون امامك ؟ بملول مجنون :
بعمر بن عطاء العدوي في مجلس محمد بن سليمان عباسي بن عمي هارون الرشيد
جرا ابا بكر (جد تو عمر) صديق ناميد ؟ مگر در زمان او کسی صديق بود ؟

گفت: نه، بهلول گفت: «وغ گفتی، مخالف قول پسر زکریا زدی»
 که فرموده است: «والآمین امنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون»
 در خلاف قول رسول الله ^ص گفتی که فرموده: «... ما یؤیکم کما یرید ان ینجام ^{داک}»
 آنکه توصیفی است. گفت: در این باره، قصه یزدگردش رسول ^ص را که اول ^{عقد}
 بود، صدیق گفتند، بهلول گفت: این هم ممنوع ^{بیت} است و خطا ^{زنا}
 قبل از او، دیگران بودند که ^{یاد} خدا را میخواندند، رسول ^ص آنها را فرمود: «الله ورسوله»
 و ^{طاهر} محاط کرد و سخن را برگرداند و گفت: «... او مدعی است»
 بهلول گفت: این کسی است که سنگریزه در کف او تپش ^{گشت} افتاد، ای ^{ای}
 برگردانده شد، و لا یستور رسول ^ص خلق را چسباند و این امام
 منت امام همه آفاق ^{!!} عدو ^{گفت} وای بر تو، هرون امام است
 بهلول گفت: وای بر تو که میگوئی چیزی را که بر آن اعتقاد باطنی نداری و اگر خدایه
 متخضر گردد تو را دوزخ داد و اگر گوز شود عباس خرید و امر ^{مجلس} عدو ^{مجلس} را از
 بیرون کردند - و از بهلول تشکر کرد، و گفت: «و بهلول تو فاضل و عقل آنست که»
 نه داری و هر کس تو را محزون خواند گفت: خود را محزون است.

سليمان عباسی از بهلول پرسید علی بن ابیطالب افضلست یا ابا ^{مکر}
بهلول جواب داد خدا شما را سلامت دارد علی بن ابیطالب با پیغمبر
مانند روشنی از روشنی و شاخه از درخت است که هر دو یک ریشه دارد و متدا
مفصل با ذراع که از یک می کشیدند - عجا ^{فتند} سؤال کرد بنو علی احق بخل
یا بنی العباس؟ بهلول ساکت شد - عباسی گفت چرا ساکت شدی؟
گفت این مطلب و جواب آن تحقیق لازم دارد کار بهلول بجهنم نیست و ^{خاست}
سليمان عباسی گفت لا اله الا الله - خدايے تم روزی فرموده صلی بن ^{اسطی}
عز و لب و خلاصه و نخبه هر صاحب عقل و فکر صیحه و اندیشه متین را

علامات شقاوت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله من علامات الشقاء جمود العين وقسوة
القلب وشدة الحرص في طلب الرزق والاصرار على الذنب
و فرمودند: ان القطرة من دمع العين تطفى بخارا من نار - و فرمودند
ولو ان بايكم البكى في امّة لرّحموا - رسول خدا فرمود خشکی چشم
یعنی چشم به گریه و سنگدل و حرص بسیار در جستجوی روزی و اصرار بر گناه از

نشانه های بدبختی است و فرمود قطره آذرب چشم دریاها از آتش را
 خاموش سازد و اگر گریه کننده در جمعیت و امتی بگیرد همان جمعیت
 مورد ترحم واقع گردند و فرمود ان الباكين من خشية الله ففي افرق
 الاعلى - و باید دانست که گریه با و روع و پرهیز کار و عالمانه کار سازد
 کما اینکه در حضرت زین العابدین علیه السلام است که خوف بدون پرهیز کار
 خوف کاذب است - روایت عرغی در مورد علی علیه السلام

قال بينا، انا ونوف فائمين في رجة القصر اذ نحن بامير المؤمنين
 في بقية من الليل واضعاً يد على الحائط مشبه الواله وهو يقول
 ان خلق السموات والارض واختلاف الالوان النهار الا ان قال ثم جعل
 يصر هذه الادات ويمر شبه الطائر عسله فقال لي ادا قد است
 ام راق قال قلت راق، وانت تعمل هذا العمل فكيف نمي؟ قال
 فارخ عيني فبني ثم قال يا حبة ان الله موقفاً ولنا من يديه
 موقفاً لا يخفى عليه شيء من اعمالنا يا حبة ان الله اقرب الي واليك من
 جبل الوريد يا حبة انه لا يحبني ولا آي الله شيء قال ثم قال

انت يانوف قال قال لا يا امير المؤمنين ما انا بواقف وقد اطلت بكاء هذه
 الليلة فقال يانوف ان طال بكائك في هذه الليلة مخافة من الله تعالى
 قوت عيذنا غدا بين يدي الله عز وجل يانوف انه ليس من عطرة فطر
 من عين رجل من خشية الله الا اطافات بخرا من الزهر ان ليس
 رجل عظم منزلة عند الله من رجل بكى من خشية الله وامن الله
 وانقض في الله يانوف انه من احب في الله امره بشئ عظم عظمه
 الله في الله امر ينل ببعضه خيرا عند ذلك اسكلمهم حقاني
 ثم روى عنهما واما في او آخر فكم نوا من الله على احد
 تدانته كما ثم جعل يمتدده يقول ليت شعري في عفا الله
 امعرض انت عني ام ناظر الي ولي شعري في طول منامي وقله سكر
 في نعمك على ما حال في فوالله ما زال في هذا الحال حتى طلع الفجر
 ترجمه روایت حجة عوفی ونوف البکال باجمال انيت که حجة ميگويد
 من ونوف خوابيده بوديم ديدم حضرت علي امير مؤمنان عليه السلام
 بديدار گرفته ماقد اشخاص واله وصيلان آيد مبارک ان في خبر السات

روایت حجة عوفی ونوف البکال باجمال انيت که حجة ميگويد
 من ونوف خوابيده بوديم ديدم حضرت علي امير مؤمنان عليه السلام
 بديدار گرفته ماقد اشخاص واله وصيلان آيد مبارک ان في خبر السات

والارض الخ و آياتيك در نظر کردن با آسمان و بیاد آیات عظیمه خدا
در قیام و قعود و در پیملو قرار گرفتن و تذکر و عبرت خوانده میشود -
میخواند و بقرار و با چشمان اشکبار بیاد خدا بود - مراد کرد فرمود
حبه بیدار، یا خوابی عرض کردم بیدارم - همچنین بعد از بیاناتی بمن فرمود
صد کرد - عرض کرد آفاجان بیدارم و امشب گریه از خشیت خدا زیاد
میفروم، خدای تعالی نزدیکتر است بمن و تو از دگ گردنمان مادر ^{اشکبار}
حضرت او قوف است هیچ چیز از عملها ما از او در حجاب نیست.

میفروم، زیاد گریستن در این شب از خشیت او - فرمای قیامت مایه روشنی
چشم تست در پیشگاه او - قطره اشکی که بیاد خدا و تو را زعدم اطا ^{عزاد}
از چشم کسی میچکد در یاهای از آتش دوزخ را خاموش میازد و کسی ^{چشم}
گریه کنندگان (حقیقی) نمیرسد - امیر مومنان، این چنین بقرار و مشتاق
خواست خورشید تا طلوع فجر - (گو برو آستین بخون بگریه هر که در آستانه زاهد)

عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی الله تعالی به موسی علیه السلام علی الطود
ان یا موسی ابلغ قومك انه ما یتقرب الی الله الا بالتقربون بمثل البكاء من

باید از خود بیخود شود و در نظر کردن با آسمان و بیاد آیات عظیمه خدا
در قیام و قعود و در پیملو قرار گرفتن و تذکر و عبرت خوانده میشود -
میخواند و بقرار و با چشمان اشکبار بیاد خدا بود - مراد کرد فرمود
حبه بیدار، یا خوابی عرض کردم بیدارم - همچنین بعد از بیاناتی بمن فرمود
صد کرد - عرض کرد آفاجان بیدارم و امشب گریه از خشیت خدا زیاد
میفروم، خدای تعالی نزدیکتر است بمن و تو از دگ گردنمان مادر ^{اشکبار}
حضرت او قوف است هیچ چیز از عملها ما از او در حجاب نیست.

و خشتی و ما تعبده المتعبدون بمثل الورع عن محاربی و ما اتین
 لی المنزینون بمثل الزهد فی الدنیا - پروردگار متعال در عجب
 حضرت موسی فرمود باقت خردا بلاغ کن نزد یکتوی اشخاص و اگر کسی
 ترسیده از عذاب در آخرت هستند و آنانکه از جام مرگ و بر کوفته اند
 آنگاه ابرایع عبادت می بینی بمثل پرورنده از دعوات و سورات و من
 عبادت کننده شیء زینتی که خود را بآن می آویزند بمثل زهد در دنیا
 قول النبی صلی الله علیه و آله لا بی ذر یا اباذر من اوتی من الصبر الا بیکه
 لحقیق او بیکون قد اوتی علم ما لا ینفعه و لا دة الله ففکت فیه ان ما یحضر
 ان الذین اهتدوا العلم من قبله اذ ایتلی علیهم لم یجروا لادان سجدوا و
 یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لم یغولا و یجری لادان
 یتکون و یریدهم خشوعا - یا اباذر من استطاع ان یکو قلبک
 و من لم یتطیع فلیشعر قلبه الحزن و یتبک ان القلب اذا بعید ^{من الله}
 و لکن لا تشعرون - رسول الله ص می فرماید ای اباذر آنرا که علم
 داده شده اگر او را در تلاوت آیات (و مظان خوار و غلب) بگفت

و خشتی و ما تعبده المتعبدون بمثل الورع عن محاربی و ما اتین
 لی المنزینون بمثل الزهد فی الدنیا - پروردگار متعال در عجب
 حضرت موسی فرمود باقت خردا بلاغ کن نزد یکتوی اشخاص و اگر کسی
 ترسیده از عذاب در آخرت هستند و آنانکه از جام مرگ و بر کوفته اند
 آنگاه ابرایع عبادت می بینی بمثل پرورنده از دعوات و سورات و من
 عبادت کننده شیء زینتی که خود را بآن می آویزند بمثل زهد در دنیا
 قول النبی صلی الله علیه و آله لا بی ذر یا اباذر من اوتی من الصبر الا بیکه
 لحقیق او بیکون قد اوتی علم ما لا ینفعه و لا دة الله ففکت فیه ان ما یحضر
 ان الذین اهتدوا العلم من قبله اذ ایتلی علیهم لم یجروا لادان سجدوا و
 یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لم یغولا و یجری لادان
 یتکون و یریدهم خشوعا - یا اباذر من استطاع ان یکو قلبک
 و من لم یتطیع فلیشعر قلبه الحزن و یتبک ان القلب اذا بعید ^{من الله}
 و لکن لا تشعرون - رسول الله ص می فرماید ای اباذر آنرا که علم
 داده شده اگر او را در تلاوت آیات (و مظان خوار و غلب) بگفت

امیر مؤمنان علیه السلام قتی که نوزاد کرد (۲۹۷)

و اقرار آنست گفته شود آن علم علم حقیقی نیست زیرا که خدای متعال ^{مخوف}
در آیه ۱۰۹ و ۱۱۰ اشعار فرموده ای اباذر اگر استطاعت کردی بگو
اگر چشم گریان نداشتی خود را بخون و دل شکسته و بکاهی پرشته
زیرا که قلب با قساوت از خدای معالیه بعید است و لیکن چشم سرسگال ^{یعنی}

مشاعر نیست. مروا علی بن ابی طالب بحمله و برور و کینه

قال نصر بن مزاحم لما نزل علی القیلة متوجهاً إلى الشام وبلغ معاوية
خبره و هو یومئذ بدمشق فلبس منبر دمشق فمیر عثمان ^و حنیفاً
بالدم و حول المنبر سبعون الذین یبکون حوله فخطبهم ^و ثم علی
الفتال فاعطوه الطاعة و انقادوا له و جميع اليه اطرافه ^و استأذنا ^{الفتال}

علی علیه السلام - علی چون به نخیله نزل کرد تا با سپاهش متوجه
شام بشود معاویه در این ایام در دمشق بود چون عزم علی علیه السلام را داشت
پیراهن بخون آغشته عثمان بر منبر جامع دمشق پوشانید: ای محمد ^{تبرین}

ردم شام بدشمنی و علیه علی علیه السلام در حالیکه مفلک را بر سرش میزدند
متین و متمکن از منبر شام و اطرافش در پای منبر نشسته و گریه میبرد و

ومعاویه و... بالامه منبر بخون فراهی عثمان مردم میگرد: اهنگی بکشد
 واحد گفتند ای معاویه ما مطیع و فرمان بردار تو هستیم و عایشه
 قیام خواهیم کرد. وسوسه مطاوعه

فقی النبی و ما اعداءك من الجن و ابليس و جنوده. اذا اذالك
 قتال ران ابنك فقتل انما الاخوان لموتوا و تدخل بضعة مني بنة
 اذ ليترني فاذا اذالك قال قد ذهب مالك فقل اللهم الله اعطني
 اذ اذ بعني الزكاة فلا تكوة على اذ اذالك و قال لك اللهم ^{بظلمك}
 و ان لا نظلم فقل اذ التبتل يوم القيمة الى الذين ظلموا من الناس مما
 على الحسين بن عيسى و اذ اذالك و قال لك ما استرانا اذ اذاك فريد
 ان به خلك العجب فقل اذ اكثر من احبنا و اذ اذالك قتال لك
 ما اكثر سلوكتك فقل عطفه اذ اكثر من صدق و اذ اذالك قتال
 لك كم تعطي الناس فقل اخذ اكثر مما اعطى و اذ اذالك و اذ لك
 ما اكثر من ظلمك فقل من ظلمته اكثر و اذ اذالك و اذ لك كم
 تعمل فقل طالما عصيت - سد طريق ابلين و اكثر من ^{ملين}

خبر. مقدور است که رسول خدا میفرماید که رای انسان خبر
از طایفه جن، ابلیس و شکر و انشهرت که در مورد ذیل است
آنها این چنین رخنه در قلب میکنند و عیال جویند و اگر شیطان
نفر آمد و گفت: پیرت مرد، بگو خلق زنده ها، نشاط مرون است
خوشحالم که قطعه و پاره از تنم در بهشت شد و مرا هنگام مرگ و حیات
شمار خواهد کرد. اگر آمد و گفت: اهل بیت بر باد غارت شد، اگر آمد
و گفت: بگو الحمد لله - شکر خدا را که داد و گرفت و داد و گرفت
و بگو: نعمت است. اگر آمد و خبر داد که مردم به ظلم میکنند و ظالمین
ستم نمیکنند بگو: بهترین کار و دستور احسان است. اگر گفت: من
باز به عبادت میکنم و یاد خدا هستی، بگو: غفلت و بیهودگیهای من زیاد
از عبادت من است. اگر آمد و گفت: چقدر احسان میکنی بگو: آنچه فراهم
زیاد تر از راه من است. اگر آمد و گفت: چقدر مردم به تو ظلم میکنند، بگو: من
باشم از تو ظلم کرده ام. اگر آمد و گفت: عبادت و شب زنده دارستی بگو: اگر
زیاد مرا عبادت من است - نصیب داشت شگفتی و عیال نیز خود را تمام در راه

بلا اجبشی با کسر مؤذن رسول اکرم بود در حالیکه مسجد رسول الله
مؤذنه - مناره نداشته جامه نقل میکند که من ، بلال را دیدم و با او
بود مقدس اذکار وضو و پیر - مردم سفت میگرفتند که اذان وضو
تتمنا و نیزگا بگیرند و بهره ببرند و اگر کسی نصیب نمیشد از دستگیری
مقدار بهره میبرد و سر صورت خود نماید ^{بهره من خود را}
وضو حضرت مولی الموحدين علی علیه السلام عمل کرده اند . و الله اعلم
در حدیث این شهر شرب نقل می نماید سر زمان که بلا را می گفت
اشم را ان محمد اعمده و رسوله منافق بود میگفت هر دونه
حرق الکاذب انی رسول الله (الساذیاته) همان منافق که انحراف را
رسول خدا میزد شبی از شبها چراغ می افروخت ناگهان انگشت سیاه
سوخت ، حیل کرد خاموش کند ، آتش طغیان کرد و کف دستش را گرفت
تلاشش سودی نخبید تا آتش برفتش رسید و شعله قوی شد تمام
بدنش بسوخت - فاعتبروا یا اولی الابصار لعلمکم تفحمون و انتم ما قبل
چون خدا خواهد که پرده برد میلش اند طغنه پاکان برد

اعلام الدین: روای از گرفتاری خود بمحض حضرت صادق علیه السلام

شکایت میکند - حضرت صادق میفرماید: شما، آخرت را پذیرفتاید پس

باید در دنیا زحمت و مشقت بینید و لیکن کفار دنیا را اختیار کرده اند

باید در دنیا راحت و لذت بینند - در روایت فرمودند: مؤمن

گرفتاریها و ابتلاات دچار خواهد شد الا اینکه عقلش را از دست نبرد

و در روایتی هست که خداوند تعالی مختص نمود امیر مؤمنان، علی را بلاها

که احدی از اولیاء دچار آن نحو بلا یا نشده اند؟!

نقل کلام امیر مؤمنان علیه السلام از عامر الشعمی

حضرت علی نه کلام فرمودند سه کلام در مناجات ^{سه} کلام در

سه کلام در ادب - آن سه کلام که در مناجات ^{سه} فقال: اللهم کفی بی عجزاً

ان اکون لك عبداً و کفی بی فخراً ان تكون لی رباً ^{فاجله} ان کما احب

کما تحب ^{سه} آن سه کلام که در حکمت ^{سه} قيمة کلام ما یجسده

ما هلك امرء عرف قدره ^{سه} والمرء یجسده تحت لسانه وان

سه که در ادب ^{سه} امن علی من شئت تکرامیة ^{نظيره} استغفر من شئت یکن

۱۳۰ و احتج الى مرثئت نكن اسيرة - علی در سه کلمه مناجات
 میفرماید : خدا یا برای من این عزت کافیت که ترا، بندۀ باشم و مرا ^{من}
 این فخر کافیت که خدایم من بوده باشی ای پروردگار من شما آنچنان ^{طاعت}
 که خواسته‌ام پس، مرا، نیز آنچنان قرار ده که دوست داری.
 و در سه کلمه حکمت میفرماید : هر کسی قیمتش همان خیریت که دوست ^{دست}
 آنت، هلاک نشد در تصادیف روزگار، هر آنکه وزنه و قدر
 خود را شناخت و از حد خود تجاوز نکند ^{نهیانت} مرد در پشت زبان خود
 تا سخن نگفته باشد معلوم نمیشود که گوهر فروزش است یا پلید و در
 و همچنین در سه کلمه ادب میفرماید : خدمت و اعانت کن ^{میخواهی} هر که را
 امیر او باش ^ش به نیازش و از غیری خود نظیر او باش ^ش نیازمند
 بهر چه و بهر که بخواهی، اسیر او باش - صدق ^{عظم} و الله اعلم
 حضرت صادق علیه السلام میفرماید اگر مردم میدانستند خاصیت سیب را
 هر آنکه بیمار از خود را با آن مداوا میکردند و نوشته اند که سیب برای ^{من}
 و با و رعا ف یعنی خون بینی نافعت .

در بیان اینکه موجودات مطیع مردان خدایند (۳۰۳)

در روایت فرمودند که برای حضرت سید الشهدا^(ع) سیبی از آسمان نازل و در
عاشورا در موقع محاصره اعداء آن سیب را استثمam میفرمودند و الآن هم
شیعیان با اخلاص، سحرها در حرم مطهر، بوی سیب استثمam میکنند
کرامتی از جد سید نعمه الله جزایری^ع

قال في المقامات واما جدنا صاحب الكرامات، السيد شمس الدين قد
فكان له ثور برعي بعيداً من البيوت وانا السبع وافترسه لكنه
عنده ولم يأكل منه شيئاً فاجبروا جدنا فاخذ الجبل الله كان يربط
به الثور واتى الناس معه الى الامس فقصده ووضع الجبل في قبته
وقاده الى منزله والناس متحIRON وربطه عنده تلك الليلة وقال
للمرث عوضاً عن ثوري فقال له الجيران هذا الايصير لاننا نخاف منه
فحينئذ ارسله من يده انتهى - اذكرامات جد مرحوم سید نعمه الله^ع خرابه
مرحوم سید شمس الدين که سید نعمت^ع نقل میکند اینست که برای جد
گاو بود که با آن کشت و ذرع میکرد و آن گاو، دور از آبادی میچرید
روزی شیری گاو مذکور را میدرد و لیکن از شکار خود چیزی نمیخورد

حالات خنظله ابن عباس و کرامت جد معلوم میدنست الله خبری (۲۰۴)

بلکه بالای سرگاو می ایستد - مردم خبر داد میشوند بتی دشمنان که خبر
میدهند - سید طناب بر میدارد و می آید بر سر شیر و شیر را بطناب ^{بند}
بمزل می آورد و یکشب در طولیه نگاه میدارد از سیدی پرسند چه ^{کود} خواهی
میگوید بجای گاو بشخم زمین و خواهی داشت مردم میگویند شما ^{سید} شمای
ولیکن دیگران می ترسند و این کار غیر ممکنست لاجرم سید قبول میکند ^{رها} شیر را
میازد - مقصود اینست که موجود مطیع مردان خدایند که در ^{فصل} حدیث
میفرماید : عبده اطعنی حتی اجعلک مثلی .

شرح حال خنظله ابن عامر غسیل الملائکة

بحار الانوار - خنظله از طائفه خنرج است ، آتش که فردایش جنگ
اخذ بود خنظله عروسی کرده بود با دختر عبد الله بن ابی سلول - آمد
خدمت رسول اکرم که آتش را نزد عروش بگذارند آیه نازل شد انما
المؤمنون الذین امنوا بالله ورسوله الیه رسولهم واورا اجاز داد خنظله
نزد زنی رفت و با او مقاربت نمود ، همینکه صبح شد نمازش را با تیم خواند
و از منزل ^{غسل} بیرون خارج شد و بمهر که قتال شتافت عیالش فرستاد بدینال

چهار نفر از انصار - زمانی که از منزل هنوز خارج نشده و بمعرکه جنگ نرفته
بود - آنها آمدند، گفت شما شاهد باشید که من با خطله همبستر بودم -
گفتند چرا شاهد میگیریم؟ علتش چیست؟ گفت دیشب در خواب دیدم
خطله با آسمان حرکت کرد و در آسمان، بعد از آن محل مسدود شد، و فهم
که خطله شهید خواهد شد. من همین یکبار بار دار خواهم ماند تا گویند
آنچه خواهد گفت. پس همینکه وارد معرکه شد، دید ابوسفیان بر اسب خود
سوار است، و به وسط میدان جولان میکند، خطله حمله کرد و اسب را
از پا افتاد، ابوسفیان بر زمین خورد و با فریاد معشر قریش را بفریاد خواست
خطله فرار کرد. معرکه در حین فرارش به نیزی زد و سخت مجروح شد
بحرکتی تا چشمه گاه، نزد اصحاب و دوستان خود از قبیل حضرت ^{جرج} منزه و عمر
و بعد از آن خرام و جع دیگر رسید. شهید شد و دنیا را و ارج کرد.
رسول اکرم فرمودند: ملائکه ملائکه، خطله را غسل دادند و ^{فرمود}
اوست غیسل الملائکه و باین اسم معروف شد - (عن ابی الدرداء)
النجم نعیم بی غیرت بهر کس نرسد هرگز پرتا و بر کس نرسد

منتهی القال : جابر بن عبد الله انصاری از اصحاب رسول اکرم و حضرت امیر
مؤمنان و از اصحاب امام محمد تقی و امام حسین بن علی (علیه السلام) و حضرت سجاد و حضرت
باقر علیهم السلام میباشد در سال عمر ایشان اختلاف است بعضی هفتاد و پنج
و بعضی هشتاد و چهار و بعضی بیشتر هم نوشته اند .

روایت شده از یک بن فضل بن عثمان از ابن زبیر گفت جابر را در بار مدینه و
محضر امیر مدینه دیدیم میفرمود : علی خیر البشر من ابی فککفر - یا
مسائل انصار اذ بوا اولادهم علی بن ابیطالب و من ابی فککفر
فی شر آدم - جابر میفرمود : علی علیکم بهترین انسان است
آنکه بنا امر باطنش از قبول او ادا داشته باشد کافر است و میفرمود :
ای پدر انصار فرزندان خود را بجهت علی بن ابیطالب مؤدب سازید و هر
از قبول انیسنه خود داره باشد شأن مادرش باید وقت کرد
که سوابق حالات و روزگار حامله که در زن دیگر هیاتش - پدر و مادر و خود
چگونه بوده است که اولادش و خودش بعضی را دارند ؟

و بهشت نوشم ز دست ساقی روزگار
مرا میباده چمنات که مت رویش

روایت نموده صاحب کتاب استیعاب و روایت فرموده مرحوم ابو جعفر اسکافی
که: لم یقل احد من الصحابة عنهم ^{سکونی} الا علی بن ابیطالب ^{علیه السلام}

زیرا که انواع سوالات مختلف است و غیر محصور و اصناف طلبت غیر معدود
- بعضی در منقول و بعضی در معقول بعضی مربوط به عالم شهود و بعضی ^{بعالم}
غیب، بعضی بمکان، بعضی بمایکون و بعضی بماهو کائن و یقیناً کسی
قدرت این قبیل جوابها را ندارد مگر مؤید بقوة ربانی بوده باشد.
از این حوزه رسیده است که روزی بر منبر گفت سلوئی قبل از تفقدون ^{سکونی} زنی
کرد حضرت علی، شبانه رفت از کوفه بمیداد و مدائن برای تغیل و تکفیل ^{فین}
نماز، سلمان و برگشت، این حوزه گفت صحیح است آن زن گفت اما عشاءان
سه روز پیش روی زمین افتاده بود و علی حاضر بود در مدینه ^{کدام} پرسید
خطا بوده تجهیز و تدفین آن یا عربان مانند آنین؟

این حوزه گفت ای زن اگر بدون اذن شوهرت از منزلت خارج شده
خدا لعنت کند ترا و اگر با اذن شوهرت بوده، خدا لعنت کند شوهرت را
زن پرسید جنگ عایشه با علی با اذن پیغمبر بوده یا بدون اذن ایشان ^{بوده}

ابن جوزی، جواب نداشت - روایت که قتاده داخل کوفه شد

مردم، او را مورد توجه قرار دادند، گفت سلونی عما شئتم - ابو حنیفه

آن زمان نوجوان بود، گفت ازاو پرسید مورچه متکم با حصر سلیمان

مذکر بود یا مؤنث؟ پرسیدند و او یعنی قتاده می ماند، ابو حنیفه

مؤنث بود، گفتند از کجادانستی، ^{گفت از} کتاب خدا وهو قوله ثم قالت ثملة

که مؤنث آورده شده که اگر مذکر بود باید آورده شود (وقال ثملث) ^{یا}

که لفظ ثملث واقع میشود بر مذکر و مؤنث مثل لفظ حکامه و شاة

تمیز اینها با علامت تأنیث است

و همواره مولى الموحدين ^{مطرح} یفرموده سلونی قبل ان تفقدونی حتی بعد از

روایت نموده است صدوق (نور) در توحید با سندش از محمد بن سمران ^{الذقاق}

با سندش از اصبح ابن نباته چونکه علی علیه السلام ^{است} در امر خلافت

یافت و مردم با او بیعت کردند - رفت بمسجد در حالیکه عمامه ^{پیشانی} می پوشید

و بود حضرتش در بر و نعلین مبارکش آن در پا و سیف ایشان ^{تاج} خیال

نشت بروی منبر در حالیکه پاهایش را جمع نموده و اندک آن دود ^{است}

هائند شبکه در هم فرو برده و در زیر شکم قرار داده بود فرمود ای معشر
 ناس: سلوئی قبل ان تفقدون و اشاء کرد سینه مبارکش بادست
 که در این سینه ^{حق} علم نهان و انباشته هست و بدانید که نزد منست
 علوم اولین و آخرین اگر مستند بدانند برای یهود بتورات موسی و برای
 نصاری با انجیل و برای مسلمین بقرآن حکم می در حالیکه همگی تصدیق کنند باشند
 و اگر نبود این در قرآن که (يَحْمُوْا اللّٰهَ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتْ وَعِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)
 هر آنکه خبر میداد شما را از علم ماکان و مایکون و ماهو کائن - بعد
 سلوئی قبل ان تفقدون قم بخدا آیه آیه قرآن را که چه وقت فائز شد
 و برای چه فائز شد مکی و مدنی آن در حضر و در سفر بودنش در سخن
 و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص آنرا میدانم (و اگر نخواهید و بپرسید)
 خبرتان میدهم - ذعلب مرد خشن و متوکل و بلیغ بود بهمه افاضت گفت
 الآن علی ارجالکم مبهم عرض کرد یا علی پروردگارت را چگونه دیده ام
 برای من بیان کن حضرت فرمود: و ilyك لم تره العیون بشاهده الا بصفا
 ولكن رائه القلوب بحقایق الايمان و ilyك يا ذعلب ان ربی لا یوصف

هائند شبکه در هم فرو برده و در زیر شکم قرار داده بود فرمود ای معشر
 ناس: سلوئی قبل ان تفقدون و اشاء کرد سینه مبارکش بادست
 که در این سینه ^{حق} علم نهان و انباشته هست و بدانید که نزد منست
 علوم اولین و آخرین اگر مستند بدانند برای یهود بتورات موسی و برای
 نصاری با انجیل و برای مسلمین بقرآن حکم می در حالیکه همگی تصدیق کنند باشند
 و اگر نبود این در قرآن که (يَحْمُوْا اللّٰهَ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتْ وَعِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)
 هر آنکه خبر میداد شما را از علم ماکان و مایکون و ماهو کائن - بعد
 سلوئی قبل ان تفقدون قم بخدا آیه آیه قرآن را که چه وقت فائز شد
 و برای چه فائز شد مکی و مدنی آن در حضر و در سفر بودنش در سخن
 و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص آنرا میدانم (و اگر نخواهید و بپرسید)
 خبرتان میدهم - ذعلب مرد خشن و متوکل و بلیغ بود بهمه افاضت گفت
 الآن علی ارجالکم مبهم عرض کرد یا علی پروردگارت را چگونه دیده ام
 برای من بیان کن حضرت فرمود: و ilyك لم تره العیون بشاهده الا بصفا
 ولكن رائه القلوب بحقایق الايمان و ilyك يا ذعلب ان ربی لا یوصف

بالبعث ولا بالحركة ولا بالسكون ^{نحو} قریب من الاشياء غیر ملازم

بصدق منها غیر مباین، متکلم لا برویة مرید لا بتمتة، صانع لا بحد ^{حیه}

لطیف لا یوصف بالثقا، کبیر لا یوصف بالجفا، بصیر لا یوصف ^{بال}

بحیم لا یوصف بالرقه، تغو الوجود لعظمته وحب القلوب ^{من}

(بقره لربیع البیضاء فخرج منه) ومصحح الکبیر (د) - فخر ذعلب مغشیا علیه ثم قال قاله

ما سمعت بشئ هذا الجواب والله لا عدت الی مثلها.

ثم قال سلوه قبل ان تفقدوه یرمونه اذا قصاء مسجد عصاة ان آمد

خدمت علی علیه السلام وگفت یا امیر مومنان مرا دلالت بعملی که با الله

عمل از آتش دوزخ دهائی یابم حضرت فرمود: گوئی کن وبفهم ویتفکر ^{بسی}

دینا؛ به چیر قیام دارد «۱» بعالم ناطق عمل کند بعاش ^د

بغی و الله الدایم که مالش را بدو بخل در طریق دیانت خرج کند ^{بصیر}

که صابر در مستند باشد و چنانچه عالم بعاش علم نکند، و حق الله ^ق

نماید و فقیر صبور نباشد. دنیا از این بکفر برگردد - ^{اعمال}

بکثرت جمعت ما جذاثه - زیرا که اجادی ^{مغزو} ^{بیا}

بالبعث ولا بالحركة ولا بالسكون قریب من الاشياء غیر ملازم

بصدق منها غیر مباین، متکلم لا برویة مرید لا بتمتة، صانع لا بحد

لطیف لا یوصف بالثقا، کبیر لا یوصف بالجفا، بصیر لا یوصف

بحیم لا یوصف بالرقه، تغو الوجود لعظمته وحب القلوب

(بقره لربیع البیضاء فخرج منه) ومصحح الکبیر (د) - فخر ذعلب مغشیا علیه ثم قال قاله

ما سمعت بشئ هذا الجواب والله لا عدت الی مثلها.

ثم قال سلوه قبل ان تفقدوه یرمونه اذا قصاء مسجد عصاة ان آمد

خدمت علی علیه السلام وگفت یا امیر مومنان مرا دلالت بعملی که با الله

عمل از آتش دوزخ دهائی یابم حضرت فرمود: گوئی کن وبفهم ویتفکر

دینا؛ به چیر قیام دارد «۱» بعالم ناطق عمل کند بعاش

بغی و الله الدایم که مالش را بدو بخل در طریق دیانت خرج کند

که صابر در مستند باشد و چنانچه عالم بعاش علم نکند، و حق الله

نماید و فقیر صبور نباشد. دنیا از این بکفر برگردد -

بکثرت جمعت ما جذاثه - زیرا که اجادی

[illegible]

رسول الله ﷺ مني مريد: ان علياً هو مدينة الهدى فمن دخلها نجى
ومن تخلف عنها غرق. هردو معصوم را بعد از بيان اين حديث گراميا
- امير مومنان مودع تفقد قرار ميدهد و بيند خود مي چسباند
ميرماني: اين دو فرزند من امانت رسول اکرم هستند و خداي متعال
با آنها شريعت منما با آنها سوال خواهد کرد.

آداب الدُّعَاءِ وَمَعْنَى حُبِّهِ لِلَّهِ

حضرت صادق عليه السلام فرمود هرگاه امر حضرت احدثي طلب مي بيني
از خود بگو: يا مودع موده و خضوع صادق قائم بنمايد و بعد حاجت خود
بخواهد. - حضرت امير مومنان مي فرمايد اللهم انك اسررنا و
سوء عبادتنا انك انت اشدُّ حُبّاً لاوليائك من جميع المخلوقين
ما بيننا و بينهم اوليا، خود را دوست دارم.

اما اوصاف حضرت باي هم كه محبت اوليا، خود دوست داشتن مقربين
گفته نموشي سواهد را به سر آيات و حديث قدسي و اخبار ائمه
العليه السلام (ان الله يحب التوابين) وقال كعب بن علقمة: محبوبك

وقال تعالى : ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم والله
 يحب المتطهرين ودر حدیث وازانت ما تحبب الى عبدك
 بشئ احب الي مما افترضته اليه وان عبدك ليتحبب الي بالناس
 حق احبه واذا احببتك كنت سمعه الذم يسمع به ^و تا آخر حدیث
 صدرای شیرازی قدس سره فرموده معنی محبة راجعت بحسب ذاتش
 وكل من احب شيئا احب جميع افعاله وحركاته - محبت خدا به بندگانش
 بمعنی محبت ظاهره نیست زیرا که ذاتش قائم التمام و کامل من جمیع الجہات
 است بلکه باید گفت : محبت خدا به تعالی بنده خود را کشف حجاب از
 قلبش و تمکین او و روبری با طرقت و علامت محبت الله - توفیق
 بنده است التجاف عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والترقى
 الى عالم النور والانسان بالله والوحشة ممن سواه و صيرورة جميع
 المسموم همئا واحداً - و بعضی از بزرگان حدیث قدسی اینطور ^{معنی}
 کرده اند : اذا احببت عبدك كنت سمعه الله يسمع به ^{قرب} الخ این مبالغه
 و بیان استیلاء سلطان محبت است بر ظاهر عبد و بر باطن و سر و علا

مراد آنستکه بندگان خدایم زمانیکه بنده ام را دوست داشتیم اولیاد
 می نمایم بجل انس و صرف می نمایم او را بعالم قدس و میگردانم
 او را مستغرق در عالم ملکوت و حواس او را بر جذب انوار جبروت
 وثابت میدارم در مقام قرب قدم او را و مخلوط و ممتزج میگردانم
 به محبت گوشت و خونی تا زمانی که از نفس خود غایب شود و
 آنگاه حضرت دوست او را بمنزله گوش و چشم و زبان و قلب گرد
 فرو دهند محبت خدای تعالی صفاتی است از صفات فعل که احسان مختص
 بعبدش میفرماید - بعد از خیر وقت بآنچه ذکر شد معنی تفصیل
 فرمایش (انسان الانین) حضرت امیر مؤمنان معلوم میشود که اگر
 مراد از انس و محبت ادراک کمالات و ارتقاء معنوی باشد بنابر
 مذاق صدر الشریعه (ع) معنی انس بخدای عز و جل اکمل ادراک است
 برای مقربین و اشتیاقهاست برای عباد مخلصین آنچه را که دارند
 از مزید قرب و کمال و اگر مراد محبت تقرب و توفیق عباد است بدایع
 ملکوت و معارج جبروت و محافل انس - معنی چنین میشود که اعظم قدر

بر توفیق و تأیید و اکثر غایت و لطافت در حق اولیائش
 و فی الخبر: یقول الله طال شوق الابرار الی لقاء و آتے الی لقاءهم
 و فی اخبار داود علی السلام ان الله تم قال یا داود ابلع اهل ارضی
 اتی حبیب لمن احبنی و جلیس لمن جالسنی و مؤثر لمن انس بذكره و مصاف
 لمن صاحبنی و مختار لمن اختارنی و مطیع لمن اطاعنی ما احببتی عبد
 اعلم ذلک یقیناً من قلبه الا قبلت لنفسه و احببته حباً لا یتقدمه
 احد من خلقه من طلبنی بالحق و جرت من طلب غیره لم یجدنی فاراضوا
 یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها و هلموا الی کرامتی و مصاف
 و مجالستی و انسوا بے اوانسکم و اسار الی محبتکم خانی خلقت طینه ^{احبانی}
 من طینه ابراهیم خلیلی و موسی نجیبی و محمد رصفتی و خلقت
 قلوب المشتاقین من نور و نعمتها من جلالی.

علی علیهم السلام در حق ایمان میفرماید: اسرارهم لك مكشوفه و قلوبهم ^{الید}
 مملووفه - اسرار مخفی محبت نزد حضرتش مكشوف و قلوبهای آنان
 شوق برای وصول بحضور حضرتش - محترق و مشتعل است +

والشوق من لوازم المحبة، والمحبة لله ثم مضطر إلى الشوق اليه وان
الكمالات الالهية لانهاية لهما - شوق از لوازم محبت است، محبت و
حقیقی خدا تعالی بشوق حضرت اله مضطربند و دیگر اینکه کمال
جناب مقدس الهی نهایت ندارد و کشف خواهر شد برای بندگان
بر حسب استعداد و قابلیت او بعضی از کمالات الهیه - عارف و خدا
میشناسد آن کمالات را و میشناسد آنچه از او غایب است خیلی بیشتر
از آن مقدار است که او را حاصل است و بالنتیجه، لایزال شائق و طالب
زیاده کمال است و الحاصل: اولیاء الله، محبتین حضرت اله و مانوسین
بغایات خاصه او تعالی هستند.

قال امير المؤمنين عليه السلام: ان اَوْحَشَتْهُمْ الغربة انْتَهَتْهُمْ ذِكْرُكَ - یعنی
اگر چه غربت (مردان خدا) وحشت است ولیکن ذکر تو، (ای خدا) مانوس
آنان را مانوس است و از وحشت غربت ایشان میکاهد، آنس بخدا
از صفات اولیاء و کاملین در محبت حضرت ربوبه، عزوجل میباشد
و لکن تیر - چنان شب و روز محو خیالت * که نشاسم از هم فرق و دو

شاعر چه خوب سروده: **الْأُنْسُ بِاللَّهِ لَا يَحْوِيهِ بَطَالٌ** * و ليس يدركه بالحوال ^{محتال}
 وَالْآفِسُونَ رَجَالٌ كُلُّهُمْ نَجَبٌ * و كلُّهم صفوة الله عُمَلٌ
 و رابعه ^{سید و شیر سروده}: **أَحْبَبْتُ حُبِّينَ حُبَّ الْمَوْتِ** * وَجَبَّ الْأَنْدَالُ لَهْلُ لَذَاكَ
 فَأَمَّا اللَّهُ هُوَ حُبُّ الْمَوْتِ * فَشَغَلَهُ بِذِكْرِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ
 فَلَا الْحَمْدَ فِي ذَا وَلَا ذَاكَ * وَلَكِنْ لَكَ الْحَمْدُ فِي ذَا وَذَاكَ
معنی نماد که: افسر بخدا بطوریکه بخشش گذشت دوا اثر مختلفند بر محب
 بحسب اختلاف حالات. زیرا زمانی که غلبه کند بر عجب تطلع از وزراء ^{محب}
 عجب بسوی مشتاق کمال و بفهمد که قاصد را اطلاع برکنه جمال است
 منبعث میشود قلب و هیجان پیدا می نماید، این حالت را شوق میگویند
 و زمانی که فرح غلبه کند در طرف قُرب خضرتش و نظر مقصور بر:
 مَا أَدْرَكَ مِنَ الْجَمَالِ - وَغَيْرِ مِلَقَتْ بِهِ بِمَا لَمْ يَدْرِكْ - بعد از استبشار
 بملاحظه جمال مدرك، این حالت را اُنْس نامند پس معنی اُنْس ^{استبشار}
 قلب، و فرح بمطالع جمال حق است حتی زمانی که مجرّد شد از ملاحظه ^{حظه}
 ما غایب عنه، شهوتی ندارد مگر آنفراد و خلوت و اغترال از خلوت ^{تر حقی}

ارنزدیکان خود، چهره خوش سروده قائل :

تُرَكَّتْ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَدِينُهُمْ شُغْلًا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَدُنْيَايَ

زیرا که انرا بخدا، لایزالش معرض بودن و وحشت داشتن از غیر او ^{ست}

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِدَاوُدَ « كُنْ لِي مُشَاقًّا وَبِئْسَ مُسْتَوْنًا وَعَنْ سِوَايَ

مُسْتَوْحِشًا » اِی دَاوُدَ - بِمَنْ مُشَاقٌّ وَمَوْسَى بِابْنِ وَازِغِيرٍ مِنْ وَحْشَتِ ^{کن}

عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ زَيْدٍ گُفْتُ مَرَرْتُ بِرَاهِبٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَاهِبُ اعْجِبْكَ

الْوَحْدَةَ فَقَالَ يَا هَذَا لَوْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ الْوَحْدَةِ لَأَسْتَوْحِشْتَ إِلَيْهَا ^{من}

فَسَمِعْتُ الْوَحْدَةَ رَأْسَ الْعِبَادَةِ فَقُلْتُ يَا رَاهِبُ مَا أَقْلَ مَا تَجِدُهُ فِي الْوَحْدَةِ ^{حدا}

قَالَ الرَّاحَةُ مِنْ مَدَارَاتِ النَّاسِ وَالسَّلَامَةُ مِنْ شَرِّهِمْ - فَنَبَّأَ ^{صحب}

مَنْ بِيَذُوقِ الْعَبْدِ حَلَاوَةَ الذَّوْقِ بِاللَّهِ قَالَ إِذَا صَفَا الْوُدُّ وَخَلَطَ ^{مله}

فَاتَتْهُ يَصْفُو الْوُدُّ قَالَ إِذَا اجْتَمَعَ الْمَتَمُ فَضَارَ مِهْبًا وَاحِدًا فِي الطَّاعَةِ ^{عت}

عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ زَيْدٍ مِیْکَوِید : بِرَاهِبِی مَرُودَ کَرْدَم ، گُفْتَم اِی رَاهِبِی ^{دیر}

تَشْکُفْتُم اَز تَهْأَتُو (تَهْمَا، چِه مِیکنی) گُفْتُ اَلْکَرِشِرِیَنِی تَهْمَا ^{بوده}

اَز نَفْسِ خُودَتِ هَم اَسْتِیجَاش دَشْتِی - تَهْمَا ^{الله است} سَر عِبَادَتِ وَبِنْدِکَ بَحْثِ

گفتم ای راهب در تهنائی چه یافته ای؟ گفت راحتی را سازم و
مدا را کردن با مردم و سلامت بودن از شرشان ^{ماندن} گفتم چه میزبان عابد
شیرینی و ذوق حضرت ^{حضرت} اله را می یابد؟ جواب داد زمانیکه صاف و
خالص شد دوستش با خدا و با چیزی مخلوط نبود، گفتم چه زمان این
خالصی میسر شود؟ گفت آنگاه که همه تنهای پراکنده هم واحد گردد
و آن همهت واحد در خدمت و بندگی و اطاعت «معبود» در آید.
بلکه همه انش از آثار محبت است و محبت مستلزم مناجات دائمی و خلوت با
دوست و وحشت داشتن از خود و از غیر که مبادا ترک مناجات شود
مبادا قرب منزلت گردد.

و قد ورد فی الحدیث القدسی: کذب من زعم انه یجتنب و یهونیا
طه اللیل؟ الی کل حبیب یحب الخلوة مع حبیبه؟ یا بن عمر
لو رأیت الذین یصلون فی الدُّجی و قد مثلت نفسی بیراعینهم ^{طوبی}
و قد جللت عن المشاهدة و یکلمونی و قد عززت عن الحضور ^{یا بن عمر}
موت من عینک الدعوع و من قلبک الخشوع ثم ادع لی فی ظلم اللیل

تجدد قریباً مجیباً - در حدیث قدسی وارد است که خدای تعالی میفرماید
 دروغ گفت کسی که گمان کرد که مراد دوست دارد و حال آنکه تمام شب
 در خواب است آیا دوست با دوست میل ندارد خلوت کند؟ ای پسر عمران
 اگر میدیدی آنرا که در ظلمت شب، مشغول نماز بوده مراد در پیش روی خود
 مورد خطاب قرار میدهند با دنیا به تجلیل و عظمت از مشاهده با من ^{میتند}
 ای پسر عمران، اسگ دو چشم و خشوع قلبت را بمن نیاز و هیه کن
 و آنگاه در تادیکی دعا کن، مرا می یابی نزدیک و اجابت کننده

فی المنع من التصوف و الرهبانیه و هی کثیره

الاول ما رواه عن ابن ابراهیم فی تفسیر قوله تع یا ایها الذین امنوا لا تخزوا
 طبیبات ما احل الله لکم قال حدثنی ابی عن ابن عیین عن بعض رجاله عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال نزلت هذه الایه فی امیر المؤمنین ^{بن علی} و بديل و عثمان
 مظعون - فان امیر المؤمنین فحلف ان لا ینام باللیل ابداً و اما بديل
 فانه حلف ان لا یفطر بالیوم ابداً و اما عثمان بن مظعون فانه حلف
 ان لا ینکح ابداً - فدخلت امرأة عثمان علی عائشه و كانت امرأة ^{جميلة}

بجمله اینها که در حدیث قدسی وارد است که خدای تعالی میفرماید
 دروغ گفت کسی که گمان کرد که مراد دوست دارد و حال آنکه تمام شب
 در خواب است آیا دوست با دوست میل ندارد خلوت کند؟ ای پسر عمران
 اگر میدیدی آنرا که در ظلمت شب، مشغول نماز بوده مراد در پیش روی خود
 مورد خطاب قرار میدهند با دنیا به تجلیل و عظمت از مشاهده با من ^{میتند}
 ای پسر عمران، اسگ دو چشم و خشوع قلبت را بمن نیاز و هیه کن
 و آنگاه در تادیکی دعا کن، مرا می یابی نزدیک و اجابت کننده

فَقَالَتْ عَائِشَةُ مَا لِي أَرَاكِ مُتَعَطِّلَةً فَقَالَتْ لِمَنْ أَزِينُ؟ فَوَاللَّهِ مَا
 قَرَّبَنِي زَوْجِي مِنْذُ كَذَا وَكَذَا، فَاتَّهَ قَدْ تَرَهَّبَ وَلَبَسَ السَّوْجَ وَهَذَا فِي الدُّنْيَا
 فَمَتَى دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِذَلِكَ، فَخَرَجَ فَنَادَى
 الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ، فَصَعِدَ الْمُنْبَرَ فَحَمْدُ اللَّهِ وَاتَّقِ
 عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَحْمِلُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمُ الطَّيِّبَاتِ، أَلَا
 إِنِّي إِذَا مَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَأَفْطَرُ بِالْغَدَاةِ - فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي
 ثُمَّ رَفَعُوا، فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ حَلَفْنَا بِكَ ذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ
 آيَةً يُؤَاخِذُكُمْ بِاللَّعْنَةِ فِي آيَمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْإِيمَانَ
 فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ
 أَوْ كِسْفَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ
 آيَمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ - در تفسیر علی بن ابراهیم در مورد آیه تشریف
 لَا تُؤَاخِذُكُمْ بِاللَّعْنَةِ فِي آيَمَانِكُمْ فرموده شأن نزول آیه در باره
 علی علیه السلام و بلاد و عثمان بن مظعون است که هر سه نفر سواد
 یاد کرده بودند که امیر مؤمنان بشما نخواستید و مشغول عبادت باشد

و لکن قسم خورده بود که روزها مطلقاً روزه دار باشد و عثمان
 روزی در میان هم قسم خورده که با علیله خود همبستر نشود و لباس زاهدان
 پوشیده بود - روزی عیال عثمان مذکور بخدمت عایشه رسید
 چون زن ریمائی بوده عایشه می پرسد که می بینم که به آرایش هستی؟
 زن عثمان مضمون میگوید برای چه کسی خود را بیاوریم؟ شوهرم از
 تمنع بریده و در صبا نیت گزیده مدتیست بمن التفات ندارد رسول خدا
 درین میآورد و عایشه گوازش مذکور را میشود امر میکند الصلوة
 جامعاً چون مردم را مسجد حاضر میشود میفرماید چرا بعضی
 ترک حوائج و ترک خوداک و ترک نکاح کرده اند؟ منکم پیغمبرم
 میخواهم و روزها افطار دارم و نکاح هم میکنم - هر کس از سنت من
 دوری بکند از من نیست عرض کردند: قسم خورده اند آیه مبارکه
 شد که کفاره عامه ده نفر مسکین را اطعام متوسط کردن یا پوشش
 آنها را از اهرم ساختن یا بنده آزاد کردن اگر تمکن نداشت سه روز روزه
 گرفتن کفاره این چنین سوگند خوردن است.

دوم در بجا دارا انوار است بعه طرق من النبي في جملة وصايا لا به ذر
(فوق تهمة) يا ابا نر يكون في آخر الزمان قوم يلبسون الصوف في صيفهم وشتائهم
مرون ان امام الفضل بذلك على غيرهم اولئك يلغونهم ملائكة السموات
والارض - ورسول اکرم در وصاياي خود بابه ذر فرمود در آخر
زمان ، جماعتی از مردم در قباستان و زمستان لباس شنی میپوشند و گمان
میکند پوشیدن لباس شنی سبب فضیلت و برتری آنها از دیگران است ،

چونکه تصوف اسمی و رمزی - بدعت در دین مبین اسلام است رسول خدا
فرمود ملائکه آسمان و زمین اینجماعت را لعنت میکنند و الا بکي
پوشیدن لباس شنی سبب فضیلت و برتری آنها از دیگران است ،

ثالث في روضات الجنات من الكشكول للشيخ البهائي قال قال النبي
لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم من امتي يخلقون للذكر رؤسهم
ويرفعون اصواتهم للذكر يظنون انهم على طريق ابراهيم بل هم اضل
من الكفار لهم شهقة كشمقة الحماد قولهم كقول الفجار وعلمهم
من الجهال وهم يبايعون العلماء ليس لهم ايمان وهم معجبون باعمالهم

دوم در بجا دارا انوار است بعه طرق من النبي في جملة وصايا لا به ذر

(فوق تهمة) يا ابا نر يكون في آخر الزمان قوم يلبسون الصوف في صيفهم وشتائهم

مرون ان امام الفضل بذلك على غيرهم اولئك يلغونهم ملائكة السموات

والارض - ورسول اکرم در وصاياي خود بابه ذر فرمود در آخر

زمان ، جماعتی از مردم در قباستان و زمستان لباس شنی میپوشند و گمان

میکند پوشیدن لباس شنی سبب فضیلت و برتری آنها از دیگران است ،

چونکه تصوف اسمی و رمزی - بدعت در دین مبین اسلام است رسول خدا

فرمود ملائکه آسمان و زمین اینجماعت را لعنت میکنند و الا بکي

پوشیدن لباس شنی سبب فضیلت و برتری آنها از دیگران است ،

ثالث في روضات الجنات من الكشكول للشيخ البهائي قال قال النبي

لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم من امتي يخلقون للذكر رؤسهم

ويرفعون اصواتهم للذكر يظنون انهم على طريق ابراهيم بل هم اضل

من الكفار لهم شهقة كشمقة الحماد قولهم كقول الفجار وعلمهم

من الجهال وهم يبايعون العلماء ليس لهم ايمان وهم معجبون باعمالهم

در بیان منعی از تصوف

ایس طلم من عظمهم الا العتب - از شکول استیخ پشائے از رسول اکرم صلی الله علیه و آله
نقل کرده که فرمود برای امت من، ساعت قیام نمیکند مگر اینکه از امت من قوی
میشود که حلق رأس میکند برای حلقه ذکر تشکیل دادن، صدای خود
بذکر بلند میکنند و می پندارند که بر طریقه ابراهیم خلیلند بلکه آنان
گمراهتر از کفارند، این گروه شقه میکنند مانند دیراز گوش و قول
آنان مثل گفتار فاجران و عملشان مثل کردار جاهلانست، اینگونه با
علماء منافق دارند، به ایمانند و با عملشان می بالند و از کرده ها
حاصلی جز تعجب و رنج ندارند.

يحميهم في البحار في باب احتجاجات المحسن على المخالفين من كتاب العدد الثاني
الافقيه رضي الدين علي بن يوسف بن المطهر الحلي - قال كتب المحسن البصر
المحسن بن علي اما بعد فانتم اهل بيت النبوة ومعدن الحكمة وان
الله جعلكم الفلأل الحارثية في الدج الغامرة يلجأ اليكم اللآجي ذاك
بعلكم الغال من ائمة بحبلكم اهداه ونجى ومن تخلف عنكم ذلك
كتب اليه عند الحيرة واختلاف الامة في القدر فقتضى اليها

الله اليكم اهل البيت فخذ به - فكتب اليه الحسن بن علي :
 اما بعد فانا اهل بيت كما ذكرت عند الله وعند اوليائه فاما عندك
 وعند اصحابك فلو كنا مما ذكرت ما تقدمتمونا ولا استبدلتم بنا غيرنا
 ولعمري ضرب الله مثلكم في كتابه حيث يقول : ائتت بربولون الذين
 هوادوني بالله مخرج... هذا الاولائك فيما سألوا لكم فيما استبدلتم
 ولولا ما اريد من الاحتجاج عليك وعلى اصحابك ما كتبت اليك بشي
 مما نحن عليه ولن وصل كتابك اليك لتجد الحق عليك وعلى اصحابك
 مؤكدا حيث يقول الله : فمن يهد الله الى الحق احق ان يسمع امن لا يهد الله
 الا ان يهد الله فما لكم كيف تكون ، فاقب ما كتبت اليك في القدر فانه
 من لم يؤمن بالقدر خيرون وشره فقد كفر ومن حمل المعاصي على
 فقد فجر - ان الله لا يطاع باكراه ولا يعصى بظلمة ولا يهمل العباد
 من الملكة ولكنه المالك لما املكتم والشاد على ما اقدرهم فان اتمروا
 بالاطاعة ان يكونوا صادقا مستظلا وان اتمروا بالمعصية فساء ان
 سار دينهم وبينهم اتمروا به فعل وان لم يفعل فليس هو حجة عليهم

فكتب اليه الحسن بن علي :
 اما بعد فانا اهل بيت كما ذكرت عند الله وعند اوليائه فاما عندك
 وعند اصحابك فلو كنا مما ذكرت ما تقدمتمونا ولا استبدلتم بنا غيرنا
 ولعمري ضرب الله مثلكم في كتابه حيث يقول : ائتت بربولون الذين
 هوادوني بالله مخرج... هذا الاولائك فيما سألوا لكم فيما استبدلتم
 ولولا ما اريد من الاحتجاج عليك وعلى اصحابك ما كتبت اليك بشي
 مما نحن عليه ولن وصل كتابك اليك لتجد الحق عليك وعلى اصحابك
 مؤكدا حيث يقول الله : فمن يهد الله الى الحق احق ان يسمع امن لا يهد الله
 الا ان يهد الله فما لكم كيف تكون ، فاقب ما كتبت اليك في القدر فانه
 من لم يؤمن بالقدر خيرون وشره فقد كفر ومن حمل المعاصي على
 فقد فجر - ان الله لا يطاع باكراه ولا يعصى بظلمة ولا يهمل العباد
 من الملكة ولكنه المالك لما املكتم والشاد على ما اقدرهم فان اتمروا
 بالاطاعة ان يكونوا صادقا مستظلا وان اتمروا بالمعصية فساء ان
 سار دينهم وبينهم اتمروا به فعل وان لم يفعل فليس هو حجة عليهم

تو اگر بخواهی که بنویسم چرا دیگران را بر ما مقدم داشته‌ای
 ادنی را بر علاء برگزیده‌اید؟ بجان خودم سوگند که خدای تم در
 مثل شما در کرمی استبدادون الذی هواد فی بالذی هو خیر الیه
 بیان فرموده و این استبدال هم آن حدیث که میخواستید و اصحاب تو میخواستند
 اگر قصدم احتیاج و این حصص بود چیزی در این مورد نمی‌نویسم و این مقدار
 هم تأکید حجت است بر حق و اصحاب تو: افرین بعد از الحق حق این شمع را
 نیست که آنکه از قدر براه تو می‌نویسم زیرا آنکه بگذریم بجز
 و سر قدر این دنیا و فقر کفر و اگر کسی معاصی را بجا می‌کند
 نحر و مقبول خدای متعال از روی کرم و جبر اطاعت کرده مسود
 همچنین نعلیه و گم خصیان او را نتواند کرد و زندگان هم می‌گویند داشته باشد
 بلکه آنکه نتواند و لیکن آنکه در آن می‌رواند و با مقتدر قدرت
 نرسد که می‌تواند آن حاصل آید و چنانچه بودن اختیار هرگز جبری سازگار
 نتواند که در این نامه گرچه خطاب آینه با حسن بصری است لیکن
 این حدیث بتمامه متضمن مرد بر صوفیه است که قابل بپذیرند و مسکراختیار

يُجْمَعُ فِي الْاِحْتِجَاجِ عَنْ ثَابِتِ الْبَيْتِ خَالِ كُنْتُ وَجَمَاعَةِ عَجَّادِ الْبَصَرِ
 يَا أَيُّهَا السَّجَّادُ وَصَالِحِ الْمَرْكُ حَبِيبَةُ الْغَلَامِ وَحَبِيبَةُ الْفَقَارِ وَمَالِكُ بْنُ
 دِينَارٍ فَلَا تَغَاوَاكُمْ وَأَيُّهَا الْمَاءُ صَيِّقًا وَفَاشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْعَطَشُ
 لَتَمَّتْ الْغَيْثُ تَمْضِيْعُ الْيَسْنَا أَهْلَ الْمَكَّةِ وَالْمَجَّاجِ يَا لَوْ أَنَّ ارْتَفَعَتْ أَسْمُ
 زَيْنَبُ الْكُتَيْبَةِ وَطَنَانِيهَا ثُمَّ سَأَلْنَا اللَّهَ خَاضِعِينَ وَتَضَرَّعِينَ بِهَا
 فَمُنَّتُنَا الْإِجَابَةُ فَمِنْ أَعْنِ كَذَلِكَ إِذَا نَحْنُ بَعَثْنَا قَدْ أَقْبَلَ قَدْ أَقْبَلَ الْغَيْثُ
 (شعر) هَذَا الْكُتَيْبَةُ أَشْوَاطًا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ يَا مَالِكُ بْنُ
 دِينَارٍ يَا أَيُّهَا السَّجَّادُ وَيَا صَالِحِ الْمَرْكُ يَا حَبِيبَةَ الْغَلَامِ
 يَا حَبِيبَةَ الْفَقَارِ وَيَا سَعْدُ وَيَا عَمْرُ وَيَا صَالِحِ الْأَعْيُ وَيَا رَابِعَةَ وَ
 يَا زَيْنَبُ يَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ فَقُلْنَا لِمَ تَسْعَدُ بِكَ يَا أَخُو قَتْلَانَا
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الرَّحْمَنُ فَقُلْنَا يَا فَتَى عَمِيدِ الدُّعَاءِ وَعَلَيْهِ الْإِجَابَةُ
 فَقَالَ أَعْبُدُوا عَنِ الْكُتَيْبَةِ غُلُوكَانَ فِيمَا أَحَدِيْعَتِهِ اللَّهُ لَا جَابَةَ إِلَّا فِي
 الْكُتَيْبَةِ فَخَرَّ سَاجِدًا فَسَمِعَهُ يَقُولُ فِي مَجْدِهِ سُبْحَانَكَ يَا سَعْدُ الْغَيْثِ
 قَالَ فَمَا اسْتَمَعَ الْكَلَامَ مَعْتَقِي أَفَاهُمُ الْغَيْثُ كَأَفْوَاهِ الْقُرْبِ فَخَلَّتْ يَا فَتَى

این علمت انه یحک؟ فقال لو لم یحکبني لم یترزنی فلما استزانی
علمت انه یحکبني فسالته بحکبه لی فاجابنی - ثم ولی عثا فقلت یا
اهل المکة من هذا الفتی؟ قالوا علی بن الحسین بن علی ابیطالب (علیه السلام)
در احتیاج طبری از ثابت البنانی نقل کرده که من و جمعی از عبادان بصروان
جمله ابوبسجتان و صالح مروی و عتبه الغلام و حبیب الفارسی و مالک ابن
دار و در شیم بمکه در حالتیکه به آیه اهل مکة را بشدت خشم میداد،
بطوریکه اهل مکة و حجاج تصرع و زاری پیش ما آوردند و تقاضای استغفر
کردند - ما آمیدیم، طوافمان را انجام دادیم و از خدای تعالی با خضوع و خشوع
صادقانه تقاضای باران کردیم ولیکن از دعاهاى خود دعائى مقرون با بها
ندیدیم - چنین بودیم که جوانى دوبرویمان آمد در حالى که آثار بیداری و شب
روز و داری در سیمای او هویدا بود، اشواط طواف را (با آداب نماز) انجام
داد و بطرف ما آمد و گفت ای مالک ابن دینار، ای ثابت البنانی، ای ابوبسجتان
ای صالح مروی ای عتبه، ای حبیب الفارسی، ای سعد، ای
ای صالح ای رابعه ای معدانه ای جعفر بن سلمان - یک یک از ما نام برد

(۷۳.)

انتم اعداءنا، فمن مال اليم فهو منهم ويحترمهم وسيكون

اقوام می‌دون جتنا و میارن الیم و تشبیهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم
و یقولون اقولهم الا فمن مال الیم فلیس متا و انا متهم برآء و من رد
علیهم کار کن جاهد الکفار بین تک الله . اجمال ترجمه اینیکه
ایبصیر بر نفی از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که حضرت گزارش دادند
در زمان ما دشمنان خود را صوفی معرفی میکنند در داره ابراهیم و چه
مسئله است ؟ فرمودند آنان دشمنان ما هستند ، هر کسی ما را دشمن
باشد ، آنرا کافر و داناها محسوس خواهد شد

ختم المحرمات عليهم من اموال المسلمين الحديث الى الصوف لما
 في الصادق عليه السلام في بيان الثوب لا يبر الصوف الحسن الصادق
 لا يبر الا بالرفا من الله سفيان ابن عيينة الامير المؤمنين كان يلبس
 الخشن من الثياب فلم لا تقتد به ؟ ^{عنه} عليه السلام ان جسد
 في زمان الضيق ولمنع الاتفا على المسلمين كاتساعها في هذا الزمان
 ونحن قوم اوسع الله علينا وسعنا على انفسنا واذا ضيق الله علينا
 وسعنا ^{عنه} ان الله عز وجل الدنيا ما فيها من الملا ^{لهم}

لا للكافر لانه لا قدر له عنده ولو كان على عيسى في هذا
 العصر لما وسعه الا ان يسلك مثل ما سلك اهله لئلا يقال له
 انه مرآة ولئلا يشهر بثيابه ومأكله، مع ان امير المؤمنين كان واليا
 ونبي في لواء المسلمين ان يكون في المعاش كواحد من فقراء المسلمين
 قد مر اليه امير المؤمنين انك بيت جائعا ولك الملك؟ فقال
 اخاف ان اشبع وواحد في اليمامة يبيت جائعا وحتى يهمل الفقير
 على اهل البيت اذا نظروا الى الوالي مع ما هو عليه واما انا فقلت بوالى
 الملك قد غضب منا فلو كنت واليا لا فندب به !!
 قال عليهم السلام لسفيان الثوري ادعني فدنا منه فمد يده الى تحت
 ركب سفیان فاخرج منه باحريا كان سفیان لابس له تحت ثياب الصوف
 اقماسية ^{صنية} وفي الثياب الصوف فوقه لخدع الناس ثم اخذ يد
 سفیان فقال انظر يا سفیان تحت ثيابه هذه الرقاق فنظر فاذا هو
 بهم ^{هم} لا يسر ثوبا خشنا فقال يا سفیان هذا تواضع الله تعالى
 في الثياب الرقاق اظهاها لنعمة الله تعالى ترجمه :

تأنيدهم من انهم لا يقدرون على ان يكونوا مثل اهل البيت
 في المعاش كواحد من فقراء المسلمين
 قالوا له يا امير المؤمنين انك بيت جائعا ولك الملك؟ فقال
 اخاف ان اشبع وواحد في اليمامة يبيت جائعا وحتى يهمل الفقير
 على اهل البيت اذا نظروا الى الوالي مع ما هو عليه واما انا فقلت بوالى
 الملك قد غضب منا فلو كنت واليا لا فندب به !!
 قال عليهم السلام لسفيان الثوري ادعني فدنا منه فمد يده الى تحت
 ركب سفیان فاخرج منه باحريا كان سفیان لابس له تحت ثياب الصوف
 اقماسية وفي الثياب الصوف فوقه لخدع الناس ثم اخذ يد
 سفیان فقال انظر يا سفیان تحت ثيابه هذه الرقاق فنظر فاذا هو
 بهم لا يسر ثوبا خشنا فقال يا سفیان هذا تواضع الله تعالى
 في الثياب الرقاق اظهاها لنعمة الله تعالى ترجمه :

محدث جزایری در انوار نعمانیّه در حدیث صوفیان نقل کرده :
 بیکیکه داخل بامام معصوم صادق الحمره علیه السلام - سفیان در لباس ریش
 پیمینه پوشیده بود و حضرت صادق لباس رقیق - سفیان بامام
 عرض کرد جد تو امیر مومنان لباسش زبر و ورشت بود چرا با او افتاد
 فرمود: جدم در زمان تنگی معیشت میزیست و هنوز برای مسلمین این
 حاصل نشده بود و ما قوی هستیم اگر خدای تم و سعتمان داد بخودمان
 دست میدیم و اگر بزماننگ گرفته شد ما در معیشت بخودمان
 میگیریم و صفت ائمه است که خدای تعالی دنیا و مافیها از لدا بدش را
 برای مؤمن خلق فرموده است نه برای کافر زیرا که کافر قیمتی
 ندارد بسلامه اینکه علی علیه السلام اگر در چنین روزگاری بود دست
 زدن به کس و خوردن و خوراکش و نیاز و محبت کس کرده باشد
 صادقاً باینکه امیر المؤمنین و اله بود و بر امیر مسلمین آن منزلت و ارادت
 مانند فقراء مسلمین باشد کما اینکه گفته بودند ای امیر مؤمنین تو
 گرسنه بخواب و حال آنکه سلطنت داری؟ جواب داده بود باینکه

وهر يامه گرسنه شب را می کند واما من به نستم ملک را
 از ما نصیب کرده اند اگر و اله میبوم یقیناً مجرم علی اقتدا می کوم بعد از
 بیان این مراتب . یسین ثور فرمود ، جلویا ، دستش را دراز کرد در زیر
 لباس خن پشمنه او لباس خروبی نشان داد که او ، آفر برای دلقی بدش
 بن کرده بود و لباس صوف را در ظاهر - برای فریب مردم و بعد دست^ش
 گریب و لباس^ش رقیق ظاهر خود را نشان داد که پوست خشی بود^{و فرمود}
 این لباس حسن زیور برای فروبی بنوا بے تم و این لباس رقیق ظاهر برای اظها^ر
 « با و است هذا القبول الحسن تواضعاً لله تم وهذا الشاد الرفاق الطهارا
 لمعهم الله انی اینجاست که گفته اند (کار یا کان را قیاس از خود گیر)
 نستم . و یقیناً الشیعة عن الی مقضی بنده عن الشیخ المنید و و و و
 « فمن السکر علیهم الله مخاطب ادا صا شم الجعفری فقال «
 « اما هم سیأت علی الناس زمان وجوههم ضاحكة مبشرة وقولهم
 مظلمة منكذرة السنة فیهم بدعة والبدعة ضلالة المؤمنینهم مخفد
 و الفاسق ذم مقرر امراءهم جاهلون جائرون و علمائهم فی ابواب الظلمة

مسأرون، اغتبا بهم سرقون زاد الفقراء واصاغرهم بتقدمون على
 الكبراء كل جاهل عندهم خير وكل محيل عندهم فقير لا يميزون
 بين الخلف والرقاب ولا يعرفون الضأن من الذئاب، علمائهم شر
 خلق الله على وجه الارض لانهم يميلون الى الفلسفة والتصوف واما
 الله انهم من اهل العدل والتعريف يبالغون في حب مخالفتنا ويضلون
 مشيقتنا موالينا فان نالوا منصبا لم يشبعوا من الرشاش وان قدوا
 عند الله على الرباء الا انهم قطاع طريق المؤمنين والدعاة الى غلّة
 المحبين فمن ادركهم فليحذرهم وليصن دينه وايمانه ثم قال يا
 اباهاشم هذا ما حدثتني به ابي عن ابياته عن جعفر بن محمد عليهم السلام
 انه من امرنا فاكتمه الا عن اهله . ورواه المحدث الخزاز في الا
 من سلا عن العسكري عليه السلام مثله ترجمه لجمال ابن حريث
 مرفوعا في كذا امام حسن عسكري عليه السلام اباهاشم جعفر داخا ط
 مائة مايد . انه لم يردم فرا خواهد سيد روى هاشان شارب و
 وهاشان قاريك وتيره امت سيره وست بنوتم بهر ميان امان

و آنچه در مقابل دین تراشیده اند، سنت نام میگیرد مؤمن در بین آنها
 خوار و حقیر و فاسق در میانشان موقر است در آن زمانیکه خواهد
 رسید امراء آنان افراد نادان و ستمگر و دانیان شان در منازل ظلمه
 در تودند - ^{در وقت آمدن} توانگران آن زمانه، در دان توشه فقراء هستند -
 افراد فرومایه برفزیرگان مقدم، و هر فرد نادان در نزد آنان بطبع و
 آگاه است افراد آن روزگار بین شخص مخلص و صاحب فطرت سلیمه و افراد
 حیل و زر تمیز دهند نیستند، گو سفند را از گرگ باز نمی شناسند
 علماشان از بدترین خلق خدا در روی زمینند زیرا که میل آنان بفسفه
 و تصوف است و سوگند بخدا این گروه از اهل انحراف و عدول از راه
 حقیقت هستند، اینان در دوستی مخالفین ما در مبالغه اند و گمراه کننده
 شیعیان و موالیان ما میباشند اگر منصبی فایز آیند از دشو گرفتن
 سیر نمی شوند و آنگاه که معزول و خوار شدند خدا را می پرستند و ^{لیکن} این
 دیاد فریب، بدان که این گروه در دان راه گروندگان و جادوی گروه
 ملحدین هستند کیسکه آنها را درک کند البته باید از آنها خذر نیشا

ودیش انگیزد کند بعد فرمود ای اباهامم آنچه گفته شد حدیث
بدین ما و از حرفهای پنهانی ماست که ازنا اهل مستور داشته باش
مخفی نماند که این حدیث را محدث جزایر هم - مرسل از امام حسن عسکری
در انوار نعمانیه آورده است .

نهم : فی الکافی فی کتاب الحجۃ فی باب ما امر النبی بالنصیحة لائمة ^{السلین}
محمد بن الحسن بن بعض اصحابنا قال قال سفیان الثوری اذهب بنا
الی مسجد النبی صلی الله علیه و آله قال فذهبنا معه الیه فوجدناه قد رکب
الائمة فقال له سفیان یا ابا عبد الله حدیثنا حدیث خطبة رسول الله
فی مسجد النبی قال دعنی حتی اذهب فی حاجتی فانی قد رکبت فاذا
جئت فاقبلت فقال (سفیان) اسئلك بقراةک من رسول الله ثم انما
حدیثی قال فقول فقال له سفیان مر لی بدواة وقرطاس حتی اکتبه
فدعی علیکم به ثم قال اكتب باسم الله الرحمن الرحیم خطبة رسول الله
فی مسجد النبی - نصر الله محمدًا سبع مقاتلی فوعاها وبلغها من اقل
تبلغه ایما الناس لم یبلغ الشاهد الغائب فرب ^{لسن} اهل حق

بفقيهه ورُبَّ حَامِلٍ فقهه إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا تُغْلَى عَلَيْهِنَّ
 قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَالزُّمُّ
 لِلْجَمَاعَةِ فَإِنْ دَعَوْتُكُمْ مِحْطَةً مَنْ وَرَاءَكُمْ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تُكَافَأُ
 دِمَائُهُمْ وَهَمٌّ يَدْعُو عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ تَسْعَى بِيَدِهِمْ أَدْنَاهُمْ»

فكتبه عثمان ثم عرضه عليه وركب أبو عبد الله وبحث أنا وسفيان
 فلما كنت في بعض الطريق قال لي: كما أنت حق أنظر في هذا الحديث فقلت
 له قد والله ألزم أبو عبد الله قَبْلَكَ شَيْئًا لَا يَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبَدًا
 فقال وأي شيء ذاك؟ فقلت له ثلاث لَا يُغْلَى عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ
 إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، قَدْرُ فَنَاءِ النَّصِيحَةِ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، مَنْ هُوَ لَا
 أَنَّهُ تَجِبَ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُمْ؟ معاوية بن أبي سفيان ورويد بن معاوية
 ومروان بن الحكم وكل من لا تجوز شهادته عِنْدَنَا لَا تجوز الصلاة عَلَيْهِمْ
 الزُّمُّ لِلْجَمَاعَةِ هَؤُلَاءِ الْجَمَاعَةُ؟ مَرْجِيءٌ يَقُولُ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ
 وَأَمْ يَضُمُّ وَلَمْ يُغْلَى مِنْ جَنَابَةِ وَهْدَمِ الْكَعْبَةِ وَتَكَلَّحِ أَمَّةٌ مَهْوَ عَلَى
 أَيْدِيهِمْ مِثْلُ مِيكَائِيلَ؟ أَوْ قَدَرْتُ يَقُولُ لَا يَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ

عمل سفیان ثوری ^{لغده} رئیس قضا با خطبه رسول (۳۳۹)

و یكون مائء ابلیس؟ او حروری یتبرأ من علی بن ابیطالب ^{شهد}
علیه بالكفر؟ او جمنی؟ یقول انما هی معرفه الله وحده
لیس الایمان شیء غیرها قال ویجب وای شیء یقولون؟ قلت
یقولون ان علی بن ابیطالب علیه السلام والله الامام الذی یجب علینا ^{نصیته}
ولزوم جماعتهم اهل بیته قال فاخذ الکتاب فخرقه قال لا تجزئ ^{احدا}
ترجمه: سفیان ثوری (از اهل سنت و رئیس طایفه صوفیه) برده
و شی از اهل مکه گفت ما را نزد جعفر بن محمد ^{نقی} بر میگوید او را بدم
بخدمت امام صادق ^{قصده} هنگامیکه ایشان بر مرکب خویش سوار بوده و
داشتند سفیان عرض کرد ای ابا عبد الله خطبه مسجد خیف رسول خدا
برای ما بیان فرما، فرمود اکنون که سوار شده ام و دیال کار میروم بگذارد
کارم را انجام دهم بعد برایت میگویم سفیان، امام صادق را سوگند داد
بحق قرابتی که با رسول الله دارد حدیث خطبه خیف را با تو بگوید ^{ساده} حضرت
سفیان گفت دستور دهید برآید دوات و قلم برای ضبط این حدیث ^{میآورد}
حضرت دوات و قلم خواست و باو داد و فرمود بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم خدا خرم و دلشاد کند - (دش و روشن گرداند) بنده را
که سخن را بشنود و بکسانیکه نشنیده اند برساند ای مردم حاضرین بغائبین
برسانند زیرا با حامل فقهی (علی) دانستند نباشد و بسیار دانسته
داشتی که بدان ترا خود برساند سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی
با آن غش و خیانت نکند (۱) خالص و بی پرانده نمودن عمل برای خدای
(۲) نصیحت و خبرخواهی با ائمه مسلمین (۳) طاعت و فرمانبرداری از آنها (۴)
سزوم همراه جماعت آنان بودن - مؤمنان همواره برادرند و خوشان
و ابراست و سعی و تلاش میکند بدمه آنان پست ترین آنان (که خود را با
برساند و برابر حرکت کند) سنان و نور و نوشت این حدیث و امام
صادق (ع) عرضه کرد و حضرت سواد شد و روای میگوید من و سفیان آمدیم
و در میان بن گفت عیبر جاد و نکر کن قامن در این حدیث تأمل و
در این بکنم با و گفتم بخدا که ابو عبد الله چیزی بگردنت بار کرد که هرگز از
منده (حمل) آورده باشد گفت آن چیست گفتم اینکه گشت سه چیز است
که دل هیچ مسلمانی با آن خیانت نکند : که یکی خالص نمودن عمل برای خدا که

ایضا می‌شناسیم، میدانیم، ولیکن اینک در فراتر دوم فرموده خیر خواهی پیوسته
مسلمین: آیا این پیروایان که خیر و نصیحتشان بر ما واجبست چه کسانی
هستند؟ مقصود معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم
و کسانی که شهادتشان نزد ما پذیرفته نیست و پشت سرشان نماز خواندن
جایز نیست مقصود اینان هستند؟ و سپس که فرمود و همراه بودن با جماعت
مسلمین آیا مقصود کدام جماعت از مسلمین است؟ آیا مقصود مؤمنان
که میگویند: کسیکه نماز نخواند و دوزخ بگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را
خراب سازد و با مادرش نزدیکی کند ایمان جبرئیل و میکائیل را داد؟
و یا قدری است که عقیده دارد که آنچه خدای عز و جل خواهد واقع شود
و آنچه شیطان بخواند واقع بشود؟ یا هروری است از علی بن ابیطالب (ع)
بنزادی جوید و بر آن حضرت گواهی تکفیر دهد؟ یا جسمی است که عقیده دارد
هر چه هست همانا شناختن خدای یکتاست و ایمان چیزی بجز این نیست؟
سفیان ثوری گفت وای بر تو مگر اینان (گروه شیعیان) چه میگویند؟
(چه عقیده دارند) گفتم میگویند که حقیقت اینست که علی بن ابیطالب امام و

و پیشوا نیست که نصیحت و خیر خواهیش بر ما لازم و آن جماعت که با
 آنها باید همراه بود اهل بیت او هستند پس از این توضیحات، سفینا
 نوشته را پاره کرد و بمصاحبتش گفت این خبر را کسی نگو!
 دهم: از سید مرتضی و ابن حنبله از مفید از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که
 از خواص اصحاب ائمه علیهم السلام بوده... قال كنت مع الهادي علي بن محمد
 في مسجد النبی... فاناد جماعة من اصحاب، منهم ابو هاشم الجعفي وكان رجلا
 بليغا وكانت له منزلة عظيمة عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیاء
 وجلسوا في جانب مستديرا واخذوا بالنمليل فقال لا تفلتوا بهؤلاء
 الخداعين فانهم خلفاء الشياطين ومخربوا قواعد الدين يزهدون
 لراحة الاجسام ويتعبدون لصيد الانام يتجوعون عسرا حتى ينجوا
 لا يكاف حمر لا يملكون الا لغرور الناس ولا يقللون الغذاء الاملاء
 الثمار ^{العاس} واختلاس قلب الدفاس يتكلمون الناس باملاءهم في الحب
 ويطرحونهم بادلالهم في الحب او ادهم القص والتصدية واذكارهم التزم
 التخنیه فلا يتبعهم الا السفهاء ولا يعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الى

زیارة احد منهم، حیثاً اَوْ مَیْتاً فَکَا تَمَّا ذَهَبَ الی زبارة الشیاطین لعبادة
 لعبادة الاوثان ومن اعان احداً منهم فَکَا تَمَّا اعان یزید و معویة و
 اِذْ سَفِیْکَا فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ اصْحَابِهِ وَاِنْ کَانَ مَتَرٌ فَاَجْزُؤْکُمْ؟ قَالَ فَنَظَرَ
 الیه شَبِهُ الْمَغْضَبِ وَقَالَ؟ دَعِ ذَاعِنُکَ، مِنْ عَرَفَ بِمَحْقُوقِنَا، لَمْ
 یَذْهَبْ بِعَقُوقِنَا اَمَّا تَدْرِیْ اَنْتُمْ اَخَصُّ طَوَائِفِ الصُّوفِیَةِ وَالصُّوفِیَّةِ
 کَلَمَهُمْ مِنْ مَخَالِفِنَا وَطَرِیقَتِهِمْ مَعَاوِیةَ لَطَرِیقَتِنَا وَاِنْ هُمْ اِلَّا نَصَارٌ وَجُوسُ
 هَذِهِ الْاُمَّةِ، اِهْ اِنَّکَ الَّذِینَ یَجْهَدُونَ فِی اطْفَاءِ نُورِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ یَتِمُّ نُورَهُ
 وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرِیْنَ ^{راوی} ترجمه شریفیت که آنحضرت هادی (علی النقی) علیه السلام بود
 نقل میکند آنحضرت در مسجد حضرت رسول خدا نشسته بود پس جماعتی از اصحاب
 آنحضرت آمدند که از جمله آنان ابو هاشم جعفری بود که مردی فصیح و بلیغ
 و در حضور امام صاحب منزلت بود - بعد از آن داخل شدند جماعتی از
 صوفیه در جانبی از مسجد نشسته حلقه زدند و بیلا اله الا الله گفتن
 مشغول شدند، پس امام رو با اصحاب خود کرد و فرمود باین گروه هیچ ^{الفات}
 نکنید که اینان جانشینان شیطان و فریبندگان انسان و خراب کنندگان

قواعد دینند - اظهار زهد میکنند از برای آسایش جسمی^{شان} - بیدارند
شب میکنند بجهت شکار چهارپایان پیاپی حضرتعالی میفرماید اولئك
کالا انعام بل هم اضل سبیلا - گرسنگی و عمره متحملند قارام کنند از برای
پالان خر^م چند را و لا اله الا الله نمیگویند مگر از برای فریب دادن^{مردم}
و کم نمیخورند مگر از برای پُر کردن کاسهای بزرگ و ربودن دل الحق سخن
میگویند با مردمان باملاء و نوشته خود با طرح دوستی تا بعشوه و نرم^{میکند}
پناه گمراهی میاندازند - اوراد این گروه دست افشانی و رقص است و
از کارشان توغم و تنگی است از اینان پیروی نمیکنند مگر سفیهان^{اعتقاد}
نمیبندند باین زمره مگر بخردان - هر کس زیارت زنده و مرده ایشان^{مرد}
مثل انیت که زیارت شیطان و عبادت اصنام رفته باشد اگر کسی^{میکند}
کمک کند مانند کمک کردن بنوید و معاویه و ابوسفیان باشد

گو پرسید: اگر این گروه معترف بحقوق شما باشند چه؟ یعنی باز هم این
ناخوشویدیمها هست! معصوم نظر غضب آلودی بگویند افکند و فرمود
گذر از این (مغالطه و محالطه) اگر کسی اعتراف بحقوق ما داشته باشد^{میکند} عاقبت^{شد}

يا زهم في الكافي في كتاب المعيشة باب دخول الصوفية ^{عليه السلام} ابي عبد الله

واحتجاجهم عليه فيما يظهرون الناس عنه من طلب المرق.

علي بن ابراهيم عن ابيه عن مسعدة بن صدقة قال دخل سفيان الثوري على

ابي عبد الله ^{عليه السلام} فرأى عليه ثياب بياض كأنها غرق البيض ^{رأسه خمر} فقال له ان هذا

ليس من لباسك فقال اسمع مني و ^ع ما اقول لك فانه خير لك عاجلاً

اجلاً ان انت مت على السنة والحق ولم تمت على البدعة ^{الله} اخبرك ان رسول

كان في زمان مقفر حذب فاما اذا اقبلت الدنيا فاحق اهلها بها ^{ابراهيم}

النجارها ومؤمنوها الامنافوها ومسلموها الا كفارها فما انكرت

يا ثوري فوالله اني لمع ما ترى ما اتى على مذ عقلت صباح ومساء و

لله في مالي حق امرني ان اضعه موضعاً الا وضعت.

قال اذا من يظهرون التمسك ويدعون الناس ان يكونوا معهم على الذم

عليه من النكشاف ^{بكره يمين} فقالوا ان صاحبنا حصر عن كلامك

لم تحضره حجبهم فقال فيماتوا محجكم فقالوا لادن حجبنا من كتاب الله

فقال لهم فاذلوا بها فاما الحق ما اتبع وعمل به فقالوا يقول الله ^{تبارك وتعالى}

مخبراً عن قوم من اصحاب النبي ﷺ، ويوثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة
ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون، فمدح فعلهم وقال في موضع
اخر - ويطعمون الطعام على حبه مسكيناً ويتيمماً واميراً - فعن كنفى بهذا
- فقال رجل من الجلحاء انا رأيناكم تزهدون في الاطعمة الطيبة ومع ذلك
تأمرون الناس بالخروج من اموالهم حتى تمتنعوا انتم منها .

فقال له ابو عبد الله عليه السلام دعوا عنكم ما لا ينفع به، اخبروني ايها النفر الكرم
علمي ما نسخ القرآن من منسوخه، ومحكمه من متشابهاه؟ الله ضل من ضل
ملك من ملك من هذه الامة - فقالوا له او بعضه، فاما كذا فلا
قال عليه السلام لا، فمن هنا انتم وكذلك احاديث رسول الله ﷺ فاما
ما ذكرتم من اخبار الله عز وجل ايانا في كتابه عن القوم الذين اخبر عنهم
بحسن فعالهم فقد كان مباحاً جائزاً ولم يكونوا نهوا عنه وثوابهم
على الله وذلك ان الله جل وتقدس امر بخلاف ما عملوا به فصار امر
نا مخالفاً لعلهم وكان نعم الله تم رحمة منه للمؤمنين ونظراً لكيلا يضرروا
بأنفسهم وعيالاتهم منهم الضعفة الصغار والولدان والشيخ الفقد المجهز

الكبيرة الذين لا يصبرون على الجوع فان تصدقت برغيفي ولا رغيفي ^{غرفة}
ضاعوا واهلكوا جوعاً - ^{عمر} ثَمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَمْسُ تَمَرَاتٍ أَوْ
قُرْصٍ أَوْ دَنَاقِيرٍ أَوْ دِرْهَمٍ يَمْلِكُهَا الْإِنْسَانُ وَهُوَ يَرِيْدَانِ يَنْفِقُهَا فَأَخْضَلَهَا مَا
الْإِنْسَانُ عَلَى وَالِدَيْهِ ثَمَّ الثَّانِيَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ ثَمَّ الثَّلَاثَةَ عَلَى قَرَابَتِهِ
الْفُقَرَاءِ ثَمَّ الرَّابِعَةَ عَلَى جِيرَانِهِ الْفُقَرَاءِ ثَمَّ الْخَامِسَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَهُوَ
أَحْسَنُهَا أَجْراً - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْأَنْصَارِ حِينَ اعْتَقَ عِنْدَ مَوْتِهِ ^{حمة}
أَيُّكُمْ مِنَ الرِّقَى وَلَمْ يَمْلِكْ غَيْرَهُمْ وَلَهُ أَوْلَادٌ صَغَارٌ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّ امْرَأَةً مَا ^{تكنكم}
تَقْبَلُهَا مَعَ الْمُسْلِمِينَ يَتْرِكُ صَبِيَّةً صَغَارًا يَتَكَفَّلُونَ النَّاسَ -

ثُمَّ قَالَ ﷺ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَبَدًا مَنْ تَعَوَّلَ الْإِدْنَى فَالْإِدْنَى
ثُمَّ هَذَا أَنْطَقَ بِهِ الْكِتَابُ رَدًّا لِقَوْلِكَ وَنَهَيْتُ عَنْهُ مَفْرُوضًا مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ قَالَهُ الَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا الْمَرْسُوفُوا وَلَمْ يَقْتَرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا
أَفَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ مَا أَرَاكُمْ تَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى الْإِسْ
عَى أَنْفُسِهِمْ وَنَحْنُ مِنْ فَعَلٍ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ مُسْرِفًا فِي غَيْرِ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
يَقُولُ إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُسْرِفِينَ - فَهَلْ هُمْ مِنَ الْأَمْزِفِ وَنَهَايَتِهِمُ الْاِتِّمَاتِيرُ لَكِنْ أَمْرٌ

بین امرین لا یعطی جمیع ما عنده ثم یدعو الله ان ینزقه فلا یتجیب له
الحديث الله جاء عن النبي انه ان اصفا من امتی لا یتجیب لهم دعاؤهم - منهم
و یحل یقعد فی بیتة ویقول رب ارزقنی ولا یمخرج ولا یطلب الرزق فيقول الله عز وجل
جل علیه الم اجعل لك السبیل الی المطلب والضرب فی الارض بجوارح صحیحته فیکون
قد اعذرت فیما بینک و بینک فی الطلب لا یتبع امره و لیکلا یمکون کلاً علی
اهلک فان شئت رزقک وان شئت قترت علیک و یحل رزقه الله
ما لا یتفق فالتفقه ثم اقبل یدعوا یا رب ارزقنی فيقول الله عز وجل
الم ازرقک رزقاً واسعاً فهلا اقتصدت فیہ کما امرتک ولم تنفذ و
نهیتک عن الاسراف و رجل یدعوا فی قطیعة لحم الخ
ثم علم الله جل اسمه نبیه کیف ینفق و ذلك انه کان عنده اوقیة من الذهب
فکثر ان یمیت عنده فتصدق بها فاصبح و لیس عنده شیء و جاء من
یتلله و لم یمکن عنده ما یعطیه فلأمة السائل و اغتم هو حیث لم یمکن
عنده ما یعطیه و کان رسول الله رحیمًا رقیقًا فاذب الله عز وجل نبیه
بأمره فقال لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتفقد

ملوماً محسوداً - يقول ان الناس قد يسألونك ولا يعذرونك فاذا أعطيت
جميع ما عندك من المال كنت قد حشرت من المال.

فهذه احاديث رسول الله ﷺ يصدقها الكتاب والكتاب يصدقها اهله من
المؤمنين - ثم قد علمتم في فضل والزهد من سلمان رضي الله عنه
ابوذر رحمه الله فاما سلمان فكان اذا اخذ عطائه رفع قوته
لسنته حتى يحضر عطائه من قبل ، ف قيل له يا ابا عبد الله انت في زهدك
تضع هذا وانت لا تدري لعلك تموت اليوم أو غدا ؟ فكان جوابه ان قال
ما لكم لا ترجون البقاء كما خفتم على الفناء اما علمتم يا جملة انفس
قد قللت على صاحبها (يعني فطرت) اذا لم يكن لها من العيش ما تعتمد عليه
فاذا هي احرزت معيشتها اطمانت واما ابوذر فكان له جزور وشويحات
يجلبها ويذبح منها اذا انتهى اهل له اللحم او نزل به الضيف او راي
باهل الماء الذين معه مخصوصة فخر لهم الجزور او من الشاة على قدر ما
عنهم بقرم اللحم فيقتمه ويأخذ هو كنصيبا حد منهم لا يفيض عليهم
ومن ان زهد من هؤلاء وقد قال فيهم رسول الله ﷺ ما قال ولم يبلغ من امرها

ان صار الايمان شيئا البتة كما نأثرون الناس بالفاء امتعتهم وشيئهم
ويؤثرون به على انفسهم وعيالهم واعلموا ايها النفر اني سمعت ابي
يروي عن ابياته ع ان رسول الله ص قال يوما ما عجت من شئ كعجبى من المؤمن
انه ان قُرض جده في دار الدنيا بالمقاريض كان خير له وان ملك ما بين
مشارك الارض ومغاربها كان خير له وكل ما يرضع الله عز وجل به فهو خير له
فليت شعري هل عجت فيكم ما قد شجعت لكم منذ اليوم أم اذنيكم؟

اما علمتم ان الله عز وجل قد فرض على المؤمنين في اول الامر ان يقاثل الرجل منهم
عشرة من المشركين ليس له ان يولى وجهه عنهم ومن ولاهم يومئذ دبره
فقد بقاء مقعدة من النار - ثم حولكم من حالهم رحمة منه لهم
فصار الرجل منهم عليه ان يقاثل رجلين من المشركين تخفيفا من الله ^{فين} ^{للتوفيق}
فمنع الرجلان العشرة تاخر حديث بطول وتفصيل. كذا خلافا ^{بغيره}
فتادبوا ايها النفر باداب الله عز وجل للمؤمنين - اقتصروا على امر الله ونهيه
ودعوا عنكم ما اشبه عليكم مما لا علم لكم به و ردوا العلم الى اهلها ^{تجروا}
وتعذروا عند الله تعالى وكونوا في طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه ^{محكمة}

مثابهم ومال الله فيه مما حرم فانه اقرب لكم من الله وابعدكم من
 الجهل ودعوا الجهالة لاهلها فان اهل الجهل كثير واهل العلم قليل و
 قال الله تعالى وفوق كل علم عليم ترجمه جماله اي كه علي بن ابراهيم از
 اديبش از مسعود بن صدقه روايت كرد كه داخل شد سفيان ثوري
 بر حضرت صادق عليه السلام ديد لباس غني پوشيد عرض كرد اين لباس من
 مشابهت شما بنمايد اينگونه لباس بپوشيد حضرت فرمود ساكت باش و
 آنچه ميگويم گوش كن كه براي دور و نزديك و الان و آينده ات هر دو ناست
 اگر بوق و سنت مردی و اهل بدعت نبوده؟! - بتوجهيدهم از زمان
 كه مردم در آن روزگار بسيار فقير و محتاج بودند و اين زمان آن مستمند
 شده و گشاي حاصل گشته و زمان اقبال دنيا، نه و از ترين مردم بر آستان
 از نعمت خدا، ابرار و خوبان هستند، نه فجاد و بدكاران، از مواهب و غايات
 زندگي بايد موفين بهره مند باشند، نه منافقين و بايد مسلمين استفاده
 نه كفار و اما آنچه بنظر تو مذموم بود قسم بخدا تا كنون از او بر حضرت اله فرو
 گذاشته نكرده و آنچه نهي فرموده تارك بوده ام - حضرت صادق (ع) ابتدا آنچه

مقتضای حال و قال بوده ، بسفیان ثور و ہمارا ہاش کہ با خر قہ
و پشمینہ پوشی اظہار نہد میکردند و می پنداشتند کہ می فرمند - خوا
فرمود و چون می پنداشتند کہ آنہا ہم جواب دارند حضرت صادق فرمود
حجت و برہان خود را بیارید ! گفتند حجت ما از کتاب خداست یکی
خدا تم فرمودہ و یو ترون علی انفسہم ولو کان ہم خصاصہ اللہ و دیگر
و یطعمون الطعام علی حبہ الایہ این دو آیت دلیل آن گروہ واجع باسراف و علم
ایشان امام معصوم در لباس سپید کہ پوشیدہ بود بیان گردید و بعد از آن
یکی از حضار قائل بود کہ ما در اطعمہ طیبہ ، زہد نشان میدہید و لیکن
بہوالی و پیروان خود دستور میدہید کہ از اموال خود بفتح شما چشم پوشند تا
شما بہرہ مند شوید ! حضرت صادق فرمود حرفہای خارج ما والدلائل
(از فروع باصول بگراشید) خبر دہید بہن آیا علم بنا منہ قرآن از منسوخ و محکم
آن از متشابہ کہ در این نقطہ عطف است ضلالت و ہلاکت این امت دارند
و همچنین در احادیث (رسول اللہ) کہ قالے تلو قرآن و دارای ناسخ و منسوخ و محکم
و متشابہ است) این چنین خبر ویت ما حاضر هستید ؟ گفتند ہر اے بعضی از

بطی ولیکن همه آیات را نه، فرمود اما آنچه از کتاب خدا نقل نمودید، آن عمل
 مباحست، جایز و نهی از آن نشده و حضرت احدیث اجر و ثواب او را غایت
 فرمود و که خدا تعالی نهی فرموده ضرر زدن بانفس و عیالات ضعیفه و صغارا
 و ضرر زدن به پیر مرد خانه و پیر زن کبیر که صبر بر گر سنگی ندارند و حتی اگر
 قوت پیدا نکنند از گر سنگی هلاک میشوند! از این جهت است که رسول اکرم
 پنج دانه خرما، یا پنج گرده نان و تعدادی درهم و دینار که انسان داده کرده
 بمصرف برساند افضل از همه پیر و مادر بعد از آن دو، خودش و عیالاتش و
 انرا اینها، اقربای فقیرش پس همایگان، و در رتبه پنجم، فی سبیل الله تم باید
 برساند بعد فرموده شخصی با داشتن فرزند صغیر - پنج غلام داشته و در ایام
 مرگش آنها را آزاد کرده و بچه های صغیرش را بدون مال ترک کرده که آنان
 تکفل دیگران قرار گرفتند معصوم در مقابل این عمل پیورده فرموده اگر بمن خبر میدادند
 مانع از عملش میشدم و رسول اکرم فرمود: در احسان ابتداء کن اول نزدیکترین
 رحم - قرابت و همچنین با رعایت مرتبه بعد فرمودنی بینید که خدایم تم غیر از عمل
 الله الموفق نماید که اسراف نکنید و تقصیر هم ننمایید بلکه باید حد و وسط را
 حفظ کنید

در روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده از امت پرهیز
 من پنج صنفند که دعایشان مستجاب نمیشود (۱)، کیکه نفرین پدید ^{مآله}
 خود کند (۲)، شخصیکه از کسی طلب دارد در حالیکه از او قبض نگرفته باشد (۳)،
 مردیکه بعمال خود نفرین نماید - نباید نفرین کند زیرا که اختیار طلاق ^{است} با مرد
 (۴) شخصیکه صبیح و سالم در خانه نشسته - کار نمیکنند ولیکن ^{میخواهد} روزی
 (۵) مردیکه خدا می تعالی او را مالدار فرموده ولیکن باز یاده روی در انفاق
 مالش را تلف میکند و لاجرم مورد خطاب عتاب امیر قرار میگیرد که چرا چنان
 کردی تا چنین تنگدست ^{شدی} (۶) مردی که در قطع رحیم خود نفرین کند که
 دعای این اصناف در درگاه حق قبول نیست ^{از این آیات} بعد حضرت صادق فرمود
 رسول خدا بمقدار مال در تقشش بود که شبانه تقسیم کرد و صبح نیازمند
 از سر نیاز - حاجت خواهی با صبر گذرانید و لاجرم رسول الله از بسط ید
 شبانه اش خشنود نشد تا آنکه نازل شد که ^{مورد} ولا تجعل يدك مغاولا
 عنقل ولا تبسطها کل البسط فتفعد ملوماً محسوراً که در هر حال و ^{مورد}
 حد اعتدال و میانه روی مورد امضاء و باریتاً میباشد.

حضرت صادق علیه السلام پس فرمود وضع سلمان و ابوذر را در نظر بگیرید
 که با آن زهد و تقوی در تمهید توشه و معیشت سال خود بودند آن دو
 بزرگوار گفتند شما با این چگونه در تلاش توشه سالانه میباشید؟
 میگویند نفس انسان به توشه در تلاطم و اضطراب است و قتی که سلمان می گفتند
 و انت لا تدری لعلک تموت الیوم او غدا؟ جوابش این بود: ما لکم الا نرجو
 لی البقاء کما خفتم علی الفنا؟ چرا در حق من فساد امید دارید بقاء مرا
 نیز در نظر داشته باشید! بعد از تفصیل مذکورات که در خبر نوشته شده است
 صادق علیه السلام فرمود از رسول اکرم ص وارد شده که خدای تعالی اگر جسد مؤمن را
 با مقراض نگیرد بخواهد یا مؤمن را مالک شرق و غرب قرار بدهد هر دو
 تفاوت صلاح مؤمن است آنچه خدای میباید و قادر بخواهد - مؤمن
 مؤمن همانست - حضرت پس از جواب گوی بکج فمی و کج اندیشی
 مخاطبین فرمود: بمن خبر دهید اگر همه مردم آبخان که شما میگویند زاهد
 تا ک دنیا باشند پس مصرف صدقات و زکوات و نذورات و امور خیریه چه
 اشخاصی باید باشند؟ سپس نصیحت فرمود که مؤدب با داب الله باشید و علم با معراج و معراج
 بگیرد

دوازدهم در بحار الانوار از صرة الباهرة نقل شده که بحضرت رضا علیه السلام عرض شد که ان المأمون قد ردت هذا الامر اليك وانت احق الناس به الا انه يحتاج ان يتقدم منك تقدمك الى لبس الصوف وما يمن لبه فقال عليه السلام ويحكم انما يراد من الامام قسطه وعده اذا قال صدق واذا حكم عدل واذا وعد انجز قل من حرّم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق ان اليوسف (ع) لبس الديباج المنسوج بالذهب وجلس على منكبات ال فرعون . - بحضرت رضا علیه السلام عرض شد بهتر آنست که شما لباس پستی نخوید و در اویش بپوشی و آنچنان زندگانی کنی که آنان میکنند زیرا که مأمون خلافت و نیابت سلطنت را بشما داد نه خود است حضرت رضا فرمود : وای بر شما آنچیزیکه از امام اراده شده قسط و عدل و میان روی میباشد - زمانیکه حرف زد راست بگوید و قیام کند حکم براند بعدل و داد حکم بکند ، زمانیکه وعده داد بوعده خود عمل کند بعد فرمود : خداوند جلّ جلاله فرمود براءه بندگانش طیبات از رزق را آنرا بدو فرمود حضرت یوسف (ع) با آنکه پیغمبر بود لباس حریر منسوج و پادشاه شد

وأعلم أن ظاهر قوله عليه السلام في خطبة الخاضر والعشرون حيث قال:
 أما والله لا أذهب الايام حتى يحيي الله الموتى ويميت الاحياء ويرد الله
 الحق الى اهلها ويقيم دينه الله ارتضاء لنفسه ونبية فابشروا ثم
 ابشروا - فوالله ما الحق الا في ايديكم يدل على الرجعة

- اذ ظاهر كلمات آنحضرت كـ بيان ميفرمينا رد شدن حق باهلش
 ودين خدا پسندانه قيام و حکومت مينمايد ، وميفرمايد بشارت باد
 شما را ، بازهم بشارت باد شما را - قم بخدا ، حق در نزد و اختيار شما
 دلالت بر رجعت دارد . بحار الانوار ج ٢٢ ص ٢٣١

وأعلم يا اخي اني لا ظنك تتراب بعد ما مهدت واضحت لك في القول بالرجعة
 التي اجمعت الشيعة عليها في جميع الاعصا واشتهرت بينهم كالشمر في
 رابعة النمار حتى نظموها في اشعارهم واحتجوا بها على المخالفين في جميع
 اعصا دهم ومثنع المخالفون عليهم في ذلك واثبتوا في كتبهم واسنادهم
 الملائكة والنبيا بوجه وغيرها ولولا مخافة التطويل من غير طائل لاوردت
 كثيرا من كلامهم في ذلك وكيف يشك مؤمن بحقيقة الامنة الاطهار عليهم السلام

فيما تواتر عنهم في قرب من مائة حديث صحيح رواها نيف واربعون
 من الثقات العظام والعلماء الاعلام في اريد من خمسين من مؤلفاتهم كنفه
 الاسلام الكلبى والصديق محمد بن بابويه والشيخ جعفر الطوسي والسيد تقي
 النجاشي وعلي بن ابراهيم وسليم الهلاله والشيخ المفيد والكراحي
 والنعماني والصفار وسعد بن عبد الله وابن قولويه وعلي بن عبد الحميد
 والسيد علي بن طائوس وولد صاحب كتاب زوائد الفوائد ومحمد بن علي بن ابراهيم
 وزياد بن ابراهيم مؤلف كتاب التنزيل والتحريف والفضل الطبري
 محمد التقي ومحمد بن عباس بن مروان والبرقي وابن شهر آشوب والحسين
 والقطب الراوند والعلامة الحلي والسيد بهاء الدين عمار بن عبد الكريم
 داود ابن سعيد والحسن بن علي بن حمزة والفضل بن شاذان والشيخ الشهيد
 محمد بن مكي والحسين بن حمدان والحسن بن محمد بن جعفر العمري مؤلف كتاب
 الواحد والحسن بن محبوب وجعفر بن محمد المالك الكوفي وطهر بن عبد الله
 شاذان بن جبريل وصاحب كتاب الفضائل ومؤلف كتاب العتيق ومؤلف كتاب
 الخطب وغيرهم من مؤلفي الكتب - واذ لم يكن مثل هذا متواترا فلي

يمكن دعوى التواتر مع ما روتها كافة الشيعة خلفاً عن سلف وظنى
ان من يشك في امثالها فهو شاك في ائمة الدين ولا يمكنه اظهار ذلك
من بين المؤمنين فيحتال في تحريب الملة القومية بالقاء ما يتسارع اليه
اليه عقول المتضعفين وتشكيك المحدثين يريدون ليطفؤوا نور الله
بافواههم والله مكرم نوره ولو كره المشركون البحار ج ١ ص ٢٢٧

كفى: محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن قاسم بن اسمعيل
عن علي بن خالد العاقولي بنده قال قال ابو عبد الله في قوله تعالى
يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة قال الراجفة المحين والادفة
علي بن ابي طالب وأول من ينفذ عن راسه التراب، المحين بن علي وخمسة
وتسعين الفا وهو قوله: اذ اننصر سلكنا الذين امنوا في الحياة الدنيا
ويوم يقوم الاشهاد يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولاهم اللعنة لهم
سوء الدار بدانك بعد از بيانات وكلمات مرحوم مجلس طاب ثراه نقل
اقوال جماعتي از محدثين، يكون محلي براه ترديد در قول مرحوم يا زينا
وخصراً بيان مرحوم مجلسي در جلد ١٣ بحار ص ٢٢١ كه فرموده مصر مصر

منكر رجعت ميباشند ذخيران - ايضاً توضيحاً وتأكيذاً نقل شيخ
 عبارت محدث خير الشيخ حرّ العاملي در أول كتابش در رجعت كذا مسمى
 بايضاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة (كتابيت كمر نظير ومفيد)
 وقد نقل جماعة من علمائنا اجمع الامامية على اعتقاد صحتها ^{اطباء}
 الشيعة الاثني عشرية على نقل احاديثها وروايتها وتاولوا مع
 على شذوذها بالحمل على التقية اذ لا فائل بها من غير الشيعة الامية
 وذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهر على ثبوتها ونقلها
 وايضاً قال في آخر كتابه : « هذا قوة احاديث الرجعة وادلتها
 كما دلت قاطبها وصلت الى حد التواتر بل تجاوزت بمراتب فاوجبت القطع
 واليقين بالرجعة واستحالة انفاق روايتها على الكذب ولعدم قول
 من العامة المخالفين للامامية بها ولعدالة اكثر روايتها ولصحة
 طرق كثيرة من احاديثها - ولكون اكثر روايتها من اصحاب الاجماع
 الذين اجتمعت الامامية على تصحيح ما يصح عنهم وللعلم القطعي بان
 من هذه الاحاديث كانت مروية في اصول المجمع على صحتها ^{تص}

على الأئمة عليهم السلام وقدامو العمل بها، لكثرة تصنيف علماء
الامامية في اثبات الرجعة. الآن قال فقد ذكرنا في هذه الرسالة من
الاحاديث والآيات الدالة على ذلك، والأدلة ما يزيد على ستمائة ^(٩٠) ^{الحج}
وقال السيد استشهدوا بآثارهم طاب ثوابهم، وقفت على ستمائة وعشرين
حديثاً في هذا الباب، ووافيها فيما نوافرهم في قريب من مئتين وأربعين
من الثقات العظام والعلماء الاعلام في ازيد من خمسين من مؤلفاتهم
كثقة الاسلام الكليني والصدوق والمقضي والشيخ المفيد الى اخرهم ^{الذين}
مضبوط ومرقوم في كتبهم حشرهم الله مع الائمة الاطهار عليهم السلام
وقال علم الهدى سيدنا رضي ان الله تذهب الشيعة الامامية ان الله تعالى
يعيد عند ظهور امام الزمان المهدي عليه السلام قوماً ممن كان قد تقدموا
من شيعة ليغزوا ثواب نصرته ومعاونته ومشاهدته دولته -
ويعيد ايضا قوماً من اعلامهم لينضم منهم فيلته وابطالاً يشاهدون
من ظهور الحق وعلو كلمته اهله - والدلالة على صحة هذا المذهب
ان الله ذموا الله مما لا يشبهه على ما قل في ان مقدور الله تعالى

غیر متخیل فی نفسه و المنکرون یقول انها محال و لا یعتقدون بقدره ^{الله}
و اذا ثبت جواز الرجعة و دخولها تحت المقدور فالطریق الی اثباتها
اجماع الامامية علی وقوعها فانهم لا یختلفون فی ذلك و اجماع ^{عالمهم}
حجة لدخول قول الامام علی السلام الخ

توضیح اینکه پیر زبیران کلمات درجول موضوع رجعت و مقدار حدیث
در توان آن حکم مینماید که قول بر رجعت صحیح بوده و اجماع ^{عالم}
شیعه ثانی عشر هم حاکم بر تحت آفت بدون اضطراب و تزلزل

حتی آنکه «داعی» زمانیکه در قم مشغول تحصیل بودم روزی را در مسجد ^{بالا}
محل مدرس مرحوم آیت الله العظمی آفای حاج شیخ عبد الکبیر حایری ^ط
برای قدس حضور دیشتم - پیر اتمام دیر - سؤال و استفتاء در ^{صحن}

بزرگ از طهران بحضور ایشان آوردند - سؤال شده بود که حضرت آیت الله ^ع
بر رجعت قائلید؟ ایشان فرمودند بنویسید در حاشیه استفتاء

بل من قائل رجعت میباشم و این اعتقاد مختص مذهب اثنی عشری است

بخی غیر از سبعیان کسی یا کما اعتقاد باین اصل اصیل ندارد . . .

اعلم ان القرآن الكريم قد نطق في مواضع كثيرة بلقاءه تعالى فانه
 حرة عين الناظرين وغاية امال المشتاقين العارفين بعين البصيرة ومنهم
 (١) فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ^{حده}
 (٢) قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً ^{انما}
 (٣) ثُمَّ أَتَيْنَا مُوسَى الْكَاتِبَ تَمَامًا عَلَىٰ الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ
 شَيْءٍ وَهَدَيْنَاهُ رَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ^{انما}
 (٤) إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا ^{ينزل}
 (٥) مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ^{مكرر}
 (٦) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
 إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ^{الروم}
 (٧) إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا ^{ينزل}
 الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ

(٨) وَإِذْ أَنذَرْنَا نَارِيَّتَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لِمِثْلُ هَذَا ^{ينزل}
 (٩) وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ ^{نزل}

(١٠) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَكُونُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَ

أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ^{الكبرية ٢٤}

(١١) وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ^{المعقود}

(١٢) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا مِّنْ لَّدُنِّيهِ ^{الثقة}

ثُمَّ لَعَلَّكَ أَنتَ أَكْثَرُ الْمُنْفِرِينَ ذهبوا إلى أن المراد من اللقاء ثواب

أعمال العبد أو عقابها وكأنه نشأ ذلك من توهم القوم أن اللقاء

بمعنى الرؤية بالابصار ولكنهم لم يتوجهوا أن المراد من اللقاء ليس إلا

الرؤية القلبية كما قال أمير المؤمنين عليه السلام في جواب جبر قال له

يا أمير المؤمنين هل رأيت ربك حين عبادته؟ فقال عليه السلام

وبلى ما كنت أعبد رباً لم أره! وقال كيف رأيته؟ قال لأن الله

العيون في مشاهدة الابصار ولكن رآته القلوب بمحقيق الإيمان

يس أزيماً آيات لقاء بعض لقاء الله راویدن با بصر و چشم گمان

کرده اند و غافل که لقاء الله بصری نیست بلکه بصیرت و قلبی ^{اعمال}

هما نطوركما أمير مؤمنان عليهما السلام در جواب انشخص فرمود که لقاء نیت
مگر رؤیت قلبیه و رؤیت با بصر انفعی فرمودند که لا تدركه العين بمشاهدة
الابصار ولكن رآته القلوب بحقايق الايمان - ولا نغنى من اللقاء
بكنهه تعالى فان معرفته بالاكتفاء لا يتيسر لما سواه وذلك لان
المعلول لا يرى علته الا بمقدار سعة وجوده والمعلول ظل علة
وعكسها والظل مرتبة ضعيفة من ذي ظل ولذا قالوا ان العلم
بالعلة من العلم بالمعلول علم بالعلة من وجه يعنى انه علم ناقص ^{بالعلة}
بقدر ظرف المعلول سعة وضيقا لا يحيطون به علما ^{الوجود} وعنى
للمحى القيوم پس، مراد از لقاء الله، لقاء بكنهه نیت زیرا که محال
غیر از خدا، كنه خدا را بشناسد زیرا که معلول ممكن نیت که علت خود را
بشناسد - بطوریکه اجمالاً بیان شد .

مرحوم شیخ بهائی در کتاب اربعین خود فرموده است که مراد از معرفت الله
اطلاع بر نفوت و صفات جمالیة و جلالیة او تعالى بقدر طاقت
بشریت است و اما اطلاع بر حقیقت ذات مقدسه را ملائكة و انبیاء

انتظار ندارند چه مرتد بغیر آنان و کافیت قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله

که فرمود "ما عرفناك حق معرفتك" و در روایتی که خدای تعالی

همانگونه که از ابصار چشمها ظاهر محجوبند، همان ^{عقول} نخواست

هم در مجانبه، ملاء اعلی در طلب اویند همانگونه که شما در ^{جستجویش}

میباشید پس نباید توجه کرد بیکه گمان میکند رسیده ایکنه حقیقت

مقدس، الله بلکه باید در دهها خاک ریخت زیرا که یقیناً بگمراهی افتاده

و ضلالت دیگران را هم موجب میشود و کلمات تصویر العالم الکریم فهو من جم

الکبریا، بفرسخ - فرنگها از هم حرمت معرفت حضرتش بدو است و نهایت

چیزیکه بفکر عمیق او رسیده، نهایت رقت فکر است چه خوش سروده:

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهمت، الله نیست

و فی کلام الامام ابی جعفر الصادق علیه السلام، اشاره الى هذا المعنى حيث قال: کلاماً

میفرموده باوهاکم فی ادق معاینه، فهو مخلوق لکم و مصنوع مثلكم

و مردود الیکم - هر چه را شما تمیز دادید باوهاکم و خیالات خودتان

که آنرا خدا بداند آن شیء، مخلوق شماست و ساخته شماست و شما بر ^{میگرد}

و بعد میفرماید: و شاید مورچه گمان کند که حضرت احدیت دو شاخ دارد زیرا که شاخها برای او عمال محبوب میشود ^{الله}

مولای جلال دوانه فرموده این کلام بسیار دقیق و صادر از مصدر تحقیق و تدقیق است و برای این مطلب آنست که توقف دارد بر معرفت خدا بموجب سعادت و طاق، لذا مکلف شدند که حضرت را بصفات بشناسند با سلب نقائص

و چون انسان واجب بالغیر بوده عالم و قائم و مرید و محی و متکلم و سمیع و بصیر است مکلف شدند با اعتقاد این صفات در حق حضرت احدیت با سلب

نقایص منسوبه بانسان باینکه اعتقاد کنند آنه تعالی واجب لذاته لا لغیره، عالم بجمیع المعلومات، قادر علی جمیع امکانات و هکذا ^{صفات} سایر

و مکلف نشاء است با اعتقاد صفی برای حضرت که مثل او یافت نشده و اگر مکلف شده بود باو ممکن نبود تعقل او بالحقیقه و همین یکی از معانی قول ^{الله}

که فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه می باشد - هر کس خودش را شناخت پروردگارش را شناخته است ^{حق}

بحث در وحدت وجود: که برای او چهار معنی نموده اند

اول آنکه توهم نموده اند وجود شخص واحد منحصر در فرد است که
که واجب بالذات است و نیست برای مفهوم وجود مصداقی دیگر
و موجودات دیگر مانند آسمان و زمین و حیوانات و نباتات و نفس
و عقل همه و همه اعتبار و اطلاق هستند اشیاء نیستند مانند آب دریا
و امواج او، زیرا که این امواج مختلفه در بزرگی و کوچکی نیستند مگر آب
دریا، الا آنکه امواج دریا و کثرت آن، شخص را بخيال و توهم میاندازد که
غیر آبت و این توهم مخالف با کثیری از قواعد عقلیه حکیمه میباشد
زیرا که این توهم باعث میشود نفی و سلب علیت حق متعال و نفی معلولت
ممکنات و عدم احتیاج ممکنات را سبب علت، بلکه نفی ممکنات.
و مرحوم حاجی سبزواری رضوان الله تعالی علیه فرموده، مغالطه داشته از آنست که
خلط کردند ماهیت را بهوتیه و اشتباه ماهیت من حیث هو بحقیقه
و ندانستند که وجود نزد آنان اصل و اصل است پس چگونه میشود نفی
و حقیقت نزد آنان اعتبار باشد یا چگونه ممکن است جهت نورانیت از
مهرش که وجه الله است، اعتبار باشد و حضرات عرفا و بزرگان این فن

میگویند: ملک و فلک و انسان و حیوان و غیرهم از مخلوقات اعتبار^{ته}
مستند و اراده مینمایند شیئیات ماهیات غیرمتأصله را.

و اهل اعتبار بجهت رسیدن^{ند} که ماهیات موجوده بماهی موجوده^{ند} را

نظیر این مطلب: زمانی که گفتی انسان مثلاً وجود و عدمش مساوی است

اراده مینماید بشیئت ماهیت انسان و نحوه انانرا^{صطلاح} لیکن آنکه اهل

نیت گمان میکند انسان موجود در حال وجود یا بشرط وجود را و غافل^{ند}

حال وجود یا بشرط وجود، مخوف بضرورتین است و این دو نسبت متا^{ند}

زیرا که سلب شی از نفس خود محالست و ثبوت شی بر نفس خود واجبست

و از این تحقیق و میان ما روشن شد که آنچه بعضوها توهم نموده اند که وجود

با بودنش عین واجب و غیر قابل برای تجزئ و انقسام، هر آینه بسط پیدا

کرده بر هیاهل موجودات و ظاهر شده در آنها و چیزی از اشیا، خالت^{ند}

از وجود بلکه حقیقت و عین است و امتیازات و تعینات و شخصیات

اعتباریه است و مثل زده اند بدینا و ظهورش در امواج متکثره یا یک

حقیقت بشیئت این توهم سزاوار و وارد نیست مگر آنکه بگوئیم:

مثال دریا، ظهور در صورت امواج متکثره محمول بر ظاهر نبوده بلکه مراد شدت افقار ماسوئله الله تعالی بحضرت احدیت است زیرا که همه موجودات قائم بحضرت هستند مانند موج دریا، بیا !!

معنی دوم آنکه مراد از وحدت سنجیت است نه وحدت شخصیه - یعنی آنکه اعلی مرتبه وجود کالاول تعالی متحد با او - در مرتبه واضع موجودات مانند جسم و هیولی در سطح اصل حقیقت وجود و تفاوت و تمایز و شدت و ضعف و نقص و کمال و تفاوت شئون وجود از حیات و علم و قدرت و نحو اینها و بالجمله مابه الامتیاز عین مابه الاشتراك باشد و اهل حکمت این معنی نامیده اند بوحده سنجیه و اشتراك معنوی در وجود و این رای فیلولونیون که جامی بنویسده بنظم فرموده ^{معنی} ^{فیلولونیون} الفیلولیون الوجود عندهم حقیقه ذات تکلیف و اکثر محققین بر این طریق رفته اند و گفته اند صد و معلول از علت بر این مبنی است زیرا که موجودات اگر متباین از هم و با اصطلاح حقایق متباین باشند مفاسد زیادی لازم می آید از انجمله آنکه ماسوئله الله بناید آیات و حضرت احدیت بوده باشند زیرا که سنجیت علت و معلول حکم عقلی و شکری

در آن نیست و اگر چنین نباشد، لازم می آید وجود علت تام برای وجود معلول نباشد و ظاهر آنان مشائیون هستند.

معنی سوم معروفست بوحدت شخصیّه بمعنی آنکه وجود واحد کثیر است یعنی با بودنش واحد شخصی، کثیر است و این کثرت و تعدّد و اختلاف آثار در آن منافات با وحدت ندارد زیرا که وحدت از غایت و نهایت سعه و احاطه اش مشتمل بر جمیع کثرات واقعیّه بوده و وجود حقیقیّه واحد حاضر محال قهراً است که تقابل با کثرت ندارد و او وحدت ذاتیه است و کثرت ظهورات و صور آنها قدح نمیکند در وحدت ذاتی آنها - و از این وحدت تعبیر میکنند بوحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت و مثال زده اند بنفس ناطقه انسان را زیرا که هر انسانی شخص واحد است بالضروره و نفس ناطقه با آنکه واحد بالثخص است ولیکن عین جمیع قوای ظاهریّه و باطنیه خویش است و این قوی با آنکه کثیره است ولیکن عین نفس ناطقه است که واحد بالثخص میباشد صد التّألهین قدس در اسفار فرموده که نفس انسانی مقام معلوم در ره یکتا ندارد کما اینکه درجه معینه در وجود هم مانند سایر موجودات طبیعیّه نفسیه

عقلیه که برای هر یک مقام معلومی میباشد (ندارد - بلکه نفس
انسان، دارای مقامات و درجات متفاوت و نشأت سابقه و لاحق
و در هر مقامی، عالی و صورت دیگر دارد و نعم ما ذال الحارثه

مردم از روی توفیق زنده راه نیل با که گویند که در این پرده چنان

و معنی چهارم: تعقل میشود معنی وحدت بوجه ادق و لطف از جهت

متقدمه و اعلی و ارفع از آنها - اخلاص در عبادت مقدم حصول این مقام

و نردبان برای این منظر رفیع عقلاً و نقلاً مراقبه و حضور است برای کسی که

مستعد برای رسیدن باین مرتبه عالی میباشد زیرا که (مالا عین را

ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر) پاداش این چنین نیکبختان مستعد

به بیان واضحتر آنکه شبهه نیست در وجود کثرت و تعدد و اختلاف

و اصناف و افراد و خدایه قدیر علیم، جلّت عطیاته در ایجاد ممکنات

و تکوین آنها، تجلی ظهور فرمود بحیات و قدرت و علم و اراده و مشیت

نحوه متکلم فیض در کلامش و مانند ظهور عاکی مثل انسان در

متعدد جنساً، لوناً، شکلاً، جهة، عظام، صغراً، صافاً و کدورتاً.

و مشبهه نیست که اینها ظهور اند نه وجود حضرت احدیت زیرا که
 مستغنی است که وجود حضرتش در آنها حلول کند و با آنها اتحاد داشته باشد
 و بدین طریقست « بیان » و تکلم در متکلم و در کلام پس موثر حقیقی
 زمانی که ساقط کرد اضافات را و نظر نکرد با عیان ممکنات و جهات کثیره
 مگر آنکه تجلی و ظهور قدرت و صفات کمالیه را در نظر گرفت و فرمود
 لقاء الله تعالى شأنه العزیز را و فانه در این معنی بود آن زمان مرزوق نزد
 پروردگار خود بوده و نه بنید مؤثری جز موثر حقیقی و در این مرتبه و مقام
 تمام موجودات از آسمان و زمین از غیب و شهادت را مرتبط با یکدیگر دانست
 مانند ارتباط و اتصال اجزاء بدن انسان که در عین استقلال دائم الایمان
 با هم دیگرند - روى الصدوق در باب رد بر تنوید و فادیه
 از هشام بر حکم : قال قلت لابی عبد الله ما الدلیل علی ان الله واحد ؟
 قال اتصال الذبیر و تمام الصنع - راوی گفت از حضرت صادق سوال کردم
 دلیل بر وحدت ذات اله چیست ؟ فرمود ارتباط و اتصال تدبیر بهم
 لطیف و کفایتی که با تقدیر اله در تمام آفرینش هست دلیل بر وحدت صانع

و مشبهه نیست که اینها ظهور اند نه وجود حضرت احدیت زیرا که
 مستغنی است که وجود حضرتش در آنها حلول کند و با آنها اتحاد داشته باشد
 و بدین طریقست « بیان » و تکلم در متکلم و در کلام پس موثر حقیقی
 زمانی که ساقط کرد اضافات را و نظر نکرد با عیان ممکنات و جهات کثیره
 مگر آنکه تجلی و ظهور قدرت و صفات کمالیه را در نظر گرفت و فرمود
 لقاء الله تعالى شأنه العزیز را و فانه در این معنی بود آن زمان مرزوق نزد
 پروردگار خود بوده و نه بنید مؤثری جز موثر حقیقی و در این مرتبه و مقام
 تمام موجودات از آسمان و زمین از غیب و شهادت را مرتبط با یکدیگر دانست
 مانند ارتباط و اتصال اجزاء بدن انسان که در عین استقلال دائم الایمان
 با هم دیگرند - روى الصدوق در باب رد بر تنوید و فادیه
 از هشام بر حکم : قال قلت لابی عبد الله ما الدلیل علی ان الله واحد ؟
 قال اتصال الذبیر و تمام الصنع - راوی گفت از حضرت صادق سوال کردم
 دلیل بر وحدت ذات اله چیست ؟ فرمود ارتباط و اتصال تدبیر بهم
 لطیف و کفایتی که با تقدیر اله در تمام آفرینش هست دلیل بر وحدت صانع

زیرا که لو کان فیها الیهة إِلَّا الله لَفَسَدَتْ - صدق الله العظیم

بدانکه در معنی چهارم وحدت گفته میشود که از بیانات سابقه دینی که مراد

از وحدت وجود آنچهیکه جمال توهم کرده اند نیست زیرا که نتوانستند

جمع نمایند بین این جمله توحیدیہ را که حضرت صادق علیہ السلام فرموده اند

ان الجمع بلا تفرقة و تذقة و التفرقة بدون جمع تعطیل و الجمع

بینہما توحید - مرحوم حکیم عارفی در بیان حدیث فرموده

طائفة از صوفیہ هستند که قائلند که وجود حقیقت واحد است و

ندارد و تشان ندارد و آنچه ما در خارج ملاحظہ مینمائیم موصوماً

ابطال است - و این عقیده - تذقة است و فی خدا تعالی

و طایفه دیگر قائلند که ممکنات موجودات متکثره بوده، جاعل و فاعل

خارجی ندارند و وجود مطلق، متحد با آنان بلکه عین آنان است و این فهم

باطل و لازم است تعطیل است زیرا بنا بر این قول، ممکنات، معطی وجود ندارند

و نفس شیء هم، معطی و موجد خود شیء نخواهد شد که صادق آل محمد فرمود

والتفرقة بدون الجمع تعطیل پس فرمود: الجمع بینہما توحید.

ایضا از آنچه خبر داده میشود و از او اثر صادر میگردد و وجود است
و غیر او، لیس محضست و عدم صرف و باطل بالذات، و مالمین شیئی لیس
و زمانیکه نظر کنی و انبیا ممکنه خواهی یافت که ظهور آنان بوحود است
و اگر وجود نبود ظهوری نبود تا چه برسد که اثر باشد زمانیکه
تحقق پیدا کرد، تابع اوست، اثر لایق با و و میباید برای ماهیت اعتبار
یکی وجود و دیگری عدم ماهیت پس وجود میگردند محدود و مقید در این
قیود نامیده میشوند با سماء لفظیه و گفته میشود این زهین است، این آفتاب
و این خلقت است و غیر ذلك که لك حدود هم تعبیر از او میشود در کتب حکمیه
بسیار در جوامع روایات مالمایه و چون برای حضرت احدیت
نسبت آنرا داشته نشود برای او تعالی ماهیت.

در باب نفی جبریت و صورت و تشبیه مجلسی مبنی از روضه العظیم
روایت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده که مردی خدمت حضرت آمد و فرمود
اِنَّ السُّبُودَ فَرَمُودٌ نَکُوْا اَیْنَ؟ زیرا که هویت اَیْنَ الاین و نباید گفته شود
کَیْفَ و هو کَیْفَ الکیف و نباید گفته شود مَا هُوَ؟ چونکه حضرت خلقت

ماهیت فرموده است و تفسیر ماهیت در کتب قدما بلکه در روایات
زیاد است - و روایت فرمود شیخ جلیل، صدوق در تفسیر سورة قل هو الله
با سنده از وهب ابن وهب القشیری گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که از
فلسطینیها آمدند خدمت حضرت باقر و سؤالات کردند و پاسخ شنیدند تا اینکه
از الصمد پرسیدند، فرمود الصمد پنج حرف است اول الف که دلیل برانیت
او تعالی است و هو قوله عز وجل شهد الله انه لا اله الا هو و تفسیر الا هو
الله اله الخلق عن درك ما نیته و کیفیت بهجت او و هم زیرا که در کتب
کرد در مائت - ماهیت باری تعالی اله فی و تحیر - و الماهیت باسرها
ظاهرة بالوجود - پس آنها نوره الذات نیستند بلکه لیس محض ^{خالص} ظلت
نور آنان بغیر خودشان است و او وجود است و چونکه برای حضرت ماهیت
حد و نهایی نیست پس در آن حضرت ماهیت تصور دارد که مجانس مخلوقا
باشد - و در حدیث است: ربنا نوره الذات، قادر الذات، عالم ^{الذات}
و در توحید از جابر جعفی از ابی جعفر علیه السلام است که فرمود ان الله نور لا ^{ظلمة}
فیه و علم لا یمیل فیه و حق لا باطل فیه - راوی گوید من خارج ^{از} شدم

از نزد حضرت (با قرع علیه السلام) در صورتیکه اما توین اشخاص بودم بنویسید

بیان ونقل اذکار از خزنه علم الله عزوجل

بدانکه کسانیکه سعی دارند لقاء الله تعالى را و آرزو مندند رسیدن باین مرتبه

مقام عالیه - راه توسل، خواندن ادعیه امیر مودت علیه السلام ^{جمله}

مناجات حضرت امیر مومنان علی علیه السلام است که سید بن طاووس در اقبال ^{دیگران}

نقل نموده اند و این مناجات که در شهر شعبان خوانده میشود اینست:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَامْنَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَامْنَعْ بِنْدَائِي إِذَا

نَادَيْتُكَ وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ

تا میرسد اینجا که عرض میکند اَللّٰهُمَّ كَمَا لَا يَنْقُطُ عَالَمُكَ الْيَوْمَ وَانْزِلْ

أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ

فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْرَتِكَ

تا آنکه فرماید اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَنَا مُشْتَنِي الْعُقْلَةَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ

تَبَهَّتُنِي الْعَرَفَةُ بِكَرَمِ الْأَوَّلِ تا آنکه فرماید وَالْحَقُّ بِنُورِكَ

لَا يَبْجَعُ فَاكُونَ لَكَ عَارِفًا وَعَنْ سَوَالِ مُخْرِفًا وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَوِّبًا يَا ذَا الْجَلَالِ

والاحرام وصلى الله على محمد رسوله واله الطاهرين
 وردد عاء عرفه مولى الكونين حضرت ابي عبد الله الحسين سلام عليه
 ميفر مايد : اللهم توددي في الآثار يوجب بعد الزلزال فاجمعني عليك
 بخدمة توصلني اليك كيف يستدل عليك باهونه وجوده
 مفعلة اليك ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون
 هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك ومتى
 بعدت متى تكون الاثار هي التي توصل اليك بحيث عين لا تترك
 علمها رقيباً وخبرتها صفة عبدي لم تجعل له من حجبك نصيباً
 اهل امرت بالرجوع الى الآثار فارجعني اليك بكسوة الانوار ^{هذه}
 الامتصاص حتى ارجع اليك منها احكاماً خلقت اليك منها ^{هذه}
 السر عن النظر اليها ومرفوع الهممة عن الاعتماد على هذا انك على
 كل شيء قدير - اللهم هذا لي ظاهر بين يديك وهذا لي
 لا يخفى عليك وراك اطلب الوصول اليك وراك استدل عليك
 فاعلمني به وراك اليك اقمني بصدق العبودية بين يديك ^{الهي}

عَلَيْكَ الْمَخْزُونِ وَصُتِّي بِتَوَكُّلِ الْمُصُونِ إِلَهِي حَقِّقْنِي بِحَقَائِقِ
 أَهْلِ الْقُرْبِ وَأَسْأَلُكَ بِمَسَلِكِ أَهْلِ الْجَذْبِ ^{مابذ} تَا أَنْجَاكَ مِيفَرِ
 ... وَأَنْتَ اللَّهُ تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتُكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ
 وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ اسْتَوَى بِرَحْمَتِهِ فَضَادَ الْعَرْشِ غَيْبًا
 فِي ذَاتِهِ مَحَقَّتِ الْأَثَارَ بِالْأَنَارِ وَمَحَوَّتِ الْأَغْيَارَ بِمِخْطَاتِ أَفْلَاكِ
 الْأَنْوَارِ يَا مَنْ احْتَجَبَ فِي سُرَادِقَاتِ عَرْشِهِ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ ...
 بِدَائِهِ سَالِكِ سَبِيلِ لِقَاءِ دُوسْتِ عَاكِفِ حَرَمِ حَضْرَتِشْ فَتَوَانِدُشْ
 مِگَرِ آنْگِه سِرُودِ مَحَبَّتِ تَرَنَمِ کَنْدِ وَسُخْنِ سِرِّ سَوِيَا مِ دِلِ دَا زَمَرْدِ گُوشِ وَشُوشِ خُودِ
 بِنَايِدِ وَغَرِيبِ اِنِسْتِ کِه پِشَوَايَانِ نَا زَنِینِ مَعْصُومِ مَا بِاَشَارَةُ غِیْبِ اِنِ مَفْتَحِ
 جُودِ اِیَا فَنَهْ اَنْدِ وَاِنِدِ عَا هَا مِ عَالِیَةِ الْمُضَامِینِ غَنِی تَرِینِ وَاَسَاسِی تَرِینِ غَفَا
 حَقِیقِ اِ بِه مَقَرِّی وَجُودِیْدِ اِیَا دَا شَتِ مِیْدِ هِدِ - بِتَجِیْرِ قِیَاضِ لَاهِیْجِ
 بُوَمِ کُلِّ خُودِ بِجِیْنِ دَا هَمَا شَدِ ^{نخست} وَرَنِه بِلِیْلِ چِخَرِ دَا شَتِ کِلِ گِلِ کِجَا ^{ست}
 غُضْرِ اِنِسْتِ کِه دَعَا هَا وَاذْ کَا رَا ئِمَةُ اطْمَارِ عَلَیْهِمُ زَادِ رَاهِ وَقُوتِ قُوتِ دِلِ سَا ^{کَلت}
 وَاَنْجَمِلَه اِسْتِ مَنَاجَاتِ خَمْسَ عَشْرَه کِه دَرِ مَنَاجَاتِ الْخَائِفِیْنِ مِیْفَرِ مَایِدِ

وَلَيْتَنِي عَلِمْتُ اَمِنْ اَهْلِ السَّعَادَةِ جَعَلْتَنِي وَبِقُرْبِكَ وَجَوَارِكَ خَصَصْتَنِي
فَنَقَرْتُ بِذَلِكَ عَيْنِي وَتَطْمِئِنُّ لَهُ نَفْسِي الْاَنَ قَالَ اَللّٰهُمَّ لَا تُغْلِقْ
عَلَيَّ مُوَحِّدِيكَ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلَا تَجْعَلْ مُشَاوِفِكَ عَنِ النَّظَرِ اِلَى
جَمِيْلِ رُؤْيَيْكَ اَللّٰهُمَّ وَهْنِيْنَ دَرَمَنَاجَاتِ الرَّاْغِبِيْنَ مِنْكَ
اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ قَلٌّ زَادِيْ فِي السَّيْرِ اِلَيْكَ فَالْقَدْحُ حَسَنٌ طَطِيْ بِالتَّوَكُّلِ
عَلَيْكَ وَاِنْ كَانَ جُرْحِيْ قَدْ اَخَافَنِيْ مِنْ عُقُوبَتِكَ فَاِنَّ رَجَائِيْ
قَدْ اَشْعَرَنِيْ بِالْاَمْنِ مِنْ نِقْمَتِكَ الْاَنَ قَالَ وَاِنْ اَنَا مَشِيْتُ الْغَفْلَةَ
عَنِ اِلْمَسْعِدَادِ لِلْقَائِلِكَ فَقَدْ نَبَهْتَنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِكَ وَالْاِيْنِكَ
اَلْاَنَ قَالَ اَسْئَلُكَ بِسُبْحَاتِ وَجْهِكَ وَبَانْوَارِ قُدْسِكَ وَابْتِهَالِ اِلَيْكَ
بِعَوَاطِفِ رَحْمَتِكَ وَلَطَائِفِ بَرِّكَ اَنْ تُحَقِّقَ لِيْ بِمَا اَوْفَيْتَنِيْ مِنْ
مِنْ جَزِيلِ اِكْرَامِكَ وَجَمِيْلِ اِنْعَامِكَ فِي الْقُرْبَى مِنْكَ وَالْقُرْبَى
لَدَيْكَ وَالتَّمَتُّعِ بِالنَّظَرِ اِلَيْكَ وَهْنِيْنَ دَرَمَنَاجَاتِ الطَّيِّبِيْنَ مِنْكَ
اَللّٰهُمَّ اَحْمِلْنَا فِي سَفَرِنَا نَجَاتَكَ وَمَتِّعْنَا بِلَذِيْدِ مُنَاجَاةِكَ وَاَوْزِنَا
حِيَاضَ حُبِّكَ وَاَذِقْنَا حَلَاوَةَ ذِيْكَ وَقُرْبِكَ اَللّٰهُمَّ

ودر مناجات المريدين بعد از فرازها میفرماید وَلِقَاؤُكَ قُرَّةٌ
عَيْنِي وَوَصْلُكَ مِنِّي نَفْسِي وَإِلَيْكَ شَوْقِي وَفِي مَجْتَبَايَ وَطْنِي وَإِلَى
هَوَاكَ صَبَابَتِي وَرِضَاكَ بُغْيَتِي وَدُؤَيْتِكَ حَاجَتِي وَجَوَارِكَ طَلَبِي
وَعِندَكَ دَوَاءُ عِلَّتِي وَشِفَاءُ غُلَّتِي وَبَرْدُ لَوْعَتِي وَكُشْفُ كُرْبَتِي
فَكُنْ أَنفِسِي فِي وَحْشَتِي الْحَيِّ وَدَر مناجات المحبتين میفرماید
إِلَهِي مَنْ ذَاكَ اللَّهُ ذَاكَ حَلَاوَةُ مَجْتَبَايَ قَرَامَتِكَ بَدَلًا وَمَنْ
ذَاكَ اللَّهُ أَنْتَ بِقُرْبِكَ قَابِلَتِي عَنْكَ حَوْلًا إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنْ
اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَلَا يَنْفَكُ وَأَخْلَصْتَهُ لَوَدِّكَ وَمَجْتَبَايَ شَوْقَتَهُ
إِلَى لِقَائِكَ وَرَضِيَّتَهُ بِقَضَائِكَ وَمَخْنَتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ وَهَمَّكَ
ودر مناجات العارفين میفرماید : فَهَمُّ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ
يَا وَوَنَ وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ وَمِنْ جِيَاضِ
الْحُبَّةِ يَكْمُرُ الْمَلَا طِفَّةٌ يَكْرَعُونَ تَأَنُّجًا مِثْلَ مِثْرَافٍ وَتَيَقُّنَتِ
بِالْفَوْزِ وَالْفَلَاحِ أَرْوَاحُهُمْ وَفَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمُ الْحَيِّ

پس، سالک سبیل لقاء الله تعالی با این چنین مضامین، نزدیکان معنوی

بدانکه عروج انسان بمعارج عالیه ممکن نیست مگر با دو بال نظری
و عملی و این معنی آنستکه حضرت اقدس احدیت فرموده: لَيْسَ الْفَنَانُ إِلَّا مَعَى
وَأَنْ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى و آیات دیگر در این معنی و بدانکه لیس الخبر
کالمعاینه - مرتبه علم الیقین غیر از مرتبه غیر الیقین است و همچنین مرتبه
حق الیقین برتر است از دو مرتبه مذکور و هکذا...

شیخ الرئيس قدس و در آخر مخطوتم از کتاب اشارات خود فرموده است بکسیکه
دوست دارد درجات ترقی و تعالی را بشناسد باید دقت کند که اول اهل
مشاهده شده اند اهل مشافهه و محبت و پس از اهل واصلین شده اند
اهل شامعین و خواجیه نصیر طوسی قدس بدانکه کلام در درجات
فرموده بدانکه عبادت از این درجهها غیر ممکنست زیرا که عبادت موضوع غریبه
معانی که اهل لغات تغییر نموده و ضبط و ثبت شده بعد از تذکر و تفاهم تعلیم
تعلیم حاصل گشته و اما آن معانی و حقایق را که نمیرسد با شخص متعالی
انرا دانش گردد ممکن نیست برای او لفظ وضع شود فضلا آنکه از او ^{تعیین شود}
و حکما آنکه معقولات درک نمیشوند با و هم و موصومات درک نمیشوند ^{بجای}

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

در این معنی

و متخیلات درک نشوند بجزو خمس و كذلك چیزی که شأنش
آنست که درک شود بعین الیقین با علم الیقین معاینه نشود و چیزی که شأ^{نش}
آنست که درک شود بجزو الیقین با عین الیقین درک نشوند پس واجبست
بر کسی که اراده دارد این درجات را باید جدیت کند در وصول الیها
بدون آنکه آنها را با برهان ثابت نماید .

و میسر نیست وصول بلفاء الله تعالی مگر بعمل صالح و اخلاص در عبادت
هیچیک از اینها در آیات کریمه بدان اشاره شده است .

و بدانکه معرفت نفس، نردبان معرفت پروردگار است لذا فرمود من عرف
نفسه فقد عرف ربه و در خبر مرثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام کما فی
من الفيض و آخره از صادق آل محمد علیه السلام در محلی لا بن جمعه
« الصورة الانسانية اكبر حجج الله على خلقه و هي الكتاب الذي
كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمته و هي مجموع صور العالم
و هي المختصر من اللوح المحفوظ و هي الشاهد على كل غائب و هي الحقبة
على كل جاحد و هي الطريق المستقيم الى كل خير و هي الجبر المدد

بين الحق والباطل - مخفي نواز که این خبر شریف حاوی
فرانهای عمیق علمی و فلسفی در مسائل معرفت الروح اسلامی میباشد
در بیان موحوم عارف متقی حاج میرزا جواد ^{ملک} آقا
در موضع لقاء الله تعالى مشاهد در رساله نعماء الله

... ان الله انزل له عوالم ثلاثة عالم النفس والشيءادة و ^{عالم} عالم الطبيعة
وعالم الخيال والتمثال وعالم العقل والحقيقة فمن جهة انبئة الخاصة انما
بدئت من عالم الطبيعة كما في الاية الكريمة المباركة وقد خلقنا ^{انسانا}
مرجلين - صاد عالمه هذا له بالفعل وعرف نفسه حقيقة بعلما
مفكلا بل لوسم من عارف او عالم عالميه الآخرين انكره بل لو اخبر احد
بصفات عالمه العظمى لكفره وذلك لان عالمه الطبيعي له بالفعل و
عالميه الآخرين بالقوة ولم يكتشف له بالكشف التام في ^{عالم} الطبيعة
واثار من عالم المثال وشئ قليل من عالم العظمى والآن انما ^{جهة} انما هو عالمه في
اقتلاط انما العالم المتناهي و اشراق بعض انما العالم العقلي اعطاء في معرفة
عالمه الطبيعي ايضا فكيف كان انما فيه الانسان انما هو عالمه في

شأن روحاني ...

ايضا

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

عالم عقل و حقیقت ... ^{است} پر از جهت خاصه اش که ابتداء از عالم طبیعت
گرفته چون نکه در آینه گریه است : وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ، این عالم
آن آفر او ^{معه} بالفعل ، معترف نموده نفس و حقیقت خود را باین عالم بلکه
اگر بشود از عالم ^{یا عالم} آن دو عالم دیگر (از مشقت اشق این عالم)
انکار مینماید ، بلکه اگر کسی غیر دهد او را بصفات عالم عقل ، او را
تکبر مینماید ، علت تکبرش غلبی بودن - فعلیت داشتن این عالم ، و
بالقوه بودن دو عالم دیگر است ، منکشف نشد برای او ، بشناسم
مگر عالم لایس ، مادی ، جزیه مختصر و طیل از عالم عقل ، و مخفی ماند که
اصولش مختصر است به عالم عقل و آله او و شراعات با سایر ابناء بشر ،
خودش با حیوان در دو عالم دیگر - و باین سه عالم و توفیقشان
و اقصایه تلخیص بنده تصریح در دعاء سجدت نصف شعبان از رسول اکرم ^{صلی الله علیه و آله}
که فرموده است (و سجد لك سوادی و خیالی و مایضی) و با کجمله عالم ^{حق} او
عبادت از بدن آفرینانه که برای او ماده و صورت است ، عالم مثالی او ^{مست}
از عالمی که حقایقش صور عادی از مواد است ، و عالم عقلی او عبادت ^{لحمی}

که آن عالم حقیقت نفس و عقل است بدون ماده و صورت - و برای هر
 یک از اینها - لوازم و آثار خاصه است مخصوص فعلیات آنان - پس هر یک که فرد
 رفته در عالم طبیعت و واقع در گرداب دوران این عالم گشت و متحقق بآثار
 ۱- و متحرک بمحرکات عالم حقیقی شد - آثار عالم عقلی در او ضعیف شده و
 لاجرم در امور طبیعت مانند گاو جاوید هستند، ترقی ندارند و در حقیقت
 حیوانی بلکه بدتر از حیوان - روزگار میگذرانند همانند ریه که در عالم
 حرکت که کمترین یادداشت میدهد که (اولئک کالانعام بل هم اضل و
 هم الغافلون) و اما کسیکه ترقی کرد بعالم عقلی و غالب شد آثار عالم
 آثار عالم طبیعی و خیالی و حاکم در مملکت وجودش فقط عقل شد
 نمیشد، میشود موجود روحانی - حق آنکه تکامل در سیر عالم عقلا برآید
 حاصل و منکشف شود بر او حقیقت خود و نفس خود و روح خود
 زیرا نیک و بد و از او حجب ظلماتی نیست بلکه حجب نورانیت و نورانیت
 و ایشان شد آن زمان متحقق خواصه یافت (من عرف نفسه فقد عرف ربه)
 و آنکه هرگاه بماند برای تو این اجنالیات پس بصری کن تفصیل

بر عالمی از عوالم و اشتغال پیدا کن بتدبیر سفر با توکل بر ربّ حیم
و استعانت بطلب از حضرت ربوبی جلّت عظمته و توسّل بحکم
با ولیاء طاهر نشین در تمامی مشونات.

و بدانکه این عالم حسّی، عالم موب و فناء و فقد و ظلمت و جهالت
و عالم ماده و صورتیست که لاجرم دائم التّغیّر و انقسام میباشد و شعور
اشعاعی برای او نیست مگر به تبعیّت آن دو عالم دیگر و ظهورش برای
نقسط اعراض از حیث وحدت اتصالیّه اوست و اما از حیث کثرت
مقدّمی نزد فرض قسمت، پس تماماً معدوم از دیگری و مفقود از هم نسبت بحکم
جزء، پس کلّ، غائب از کلّ و معدوم از هم هستند و این معنی برای آنست که
ماده، مصحوب العدم، بلکه جوهر مظلم است زیرا که ماده فی ذاتها بالقوّه
ولیکن اصلش از عالم نور است بجهت قبول صورت نوری و نهایتاً ظلمت
و در اثر خلط نور و ظلمت و ضعف وجود احتیاج بکان پیدا کرده است.
و فی حدیث القدسی: ما نظرت الی الاجسام منذ خلقتها وهم الیّین
علومهم مختصّه بمقدار العالم و هم عن الاخره غافلون - تجاوز نمند علمشان

از محسوسات و نمیشناسند از عوالم عالیّه الا اسماء و هر زمان میشنند
حکایتی از آن عوالم، انکار کرده، عالم غیر خود را قبول ندارند.

بالجملة وطن ومرتج و مقصد آنان، این عالم محسوس است بامالوفات
مأنوسات و معلومات دنیا کار دارند و بس و لاجرم ماندگار دنیایی
خراب آبادند و اعتقادشان اینست که انفس آنان و ابدان شان همین بدن^ج
حیوانی است و همین موجودات محسوس^{جهاد} هستند که اصیل و بخود و بپایند

وَأَمَّا مَوْجُودَاتِ الْعَالَمِ دُونَكَ بِقَوْلِ وَجِيرَانِكَ - اِعْتِبَاءُ وَخِيَالُ بُوْدِ حَقِيقَتِهِ
نَدَانِدُ وَكُلَّ لَذَاتٍ دَرْهَمِينَ مَأْكُلٍ وَمَشْرَبٍ وَمَنْجَعٍ مَحْسُوسٍ وَجَاهٍ وَمَقَامٍ
دُنْيَايَسْتِ وَذِكْرِ وَفِكْرِ وَأَمَالٍ وَعُلُومٍ تَمَامًا مُتَعَلِّقٍ بِمَجْهُوسَاتِ وَأَشْ

صاحبان محسوس با همین دیناست دوستش دارند، بآن خو گرفته اند و
مشتاقند بآنچه از نعمتهای آن دسترسی ندارند ولیکن عاشقانه بد
آنچه هستند که هنوز آنرا بچنگ نیاورده اند با تمام این احوال اگر کسی

از اینان در عین اشتیاق بمعشوقات زودگذر خود - ایمان داشته باشند
و ملائک خدا و کتابها و فرستاده از طرف او فرستادگان برگزیده اش و عقاد

داشته باشد بیوم آخرت و لکن با اعتقاد راسخ که هنگام از جهنم ^{برای او} ضعیف
ذایل نگردد و از طرف عمل صالح را با ناصالح آمیخته باشد امید نجات و ^{مغفرت}
باقیت اگر چه بعد از مدت بوده باشد.

اما طایفه اولی - اشقیاء کافران هستند و در آخرت بهر جزائی ندارند
 زیرا که اهل بحیر اند و روز ستیخز آنگاه که حقایق تمیزی یابند و فروغ
 باصول خود بر میگرددند و هر چه از سنج نوراست بعالمش می پیوندند باقی
 میماند ظلماتها و نادها و بتدیل می یابد صورت هر اخلاق و افعال بسنج
 مناسب خود از مادیها و عقربها و معذب میشوند صاحبان آنها
 بهر حال چنانچه از این گروه کسی بعمل خیر نایل آید در حیات دنیا ^{خود}
 و این عمل خیر موجب شود از عذاب آتش و کمان دیگر کاستی و نقصان
 حاصل آید معذک ، چونکه ابتداء خلق انسان از ارض طبیعت است اگر چه
 از این علاقه بعد از خلق روح و عقل وی باقی مانده باشد و با آن استیسا
 والفت داشته باشد - از آن کسانی خواهد بود که اخلاذ الی الارض
 فیوم القيمة ملحق بالتجین ولیکن اگر از قید مذکور رها نه یافته باشد یعنی

در بیان افاء الله تعالی ترجمه بیاض حاج میرزا جواد ^{مکزی} (۳۹۱)

محقق با ثبات عقل و روح گشت و وجود عقل و شیکل روح گردید است
در روز قیامت با علی اعلیین ارتقاء می یابد و آنحضرت که خدای تعالی خلق
اولاً از خاک سپس مخلوقات غذا و نطفه و منی و علقه و مضغه و استخوان
و گوشت و اعطاء حیات (روح و رقاء و ارتقاء) فرموده تا وارد دنیا گردید
صغیر بوده، او را کبیر کرده آنچه زیانش میکرده و آنچه نفس را
تمیز داده و متوجه چیزهای نافع شده و از زیانها پرهیز کرده است
پس اگر اراده اش تابع اراده الله گشته بمقام رضا رسیده و این شخص دائمی در
بهشت است و لذا اسم خازن بهشت رضوان است.

در حدیث معراج حضرت العزیز میفرماید: فمن عمل برضای الله
ثلاث خصال اعرفه شکراً لا یخالطه الجهل و ذکر لا یخالطه النسیان
و محبة لا یؤثر علی محبتی محبة المخلوقین - هر کس برضای من عمل کند
سه خصال ملازمش میآید شکر که به جهل نیامیزد ذکر که بفریاد
غلو نشود و محبتی که محبت مخلوق را بر محبت من برنگزیند.

و دیگر آنکه کسی که قدرت و استطاعتش در جنب قدرت خدای مقتدر

نستقی بدانند حاصل اینکه قدرتی برای خود و بغیر خود در مقابل قدرت
مطلقه خدا قائل نشود این چنین مقام، مقام توکل است و من یتوکل
علی الله فهو حسبه - و بعد از این مراحل اگر موفق شد اعتقاد ^{قاطع}
بکند که هر چه میدانند نسبت بداننده علی الاطلاق هیچ است، این مقام
(بامقامات مذکوره) مقام وحدت و توحید است اولئک الذین انعم الله علیهم
پیرا که اراده نفس و عمل در حرکات و سکناتش از روی هوی و نفس بود
(و التی لا یبتغی بها غیره) میرسد آنگاه که بین او و مشتهیات نفسانش
جواز حاصل میشود و لاجرم صاحب چنین هوی سرانهاویه ^{میآورد}
در حالیکه در تقدیر بجزیهای اکتستی نسبت بجمع مرادات خویش میباشد
و این شأن مولانا که شأن مملوک ^{لک} بندهای به اراده در خدمت
خوبتر است که هر آن فرمان دهندگان هواهای مختلف نفسانه و بدین ^{مناسب}
رسیده شده، حاکم جهم مالکا و درگاه آبخنان و الی از توکل
خلفه و برزید بخواند و خواست برآورد و درگاه از مقام جلیل ^{توحید}
روی برگرداند و رانده میشود بواسطه درکات که در کمال لغت است و او ^{لک}

یلعنهم اللعنون الخ از قباب لقاء الله والسلوک الیه لای آیت کرده و تعال
 در سلهک مسالک طریقت، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی قدس سرای الشای
 مخفی نیندا که صدرای شیرازی قدس سره در سفر چهارم خود اشاره باین
 نشأت ثلاثه فرموده که النشأة الأولى : نشأة صورت حیة طبیعیة
 و مظهر او حواس پنجگانه ظاهره و اسم او دنیا است بر دتو و قرین که دارد
 و برای تقدیم بر دو نشأة دیگر و دنیا را عالم شهادت هم میند
 برای آنکه مشهود بحواس است و خیر و شرش بر همه مکشوف و محتاج
 نیست باین نشأة، موجود خالی از حرکت و استحال و وجود صریح و
 از وجود ماده نیست النشأة الثانیة : نشأة اشباح و غایبه
 و مظهر او حواس باطنیه و گفته میشود باو عالم الغیب و الآخرة
 در این مقابله و مقایسه با نشأة اولی و این نشأة منقسم میشود
 که آسایشگاه سعادت و جحیم که او العذاب است و عذاب و مبادی
 متفاوت در هر دو نشأة از ملکات و اخلاق فاضله و ذلیله میباشد
 النشأة الثالثة : نشأة عقول است که او المقربین و داد العقل و المعقول

و نشأت اولی و ثانی و ثالثه در این کلام

و مظهر این نشانه قوه عافله از انانیت زمانیکه عقل بالفعل گردید و او
 است مگر حیو محض و نور صرف ، نشانه اولی دارالفکره و الاستعداد
 و مزعمه برای بذور - تخم ارواح و نبات نباتات و اعتقاد است . دو
 نشانه دیگر از این نشانات ثلاثه دارالتمام و الفعلیه است که حصول ثمرات
 و حصاد - در کردن مزروعا ، کاشته شده ها میبایست و ایشان ^{ایمطرب}
 در چند مورد از اسفار اربعه خود در صفحات ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ ^{شده} جلد ۱ معروض
 میگردانند که صورت انانیت مجموع صور عالم امر و خلقت پس
 بدان ایضا زمانیکه انسان مراقب قلبش شد و حفظ کرد او را از دخول اجانب
 اغیار و ناظر گشت بحضرت پروردگار و استعبار کرد جانب حضرت را و منصرف
 تمام فکرش بحضرت جبروت ، نتیجتاً امید رخشد ملکوت سما و ارض و
 ارتقاء حاصل کند با علی علین و مصافحه کند با ملائک مقربین
 قال عز من قائل ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغفوا تنزل عليهم ^{الملائكة}
 الانخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون - نحن
 اولياؤكم في الحياه الدنيا وفي الآخرة ولكم فيها ما تشتهي أنفسكم ولكم فيها

پیش از رسول خدا آیا نفاق است آنچه که ما (۳۹۵)

مَا تَدْعُونَ ^{فَت} و در کتاب اصول کافی در تحول احوال از کتاب ایمان و کفر
از اسلام بن مستنیر عن ابي جعفر علیه السلام نقلت: قال اما اصحاب محمد
صلی الله علیه و آله قالوا يا رسول الله نخاف علينا النفاق قال فقال لم
تخافون ذلك؟ قالوا اذا كنا عندك فذكرتنا ورجعنا ^{من الدنيا} نسينا
وذهبنا حتى كافانا بين الآخرة والجنة والنار ونحن عندك فاذا
خرجنا من عندك ودخلنا هذه البيوت وشمنا الاولاد وداينا ^{العمال}
والاهل يكاد ان نحول عن التي كنا عليها عندك وحتى كافا لم تكن ^{شيء}
افتحاف علينا ان يكون ذلك نفاقا؟ فقال لهم رسول الله صلى الله عليه و آله
كلا، ان هذه خطوات الشيطان فيرجعكم في الدنيا والله لو تدومون
على الحالة التي وصفتم انفسكم بها لاصفحتم المساكنة ومشيتم على الماء ^{في}
ترجمه اجمعا اينستكه صحابه خدمت رسول اکرم عرض کردند زمانه
ما خدمت شما هستيم حالمان بکلی عوض شده، دنیا را فراموش میکنيم
و چنان ميشويم که گویا آخرت را معاینه می کنیم و زمانی که از خدمت شما
مرتخص ميشويم و داخل منازلمان میگردیم و فرزندانمان را و اهل و عیالمان ^{را}

دو بار... ضعیف شود و بحال اولان بر میگردید و میسر این چنین حال
 منافقانه باشد آیا این نفاق است؟ رسول خدا فرمود کلاً که این نفاق
 باشد بلکه وسوسه های شیطان است که شما را از حالت خلوص و وحدت
 خارج میسازد و راغب دنیا می دانی میکند و الله اگر آن حال دائماً شما
 برقرار بود با ملائکه مصافحه میکردید و روی آب راه میفرتید ^و
 و تحقیقاً در محل خود ثابت شده که نفس آدمی، مستقل و جدی از بدن ^{این}
 جسم مادی است و جوهره او، روحها و گوهر صمدی است و اصغر آنکه با ^{مل}
 معلومست که قوه غضبیه گاهی در انسان بحرکت آمده و اراده امر بر ^و
 مفسد دارد ولی این نفس انسانیت که مقادیر او را ساکت و ساکن نموده
 حارثش میباید و بلکه مانع میشود که قوه مذکور با انجام عمل زشت ^{شود}
 و این نیز آمد که برای افراد بسیار روح میدهد دلیل و حاکم است برای ^{سکند}
 قوه واجد غضب غیر از این نفس است زیرا که مانع غیر ممنوع خواهد بود ^{کشد}
 و احد، ضد خود نخواهد بود و اما قوه شهویه بعضی اوقات طغیان ^{نموده}
 می کند عمل زشت غیر عقلانی را و لیکن قوه فکریه نفس عقلانی ^{می کند}

که این شهوت را نه خطا و نابخاست و همین دلیل است بر اینکه قوه شهوتیه غیر
 از قوه فکریه عقلیه است و این نفس آنچه اینک از نور حضرت باری ^{سالت}
 زمانی که از بدن مفارقت کرد و از این قید رها شد دانا و آگاه است
 به آنچه در عالم هست و شاهد بر این مطلب، بیان افلاطون ^{الهی} است
 که میگوید فلاسفه و بزرگان دیگر فرموده اند: زمانی که نفس از عالم
 ماده خلاص شد و تجرد خود را باز یافت و متفرد شد در نظر و بحث از ^{حقایق}
 امیاء، منکشف گردد بر او غیب و آنچه که مردم بر آن جاهلند و بر آن ^{دانا}
 و فرموده است: کسیکه غرض لذت از جماع باشد و جز از لذت مأكلا و
 مشرب و منکح و محبت جاه و مقام لذت نشناسد برای او، وصول ^{به حقیقت}
 علیا میسر نیست - و توضیحا اضافه میشود که برای گرفتاران سلاسل ^{عالم}
 دنیا که التذات و شهوت حیوانی باشد و از محبت جاه و مقام و زهد ^{دانه}
 جنبه پست و جسمی حیات نفس را استماع نموده باشند و از زخارف
 دنیوی - پول و مقام و خانه ها متعدد و زوجات دائمیه و منقطعیه بهره ^{کافی}
 داشته و از معارف سطحی چند عنوانی برای فضل فروشی لاف بکنند و بزم

بیاریند برای محتمل بیشتر عوام کالایع و فرار فوت و فن و حیل و
 نیرنگ بکار ببرند تا مبادا رخنه در تأسیس اساسشان که بر مبناء
 واهی و پوچ نهاده اند ایجاد نگردد - این قبیل افراد که در حقیقت ^{لطیفه}
 بچه ناموس ^{نیزند} و موجب انحراف مجرای طبیعی سیر طبیعت نهاد عالم میگرد
 هرگز و البته که بهره از حقیقت ندارند زیرا که در حقیقتی عزیز المنال
 صاحب آن در عز متقر خود از دستیار بهیمنان و بخردان بدو است
 الحاصل افلاطون قیاس کرد قوه شهویه را برای انسان بخنزیر و قوه
 غضبیه را بکلب و قوه عقلیه را بملک و فرمود کبر که غلبه کند بر
 شهواتش و تمام همتش کامیاب از شهوت باشد ، او خنزیر است بصورت ^{انسان}
 و کسیکه غلبه کند قوه غضبش ، او بصورت انسان است و ^{معنی}
 و کسیکه غلبه کند بر او قوه عقلیه اش و بوده باشد اکثر ادبش ^{فکر}
 فکر و تمیز و معرفت حقایق و اشیا و بحث از غوامض علم برای کشف ^{حقیقت}
 او ، انسان فاضلی است قریب الشباهة بمبادی عالیه و شبیه ^{العالیه} بالبناد
 زیرا که نفس در نزد افلاطون و جماعت ارحماء حقیقت باقیه است

بعد از خرابی بدن - پس زمانی که مجرد شد و از این بدن مفارقت کرد
 در عالم عقل فوق الفلك می گردد در نور الباء عزوجل .
 و بعضی کلمات و نکات شریفه لطیفه هست که مقتبس از مشاکات^{اشیاء}
 مثل قول بعضی از آنان که گفته اند : النفس جوهرها من جوهر^{الباء}
 یعنی انما من عالم الامر الحکیم - قال عزوجل : قل الروح من امر ربي^{الله}
 و قوله و نخت فيه من روحي^{الله} و قوله رحمه الله کقیاس ضیاء شمس
 من الشمس شریف جدّ و قال الامام کثاف الحقایق ابو عبد الله جعفر بن
 محمد بن الصادق علیه السلام : ان روح المؤمن لا تشد اتصالاً بروح الله من اتصال
 شعاع الشمس بها - و قوله علیه السلام : اذا هي فارقت البدن علمت كل مفا
 العالم - قال الله تبارك و تعالی لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا
 عنك غطاءك فبصرک اليوم حیلید (ق ۴۴)

ایضاح : آنکه افلاطون قیاس فرموده قوه شهوانیه را برای انسان^{مختار}
 و خوک و دو ... کلام شریف است و از همین مود دانسته میشود حشر مردم
 نیاتشان و اینکه جزا در آخرت بنفس عملست و روایات کثیره در این باب

از آل الله وارد است و فی الحدیث قال براء بن عازب کان معاذ یجمل
جالساً قریباً من رسول الله (ص) فی منزل ابی ایوب الانصاری فقال معاذ
یا رسول الله ما معنی قول الله تعالی یوم ننفخ فی الصور فأتون افعولاً
الک فقال ۛ یا معاذ سألت عن امر عظیم من الامر ثم ارسل عینی ۛ
ثم قال الحشر عشرة اصناف من امتی استثنائاً قد یرزقهم الله من السنین
وبدل صورهم - فبعضهم علی صورة القرعة وبعضهم علی صورة الخنازیر
وبعضهم منکون ^{منکون} من فوق ووجوههم مرتجت ثم یحبون علیها
وبعضهم عی یترددون وبعضهم صمکم لایبقلون وبعضهم یمضون
السنتهم فییل القیح من افواههم لعاباً وبعضهم مقطعة ایدیهم
رجلهم وبعضهم مصلبون علی جذوع من نار وبعضهم ^{اشک} ^{والنار}
الجیف وبعضهم یلبسون حجاباً سابعاً من قطران لاذقة بحلوه
اما انما یمیک برصورت میمون محشور میشوند افراد فتنه انگیز و
مردم هستند اما انما یمیک برصورت حوک هستند مردمان حرام
خود
در بر هستند اما سران بر سر ایشان یاها در بالا رباخوانند

و اما آنکه گور محسور میشوند ظالمان هستند که در حکم تعدی میکنند
 آنهایی که گور لال حشر میشوند نسبت باعمال خود عجب بزرگ بینی دارند
 آنهایی که زبانهای خود را میچوند آنان، علماء و قضات و وعاظ هستند
 که از ایشان مخالف احوالشان بوده و اما دست و پا بریده شده
 گشته و هستند که همسایگان خود را آزار میداده اند و اما در کشیده شده
 از آتش کافی هستند که برای پریشان حالان پرونده ساخته میکرده اند و
 آنها را که آتششان از مراد بدتر محسور میشوند کافی هستند که از
 معصوات و لذات حرام ملتذ بوده عامل اعمال زشت و کما فی حق فقرا
 نمیدادند و اما کسانیکه ملقبین بحبیبه های آتشین میباشند کافی بوده اند
 که کبر و تمنا داشته اند و این روایت از رفیقین در کتب خود نوشته اند
 و در مورد بزرگوار حضرت صادق آل محمد روایت دیگری هست که فرموده اند
 این گروه در ریت مورچگان محسورند که در زیر پاها می مردم ^{میشوند} له
 فی الحدیث عنه علیکم کما تعیشون تموتون و کما تأمنون تعیشون
 آنچنانکه زندگی میکنید میمیرید و آنچنانکه میخواهید برآیند ^{میشوید}

پنجهبر اگر فرمود: در شب معراج جماعتی را دیدم از امت که لبهای آنان را
 قیچی میکنند از برادرم جبرئیل پرسیدم گفت ایشان دعاظ و علماء ^{تو} ^{میت}
 میباشدند که بگفته های خود عامل نبوده اند.

و امیر مؤمنان^{علیه السلام} در وصف علماء سوء فرموده است خالصة صورة الا^{نسان}
والقلب قلب الحيوان و فی حدیث الزیاد بن شیب عن ثامن الائمة علی بن موسی^{الرضا}
 قال: ان سرك ان تكون معنای الدرجات العلی فی الجنان فاخرن لخرتنا
 و افرح لفرجتنا و علیک بولايتنا، فلو ان رجلاً تولی خجراً ^{معه} حشره الله
 يوم القيمة - فرمود اگر دوست داری با ما باش در مقامات عالیات عیشت
 هر آنکه در حزن ما محزون و در شادی ما مسرور باش و بداند که اگر
 سنگی را دوست بداند با آن سنگ محشور میشود.

از براهین عقلیه که کمک عقلیه را مینماید اینست که اساطین و نبرگان^ن
 اهل حکمت فرمودند که حشر خلائق در آخرت بر آنحاء مختلفه است بجهت
 اختلاف اخلاق و اعمال آنان - جماعتی بعنوان وفود و مهمان محشور^{گردد}
 که خدا تعالی فرموده: يَوْمَ يَخْرُجُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا و جماعتی بتعذیب^{تعذیب}

دستگیر می حشر شان واقعت که میفرماید: ^{و یوم یحشر الله الی التار}
 فَمَهُمْ يُوزَعُونَ - ^{نصبت} حالت غلامی و بندگی و جماعتی محصور شوند ^{تفایر جزا} کبود چشم
 که فرموده: ^{رابطه} نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْفًا و جماعتی نابینا حشر شوند که فرموده
 وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى ^{است}
 و حاصل اینکه هر محصور شوند بهر منداست از نتیجه اعمال و افعال خود
 اِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا و انْ شَرًّا فَشَرًّا ^{حدیث} اخبار بحار از حضرت رضا علیه السلام ^{یقول} یقول
 لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلَبِ: ائْتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ
 لَا بِأَنْسَابِكُمْ و احبابکم قال الله تعالى فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
 يَوْمَئِذٍ وَلَا يَسْتَأْذِنُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلُحُونَ و مَنْ خَفَّتْ
 مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ^{رسول خدا} رسول خدا
 بنی عبدالمطلب فرمود: برای من از اعمالتان بگوئید نه از نسب و نساب
 زیرا که خدا فعلاً فرمود آفرمان که در صور دمیده میشود هیچ انساب ^{نسب} نیست
 هر آنکه سنجیده و کشیده شده هایش سنگین باشد دستکدار است و هر کس
 را آورد حیانتش سبک باشد، زیانکار و همیشه در آتش است.

حديث انفس اذ امام انس بن مالك عليه السلام (٢٠٤)

كثرت بها طاب ثراه عن كيل بن زياد : قال سألت مولاي امير المؤمنين
فقلت يا علي اريد ان تعرفني نفسي فقال يا كيل واتي الانفس تريد
اعرفك قلت يا مولاي وهل هي الا واحدة ؟ قال يا كيل انما هي اربعة
النامية النباتية والحية الحيوانية والناطقة القدسية والكلية
الالهية وكل واحدة من هذه خمس قوى وخاصيتان - فالنامية النباتية
لها خمس قوى : ماسكة : جاذبة : هاضمة : دافعة : مربية ولها
الزيادة والنقصان وانبعاثها من البعد والحية الحيوانية لها خمس قوى
سميع وبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصيتان الرضا والغضب وانبعاثها
من القلب والناطقة القدسية لها خمس قوى فكر وذكر وعلم وحلم
وبناقة وليس لها انبعاث وهي شبه الاشياء بالنفوس المملوكة
ولها خاصيتان التزامة والحكمة والكلية الالهية لها خمس قوى
بقاء في فنا ونعيم في شقاء وعز في ذل وفقر في غناء وصبر في بلاد
ولها خاصيتان الرضا والتسليم وهذه مبدءها من الله واليه تعود
قال الله تبارك وتعالى ونفخت فيه من روحي وقال ثم يا ايها النفس

الْمُطْمَئِنَّةِ ارجعي الى ربك راضية مرضية - در خبر مذکور در نسخ
موجوده نکات دقایق در نسخه بدلها هست که اهلس باید مراجعه ^{نند}
من کتاب غرر الذریر ^{والمهم} في حکم امير المؤمنين عليهما السلام ^{العلوي} سُئل عن العالم
فقال صورة عالية عن المواد - عالية وفي نسخة خالية عن القوة
الاستعداد، تجل لها فاشرت وطالعها بنورة فتلاآت فالقي في
في هويتها مثاله فظهر عنها افعاله وخلق الانان فانظرنا طرفة
ان ذكاهما بالعلم والعمل فقد شابهم جواهر ادايل علمها و اذا
اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد - وقد
رواه ابن شهر آشوب في الناقب .

كان في ... عن اسحاق بن عماد قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:
ان رسول الله صلى الله عليه وآله صلى بالناس الصبح فظفر الى شاب
في المسجد وهو يخفق ويهوي برأسه، مضمراً لونه قد نحف جسمه و غارت
عيناه في رأسه، فقال له رسول الله كيف أصبحت يا فلان قال أصبحت
يا رسول الله موقناً ففجّب رسول الله من قوله وقال ان لكل ^{فصل}

فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ ؟ فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ اللَّهُ أَحَرَنِي
 وَأَسْمَهُ لِي وَأَظْمَأَ هُوَ أَجْرِي فَعَزَّزَتْ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مَحْشَى
 كَاذِبٍ أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نُصِبَ لِلْحَبَابِ وَحْشَةُ الْخَلَائِقِ لَذَلِكَ
 وَأَنَا فِيهِمْ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَتَتَعَارَفُونَ
 وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَمَكِّئُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ
 مُصْطَرِّخُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ : مَعَاذَ عَبْدِ نَوَّرَ اللَّهُ قُلُوبَهُ
 بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الزَّيْرُ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ :
 أَدْعَى اللَّهُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَمْنَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ
 خَلْفَهُ يَلْبِثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غُرُوفَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْتَمِعَ مَدْبَعَةً
 تَبْعَةً نَفَرُوا وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرُ . ترجمه حضرت صادق (ع) محمد
 روزی رسول خدا فریضه صبح را با مردم ادا کرد سپس در مسجد
 بجوانه افتاد که پسکی (چرت) میزد و سرش پائین می افتاد - بوجوان
 رفت لاغر، چشمش بگودی افتاده بود - رسول خدا با او فرمود چگونه

ترجمہ حال جوانیکہ رسول خدا فرمود بدو چه یقین رسید؟ (۴۰۷)

صبح کرد؟ حالت چطور است عرض کرد یا رسول الله صبح کرده ام در حال یقین

(یقین رسیده ام) رسول خدا از جوابش تعجب فرمود: هر یقینی را حقیقت است

حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد یا رسول الله، یقین منست که مرا عرصه دار

ساخته و شبها بیدارم کرده و در روزهای هوا گرم تشنگیم بخشیده و از

دنیا و آنچه در آنست بے رغبت شده ام تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را

می بینم که برای رسیدگی بحساب خلایق برپا شده و مردم برای حساب گرد آمده اند

و گویا اهل بهشت را می نگریم که در نعمت هستند و بر کرسیها تکیه زده اند

یکدیگر را در تقارنند و اهل دوزخ را می بینم که در آنجا در عذابند و بناله فریاد

میتطلبند و گویا زبانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنین انداز است.

رسول خدا فرمود باصحاب خود که این جوان بنده است که خدای تعالی دلش را

بنور ایمان منور کرده سپس با و فرمود در آنچه که هستی لازم و پایدار باش

جوان عرض کرد یا رسول الله از خدا بخواه که شهادت را در رکاب شما بمن

روزی فرماید رسول خدا برایش دعا فرمود متی نگذشت که در جنگی در

حضور پیامبر نفر دهم بود که بشهادت رسید.

بدانکه خدایتعالی در حدیث قدسی میفرماید: لو علم المذنبون غنی
کیف اشتیاقهم وانظارهم الی توبتهم لما تواشوا الی ولقطعت اوصالهم
 - اگر کسان از من برگشته اند بدانند اشتیاق و انتظار مرا بتوبه خورشان
 هر آینه اعضاء بدنشان قطعه قطعه میشد و از شوق میمردند.

وایضا در حدیث قدسی میفرماید یا بن آدم وحقك علی انی احبک
فحقنی علیک اجتنی - ای فرزند آدم بحق تو بر من قسم که تو را دوست دارم
 پس تو را بحق خودم بر تو قسم که تو نیز مرا دوست بدار!

و بدین پیشش عیسی بن مریم فرمود: یا عیسی کما طیل النظر و احسن الطلب
و القوم لا یرجعون - ای عیسی تا که چشم براه باشم و پیر گیرم کم مردم
 بسوی من باز نگردند؟

اثنه دین، صلوات الله علیهم اجمعین در مناجاتشان چگونه ناله
 میگردند؟
 - الهی لو کان جلدی علی انتقامک و عذابک لما سئلک العفو عنی و سئلک
الصبر علیہ مقتاً علی نفسی کیف عصیتک - خدای من اگر طاقت انتقام
 عذابت را داشتی از تو مسئلت عفو نمی کردم بلکه از تو شکیبائی و صبر بخواست

میخواستم و بنفیر خود خستناکم که چرا ترا معصیت کردم.

حضرت سجاد علیه السلام میفرمود: اللهم لو بکیت علیک حتی تسقط آسفا

عینی و انتخبنت لک حتی یفطع صوته و قمت لک حتی یتبس قدمای

و کمت لک حتی تتخلع اوصالی و سجدت لک حتی تتققأ ^{اکله} قای

تراب الارض طول عمری و ذکر لک فی خلل ذلک حتی تکمل لی ^{چیت} لای

بذلک ^{من} سخطی من سبتانی - بخندم تعالی عرض میکند اینچند

اگر بمر تو آنقدر گریه کنم که مرده های چشم بریزد و آن قدر ذلالت کنم که

صدایم فرو نشیند و آنقدر در پیشگاه تو بنایتم تا هر دو پایم خشک شود

و آنقدر در کوع کنم برای تو که بند های کمرم از هم بگسلد و آنقدر سجده کنم

ترا که حدقه های چشمم از کاسه بیرون آید و در هر عمر خاک زمین بخورم

و آب گل آلود بنوشم و در خلل این حالات آنقدر ذکر تو گویم تا زبانم از

کار بیفتد هنوز استحقاق آنرا نخواهم داشت که یک گناه از گناهها

محو بفرمائی و حضرت صادق علیه السلام میفرماید:

إِذَا شَعَرَ جِلْدَكَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاكَ وَوَجَلَ قَلْبُكَ فَدُونَكَ دُونَكَ ^{فقد}

قُصِدَ قُصْدُك - میفرماید آنگاه که پوست بدنت جمع شد و پشیمانی
 اشک ریخت و قلبت طپید، پس بهوش باش، بهوش که مقصود ^{مقصود}
 سر توچه قرار گرفته است. عُدَّ إِلَى اللَّهِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 اَلَا اَتَى اللَّهَ عَبْدًا نَصَبَ فِي قَلْبِهِ نَاحِيَةً مِنَ الْحُزَنِ خَانَ اللَّهَ يَحِبُّ كُلَّ
 قُصْبٍ كَرَّ حُزْنٍ لَاقَهُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْ بَعْثٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى يَمُوتَ
 اَلَّذِي إِلَى الصَّغْرِ - از حضرت رسول اکرم در روایتی خدا تعالی
 چون مرده را دوست داشت دل و رانها را گردا از اندوه زیرا که خدا ^{قلب}
 محزون را دوست دارد و کسی که از ترس خدا گریه کند با تشنیه میروند
 و آنرا شیر و شیره شده و بامه به پستان برگردد - کنایه
 آنکه ممکن نیست او را خدا عذاب فرماید و دوی ^{در دوی} و صایاه جل جلاله ^{در دوی}
 اَيُّ عَيْسَى عَجَلٍ مِنْ عَيْنَيْكَ الذَّمُّوعُ وَمِنْ قَلْبِ الْخَشْيَةِ قَدْ بَلَغَ الْقَبُولَ
 اَلْأَمَوَاتُ فَتَادَاهُمْ بِالصَّوْتِ اَلَّذِي نَفَعَ فَلَمَّا لَمْ تَنْفَعْ مَوْعِظَتُكَ مِنْهُمْ وَ قُلْ
 اِنِّي لَاحِقٌ فِي الْآخِرِينَ يَا عَيْسَى عَجَلٍ مِنْ عَيْنَيْكَ مَدَّ الذَّمُّوعُ فَانْهَ رَحِي
 قَةَ بَلِّكَ يَا عَيْسَى اسْتَنْثَرْتُ فِي هَالِكِ الشَّيْءِ مَا تَقَى اَعْيُنَ الْمَكْرُومِينَ

واجب المضطربین و انا ارحم الراحمین - خدایتعالی بعینی ^د
 توصیه میکند ای عیسی به گاه من از چشمهایت اسک و از دلت ترس ^{بیار}
 و برگرد مردگان بایست و آنان را با صدای بلند آواز ده ، باشد که منهم خود ^{را}
 از موغله آزانان بستانم ، پس بگو من نیز همراه کاروانی که میرسد بشما ^{خواهم}
 پیوست ای عیسی از دو چشمت برای من اسکها بریز و بمن از قلبت ^{بشار}
 بامش ، ای عیسی در حالات سختی و فشار بمن پناه که من گرفتاران را ^{هم}
 و درد منندگان را میپذیرم و منم ارحم الراحمین .

وَكَانَ فَمَا وَحَى إِلَى الْكَلِيمِ : وَأَمِنْتُ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ وَكُنْ خُلُقَ الثَّوَابِ
 جدید القلب تخفی علی اهل الارض و تعرف فی اهل السماء جلیس البیت
 مصباح اللیل و ائت بین یدئ قنوت الصابرين و صبح الی من کثرة
 الذنوب صیاح المهارب من عدوه و امتعن به علی ذلک فاتی نعم العون
 و نعم الاستعان - خدای متعال بحضرت موسی و حی فرمود شہوت و
 خواسته دلت را با ترس از من بپوران ، جامه کهنه باش ، منهم نیست ^{لیکن}
 دلت (باید) تازه و نو باشد ، اهل زمین تو را نشانند ، در میان اهل ^{سم} آسمان

معروف باش که هفتین خانه ها و فروزنده شب تار و در پیشگاه من
 قنوت شکیبائی را داشته باش و از دست فراوان گناهان بچو کی که
 از دست دشمن فرار میکند بدرگاه من فریاد برآر و از من براین کار یاد
 بجوی که من ، یاور و یار دهنده خوبه میباشم .

رَوَى عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : بَعَثْتُ وَجِلَاءَ مَا أَدْرُكُ
 الْعَابِدُونَ دُرُكَ الْبَكَاءِ شَيْئًا وَاتَّقُوا لَأُنْفِي فِي الرِّقِّ الْأَعْلَى لَكُمْ قَصْرًا لَا يُشَارَكُ
 فِيهِ غَيْرُهُمْ وَكَانَ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى ﷺ وَأَبْلَكَ عَلَى نَفْسِكَ مَا دُمْتَ
 فِي الدُّنْيَا وَتَتَخَوَّفُ الْعَطْبَ وَالْمَهَالِكَ وَلَا تَغْرُبْ زِينَةَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتَهَا
 - پیغمبر اکرم فرمود : پروردگار من مرا خبر داد و فرمود :

بعثت و جلال خودم سوگند که عبادت کنندگان آنچه را که از گریه
 در نزد من بدست میآورد از هیچ چیز بدست نمی آورند و هر آینه من بر آن
 آنان در بهشت برین کاخی اختصاص میبخشم که هیچ کس در آن بجز خودشان
 شریک ندارند - و از جمله آنچه خدا تم بموسى و من فرمود این بود
 تا در دنیا هستی بحال خودت گریه کن و از مصلاکت و مهالک بترس

آرایش دنیا و زر و زیورش تو را فریب ندهد.

قال الصادق علیه السلام كل عين باكية يوم القيمة الا ثلاث عین

(۱) عین غصت عن محارم الله (۲) عین سهرت في طاعة الله (۳) عین

بکت في جوف الليل من خشية الله - فرمود: همه چشمها در روز قیامت

گریانند مگر سه چشم (۱) چشمیکه از محرم خدا پوشیده باشد (۲) چشمیکه

در اطاعت خدا شب زنده دار باشد (۳) چشمیکه در دل شب از خشیت خدا

گریه کند وعنه علیه السلام ما من شيء الا وله وزن الا الدموع

فان الفطرة منها يطفى مجاداً من النار فاذا اغرو وقت العين بماء

لم يرهق وجهه قطر ولا ذلة واذا فاضت حرمة الله على النار ولو

ان باکیا في امة لرحموا - حضرت صادق علیه السلام فرمود هر چیزی را پیه

و وزن مخصوصیست مگر اشک چشم که میقطره اشک که در یاها انباش

خاموش میاند پس هرگاه چشم پر از اشک شد آن رخسار را فروزد

خراخواهد گرفت و هرگاه اشک از چشم سر بریزد خدا تعالی آتش را

مبارک میکند و اگر کینفر در میان متی گریه کند از خشیت خدا همه آن مت مورد رحمت

قرار میگویند. روی عن معاویه بن عمار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
يقول كان في وصية رسول الله صلى الله عليه وآله قال يا علي ^{نفسك} اوصيك
بخصال فاحفظها ثم قال اللهم اعنه وعد خصالا - والله
كثرة البكاء من خشية الله يُبْنِي لك بكل دمتة الف بين في الجنة
معاوية بن عمار ان حضرت صادق (ع) نقل میکنند که فرمود در وصیت رسول خدا
بعلی (ع) که فرمود یا علی سفارشها را بشخص تو دارم رعایتشان کن و بعد
دعا فرمود بار الها کمکش کن - سفارشات را گوشه زد تا آنکه هیچ
توصیه بسیار گریستن از خشیت خدا بود آن.

روی ابو حمزه عن ابي جعفر علیه السلام ما من قطرة احب الى الله من قطرة
دموع في سواد الليل مخافة من الله لا يرايها - فرمود هیچ قطره
اشکی بهتر از گریه در قاری شب از خوف خدا نیست.

روی ابن عمیر عن رجل من اصحابه قال قال ابو عبد الله علیه السلام احب الى الله
المرءى ان عبادا لم يبتعدوا الى بشي احب الى من ثلاث خصال قال
موسى يارب ما هتن قال الله ثم يا موسى الزهد في النساء والورع عن

المعاصي والبكاء من خشية قال موسى يا رب فما لمن صنع ذا؟ فادعى الله

عز وجل اليه اما الزاهدون في الدنيا في الجنة واما البكاؤون من خشية

ففي السرفيع الاعلى لا يثار لهم فيه احد واما الورعون عن المعاصي

فاني افش الناس ولا افشهم - حضرت صادق فرمود: خداي سبحان بخوا

وحي فرستاد که بندگان من بسوی من تقرب بجهت آنکه مرا محبوبتر از سه

باشد. موسی عرض کرد پروردگار! آن سه فصلت کدامند؟ فرمود که

دین در دنیا و پرهیز از گناهان و گریه از خوف منست ^{موسی} مویشی ^{فرمود} فرمود

پروردگار! آنکه چنین کند چه پاداش دارد؟ خدا عز وجل وحی کرد زاهدان

در دنیا را پاداش بهشت است و اما کسانی که از خوف من بسیار میگیرند

بس در بالاترین مقام بهشتی هستند و هیچ با آنان در مقام شرکت ^{نشد} ^{نشد} ^{نشد}

کرد و اما آنانکه از گناهان پرهیز دارند جزا و پاداششان اینست که

مردم مورد تفتیش من قرار میگیرند ولیکن آنها را تفتیش نخواهم کرد

و في خطبة الوداع لرسول الله صلى الله عليه وآله ... وَمَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ

من خشية الله كان له بكل قطرة من دموعه مثل جبل أحد يكون في

میزانها را لاجر و کان له بكل قطرة، عین من الجنة، کان علی فتیحا
 من المذاش والقصور، ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی ^{قلب بشر}
 - رسول خدا در خطبه وداع فرمود که چشمان او از ترس خدا اشک
 گردد پاداشی که برای او منظور میشود بعوض هر قطره اشک مانند کوه
 احد در میزان عملش خواهد بود و چشمها را خواهد داشت که در
 طرف آن چشمه روان، شهرها و کاخها خواهد داشت که هیچ چشمندی
 و هیچ گوشتی نشنیده و بقلب هیچ بشری خطور نکرده است.

وعن ابی جعفر علیه السلام ان ابراهیم النبی قال للی ما العبد بل وجهه
 من الدموع من مخافتك؟ قال تعالی جزاؤه مغفرتی و رضوانی ^{لقیمه}

- امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابراهیم پیغمبر علی نبینا و علیها
 بخدای متعال عرض کرد: بار الهما چه پاداشی برای آن بنده است که از ترس ^{تو}
 صورتش از اشک تر شود؟ حضرت پروردگار فرمود: آمرزش و رضایت

من در روز قیامت « و اما فضیلت سحر خیزی و صلوة لیل »

بدانکه بیدار در ثلث آخر شب و از و نیاز با حضرت رب اقامدیت که

در آنست خیر دنیا و آخرت که برستی عقل در آن حیران است در
معانی الاخبار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت که حضرت امیر مؤمنان
فرمود: ان الله اذا رأى اهل قرية اسرفوا في المعاصي وفي ثلاثه نفر
من المؤمنين نادىهم جل جلاله يا اهل معصيتي لولا ما فيكم من المؤمنين
المتحابين بجلالي العامرین بصلواتهم ارضى وساجد المستغفرین بالاسحار
خوفاً مني لانتزلت بكم عذابي ثم لا ابالي - از امیر مؤمنان است که فرمود آنگاه
که گناهکاران در گناه زیاده روی کردند و در قریه در میان آن مسکینان
مؤمن بودند خدا می بخشید خطاب بخطاکاران میفرماید اگر برای خدا
آن مسکینان نبود که بامن راه دارند در شب زنده دار و بندگان نماز هر آنکه
بر شما عذاب نازل می کردم .

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقلست که میفرماید خدا میفرماید امور را
دوست دارد، از آنجمله دوست دارد کسی که با نماز شب شبی بگذراند.
از کتاب غایات از امام صادق علیه السلام نقلست که راوی گوید قلت له اخبرني
جعلت فداك اي ساعة يكون العبد اقرب الى الله والله منه قريب؟

قال علیه السلام اذا قام في اخر الليل والعيون هادية فيمشي الى الوضوء ثم
يحيى حتى يقوم في سجدة فيوجه وجهه الى الله ويصف قدميه
ويرفع صوته ويكبر وافتح الصلوة فقرأ اجزائه وصلى ركعتين قام
ليعيد صلوته ، ناداه مناد من عنان السماء عن عرش ^{العبدا} ايها
المناد ربّه ان البر ليس على رأسك من عنان السماء والملائكة يحيطون
بك من لدن قدميك الى عنان السماء والله ينادي عبدا لو تعلم
من تناجي اذا ما انقلبت - ^{قتر عر راط} راوی میگوید بحضرت صادق عرض کردم
خدایت شوم مرا خبر ده در چه ساعتی بنده بخدا نزدیکی میشود خدا
باو ، نزد یک است ؟ فرمود هنگامیکه در آخر شب بپای میخیزد در ^{چشمش}
هنوز خوابست ، پس بسوی وضو ساختن براه میافتد تا آنکه وضوی
کامل میسازد و بعد در نمازگاهش می ایستد و رویش را بسوی خدا میکند
قدمهایش را برای نماز صامیانه و صدایش را به ^{طلبند} الله اکبر
میکند تا نماز میخواند ، دو رکعت تمام میکند ، بعد بر میخیزد برای ادا ^م
دو رکعت دیگر نماز - آواز دهنده از سمت راست عرش از کرائه آسمان

او از می دهد ای بنده که پروردگار خویش را ندایم کنی همانا احسان
و هدیه الهی از گرانه آسمان همچنان بر سر تو افتاده میشود و
فرشتگان اطراف تو را تا آسمان فرا گرفته اند و خدای عزوجل ندا میدهد
ای بنده من اگر میدانستی با چه کسی براز و نیاز روی بر نمیگردم !!

و فرمود ابغض الخلق الى الله جيفة باللیل بطل بالنیار - بدترین مردم
جیفه و مردار شب است که در مختوابش افتاده و تنبل و بیفایده است که در روز
میگردد - قال رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود خیارکم اولى اللهی قبل
له من اولى اللهی؟ فقال هم المنهجرون باللیل والناس نيام - رسول خدا
فرمود: بهترین شما خردمندانند، عرض کردند خردمندان چه کسانی هستند
فرمود: شب زنده داران نماز شب خوان.

بحال صدوق (ره) از ابن عباس نقل شده که رسول خدا فرمود است من
الصلوة من عبدا وامة قام لله مخلصا فوضا وضوا سائغا و صلی
لله بنیة صادقة و قلب سلیم و بدن خاضع و عین دامعة جعل الله
خلفه تسعة صفوف من المکملات فی کل صف بالمشرق و الاخر بالمغرب

و تجلوا البصر - فرمود نماز شب، روشنی شخص را نیکو و خلق و خوی او را خوب و پوی و او را خوش و روزی او را زیاد و قرض او را ادا، و هم غم او را بر^ن و روشنی چشمش را زیاد میکند.

مشکوۃ الانوار از کتاب محاسن از حضرت صادق علیه السلام نقلت که
 ان الله تبارک و تعالیٰ اوحی الی نبی من انبیاء بنی اسرائیل ان اجبت
 ان تلقانی فی حظيرة القدس فکن فی الدنیا وحیداً غریباً مهموماً ^{مخزوناً}
 مستوحشاً من الناس بمنزلة الطیر اللّٰه یطیر فی الارض الففار و یأکل
 من رؤس الاشجار و یشرب من ماء العیون فاذا کان اللیل اؤکر وحده
 و استأنس بربه و استوحش من الطیور . - خدای تعالیٰ پیغمبر^{از} را
 پیامبران خود وحی میکند اگر دوست دارم مرا در جایگاه مخصوص که
 حظيرة القدس است ملاقات کنی پس در دنیا، تنها و غریب و غمناک و
 مخزون و وحشت زده از مردم باش همانند آن پرندۀ که پروازش در میان
 آب و علف است، خوراکش از شاخه درختانست و از چشمه ها آب میخورد
 چون بشد، تنها با شیافه میرود، تنها با پروردگار خود انس دارد و از پرندگان

وحشت دارد و لا جرم میگیرند و ایضاً از صادق علیه السلام روایتست که میفرماید: صَلَوةُ اللَّیْلِ مَرَصَدٌ لِلرَّبِّ وَحَبْلُ الْمَلَائِكَةِ وَسُنَّةُ الْأَنْبِيَاءِ وَنُورُ الْمَعْرِفَةِ وَاصِلُ الْإِيمَانِ وَرَاحَةُ الْأَبْدَانِ وَكَرَاهَةُ الشَّيْطَانِ وَسَلَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَأَجَابَةُ الدَّعَاءِ وَقَبُولُ الْأَعْمَالِ وَبَرَكَةٌ فِي الزَّرَقِ وَشَفِيعٌ بَيْنَ صَاحِبِهَا وَمِنْ مَلَائِكَةِ الْمَوْتِ وَسَبَّاحٌ فِي قَبْرِهِ وَفَرَشٌ تَحْتَ جَنْبِهِ وَجَوَابٌ عَلَى مَنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَمَوْزَنٌ وَزَانٌ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَإِذَا كَانَتْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَانَتْ الصَّلَاةُ ظِلًّا فَوْقَهُ وَتَاجًا عَلَى رَأْسِهِ وَحُلَاةً عَلَى بَدَنِهِ وَنُورًا يَسْعَى بَيْنَ يَدَيْهِ وَسِتْرًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ وَحِجَّةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَثَقْلًا فِي الْمِيزَانِ وَجَوَانًا عَلَى الصِّرَاطِ وَمِفْتَاحًا لِلْجَنَّةِ لِأَنَّ الصَّلَاةَ بَكِيرٌ وَتَحْمِيدٌ وَتُسْبِيحٌ وَتَجْمِيدٌ وَتَقْدِيسٌ وَتَعْظِيمٌ وَقِرَاءَةٌ وَدُعَاءٌ - فِي الْجُمْلَةِ مَعَانِي آيِنِ خَيْرِ شَرِيفِ مَعْلُومِ اسْتِ شَائِدِ احْتِجَابِ الْفَاطِ رَابِعُهُمَا لَفْظُهَا مَعْنَى كَرْدَنِ بَشَدِ وَبِهِرْ حَالِ، گرگذا کاهل بُودِ تَقْصِيرِ صَاحِبِ احْتِجَابِ اسْتِ! وایضاً در بلد الامین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: لیس من شیعتنا من لم یصل صلوٰۃ اللیل - ترک کننده نماز شب از ماست.

حدیث عنوان بصری - روایت را محدث مجلسی از شیخ ^{بها}

دایشان از شیخ محقق سعید بن ابی عبد الله مکی و ایشان از خط شیخ احمد ^{فراهی}
 نقل می نمایند از عنوان بصری که پیر مرده بوده هفتاد و ^{ساله} ^{چهار}

میگوید من سالها با مالک بن انس، انس و دفت و آمد دهم ^{مکه} هنگامی

حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بمدینه آمد من تردد را

به بیت الشرف ایشان شروع کردم و دوست داشتم همانگونه که از مالک

درس می گرفتم، از حضرت صادق هم درس یاد بگیرم تا الله روزی ^{امام}

فرمود من اوقات مستغرق ارتباط با مبدا، متعال و کارهای ضروری ^{خود}

میباشد لذا مجال پرداختن بدیگری ندارم - عنوان بصری میگوید من این

کلام ایشان غمناک شدم پیش خود گفتم اگر حضرت ایشان خیر در من ^{می بیند}

مرا چنین مع نمی کردند پس رفتم حرم مطهر رسول اکرم و دو رکعت نماز خواندم

و از حضرت رسول تقاضای میل قلبی امام را نمودم که قبلشان نسبت بمن

مهربان و مایل باشد تا از علمشان بهره مند شوم و بوسیله حضرت ^{بصر}

مستقیم بروسم سپس بخانه مراجعت کردم و دیگر نزد مالک نرفتم زیرا که ^{دلم}

از محبت آنحضرت سیراب شده بود و بجز برای نماز از خانه بیرون نمی‌رفت
تا آنکه سینه‌ام تنگ شد و لاجرم قصد زیارت ایشان نمودم، رفتم و
درب رازدم، خادم آمد از قصد پرسید گفتم برای زیارت مولایم ^{آمد}
جواب داد مشغول نمازند درنگ کن تا اجازه طلب کنم - بعد از کوتاهی
زمانه خادم آمد و گفت ادخل علی برکة الله، داخل شدم، سلام کردم
بعد از جواب سلام فرمود کینه ات چیست عرض کردم ابو عبد الله فرمود خدا
کینه ات را ثابت فرماید، بعد پرسید سؤالی داشتی؟ عرض کردم از خدای ^{متعالی}
خواستم که دل شمارا با من مهربان کند و از علما ن بهره مند فرماید.
امام فرمود ای ابا عبد الله دانشی که مخصوص ماست آموختنی نیست!!
بلکه آن توری است که خدای عزوجل در قلب هر کس که بخواهد می‌افکند
و اگر خواستی از چنین دانشی بهره مند گردی از آغاز باید حقیقت بندگی داد
جان خود پیر کنی و بابکار گرفتن آن در طلب علم باشی و از خدای ^{متعالی}
درخواست فهم کنی تا، بتو بفهماند میگوید عرض کردم ای مولای من حقیقت
بندگی در چیست؟ فرمود بندگی سه چیز است (۱) بنده باید باور کند آنچه او ^{مستجاب}

آنست از جان و مال و شئون و باو اختصاص یافته ، در حقیقت مال اوست
 پس امر نهی مولا را نسبت بمال خویش رعایت کند نه اینکه میول
 خویش را - زیرا که خودش مالک موقت و جان و مال و شئونش هم عاریه است
 (۲) آنکه بنده برای خودش تدبیر می بالاصلاً نه بنید پس ، بگانه
 مدیر و مدبر را ، خدای عزوجل بداند (۳) آنکه اوقات بنده ^{مصرف}
 مشغول انجام اوامر و ترک نواهی حضرتش بشود . ^{بدین} آنکه
 عبد هرگاه خود را مالک ندانست صرف مال در راه انجام اوامر مالک ^{حقیقی}
 برایش آسان میشود . و اگر خود را مدیر و مدبر ندانست و تابع مقدرات بود
 در پیش آمد ها ناگوار خود را نخواهد یافت و حالش ^{درد} نیکوارتر خواهد
 و اگر اوقاتش در انجام امرونی سید و مولا به خودش صرف بشود بحال
 نخواهد یافت برای ملامت و مناهی و بد دیگران رسیدن .

منها ما دوی عن الباقر علیه السلام - انه كان مثلاً الى الله تعالى الى موسى بن عمران
 : كذب من زعم انه يحبني وانه اذا جئته الليل نام عني يابن عمران
 من عينيك الدعوى ومن قلبك الخشوع ومن بدئك الخضوع ثم اعني

فی ظلم اللیل تجده قریباً مجیباً - وحی فرستاد خدایتعالی بموسی بن عمران
که دروغ میگوید آنکه میگوید خدا را دوست دارم در حالیکه شبها ^{بمخواب}
میرود و ابداً بیاد مناجات من نیست، ای موسی در خانه من باشم گریان
قلب خاشع و بدن خاضع بیا و در تاریکی شبها با من مناجات داشته باش
بدان من بتو عنایت خواهم نمود و جواب تو را خواهم داد.

روی عن النبی ان شرف المؤمن صلوة باللیل - شرف ^{مؤمن} غنمته خواندن
نماز شب است - روی اذا جمع الله الاولین والآخرین نادى مناد
لیقیم الذین تتحافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمأنینة فقیل
وهم قلیل ثم یحاسب الناس - روایت شده هنگامیکه خدای متعال
اولین و آخرین را جمع فرماید، خطاب بآنان که شبها از خواب برمیخیزند
و بآپو ر در کار خود مشغول اند و نیاز بودند و عده آنها کم بودند آنها را میفرمودند
و مورد عنایت مخصوص قرار میگیرند سپس بحساب مردم رسیدگی میشود.

وفي الصبح عنه صلی الله علیه وآله ان فی الجنة ^{سجده} یخرج منها خیل البقر مسخرة
بالیاقوت والنزیر جدد ذات اجنحة لا تروث ولا تبول، یرکبها اولیاء الله

فِطْرِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءُوا قَالَ فَيَنَادِيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَا اخْوَانَنَا
 مَا أَنْصَفْتُمُونَا تُمْرُّونَ بِنَا بَمَاذَا نَالُ عِبَادَكَ مِنْكَ هَذِهِ الْكَرَامَةُ
 الْجَمِيلَةُ دُونَ مَا فَيَنَادِيهِمْ مَلِكٌ مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ أَنْتُمْ كَانُوا يَقُولُونَ
 اللَّيْلُ وَكُنْتُمْ ثَنَاءُكُمْ دَكَانُوا يَصُومُونَ وَكُنْتُمْ تَأْكُلُونَ وَكَانُوا يَتَصَدَّقُونَ
 بِمَالِهِمْ لَوَجْهِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَخْلَوْنَ وَكَانُوا يَذْكُرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا لَا يَفْتَرُونَ
 وَكَانُوا يَبْكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَهُمْ مُشْفِقُونَ - در خبر صحیح از
 ائمه رسول کرم الله رسیده است که فرمودند در بهشت عدن ^{خشت}
 که از آن اسبان ابلق (سیاه و سفید) با زینهای از یاقوت و زبرجد
 بیرون می آیند، بال دارند، کثافت از آنها بیرون نمی آید، بول نمی کنند، اولیاً
 خدا بر آنها سوار میشوند و بهر جای بهشت که اراده کنند پرواز می نمایند
 بهشتیان ندا میکنند که شما با ما انصاف ننمودید شما صاهانیمه ^{غریز}
 و محترمانه ما، محروم هستیم، پس عرض می نمایند بحضرت پروردگار که ^{این سبب}
 عزت و حرمت چیست؟ فرشته از درون عرش آواز دهد که آنان شما
 از استراحت و خواب برمیخیزند و با حضرت پروردگار دار و نیاز دارند

و شما آنگاه در خواب بودید و آنان بعضی روزها روزه داشتند و شما
میخوردید و آنان از مالشان برای رضای خدا صدقه میدادند و شما
نمیدادید، فقط جمع مینمودید و بخل میورزیدید و آنان پیوسته
بیاد خدا ناله و زاری داشتند و سستی نمینمودند و همیشه در ترس بودند
و ایضا روایت شده ان الله كان مثانا لى الله ال داود، یا داود علیه السلام ^{اللیل}
فے دلج اللیل الی الاسحار - یا داود اذا جئت فانظر الی ارتفاع النجوم فی السماء
و سبحتی و اکثر من ذکره حتی اذکرت یا داود ان المتقین لا ینامون ^{لیس لهم}
الا بصلواتهم لے ولا یقطعون نهارهم الا بذكره یا داود ان العافین کما
اعینهم بمرود الشهر و قاموا الیهم بذلك مرضاة یا داود من یصلی باللیل
و الناس ینام یرید بذلك وجهی فانه امر ملائکته ان یتغفروا له ^{و شیئا}
الیه جنتی فیدعوا له کل رطب و یابس - یعنی ای داود بر توبه ^{استغفرا}
در تاریکی شب قاهر تمام سحر ابره داود چون تاریکی شب ترا فرا گرفت نگاه
ببالا آمدن ستارگان در آسمان بیانداز و فراوان مراد کن تا، من، بیاد تو
باشم ای داود مردان با تقوی شبهاشان را بخوابند مگر آنکه نمازشان را

خوانده باشد ، و روزهایشان را پایان نرسانند مگر بایاد من ، ای داود
 عارفان سوره بیدار شب بچشم هایتان کشیده اند و شب را در قیامند
 رضای مرا از این رهگذر طالبند ، ای داود هر کس که شب نماز گذارد
 آنگاه که مردم در خوابند و فقط بخاطر من باشد پس من بفرشتگانم دستور
 میدهم تا برای او استغفار کنند و همش من مشای گردد پس هر خوشی برای او
 رعایت کند - اذابن مسعود قال قال رسول الله ص حسب الرجل من الحیة
ان یبیت لیلہ لا یصلی فیہا رکعتین ولا یدکر الله فیہا حتی یصبح فقیل
یا رسول الله ان فلاناً نام البارحة عن وزده حتی أصبح قال ذلک
بالشیطان فی اذنه فلم یتیقظ - اذابن مسعود روایت کرده که
 فرمودند همین زیان و ضرر برای مرد کافیت که شب را صبح کند و درود
 نماز نخواند و بباد خدا نباشد پس عرض شد دیشب فلان تا صبح بخواب بود
 و ذکر و وردی که داشت از او فوت شد ، رسول خدا فرمود شیطان در گوش
 او ، بول کرد که بیدار نشد و روایت دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که
 و ما نام اللیل کلمه احد الا بالشیطان فی اذنه وجاء یوم القیمه

و ما من احد الا وله ملك يوقظه من نومه كل ليلة مرتين ، يقول
يا عبد الله اقد لتذكر ربك في الثالثة ان لم ينتبه يبوال الشيطان في اذنه
- از رسول خدا روایتست که کسی تمام شب را بخواب نمرود مگر آنکه ^{او} ملکه

را بیدار کند در دو مرتبه و گوید که بیدار شو و مشغول را از و نیاز با خا^{لق}
به نیاز باش - اگر بیدار نشد در مرتبه سوم ، شیطان در گوشش بول^{میناید}

و روایت شد : ان البيوت التي يصلي فيها بالليل ويتلى فيها القرآن تضيئ
لاهل السماء كما تضيئ الكواكب الذي لاهل الارض - یعنی خانه ها^{شما}

همان نماز شب برگزار میشود و قرآن خوانده میشود نور پاشا^{صل}رت با^{صل}
آسمان مانند ستارگان نورانی که نور میدهند با اهل زمین

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ألا ترون الى الصلّين بالليل وهم احسن الناس
وجوها لا نغم خلوا بالليل لله سبحانه ^{بهر نیت} رسول خدا میفرماید مگر ^{بینید}

نماز شب خوانان را که دارای چهره زیبا و صورت نورانی میباشند زیرا که
این گروه خلوت میکنند در شبها با پروردگار خود بصلوة لیل و خدا^{متل}

می پوشد آنان را با نور (عزت) خویش .

سئل الباقر علیه السلام عن وقت صلوة اللیل فقال هو الوقت الذي جاء
 عن رسول الله قال ان الله تعالى مناديا ينادي في السحر هل من داع ^{فاجيبه}
 هل من مستغفر فاغفر له هل من طالب فاعطيه ثم هو الوقت ^{الله}
 وعد فيه يعقوب نبيه ان يستغفر لهم وهو الوقت الذي مدح فيه
 المستغفرين بالاسحار وان صلوة اللیل في اخره افضل من اوله وهو
 وقت الاجابة والصلوة فيه هدية المؤمن الى ربه فاحسنوا ^{هدياتكم}
 الى ربكم يحسن الله جوائزكم ثم انه لا يواظب عليها الا المؤمن ^{يقين}
 - سألني از حضرت باقر علیه السلام پرسید از وقت نماز شب فرمود همان ^{تاریخ}
 رسول خداست که فرمود خدای تعالی را آواز دهند هت کبهمنگام تحریر
 آواز میدهد آیا دعا کنند هت تا اجابتش کنی آیا استغفار کنند هت
 هت تا او را پیام منم آیا طلب کنند هت تا با و عطا کنم و این گذشته ^{هست}
 استغفار حضرت یعقوب است برای پسر خود که فرمود (سو استغفرکم) پس
 هدیه های خود را نیکو کنید تا خدای تعالی نیز جایزه های شما را ^{نیکو}
 فرماید و کسی مواظب این نیکوئیها نباشد مگر مؤمن را ^{نیکو}

روایت شده اوحی الی بعض الصدیقین ان لے عباداً من عبادک یحبوننی فاجتنبهم
ویشاقون الی فاشناق الیهم ویزکروننی واذکرهم ینظرون الی وانظرو الیهم
وان حذوت طریقهم احببناک وان عدلت عنهم مقفناک قال یا رب
ما علامتهم؟ قال یراعون الظلال بالانهار کما یراعی الراعی الشفق الغنم
ویمجنون الی غروب الشمس کما یجن الطیر الی وکره عند الغروب فاذا اجتمع
اللیل واخلط الظلام وفرشت الفرش ونصبت الاسرة وخلا کل
حبیب حبیبه نصبوا الی اقدامهم وافرشوا الی وجوههم وناجوا ^{بکلامی}
تملقوا الی بانعای فبین صارخ وباك ومتأوید وشال و بین قاعد و قائم
وراکع وساجد بعینی ما یحملون من اجل وسمی ما یشکون
من جتی اول ما اعطیهم ثلاث ۱، اقدمت من نور فی قلوبهم ^{فیخرجون}
عنی کما اخبر عنهم ۲، لو كانت السموات والارض وما فیهما فی موانعهم
لاستقللتمهم ۳، اقبل بوجهی علیهم فتری من اقبلت بوجهی علیه
یعلم احد ما اريد ان اعطیه - روایت شده که خدا تعالی بیکی از
صدیقین وحی فرمود که مرا بندگانه است از جمع بندگانم که مرا دوست میدادند

من نیز آنان را دوست میدم، آنان مشتاق منند و من نیز مشتاق
 آنان هستم، آنان بیا دمنند و من بیا د آنان میباشم، آنها بمن نظر دارند
 و من نیز تو جهم با آنهاست، تو را ای سالک، اگر قدم در راه ^{نشته} آنان نهی
 تو را، (نیز) دوست خواهم داشت و اگر از آنان عدل کنی دشمن ^{مشت} خواهم
 آن سالک صدیق که این خطابات با اوست عرض کرد پروردگار ایشان
 آنان چیست؟ خطاب رسید همانگونه که یک چوپان مهریان بدینا
 گله و گوسفندان خویش است آنان نیز تمام روز را بدینال سایه افتابند
 قایم بیتد که بیایان میرسد آنها بغروب آفتاب آبخان علا نمندند که ^{میرده}
 بهنگام غروب به آشیانه خود - پس چون، شب، آنان را فرا گرفت و تاریکیها
 هم آمیخت و بسترها گسترده شد و تخت خوابها زده شد و هر دوستی با ^{دوست}
 خود خلوت کرد، آن گروه بر قدمهاشان در پیشگاه من می ایستند و ^{شان} صورتنشان
 را بسوی من فرش زمین میکنند و با کلام من بمناجات می پردازند و با ^{بها}
 عبادت خود، مرا تملق میگویند، گاهی ناله میکند و گاهی گریه و گاهی ناله
 پرورد دارند و گاهی گله و شکایت - آنان در طول شب یا نشسته اند و یا ^{ایستاده}

یا در رکوعند و یا در سجود من می بینم که آنان بخاطر من چه میکنند
و می شنوم که چه شکایتها از عشق من دارند، و من سه چیز بآنان عطا ^{مینماید}
۱) از نور خودم بقلوب آنان میاندازم که بوسیله آن از من آگاهی ^{بند} یابند
همانگونه که من از آنان آگاهم ۲) اگر آسمانها و آنچه در آنهاست ^{فران} در ^{مشق} مشق
اعمال آنان باشد من آنها را برای آنان اندک میدانم ۳) رویاروی آنها ^ک - بنظرت اگر من رویاروی کسی شوم، احدی میداند چه میخرام با و عطا ^ک
یکی از عبادت کنندگان میگوید بخواب دیدم گوئی بر کنار نهری هستم

که سنگ در آن نهر جاریست و در دو طرف آن نهر مروارید و نه های طلایی
روئیده است بناگاه کینرا دیدم که خود را باز یورها آراسته و جامه ها
از سُنَدس و حریر بسته بر تن دارند، و صورتهایشان مثل ماه میدرخشد
و میگویند سبحان المسبح بكل لسان سبحانه، سبحان الموجود في كل مكان ^{نه}
سبحان الدائم في كل الازمان سبحانه - گفتم شما چه کسانی هستید - گفتند

ذَرَانَا إِلَهَ النَّاسِ رَبِّ مُحَمَّدٍ * يقوم على الاطراف بالليل قوم
يُتَاجِرُونَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ * وتجري همول القوم والناس نوم

- یعنی خدای خلاق و پروردگار محمد، ماد برای قومی آفریده است که
 آنان شخیصانند و با خدا عزوجل در مناجات، و در حالیکه مردم بخوابند
 اشک از دیدگان آنان جاریست - گفتم خوشا بحالشان، این قوم کتب^{یاد}
 گفتند: اینان سحر خیزانند که قرآن میخوانند و خدا را در آشکار و پنهان^{یاد}
 میکنند و در اسماء استغفار مینمایند و خوب سروده قائل:
 به نیم شب که همه مست خواب^ش باشند * من و خیال تو دنا الهامی در دل^{الو}
 بدانکه شیخ بهائی رحمه الله در کتاب اربعین خود از مرحوم محقق طوسی نقل میکند
 که فرموده است: مراتب معرفت خدا تعالی در مقام تمثیل مانند معرفت
 آتش است که کمترین مرتبه آن اینست که کسی بشنود در عالم چیزی هست که
 چیزهای دیگر بکام خود میکشد و نابودش میکند و با هر چیزی که مقابل
 گردد در او اثر میگذارد و هر چند از او استفاده کنند چیزی از او کم نمیشود
 و این چنین موجود نامش آتش است - همپایه با این مقدار از معرفت^{آتش}
 در معرفت خدا تعالی، معرفت اشخاص مقلد است که دین خدا^{تصدیق}
 کرده اند بدون آنکه حجت و دلیلی داشته باشند، و بالاتر از^{این}

کسی است بدود آتش برسد و بداند که ناچار این دود، اثر چیزی باید باشد
 پر حکم کند بر وجود ذی که اثر اثری که همین دود است و همپایه اینگونه معرفت
 در شناخت حضرت حق ^{تعالی}، شناخت اهل نظر و استدلالیان است که بالاتر ^{همین}
 یقینی بوجود صانع احکم کرده اند. و بالاتر از این مرتبه کسی است که
 حرارت و گرمی آتش را بواسطه نزدیکی با آتش، احساس کند ^{آن} و روشنائی و گرمی
 بهره مند گردد، همپایه اینگونه معرفت در معرفت ^{منجلی} ^{معرفت} ^{تعالی} ^{معرفت}
 خالص است که دلهاشان بخدا مطمئن گردیده و یقین دارند بر اینکه خدا ^{تعالی}
 نور آسمانها و زمین است که با تعالی خودش را اینچنین تعریف کرده، ^{الله}
 نور السموات والأرض ^{الایه} و از این مرتبه بالاتر، رتبه کسی است که ^{همه}
 وجودش سوخته و متلاشی شده باشد و نظیر این مرتبه در معرفت ^{تعالی} ^{خدا}
 معرفت اهل شهود و فناء فی الله است که بالاترین درجه و آخرین ^{است}
 که خدای تعالی وصول بآن مرتبه و وقوف بر آن درجه را بطف و کرمش مباد
 روزی فرماید - (تمام شد کلام خواب نصیر لری)

عارف کسی است که خدای تعالی او را شاهد صفات و اسماء و افعال خود فرماید.

لکن نه بر پایه شهود بلکه از روی یقین و کیسه این چنین شهد^ع
 و اچشیده باشد و با این لذت ملتذ گردد و چنین نعمتی نصیبش باشد بفرز
 سعادت عظمی فائز آمده است و این وجدان حضرت شهود که از برای
 اهلش حاصل میشود چیزیست قابل درک و غیر قابل توصیف و آن
 طوریست و رای طور عقل که تنها با مجاهدت کشف بآن دسترسی توان یافت
 نه با مناظرات و مباحثات و گمانیکه اهل آن شهودند نمیتوانند آنچه را که در
 کرده اند برای دیگری تفسیر کنند و هیچ لذت و سرور و همپایه با آن نیست
 حضرت صادق علیه السلام (در کافیه بروایت جمیل بن مجاز) فرموده است که اگر مرد
 میدانستند چه فضیلتی در معرفت خدایتعالی هست بر آنچه دشمنان
 از سکون فانی حیات دنیا و نعمتهایش بهره مندند چشم نمیدروختند و دنیا را آن
 در نزدشان پست تر از خاک میشد که زیر پایشان لگد کوب کرده و میگذراند
 و هر آینه از معرفت خدایتعالی آنچه نعمت میدیدند و آنچه لذت میدیدند
 که یک فرد بهشتی جاودانه بنشیند با اولیاء خدایتعالی لذت میبرد ^{خبر}
 معرفت خدا عزوجل در همه انفعالات و وحشتهای مایه آرامش خاطر و در ^{تعالی}

مُصاحب و همراه و در تاریکی مایه روشنائی و در ناتوانی فیروقت

و از هر بیاض شفاست و در این موضوعات احادیثی نقل شد.

خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله پس از آنکه درباره درجات سخن میگوید:

میفرماید: بدانکه این درجات را با عبارات تعبیر نمودن امکان ندارد زیرا که

عبادات برای آنگونه معانی وضع شده که اهل لغت بتوانند آنرا

تصور نمایند و پس بخاطر بسیارند و در هنگام نیاز پیدا دارند و آنگاه در

مقام تعلیم و تعلم بواسطه آن عبادات تفاهم کنند اما آنگونه از معانی

که کسی نمیتواند بر آنها دست یابد مگر آنگاه که از ذات خویش غایب شود

تا چه برسد بقوای بدنش، برای اینگونه از معانی اصولاً وضع لفظ امکان ندارد

تا چه رسد بر آنکه از آنها عبارت را تعبیر شود و بهمانگونه که معقولات را باینها

نمیتوان درک نمود و همچنین موهومات را با خیال و مقیلات را با حواس

کردن نمیشود همچنین آنچه را که باید با عین یقین و چشم باطن دید، درکش با

با عین محسوسه امکان پذیر نیست پس کسیکه طالب آنست باید در راه رسیدن

بآن از طریق عیان بکوشد نه آنکه بخواهد بوسیله برهان آنرا بدست آورد آنها

در اینجا، نظر بسلسله موضوعات بیان شده مقتضی است رساله خلعيه
میرداماد رحمه الله تعالی را بیاوریم تا برای اهلش در رهائی از این جلا^{بند}

ورسیدن بجایی، مزید بصیرتی باشد والله المستعان علی ما تفضل

بدانکه صاحب کتاب نفیس سلافة العصر، علامه سید علیخان - صدرالدین^{مد}
صاحب ریاض التالکین در شرح صحیفه سید الشاجدین، امام المعصوم علی بن الحسین

بنیامینی مرقوم فرموده است: بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین وصلاة علی سیدنا محمد وآله الطاهرين کت

ذات یوم من ایام شهر رابعا وقد کان یوم الجمعة سادس شهر رسول الله ص

شعبان المکرم لعام ثلاث وعشرين والف من هجرته المقدسه فی بعض خانات

اذکره فی تضاعیف اذکاء واوراد باسمه الغنی فاکره یا غنی یا غنی

مشدها (مشدها ظاهر اشتباه وغلط است) بذلك عن کل شیء الا عن الثول^{غل}

فی حريم سرة والانشاء فی شعاع نوره وکان خاطفة قدسية قد ابتدأت

الی فاجتذبتنی من الوکر الجمشانی ففکرت حلق شبکه الحس وصلت^{عقد}

حبالة الطبیعة واخذت أطیر بجناح الروح فی وسط ملکوت الحقیقة

در بیان مکاشفه امیر باقر حسین ^مشهر بالد ^م (۴۳۰)

فَكَانِي قَدْ خَلَعْتُ بَدَنِي وَرَفَضْتُ عَدْلِي وَمَقَوْتُ خَلْقِي وَنَضَوْتُ حَسْبِي
وَطَوَيْتُ أَفْلَمَ الزَّمَانِ وَصِرْتُ إِلَى عَالَمِ الدَّهْرِ فَإِذَا أَنَا فِي مِصْرِ الْوُجُودِ
بِحِمَا جَمِ أُمِّ النِّظَامِ الْجُمْلِي مِنَ الْأَبْدَاعِيَّاتِ وَالتَّكْوِينِيَّاتِ وَالْأَلْمِيَّاتِ
وَالطَّبِيعِيَّاتِ وَالْقُدْسِيَّاتِ وَالْهَيُولَانِيَّاتِ وَالْدَهْرِيَّاتِ وَالزَّمْنِيَّاتِ وَأَقْوَامِ الْكُفْرِ
وَالْإِيمَانِ وَأَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ مِنَ الدَّارِجِينَ وَالْدَارِجَاتِ وَالْغَابِرِينَ وَ
الْغَابِرَاتِ وَالسَّالِفِينَ وَالسَّالِفَاتِ وَالْعَاقِقِينَ وَالْعَاقِقَاتِ فِي الْأَزَالِ وَالْإِبَادِ وَجُمْلَةِ
الْأَحَادِ بِمَجَامِعِ الْأَمْكَانِ وَذَرَاتِ عَوَالِمِ الْأَكْوَانِ بِقَضِيَّتِهَا وَقَضِيصِهَا وَصَغِيرِهَا
وَكَبِيرِهَا ثَابِتَاتِهَا وَبَائِدَاتِهَا خَالِيَاتِهَا وَآيَاتِهَا وَإِذَا الْجَمِيعُ رُقَّةٌ رُقَّةٌ
وَزُمَرَةٌ زُمَرَةٌ بِحَشْدِهِمْ قَاطِبَةٌ مَعَ مَوْلُودٍ وَجُوهٌ مَهِيَّتُهُمْ شَطْرَ بَابِهِ
سُبْحَانَهُ شَاخِصُونَ بِأَبْصَارِ آيَاتِهِمْ فَلَقَاءَ جَنَابِهِ جَلَّ سُلْطَانُهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَعْلَمُونَ وَهُمْ جَمِيعًا بِاللِّسَنَةِ فَقَرَدَ قَائِمُ الْفَاقِرِ وَاللَّيْنُ فَاقَةُ هَوَايَا تَمَامِ
الْمَالِكَةِ فِي ضَجِيجِ الصَّرَاغَةِ وَصُرَاخِ الْإِبْهَالِ ذَاكِرُوهْ وَدَاعُوهُ ^{مُسْتَعِزُّ}
وَمُنَادُوهُ يَا مَغْنَى مِنْ حَيْثُ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ قَطِيفَتُ فِي تَبِكَ
الصَّبْحَةِ الْعَقْلِيَّةِ وَالصَّرخَةِ الْغَيْبِيَّةِ ، أَخِرُ مَعْشِيًا عَلَى وَكِدَتْ

مِنْ شِدَّةِ الْوَلَةِ وَالذَّهْشِ، أَنَّى جَوْهَرِ ذَاتِي الْعَاقِلَةِ وَاعْتَبِرْ عَنْ
بَصَرِ نَفْسِي الْمَجْرَدَةِ وَأَهْأَجِرْ سَاهِرَةَ أَرْضِ الْكَوْنِ وَأَخْرِجْ عَنْ صُتْعِ
قُطْرِ الْوُجُودِ رَأْسًا إِذْ قَدْ وَدَّعْتَنِي تِلْكَ الْخَلْسَةُ الْخَالِيسَةُ شَيْقَاقُونَا
إِلَيْهَا وَخَلَقْتَنِي تِلْكَ الْخَطْفَةُ الْخَاطِفَةُ تَأْتِقَالَهُمْ وَأَعْلِيهَا فَرَجَتْ
إِلَى أَرْضِ التَّيَّارِ وَكُورَةِ الْبَوَارِ وَتُقَعَةِ الرُّورِ وَقَرِيَةِ الْعُرُورِ تَارَةً أُخْرَى
- ترجمه اجمالی: بنام خدا می بخشند مهربان - همه شایسته مخصوص خدا

پرو رو گاه جانان است و در ودا و بر سید ما محبت و خاندان پاکتر باد
در یکی از روزهای ماه جمادی و در جمعه ۱۴ شعبان که ماه شعبان ماه رسول ^{صلی الله علیه و آله}
بسال یکم هزار و بیست و سه هجری در خلوتی ضمن ايراد واذکار خود با هم
(غنی) مشغول و ذکر مقدس یا غنی یا معنی (با تشدید) تکرار می نمودم
و بحزف و رفیق در حرم سر الهی و نابود شدن در شعاع نور و از ^{حقیقت} ^{آشیانه}
غافل بودم که بناگاه جاذبه قدسی بعزت هر چه بیشتر مرا در بر و از
بدن بیرون کشید سپر حلقه های نور حواس را گسیخته و گره های ^{طبیعی} دام
باز نمودم و با بآل روح در وسط ملکوت حقیقت شروع پیروان کردم و خود را

اینچنین یافتیم که جامه تن را از قالب روح بیرون کشیده و از جایگاهش
 بدور انداخته ام و دل را صفا و جلا داده، جسد را بکناری گذاشته ام
 و کشور زمان را درهم پیچیده، بعالم دهر قدم نهاده و در آنجا دیدیم که مغزها
 متفکر مجموعه نظامات امتها از ابداعات و تکوینیات و الهیاتیات و طبیعیات
 و قدسیات و هیولانیات و دهریات و زمانیات و همه اقوام کفر و ایمان
 و قبایل جاهلیت و اسلام از مردان و زنان دوران گذشته و موجود و آینده
 و جانشینان ایشان در آزل وابد همگی، یکجا، در مصر وجود گرد آمده و همه
 احاد مجتمع امکان ویز و درشت و کوچک و بزرگ آن همه و همه دسته دسته
 گروه گروه جذب آن عالم گردیده که ماهیاتی عموم آنها رو بدرگاه خدای سبحان
 بوده، ناخود آگاه چشمتان باستان او دوخته شده که همگی بازبان فقرش ^{لینا} دیده
 هویت هلاکت را، ناله عجز و فریاد سکنت و تصرع سر داده دعا میکنند
 که حتی سبحان بفریادشان برسد و ناخود آگاه جملگی یزبان (یا غنی یا مفتی)
 میگفتند - چیزی نمائند که در آن ناله عقل و فریادهای غیبی از خوشتر ^{بش}
 بخود تر شوم و از شدت حیرت و دهشت، جوهر ذات عاقله خود را فراموش ^{کنم}

و از دیدگاه نفس مجزوم غائب گردم و از زمین پنهان و رستی هجرت نموده
و از ناحیه قطر وجود یکبار بیرون روم که ناگاه آن حالت خلصه
روحی با کمال انسی که با و داشتم مرا و دارع گفت و همنا ربانیده در
حالیکه کمال امشیان بان در من بوجود آمده بود و از فراقش متا^{ستف}
میشدم مرا، درر بود، دوباره بدریای خروشان زمین و جایگاه^{غیر} درو
فریب آباد طبیعت بازگشتم ^{است}

خوشتن آن باشد که سردلبران * گفته آید در حدیث دیگران
آفتاب کزوی این عالم فروخت * اندک گریش تاب، جمله سوت
ای برادر عزیزم، همیشه بیدار و هشیار باش، فریب زرد و زیور این عالم^{خاله}
مخور، بقدر ضرورت از کنارش گذر نما، زیرا که بیوفائی و بی صفائی دارغور
و دنیای زودگذر، عاقلان را بیدار نگه میدارد و بدانکه این چند روز عمر
برای نوع بشر، هرگز از ترش دوری از معارف یقینی را ندارد بکوش تادیرا
رضای دوست موفق باشی که کل زبان سخط او، و تمام سعادت رضا^{اوست}
بارالها قسمت میدهم بنورائیت اهل معرفت و نورانوار طیبۀ بندگان^{است}

سَيِّمَانِي اَكْرَمُ وَوَقْتُ مُعْظَمٍ وَمَيِّدَةُ مُلْكٍ وَيَا زَدَةَ فَرْزَنْدِ مَعْصُومِ
 عَلِي - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ كَمَا نَظَرَ لُطْفٌ وَغَايَتُ اِذْ مَا بَا زَيْدِ رَمِي عَوَّلِ
 مَرْكَ بَرْمَا آسَانِ بِفَرْمَانِي 'اَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ - شَيْخِ اَجَلِ شِيرَازِ نِيكُو فَرِيَا

خاک من وقت که باد شمال می بردش سوی من و شما

عمر با قیوس برفت آنچه رفت دیگرش از دست مده بر

بکه در آغوش لحظه بگذرد بر من و تو، روز و شب و

ایکه در وقت بگناه تیره شد ترسمت آئینه نگیرد صفا

زنده دل، مرده ندانم که کیست آنکه ندانم بخدای اشتغال

گر بمثل، جام جم استادی سنگ اجل بشکند چون سفال

مَالِكَ تَعْصَى وَمَنَادَةُ الْقَبُولِ مِنْ قَبْلِ الْحَقِّ يُنَادِي تَعَالَى

بنده دگر بر که کند اعتنا گر نکند بر کرم ذوالجلال

بر دل عشاق جمال شمع تلخی بجز آن با امید وصال

گر قدم هست چو مردان بود و رعیت نیست چو سعاد

رَبِّ اَعْتَى وَاَقْلُ عَثَرَةٍ اَنْتَ رَجَاءٌ وَعَلَيْكَ التَّكَا

در بیان عفتاد منقبت امیر المؤمنین علیه السلام که کسی با

ایشان در اختصاصات شرکت نداشت!

خصال صدوق (ره) حدثننا احمد بن الحسن القطان ومحمد بن احمد الساجی وعلی بن موسی

الدقاق والحسين بن ابراهيم بن هشام المكتب وعلی بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم

قالوا: حدثننا ابو العباس احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثننا بكر بن عبد الله بن جيب

قال: حدثننا تميم بن بهلول قال: حدثننا سليمان بن حكيم عن ثور بن يزيد عن مكي بن

قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام لقد علم المستحفظون من اصحاب النبي

محمد صلى الله عليه وآله انه ليس فيهم رجل له منقبة الا وقد شركته فيما وفضلته

ولي سبعون منقبة لم يشركني فيما احدهم منهم قلت يا امير المؤمنين فاخبرني

فقال عليه السلام ان اول منقبة لي اني لم اشرك بالله طرفة عين ولم اجد

اللات والعزى والثانية اني لم اشرب الخمر قط والثالثة ان

رسول الله (ص) استوهبني عن ابي في صباي وكنت اكله وشربه وموته وحده

والرابعة اني ازل الناس ايمانا واسلاما والحسبة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال

لي يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي

وَالسَّادِسَةُ: أَنِّي كُنْتُ الْخَلَائِصَ عَمْدًا بِرَسُولِ اللَّهِ، دَلِيلُهُ فِي حَقِّهِ.

وَالسَّابِعَةُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص)، أَنَا مَنِي عَلَى فَرَّاشِهِ حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ وَبَجَانِي يَبْرُدُهُ فَإِنَّمَا جَاءَ الْمُشْرِكُونَ ظَنُّونِي مُحَمَّدًا فَأَيُّقُطُونِي وَقَالُوا مَا فَعَلَ مُحَمَّدٌ؟ فَقُلْتُ ذَهَبَ فِي حَاجَتِهِ فَقَالُوا لَوْ كَانَ هَرَبَ لَهَرَبَ هَذَا مَعَهُ.

وَالثَّامِنَةُ: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: يَا عَلِيٌّ إِذَا حُشِرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ نَصَبَ لِي مِنْبَرٌ فَوْقَ مِنْبَرِ النَّبِيِّينَ وَنَصَبَ لِي مِنْبَرٌ فَوْقَ مِنْبَرِ الْوَصِيِّينَ ^{فِيهِ تَقِي عَلَيْهِ}

وَالثَّامِنَةُ: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَّمَنِي الْفَ بَابَ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلَّ بَابِ الْفَ بَابٍ وَلَمْ يَعْلَمْ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرِي.

وَالْعَاشِرَةُ: فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ يَا عَلِيٌّ لَا أُعْطَى فِي الْقِيَامَةِ إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ - وَالْحَادِيَةُ عَشْرَةٌ: فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ يَدِي فِي يَدِكَ حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ.

وَالثَّانِيَةَ عَشْرَةَ: فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ يَا عَلِيٌّ مِثْلُكَ فِي أُمَّتِي كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ دَكِيمَانِجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ عَشْرَةَ: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَمَّنِي بِعِمَامَةٍ نَفْسُهُ بَيْدَةٌ ^{دَعَا}

بدعوات النصر على أعداء الله فمنهم من باذن الله عز وجل .

وأما الرابعة عشرة : فان رسول الله ﷺ امرني ان امسح بيده على ضرع شقا

قد يبس ضرعها فقلت يا رسول الله ، بل امسح انت فقال يا علي ضراب

فعلني - فمسحت عليهما يدي فذكر علي من لبنها فسقيت رسول الله ﷺ شربة

ثم أتت عجوزة فشكت الظمأ فقال رسول الله ﷺ اني سألت الله عز وجل

ان يبارك في يدك ففعل وأما الخامسة عشرة فان رسول الله ﷺ اوصي

إلي وقال يا علي غسل غيرك ولا يواضع عورة غيرك ^{لا يلبس} فانه ان رأى احد في

غيرك ثققات عيائه ، فقلت له : كيف لي بتقليبك يا رسول الله ؟ فقال

انك متعان . فوالله ما اردت ان اقلب عضواً من اعضائه الا قلب لي

وأما السادسة عشرة فانه اردت ان أجرده فنوديت يا وصي محمد لا

تجرده فغسله والقميص عليه فلا والله الله اكرمه بالنبوة وخصه

بالرسالة ما رأيت له عورة ، خصني الله بذلك من بين اصحابي .

وأما السابعة عشرة : فان الله عز وجل زوجني ^{ابو بكر} طهنا وقد كان خطيبها

وعمر فزوجني الله من فوق سبع سماواته فقال رسول الله ﷺ صلى الله عليه وآله

هنيئاً لك يا علي فان الله عز وجل زوجك فاطمة سيدة نساء اهل الجنة
وهي بضعة مني فقلت يا رسول الله أولت منك؟ فقال يا علي وانت مني
وانا منك كميني من شمالي لا استغنى عنك في الدنيا والاخرة .

واما الثامنة عشرة : فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا علي انت صاحب
لواء الحمد في الاخرة وانت يوم القيمة اقرب الخلايق مني مجلئاً يسط لي
يسط لك فاكون في زمرة النبيين ويكون في زمرة الوصيين ويوضع
علي رأسك تاج النور والكيل للكرامة يحف بك سبعون الف ملك حتى يرفع
الله عز وجل من حباب الخلايق واما التاسعة عشر : فان رسول الله
قال : ستقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين فمن قاتلك منهم خا
لك بكل رجل منهم شفاعته في مائة الف من شيعتك فقلت يا رسول الله
فمن الناكثون؟ قال طلحة والزبير سييائناك بالحجاز وينكثانك بالعدل
فاذا فعل ذلك فخارجهما فان في قتالهما طهارة لاهل الارض - قلت فمن
القاسطون؟ قال معاوية واصحابه قلت فمن المارقون؟ قال اصحاب
ذي الشدیه وهم يمرق من الدين كما يمرق النهم من الرمية فقتلهم

فان في قتله رجلا لاهل الارض وعذابا مجالا عليهم وذخرا لدى عند الله
 عز وجل يوم القيمة واما العشرون فاتي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
 يقول لي. مثلك في امتي مثل باب حطة في بني اسرائيل فمن دخل في ذلك
 فقد دخل لباب كما امره الله عز وجل. واما الحادية والعشرون
 فاتي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول. اذا مدينة العلم علي بابها ولن تدخل
 المدينة الا من بابها ثم قال يا علي اقل سترعي ذمتي وتقاتل علي سني
 وتخالفت امتي واما الثانية والعشرون فاتي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول
 ان الله تبارك وتعالى خلق ابني الحسن والحسين من نور الفاء الميم والي
 ده ما يميزان كما يميز القرطان اذا كانا في الاذنين ونورها متضعا ^{عف}
 على نور الشهداء سبيل الف ضعف يا علي ان الله عز وجل وعده ان يكرمهما ^{كرامة}
 لا يكرم بها احدا ما خلا النبيين والمرسلين.
واما الثالثة والعشرون: فان رسول الله اعطاني خاتمه في حياته و ^{در}
 مصطفاه رقلته سيفه واصحابه كلهم حضور وعي العباد ^{فخصني}
 الله عز وجل به بذلك دونهم واما الرابعة والعشرون فان الله عز وجل

انزل على رسوله يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يديه
بخونكم صدقة ^{الله} فكان لي دينار فبعته عشرة دراهم فكنت اذا ناجيتم رسول
أصدق ذلك بدهم والله ما فعل هذا احد من اصحابه قبلي ولا بعد
فاتول الله ثم ^{الله} اشفقت ان تقدموا بين يدي بخونكم صدقات فاذا لم تفعلوا
وتاب الله عليكم ^{الله} فهل تكون التوبة الا من ذنب كان ؟

واما الخامسة والعشرون : فانه سمعت رسول الله يقول : الجنة محرومة
الانبياء حتى ادخلها انا وهي محرومة على الاوصياء حتى تدخلها انت يا علي
ان الله تبارك وتعالى بشرني فيك بشيء لم يبشر به انبياء قبله بشرني بانك
سيد الاوصياء وان ابنك الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة يوم القيمة
واما السادسة والعشرون : فان جعفر اخي الطيار في الجنة مع الملائكة
الذين بالجناحين من دبر وياقوت وزبرجد ^{الله} واما السابعة والعشرون :
فعني خنزة سيد الشهداء في الجنة ^{الله} واما الثامنة والعشرون : فان رسول
قال : ان الله تبارك وتعالى وعدني فيك وعدا لن يخلفه جعلني نبيا
وجعلك وصيا وستلقى من امتي من بعد ما لقي موسى من فرعون فاصبر ^{الله} احتب

حتى ثلثاني فاولي من والاك واعادي من عاداك .

واما التاسعة والعشرون: فانه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا علي

انت صاحب الخوض لا يملكه غيرك وسيأتيك قوم فيستقونك فقل لا

ولا مثل ذرة، فينصرفون مسودة وجوههم وسترديك شيعتي وشيعتك

فقل: رواء رواء مرويين خيروون مبيضة وجوههم .

واما الثلاثون: فانه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: يحشر امة ^{القيامة} يوم

على خمس رايات فاول راية ترد على راية فرعون هذه الامة وهو ^{معاوية}

والثانية مع سامرة هذه الامة وهو عمرو بن العاص والثالثة مع جاثليق

هذه الامة وهو ابو موسى اشعري والرابعة مع ابي الاعور التلي د

اما الخامسة فمعك يا علي تحبها المؤمنون وانت امامهم . ثم يقول ^{الله}

تبارك وتعالى للاربعة: ارجعوا وراءكم فالتمسوا نورا فضرب بينهم بسور

له باب، باطنه فيه الرحمة وهم شيعتي ومن والاني وقابل معي الفتنة

الباغية والناكبة عن الصراط، وباب الرحمة وهم شيعتي فيناد ^{هو لا}

الما كن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم وتربصتم واربتتم عزتكم

الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغُتِرَ كُمُ بِأَلْفِهِ الْغُرُورُ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ
وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا دِيَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبُشِّرِ الْمَصِيرَ ثُمَّ تَرَدُّ أُمَّتِي
وَشَيْعَتِي فَيُرَوْنَ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِيَدِهِ عَصَا عِصَى طَرْدِهَا
أَعْدَائِي طَرْدَ غَرِيبَةِ الْأَجَلِ وَأَمَّا الْحَادِيَةُ وَالْثَلَاثُونَ : فَأَنِّي سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : لَوْ أَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يَكُنْ فِيكَ الْغَالُونَ مِنْ أُمَّتِي مَا فَالَتِ النَّصَائِي
فِي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقِمْتَ فِيكَ قَوْلًا لَا تَقْرَبُ بِمَلَأَ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا
الْتَرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَسْتَشْفِعُونَ بِهِ . وَأَمَّا الثَّانِيَةُ وَالْثَلَاثُونَ
فَأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَرَنِي بِالرُّعْبِ
فَسَأَلْتُهُ أَنْ تَنْصُرَ بِمِثْلِهِ فَجَعَلَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ الَّذِي جَعَلَ لِي .
وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ وَالْثَلَاثُونَ : فَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْتَفَمَ أَذْنِي وَعَلِمَنِي مَا كَانُ
وَمَا يَكُونُ الْيَوْمَ الْقِيَامَةِ فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ إِلَيَّ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ .
وَأَمَّا الرَّابِعَةُ وَالْثَلَاثُونَ : فَإِنَّ النَّصَائِي أَدْعَوُا أَمْرًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
فِيهِ ، فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ

فجعل الجنة الله على الكاذبين فكانت نفسى رسول الله صلى الله عليه وآله والنساء طمنا سلام الله عليهما والابناء المحسن والحسين ثم ندب القوم فسالوا رسول الله عن الاعفاء فاعفاهم والله انزل التوراة على موسى والفرقان على محمد لو باهلونا المسخو اقرده وخنازير.

واما الخامسة والثلاثون فان رسول الله وجهنى يوم بدر فقال

اثنى بكف حصيات مجموعة في مكان واحد فاخذتها ثم شممتها فاذا

هي طيبة تفوح منها رائحة المسك فائتته بها فرجى بها وجوه المشركين

وتلك الحصيات اربع منها كن من الفردوس وحصاة من المشرق وحصاة

من المغرب وحصاة من تحت العرش مع كل حصاة مائة الف ملك

مدد لنا لم يكرم الله عز وجل بهذه الفضيلة احدا قبل ولا بعد

واما السادسة والثلاثون فاني سمعت رسول الله يقول لفلانك

انه اشقى من ثمود ومن عاقر الناقة وان عرش الرحمن ليعتر لفلانك

فاشرياعلى فانك في زمرة الصديقين والشهداء والصالحين

واما السابعة والثلاثون فان الله تبارك وتعالى قد حصنى ^{اصحاب} من بين

محمد صلی الله علیه وآله بعلم الناسخ والمنسوخ والحکم والمصابه والخام والعا
وذلك تمام الله به علي وعلى رسوله وقال لي الرسول (ص) يا علي
ان الله عز وجل امرني ان اذنيك ولا اقصيك واعلمك ولا اجفول و
حق علي ان اطيع ربي وحق عليك ان تعي .

واما الثامنة والعشرون : فان رسول الله (ص) بعثني بعثا ودعالي بدعوات
واطلعتني على ما يجرى بعده . فحزن لذلك بعض اصحابه قال لو قدر محمد ان
يجعل ابن عمه نبيا لجعله فشرقي الله عز وجل بالاطلاع على ذلك على لسان^{بيته}
واما التاسعة والثلاثون : فاني سمعت رسول الله (ص) يقول كذب
من عزم الله ينجني ويبغض عليا لا يجتمع جني وجبه الا في قلب مؤمن
ان الله عز وجل جعل اهل جني وجبك يا علي في اول زمرة السابقين^{الحسنه} الى الله
وجعل اهل بغضي وبغضك في اول زمرة الضالين من امتي الى النار .

واما الاربعون : فان رسول الله (ص) وجهني في بعض الغزوات الى ركي
فاذا لير فيه ماء فرجعت اليه فاخبرته فقال اطين ؟ قلت نعم فقال انتني
منه . فانيث منه بطين ، فتكلم فيه ثم قال القه الركي فالقيته فاذا^{البناء}

قد نبع حتى امتلاً جواب الركن فجت اليه فاخبرته فقال يا علي وفقت يا علي
 وبركتك نبع الماء فهذه المنقبة خاصة بي من دون اصحاب النبي ص
 واما الحادية والاربعون : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله ابشر يا علي فان
 جبرئيل اذاني فقال يا محمد ان الله تبارك وتعالى نظر الى اصحابك فوجد
 ابن عمك وخشاك على ابنتك فاطمة ، خير اصحابك فجعله وصي و
 المؤدى عند واما الثانية والاربعون : فاني سمعت رسول الله ص
 يقول : ابشر يا علي فان منزلك في الجنة مواجبه منزلي وانت معي في الرقي
 الاعلى في اعلى عليتين . قلت : يا رسول الله وما اعلى عليتون ؟ فقال
 قبته من درة بيضاء لهما سبعون الف مصراع مسكن لي ولك يا علي
 واما الثالثة والاربعون فان رسول الله ص قال : ان الله عز وجل رسخ
 جتي في قلوب المؤمنين وكذلك رسخ حبك يا علي في قلوب المؤمنين
 ورسخ بغضي وبغضك في قلوب المنافقين فلا يحبك الا مؤمنين
 ولا يبغضك الا منافق كافر واما الرابعة والاربعون فانه سمعت
 رسول الله ص يقول لن يبغضك من العرب الا دعي ولا من العجم الا شيعي

ولامن النساء الأسفلقية - ^{فيكون رزقك من غير} وأما الخامسة والأربعون ^{فان رسول الله}

صلى الله عليه وآله دعا في وادعاه وانا رمد العين فقل في عيني وقال : اللهم اجعل حرها

في بردها وبردها في حرها ، فوالله ما اشتكت عينه الى هذه الساعة

وأما السادسة والأربعون : فان رسول الله صلى الله عليه وآله امر اصحابه وعمومته

بسد الابواب وفتح بابي بامر الله عز وجل فليس لاحد منقبته مثل منقبتي

وأما السابعة والأربعون : امرني في وصيته بقضاء ديونه وعدااته ،

فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله ، قد علمت انه ليس عندك مال فقال ^{الله} : سيعينك الله

فما اردت امر من قضاء ديونه وعداته الا يسره الله لي حتى قضيت

ديونه وعداته واحصيت ذلك فبلغ ثمانين الفا وبقي بقية اوصيت

الحسن ان يقضيها وأما الثامنة والأربعون : فان رسول الله صلى الله عليه وآله

اتاني في منزلي ولم يكن طعنا منذ ثلاثة ايام فقال يا علي هل عندك

من شيء ؟ فقلت والله اكرمك بالكرامة واصطفاك بالرسالة ما

طعمت وزوجتي وابناي منذ ثلاثة ايام ، فقال النبي صلى الله عليه وآله ^{طمة} يا فافا

ادخلي البيت وانظري هل تجدين شيئا ؟ فقالت خرجت الساعة ^{فقلت}

یا رسول الله ادخله أنا؟ فقال ادخل باسم الله فدخلت فاذا أنا ^{بطبق}
 موضوع عليه رطب من تمر وجفنة من ثريد فحملتها إلى رسول الله
 فقال يا علي رأيت الرسول الله يحمل هذا الطعام؟ فقلت نعم!
 فقال صفه لي، فقلت: من بين احمر واخضر واصفر فقال تلك
 خطط جناح جبرئيل عليه السلام مَكَلَّة بالدهن والياقوت، فاكلنا من
 الثريد حتى شبعنا فما دأى الاخذش ايدينا واصابعنا فخصني الله عز وجل
 بذلك من بين اصحابه واما التاسعة والعشرون: فان الله تبارك وتعالى
 خص نبيه بالنبوة وخصني النبي بالوصية فمن اجبني فهو سعيد
 يحشر في زمرة الانبياء واما الخمسون: فان رسول الله بعث ببراءة
 مع ابي بكر فلما مضى اتي جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد لا يؤدى عنك
 الا انت أو رجل منك فوجهني على ناخته العضباء فلحقته ^{الحليفة} بنده
 فاخذتني امته فخصني الله عز وجل بذلك واما الحادية والستون
 فان رسول الله صلى الله عليه وآله اقامني للناس كافة يوم غدیر خم فقال:
 من كنت مولاه فعلي مولاه فبعدا وسحقا للقرم الظالمين.

وَأَمَّا الثَّامِنَةُ وَالْخَمْسُونَ : فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : يَا عَلِيُّ
 أَلَا أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ عَلَّمْنِيهِنَّ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟ فَقُلْتُ بَلَى ، قَالَ ^{قل}
 يَا رَازِقَ الْمُقْتَلِينَ وَيَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ وَيَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَيَا ^{البصر}
 النَّاطِرِينَ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَرْحَمَنِي وَأَمْرِقَنِي .

وَأَمَّا الثَّالِثَةُ وَالْخَمْسُونَ : فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَ الْقَائِمِ ، يَقْتُلُ مَبْغُضِينَ وَلَا يَقْبَلُ ^{الحزبه}
 وَيَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَالْأَصْنَامَ وَيَضَعُ الْحَرْبَ أَوْزَارَهَا وَيَدْعُو إِلَى اخْتِذَاكَ ^{فيقسم}
 بِالسُّوِّيَّةِ وَيَعْدِلُ فِي الرِّجْمَةِ . وَأَمَّا الرَّابِعَةُ وَالْخَمْسُونَ : فَإِنِّي ^{الله} ^{رسول} سَمِعْتُ

يَقُولُ يَا عَلِيُّ سَيُلْغِيَنَّ بَنُو امِيَّةٍ وَيَرْدُ عَلَيْهِمْ مَلِكٌ بِكُلِّ لَعْنَةٍ أَلْفَ لَعْنَةٍ
 فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَعْنَهُمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَأَمَّا الْخَامِسَةُ وَالْخَمْسُونَ فَإِنَّ رَسُولَ ^{الله}
 قَالَ : سَيَفْتَنَنَّ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي فَيَقُولُونَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى ^{عليه}
 لَمْ يَخْلَفْ شَيْئًا فَمَاذَا أَوْصَى عَلِيًّا ؟ أَوَلَيْسَ كِتَابُ رَبِّي أَفْضَلُ الْأَشْيَاءِ بَعْدَ
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟ وَاللَّهِ بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَنْ لَمْ تَجْمَعُهُ بَاتِقَانِ لَمْ يَجْمَعْ أَبَدًا
 فُحْصَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ مِنْ دُونِ الصَّحَابَةِ .

در بیان هفتاد منقبت علی بن ابیطالب علیه السلام (۳۵۹)

وَأَمَّا السَّادِسَةُ وَالْخَمْسُونَ فَإِنَّ اللَّهَ بَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّنِي بِمَا خَصَّنِي بِهِ

أَوْلِيَائِهِ وَأَهْلَ طَاعَتِهِ وَجَعَلَنِي وَارِثَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَاءِ

سَاءِهِ وَمَنْ سَرَّهُ سَرَّهُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ خَوَالِدِيْنَهُ وَأَمَّا السَّابِعَةُ ^{الْخَمْسُونَ}

فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْغَزَوَاتِ فَقَدَّ الْمَاءَ فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ قُمْ إِلَى

هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَقُلْ إِنَّا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ أَنْفِرْ لِي مَاءَ فَوَاللَّهِ أَكْرَمُهُ

بِالنَّبُوءَةِ لَقَدْ ابْلَغْتُمَا الرِّسَالَةَ فَاطْلُعَ مِنْهَا مِثْلُ ثَدْيِ الْبَقَرِ فَسَالَ مِنْ كُلِّ

ثَدْيٍ مِنْهَا مَاءٌ فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ اسْرَعْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ:

انْطَلِقْ يَا عَلِيُّ فَخُذْ مِنَ الْمَاءِ وَجَاءَ الْقَوْمُ حَتَّى مَلَأُوا قَرَبِهِمْ وَأَدْوَانَهُمْ وَسَقَوْا

دَوَابَّهُمْ وَشَرَبُوا وَتَوَضَّؤُوا، فَخَصَّنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ مِنْ دُونِ الصَّغَابَةِ

وَأَمَّا الثَّامِنَةُ وَالْخَمْسُونَ: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ

وَقَدْ نَفَدَ الْمَاءُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ انْثَنِي بِتَوْرٍ فَأَثَيْتُهُ بِهِ فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى

وَيَدِي مَعَهَا فِي التَّوْرِ فَقَالَ انْبِعْ فَنَبِغَ الْمَاءُ مِنْ بَيْنِ اصْأَيْسِنَا.

وَأَمَّا النَّاسِعَةُ وَالْخَمْسُونَ: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَّهَنِي إِلَى الْخَيْبَرِ فَلَمَّا

أَثَيْتُهُ وَجَدْتُ الْبَابَ مُغْلَقًا فَرَعَزَعْتُهُ سِدْرًا فَمَلَأْتُهُ وَرَمَيْتُ بِهِ

اربعین خطوة ، فدخلت فبرز الى مرحب فحمل علي وحملت عليه
وسقيت الارض من دمه وقد كان وجهه وجعا وجلين من اصحابه فرجبا ^{منكسفين}
واما الستون ؛ فاتي قتل عمرو بن عبد ود وكان يعد بالف رجل .

واما الحادية والستون فانه سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول :
مثلك امي مثل قل هو الله احد - فمن احبك بقلبه فكأنما قرأ ثلث القرآن
ومن احبك بقلبه واعانك بلسانه فكأنما قرأ ثلثي القرآن ومن احبك ^{بقلبه}
واعانك بلسانه ونصرك بيده فكأنما قرأ القرآن كله .

واما الثانية والستون ؛ فانه كنت مع رسول الله ﷺ في جميع الموا ^{طن}
والحروب وكانت رايته معي ^{الزحف} واما الثالثة والستون ؛ فانه لما فر من
قط ولم يبارز في احد الا سقيت الارض من دمه واما الرابعة والستون

فان رسول الله ﷺ اتى بطير مشوي من الجنة فدعا الله عز وجل ان ^{عليه} يخل
احب خلفه فوفقني الله للدخول عليه حتى اكلت معه من ذلك الطير
واما الخامسة والستون ؛ فاتي كنت اصلي في المسجد فجاء سائل وسئل وانا
داكع فناولته خاتمي من اصبعي فانزل الله تبارك وتعالى في : انما وليكم

الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم
واکعون » واما السادسة والستون : فان الله تبارک وتعالی رد علی^{الشمس}

مرتین ولم یرد بها علی احد من امته محمد صلی الله علیه و آله غیره .

واما السابعة والستون : فان رسول الله ص ان ادعی بامرة المؤمنین حیاته

وبعد موته ولم یطلق ذلك لاحد غیره واما الثامنة والستون : فان

رسول الله ص قال یا علی اذا کان يوم القيامة نادی مناد من بطن

العرش : این سید الانبیاء ، فاقوم ثم ینادی این سید الاوصیاء : فقمر

ویأینفی رضوان بمفاتح الجنة ویأینفی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله

جل جلاله امرنا ان ندفعها الیک ونأمرک ان تدفعها الی علی بن ابیطالب

فتكون یا علی قیم الجنة والنار واما التاسعة والستون : فاتی

رسول الله ص لولاک ما عرف المنافقون من المؤمنین .

واما السبعون : فان رسول الله ص نام ونومنی وزوجتی فاطمة وانی

الحسن والحین والقی علینا عباة قطوانیه فانزل الله تبارک وتعالی فینا

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً

وقال جبرئیل انا منکم یا محمد ، فکان ساد سنأ جبرئیل علیه السلام

ترجمه هفتاد منقبت علی علیه السلام

(۱) روای گوید: امیر مؤمنان علی (ع)، فرمود از اصحاب رسول خدا (ص)

که اینک مطالب را بخاطر دارند میدانند که در میان آنان کسی نیست که دارم

منقبتی باشد مگر اینک با او، من شریک بوده و برتر می داشتم و لیکن هفتاد

منقبت مراست که هیچیک از آنان در آن شریکی نیست عرض کردم یا علی مرا از

آن منقبتها آگاه گردان ؟ فرمود: نخستین من اینست که:

نبرد کردم

یک چشم بهم زدن برای خدا شریک نگرفتم و (دو بیت) لات و عزیز را

دوم اینک هرگز خستر (مکر) نخوردم . سوم اینک رسول خدا (ص) مرا

در کودکی از پیرم باز گرفت و من از همان ایام شریک خورد و خوراک و

و مصیبت آنحضرت بودم . چهارم اینک من اولین کسی هستم که ایمان آوردم

و اسلام قبول کردم . پنجم اینک رسول خدا (ص) فرمود یا علی تو من از من بجای

هارون هستی از موسی ، الا اینک پس از من پیغمبری نیست ششم اینک من

آخرین کسی بودم که از رسول خدا (ص) جدا شدم و او را در میان قبر سرزیر کردم .

هفتم اینکه : رسول خدا را در بستر خود خوابانید و هنگامیکه عازم غار بود
رواندازش را بروی من خود انداخت . وقتی که مشرکان آمدند و پنداشتند که
محمد، بیدارم کردند چون دیدند منم بیکدیگر ^{گفتند} اگر گرنجید بود این را با خود
برده بود هشتم اینکه رسول خدا را فرار باب مر از دانش یاد داد که از هر باب
فرار باب گشوده میشد و بجز من هیچکس چنین ابواب تعلیمی نیاموخت .
نهم اینکه رسول خدا فرمود یا علی چون خداوند تعالی اولین و آخرین را محشور فرما
منبری نصب کند برای من بالاترین منبرهای پیامبران و منبری برای تو برتر از
منابر تمام اوصیاء که در روی آن قرار گیرند دهم اینکه شنیدم رسول خدا فرمود
یا علی در قیامت چیزی بمن داده نمیشود مگر مانند آن را برای تو در خواست کرده ام
یازدهم اینکه شنیدم رسول خدا فرمود یا علی تو برادر من هستی و من برادر تو
، دست تو میان دست من خواهد بود تا داخل بهشت شوی .
دوازدهم اینکه شنیدم رسول خدا فرمود یا علی مثل تو در میان امت من
کشتی نوح است که هر کس سوارش شد از غرق شدن نجات یافت و هر کس از آن
روی بر تافت غرق شد سیزدهم اینکه رسول خدا را عمامه خود را بآباد ^{نخوش}

بر سر من نہاد و دعا فرمود کہ بردشمنان پیروز گردم پس من باذن خدا بر
 آنها غلبہ کردم چهار دہم اینکه رسول خدا بمن دستور دے کہ دست بپستان تو ^{بکشید}
 کہ شیرش خشک شدہ بود گفتم یا رسول اللہ شما دست بکشید فرمود یا ^{علی}
 کار تو کار من است، پس دست بر پستان آن گوسفند ^{بکشید} شیرش جوشید گرفت
 جرعه بر رسول اللہ دادم، پس پیرہ زنی آمد کہ از تشنگی شکایت داشت، او را
 از آن شیر نوشانیدم، سیراب شد، پس رسول خدا فرمود: من از خدای عزوجل
 درخواست کردہ ام کہ دست تو را مبارک گرداند و خدا این چنین فرمودہ است.
پانزدہم اینکه رسول خدا وصیت فرمود بمن کہ یا علی تو بمن غسل دے و تو تکفیم ^{کن}
 جز تو هیچکس نباید این کار را بکند اگر کسی جز تو ہمہ اعضا مرا ببیند ^{دید}
 چشمش از دست میدہد عرض کردم بہ تنہائے چگونه از عہد ^{برایم} اینکار
 فرمود، کمک کردہ میشود پس بخدا سوگند این چنین شد.

شانزدہم اینکه چون خواستم بدن پیغمبر را برونہ کنم ہاتقی ندا در داد کہ ای ^{پیامبر} صقی
 او را برونہ مکن همچنان با پیرا ہش غسل دے بان خدا کہ او را بہ نبوت ^{گراشت}
 و برسالت مخصوص فرمود: من از ناف تا ران آنحضرت ندیدم و خدا مرا باین ^{وقت} ^{از}

میان اصحاب پیغمبر مخصوص گردانید هفتم اینکه خدای عزوجل

فاطمه را هسر من گردانید با اینکه ابوبکر و عمر از او خواستگار کرده بودند

و له خدای تعالی از بالای هفت آسمانش او را بمن تزویج کرد پس رسول خدا

فرمود یا علی گوا دایت باد که خدای عزوجل فاطمه سیده زنان ^{مهمشت} اهل

که پاره تن من است همسرتو کرد، عرض کردم یا رسول الله مگر من از تو نیستم؟

فرمود یا علی، تو از منی و من از تو همچون دست راست من نسبت بدست چپم

من از تو در دنیا و آخرت به نیاز نیستم و هیچکدام اینکه رسول خدا فرمود

یا علی، تو در آخرت پرچم حمدا را بدست خواهی گرفت و بروز قیامت از ^{تمام}

خلایق بمن نزدیکتر می شینی و فرشی برای من و فرشی برای تو گذرده میشود و من

در گروه پیامبران، و تو در سر مرده اوصیاء خواهی بود و بر سر تو تاج نورو

افسر کرامت گذاشته میشود و هفتاد هزار فرشته گردا گرد تو هستند

تا خدای عزوجل از حساب خلایق فارغ شود نوزدهم اینکه رسول خدا ^{لخدا}

فرمود بزودی با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهی جنگید و هر کس از آنان

باتو بجنگد بوضو هر یک نفر از آنها صد هزار نفر از شیعیان خود را فرستد ^{عجت}

خواهی نمود عرض کردم یا رسول الله ناکثان چه کسای هستند؟ فرمود:

طلحه و زبیر که در حجاز تو را بیعت میکنند و در عراق آن بیعت را می شکنند
چون چنین کردند با آنها جنگ کن که جنگ با آن دو سبب پاک شدن اهل ^{است}

عرض کردم قاسطان چه کسای هستند؟ فرمود معاویه و یارانش، عرض کردم

مارقان چه کسای هستند؟ فرمود یاران ذوالثدیة که از دین بیرون ^{میروند}
همچون تیر می که از کمان بیرون میجهد - آنان را بکش که کشتن آنان موجب ^{گشایش}

برای اهل زمین و عذاب زودرسی است برای مارقین و ذخیره ای میباشد برای تو ^{فرود}

خدای متعال در روز جزا و بیستم اینکه شنیدم رسول خدا بمن فرمود: ^{مثلاً}

تو در امت من، مثل خطئه است در بنی اسرائیل، هر کس داخل شد بولا ^{بیت تو}

از آن در ب داخل شد که خدای تعالی امر کرده است بیت و یکم اینکه شنیدم

رسول خدا فرمود بمن که من شهر علم و تو در آن شهر علم هستی، هرگز ^{خواست}

بشهری داخل شود باید از دروازه آن داخل شود پس فرمود یا علی ^{آینده}

نزدیکی، تو آنچه را که در ذمه منست رعایت خواهی کرد و منست ^{طبی} ^{چون}

نمود و امت من با تو مخالفت خواهند کرد بیت و دوم اینکه شنیدم ^{رسول} ^{خدا}

میفرمود که خدای تبارک و تعالی دو فرزندم حسن و حسین را از نوری که بتو
 بفاطمه غایت فرموده آفرید و آنان همانند دو گوشواره که بر گوش باشد
 لرزانند و نورشان بنور شهیدان هفتاد هزار برابر افزون دارد یا علی،
 خدای عز و جل بمن وعده فرموده که ان (دو) را انجنان گرامی بدارد که پیا^{مین}
 و مرسلین را دوست میدارد و بیت و سوم اینکه رسول خدا در دنیا
 حیاتش در حضور همه یاران و عمو من عباس هم حضور داشت ^{بیشتر}
 و نه و کمر بندش را بمن عطا فرمود و ششیش بر میان من بست
 خدای عز و جل مرا باین شرافت مخصوص گردانید، نه دیگران را.
 بیت و چهارم اینکه خدای عز و جل به پیامبر خودش آید نازل فرمود
 ای کسانی که ایمان آورده اید چون خواستید با رسول خدا، محرمانه سخن گو^{یید}
 پیش از بخوی، صدقه بدهید، و من یک دینار داشتم، آنرا فروختم ^{بده}
 درهم و هرگاه خواستم با رسول خدا سخن بگویم یکدهم قبل از سخن، صدقه ^{دادم}
 و بخدا سوگند کسی جز من - از یاران ایشان، اینکار را نکرد تا خدای تعالی این ^{را}
 فرستاد: آیا ترسیدید که پیش از بخوای خود صدقه بدهید؟ ^{خبر}

ترجمه هفتاد منقبت مخصوص علی بن ابیطالب (ع) (۴۶۸)

بیت و نهم اینکه شنیدم رسول خدا فرمود بهشت بر انبیاء حرامست

تا من داخل شوم و همچنین بر اوصیاء حرامست تا تو، داخل شوی. یا علی

خدای تبارک و تعالی، مرا بشارة داده است که هیچ پیغمبری پیش از من آن نکرده

نداده و آن اینکه تو سرور اوصیاء و دو فرزندت حسن و حسین دوسرور

و سید جوانان اهل بهشت اند در روز قیامت و اما بیت هشتم

جعفر برادر من با فرشتگان در بهشت پرواز میکند و آراست است به

دو بال که با دُر و یاقوت و زبرجد آراست است بیت و هفتم اینکه

عمیم حمزه در بهشت سرور شهیدان است بیت و ششم اینکه رسول خدا فرمود

که خدای تعالی بمن وعده داد که هرگز تخلف پذیر نیست : مرا پیغمبر قرار داد

و ترا جانشین من و پسر از من، تو، در آینده نزدیکی از امت من همان خواهی

دید که موی از فرعون دید و بمن فرمود پس شکیبا باش و بحساب بیار تا

مرا ملاقات کنی و من دوستداران کی هستم که ترا دوست دارد و دشمن کی با

باتو، دشمن گردد بیت و نهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی تو

صاحب حوضی و جزیرتو کی مالک آن نخواهد بود و زود است که قوی تر

میانید و از تو آب بخورند و تو با نان بگوئی نه، نه، یکذره! پس

ماروی سیاه بازگردند و زود است که بر تو شیعه من و تو وارد بشوند،

بگوئے سیراب شوید ، سیراب شدن کامل و باسپید وئے سیراب

سایم اینکہ شنیدم، رسول خدا میفرمود امت من روز قیامت پنج

مرچم محسور میشوند: اولین پرچی که بر من وارد میشود فرعون این ^{مآبیت} است

معاویه باشد دوی پرچی که بدست سائر این اقامت که عمر و عباس باشد

سوی بدست جاثیق این امت است که ابو موسی اشعر باشد چنان

پرخچی کہ یدست، ابو الاعود سلی است پرخچی کہ برمن وارد میورد

یا علی باست که همهٔ مومنان در زیر آن پرچمند و، تو، پیثوای ایشان ^{می}

پس خدا تبارک و تعالیٰ بآن چهار نفر میفرماید برگردید بعقب هانان و در

نوکند، پس دیواری میان آنان کشیده میشود (له باب باطنه فيه آله)

که اندرونش رحمت است و آنان شیعه من میباشند پس متمکن حقوق تقدما

فریاد برآورد مگر ما، با شما نبودم، گویند آری، بودید ولی شما خود را فریب دادید

و بانظار نشستید و شک و تردید نمودید و آمال و امیدها شما را گول زد

تا فرمان خدا که مرگ باشد رسید و شیطان مکار شما را فریفت و بخت
 پس امروزه از شما عوضی دریافت میشود و نه از آنانکه خدا شده
 جایگاه شما اثبات و همکار پناه شماست و بدسر انجامی است پس
 امت من و شیعه من وارد میشوند و از حوض محمد سیراب میگردند
 و در دست من عصائی است از چوب «عوسج» که دشمنان خود را با آن
 از کنار حوض میرانم همانگونه که شترناشناس رانده میشود.
 سی و یکم اینکه شنیدم از رسول خدا میفرمود اگر نبود غلو کنندگان امت که
 بگویند در باره تو آنچه را که نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند، هرانی
 در باره تو میگفتم که بهیچ اجتماعی از مردم نگیرد مگر آنکه خاک زیر پای
 گرفت، از آن شفا میطلبیدند سی و دوم اینکه شنیدم از رسول خدا میفرمود
 خداوند تبارک و تعالی مرا با ترسی که در دل دشمنان داخت یاری کرد و من از
 خدا خواستم که تو را همانند آن یار کند و این ترس را، از تو نیز در دل دشمن
 قرار داد سی و سوم اینکه رسول خدا دهان بر گوش من گذاشت و آنچه
 واقعه و تاقیامت واقع خواهد شد بمن تعلیم داد و خدای عزوجل این عباد

از برای من بزبان پنجپوش جاری کرد سی و چهارم اینکه نصاری

امر شدند خدای متعال در این باره آیه فرستاد که هر کس پس از آنچه

از دانش برای تو آمده در دین اسلام با تو ستیزه کند بگو بیا بیدنا

پیران ما و پیران شما و زنان ما و زنان شما و نفسهای ما و نفسهای شما

و دعوت میکنیم پس مباهله میکنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار ^{میهم}

در آن جریان نفس من، نفس رسول خدا و مقصود از زنان، فاطمه، و ^{مقصود از}

پیران، حسن و حسین بود - پس گروه نصاری پشیمان شدند و از ^{لحذا}

خواستند که از مباهله صرف نظر کنند و ایشان هم صرف نظر فرمود و ^{بخت}

آن کی که نورات را بر موی و قرآن بر محمد نازل کرد سوگند: اگر با ما مباهله

میکردند منخ میشدند بصورت میوهها و خوکها.

سی و پنجم اینکه رسول خدا روز جنگ بدر مرا فرستاد و فرمود یکشت از ^{دیکها}

که در اینجا جمع شده بود بیاورد، من آن دیکها را جمع کردم آوردم ^{پوشیدم}

و متوجه شدم که خوشبو و بوی مشک از آنها بلند است، دیکهای ^{مطر را}

آوردم نزد رسول خدا و آنحضرت آنها را بصورت مشرکین مرقاب کرد و آنان

سنگریزه ها، چهار عدد از فر دوس بود و یک سنگریزه از مشرق و یکی از
مغرب و یکی از زیر عرش، با هر سنگریزه صد هزار فرشته بود که وارد
یاور ما بودند خدا عز وجل هیچکس را باین فضیلت نده پیش و نه بعد
گرای نداشت است سی و هشتم اینکه شنیدم از رسول خدا میفرمود وای
گستنده تو که از نمود وازی کننده فاقه صالح، شقی تراست و نه
عرش خدای رحمان برای گشته شدن تو خواهد لرزید سی و هشتم
سی و هشتم اینکه خدای تعالی و تعالی مرا از میان اصحاب محبت ^{فرمود} مخصوص
بعلم ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام و این از چیزها
خدای تعالی بر من و پیغمبرش با عطا فرمودن آن منت گذاشته و پیا
فرمود یا علی خدای عز وجل بر من دستور فرمود که ترا بخودم نزدیک کنم از
خود دور نکنم و ترا بیاورم و با تو جفا نکنم و بر من لازم است که پروردگار
خود را طاعت کنم و بر تو لازمست که آنچه فرامیگیری حفظ کنی.

سی و هشتم اینکه رسول خدا مرا بآن فرستاد و دعاها را مرا فرمود و مرا بر آنچه
آنحضرت واقع خواهد شد آگاه ساخت بعضی از یاران آن حضرت از این افتخار

که نصیب من گردید. انذوهن که شد و گفت اگر محمد میتوانست پیغمبری
خود را پیغمبر کند مسلماً این کارها میکرد و خدای عزوجل مرا شرف
ساخت. این آگاهی از زبان پیغمبرش سی و نهم اینکه شنیدم رسول
خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمود: دروغ میگوید کسی که میپندارد مرا دخت میدارند و او را^{شهادت}
علی، دوستی من و دوستی او جمع نمیشود بجز در دل مؤمن. چهارم اینکه، رسول خدا در یکی از جنگها مرا بر سر چاهی فرستاد برای آب
در آن چاه آب نبود. من بازگشتم جریان را گزارش دادم، فرمود ای^{سخت}
چاه گل بود؟ عرض کردم بلی فرمود ازان گل برای من بیاور و من مقدار^{بردم}
حضرت کلامی در آن فرمود و دستور داد این گل را در میان چاه بیندازد
انداختم که ناگاه، آب جوشیدن گرفت، و چاه تا اطراف پُر شد پس آمد
و جریانش بجزیرتشان خبر دادم، بمردم یاعلی موفق باشی که جوش آب از
برکت تو بود و این منقبت مختص^{من} گردید نه اصحاب یا میر^ع و چهارم یکم
اینکه شنیدم رسول خدا فرمود یاعلی بشارت باد ترا که جبرئیل پیش من آمد^{گفت}
محمد خدای تبارک و تعالی بیاران تو نظر فرمود و اسع^م تو، دامادت را

شوهراطمه را بهترین یاران خود یافت از این نظر او را جانشین تو
 که یکم اداء (دین و اداء حقوق و صایت و اداء حقوق الهی نماید) قرار داد
 چهل و دوم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود که یا علی مرده بدقه را
 خانه تود بهشت، و بروی خانه منت و تود در میان این ^{ترین} دنیا
 و جاب خواهی بود عرض کردم یا رسول الله بالاترین مقام چیست؟
 فرمود بجه، گنبدیت از دوز سفید که دارای غفاد ظاهر است ^{جگای}
 من و من و تو میباشند و چهل سوم اینکه رسول خدا فرمود ^{چل}
 دوستی مرا و دوستی تو را در دلهای مؤمنین جای گزین فرمود و دشمنی
 من و دشمنی تو را در دل منافقین پس ترا دوست نداد مگر ^{من} من تقی
 و دشمنی نمیدارد مگر منافق کافر چهل و چهارم اینکه شنیدم رسول خدا
 فرمود یا علی ترا از عرب بجز زنا زاده و از عجم بجز شقی و از زنان بجز ^{سلفقیه}
 دشمنی ندارد (سلفقیه: زنیکه از دوبرخون میبشند) اما چهل و پنجم
 اینکه رسول خدا مرا خواست و من چشم دردم داشتم پس آب دهان ^{من}
 ازاحت درم فرمود که خدا ما را گم شر کن و در گمنا خوش فرما

و بخدا سو گذر از آن بعد هیچوقت چشم من در دست گرفت راست .

چهل و هشتم اینکه رسول خدا دستور داد آن در هائیکه بمجدش باز میشد

(اذا صاحب عموهایش) آنها را ببندند و بامر خدای عزوجل درب خانه را

گذاشت و این امتیاز و افتخار مرا است فقط چهل و هشتم اینکه رسول خدا

فرمود که وعده هایش را انجام و قروض را بپزدازم عرض کردم یا رسول خدا شما

میدانید که من مال ندارم فرمود خدای متعال بزودی تو کمک خواهد کرد

پس سرگاه هر یک از بدهی ها و وعده هایش را خاتم انجام دهم خدای تعالی

بر من سهل فرمود تا اینکه همه بدهی ایشان و وعده هایشان را انجام دادم و ^{شماره} چهل و

کردم همه آنها را هشتاد هزار رسید و مختصره باقی ماند که وصیت کردم ^{چون} چهل و

آنها را بپزدازد چهل و هشتم اینکه رسول خدا آمد بخانه ما و سر در ^{بود} در

ما، غذای نخورده بودیم فرمود یا علی چیزی در نزد تو هست ؟ عرض کردم بخدا ^{سبحانه}

ترا گری داشته و به پیغمبر برگزیده است ، خودم و همسر و دو فرزند سه ^{است} روز

که چیزی نخورده ایم پس پیغمبر فرمود ای فاطمه بیان اطاق برو و نگاه کن چیزی ^{میشد}

نیاطم عرض کرد آلا بیرون آمدم و چیزی نبود فرمود با من خدا داخل شود پس ^{خدا}

شدم ناگاه طبعی دیدم که سر آن خرمای تازه نهاده شده و کاسه آبگوشت بود
 پر طبق را برداشتم و بنزد رسول خدا آوردم فرمود خطاب بعلی: یا علی آنکه این غذا را
 آوردی بیک؟ عرض کردم بلی، فرمود او را برای من توصیف کن عرض کردم رنگها
 بین سرخ و سفید و زرد دیدم فرمود اینها خطهای جنگ جبرئیل که با آن دنیا
 جواهر نشان شده است پس ما از آن طعام خوریم تا اینکه سیر شدیم ^{و گشتیم}
 ما ابداً آلوده بخدا نشدیم پس خدا از میان اصحاب پیامبر فقط مرا ^{این منقبت مخصوص}
 گردانید چهل و نهم اینکه خداوند تبارک و تعالی پیغمبرش را به پیامبر
 فرمود و پیامبر نیز که درود خدا بر او باد مرا بجانشینی ^{مخصوص} مخصوص ساخت
 کیکه مرا بجانشینی پذیرفت و مرادوست داشت او خوشخت است و در گروه پیامبران
 محشور خواهد شد پنجاهم اینکه رسول خدا سوره برات را بوسیله ^{بکر}
 فرستاده همینکه او رفت جبرئیل علیه السلام آمد و عرض کرد یا محمد که جز تو یا کسی
 از تو باشد دیگر نمیتواند این تتم را انجام دهد پس پیامبر مرا بر شتر ^{مخصوص}
 خود که عضباء نام داشت سوار کرد و بسوی فرستاده من در ذوالحلیفه باد
 رسیدیم سوره برات را از او گرفتم پس خدا این پنج ادا ^{پنج} را به امیران مخصوص من گردانید

پنجاه و یکم اینکه رسول خدا در روز غدیر خم مرا در مقابل همه مردم حج کرده
 بپا کرد و فرمود: بهر که مولا منم، علی مولا اوست پس دوره از رحمت خدا
 هلاکت شامل حال گروهی باد که متمکانش شدند و پنجاه و دوم اینکه ^{رسول خدا}
 فرمود یا علی آیا کلمات تو تعلیم کنم که خبری از آنها را بمن آموخته؟ عرض کردم چو
 فرمود بگو: «یا ارق المقلین و یا ارحم المساکین و یا اسمع السامعین و یا ابصر
 الناظرین و یا ارحم الراحمین، ارحمنی و ارحقنی». هر روز و هر هفته بر تهنیت
 «در روز بزرگسپاسم و ای هر چه از مهر پادشاه من جسم کن در روز مرا بمن»
 پنجاه و سوم اینکه خدای تعالی دنیا را ازین نیاید تا قائم ما قیام کند
 دشمنان را بکشد و جزیه نپذیرد ^{صلیب} گوشت ها را سرگون سازد تبعات رشت جنگ را
 بپایان برد و پایه دعوت برگرفتن مال باشد تا بطور مساوی تقسیم ^{نست} کند
 بر عیت با عدل و داد رفتار کند پنجاه و چهارم اینکه شنیدم رسول خدا ^{مفسر}
 یا علی در آینده نزدیکی، بنی امیه ترا لعن خواهد کرد و ملکی موکل است که بر
 هر لعن هزار بار لعن بر آنها برگرداند و چون قائم ما قیام کند مدت چهل سال بر
 آذان لعنت کند. و پنجاه و پنجم اینکه رسول خدا فرمود چند طائفه از امت

در مورد تو آزمایش خواهم شد ، خواهند گفت رسول خدا کبریا
 بجا نگذاشته ، علی را برای چه کاه و صق خود کرده مگر قرآن بهترین
 برترین چیزها نیست ، بخدا میگویم مرا برانگیخته سوگند اگر تو (یا علی) قرآن
 با تقان ، اساسی جمع آوری کنی هرگز جمع نخواهد شد ، و خداوند تعالی مرا
 باین امر مختص فرمود نه دیگران از صحابه پنجاه و هشتم این که خداوند تعالی
 مرا با آنچه دوستان خود و فرمانبران از اهل طاعتش را مخصوص فرمود بود ، ^{بآن}
 مخصوص کرد و مرا وارث محمد قرار داد ، هر کس بد حال او را میخواست بخواهد
 هر که خوشحال او را میخواست بخواهد و با دست بطف مدینه اش آمد فرمود
پنجاد و هفتم این که رسول خدا در یکی از جنگها دچار آبی شد و فرمود یا علی ^{خیز}
 و بسوی این صخره برو و بگو من فرستاده رسول خدا هستم برای آن آب ^{خوردن}
 قم بخدائی که او را پیغمبر گزینی داشت ، من پیام ایشان را با آن سنگ رسانده
 و آب همچون پستان گاوی در آن سنگ بنای جوش گذاشت چون چنین دیدم ^{بشاد}
 نزد پیامبر برگشتم و با اطلاع حضرتش رساندم ، فرمود یا علی بروه از آب بگریه
 و آب به هم آمیخت ، مشکها و ظرفهای خود را پر کردند و چار پای ایشان را ^{سیر}

ترجمه هفتاد منقبت مختصه علی بن ابیطالب (۴۷۸)
 در مورد تو آزمایش خواهم شد ، خواهند گفت رسول خدا کبریا
 بجا نگذاشته ، علی را برای چه کاه و صق خود کرده مگر قرآن بهترین
 برترین چیزها نیست ، بخدا میگویم مرا برانگیخته سوگند اگر تو (یا علی) قرآن
 با تقان ، اساسی جمع آوری کنی هرگز جمع نخواهد شد ، و خداوند تعالی مرا
 باین امر مختص فرمود نه دیگران از صحابه پنجاه و هشتم این که خداوند تعالی
 مرا با آنچه دوستان خود و فرمانبران از اهل طاعتش را مخصوص فرمود بود ، ^{بآن}
 مخصوص کرد و مرا وارث محمد قرار داد ، هر کس بد حال او را میخواست بخواهد
 هر که خوشحال او را میخواست بخواهد و با دست بطف مدینه اش آمد فرمود
پنجاد و هفتم این که رسول خدا در یکی از جنگها دچار آبی شد و فرمود یا علی ^{خیز}
 و بسوی این صخره برو و بگو من فرستاده رسول خدا هستم برای آن آب ^{خوردن}
 قم بخدائی که او را پیغمبر گزینی داشت ، من پیام ایشان را با آن سنگ رسانده
 و آب همچون پستان گاوی در آن سنگ بنای جوش گذاشت چون چنین دیدم ^{بشاد}
 نزد پیامبر برگشتم و با اطلاع حضرتش رساندم ، فرمود یا علی بروه از آب بگریه
 و آب به هم آمیخت ، مشکها و ظرفهای خود را پر کردند و چار پای ایشان را ^{سیر}

نمودند - خوردند و وضو ساختند پس خدای عزوجل، تنها را بدین فضیلت
مخصوص ساخت. نه، سایر اصحاب را پنجاه و هشتم اینکه، ائمه، همگی از
هنگام که آب تمام شده بود مراد دستور داد که یا علی کاسه آب برای من بیاور
من آوردم. پس آن حضرت دست راست خود را بآب من برداشتند و

پناه و نهام اینک: رسول خدا را بی خبر فرستاد من بحسب ائمه در
آن زمان سختی دادم و از جایی که قدم و چهل گام بدور انداختم و در آن راه
شدم و مرعوب بیمارانه آمد و بمن حمله آورد و منم با و حمله کردم و با هم
زمین را از خونش میراب نمودم و در صورتیکه رسول خدا در آنرا از اصحاب جدا
برای همین کار فرستاده بود که هر دو نفر سگت خورده برگشته بودند

شصتم اینکه من بودم که عمر و بن عبدود را که با هزار مرد جنگی بفرستاد بودم
شصت و یکم اینکه شنیدیم رسول خدا میفرمود یا علی مثل خود را مت من مثل
دوستی که از آن دل دوست داشته باشد مرا
یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس تا بدل دوست داشته باشد و زبان بگفت

مانند اینست که رسوم آنرا خوانده باشد و هر کس ترا بدل دوست داشته

باشد و زبان نام کند و بدست خویش کمک نماید مانند اینست که تیری

قرآن را خوانده باشد شصت و دوم اینکه: من در هیچ جا و هیچ جنگی

به سزا پیامبر بدم و پرچم آنحضرت بسته نمیدادم

سرگز از میدان جنگ نگرینم و کسی بامن جنگ نکرد مگر آنکه

نیم راست بر لب کردم شصت و چهارم اینکه: هیچ پیران از یاران

مرا ندانند و آورده شد آنحضرت از قادی مقامی که فرمود که

محبوبترین من بخدا و خوش بپایید در گردن آن طیر مشوی و آنرا

کند این توفیق نصیب من شد نه دیگران و شصت و پنج اینکه:

مجدد مشغول نما از بوم نیا آمدن چیری و مرا خدا دوست و منکر

دوم اگر خود را با من بخشدیم و خدای تو این آیه را بفرستد در روز

(سوره مائده آیه ۶۴) و آنکه شهادت نماید و آنکه از حقانند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

ای من برگردانید و بجز من برای هیچکس از امت محمدان

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند و آنکه مرا دوست دارند

شصت و هفتم اینکه رسول خدا دستور فرمود که مرا در حال حیاتش و بعد از
وفاتش امیر المؤمنین بخوانند و هیچکس را بجز من این نام داده نشد
شصت و هشتم اینکه رسول خدا فرمود یا علی چون روز قیامت شود که نزد
از میان عروس نذر دهد، کجاست سید پیغمبران پس من پر خیزم پس گفتند
که دست سید اوصیاء؟ پس تو برخیز و رجب و رضوان کنید ^{بشمار}
نزد من آورد و مالک کلیدها جهنم را - و هر که میخواند که خدای ^{جلا}
عز و جود فرموده که این کنید ها با من و بر خیزم و عرض کنیم که آسمان را ^{جلا}
ایضا اب بدو پس یا علی تو قنوت کشد بهشت و دوزخ
شصت و نهم اینکه شنیدم رسول خدا فرمود یا علی اگر تو بخردی مذاقین را ^{جلا}
تمیز داده باشند و منقبت بقتادم اینکه رسول خدا بگویند و مرا
بسم طهارا و دو فرزند من حسین را خوا بانی و عیال تطوان خود را ^{بروی}
همگی کشید پس در بار ما این آیه نازل شد: (همانا نه اهریست که پدید را نقطه) ^{از}
آن که برود تا ما پاک گردانیم و هر که از این آیه بخواند ^{جلا}
شصت و دهم آنچه فرمود رسول خدا که هر که از این آیه بخواند ^{جلا}

بذا نکه امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه الروح مخرج البلاغه میفرماید
 اوصیکم عباد الله بتقوی الله التی البکم الریاش واسبغ علیکم
 المنامش - میفرماید وصیت منم شما را ای بندگان خدا بتقوی الهی
 و تقوا آنستکه آن محلیکه خضر قرابیند بنیند برای آگاه و ادا
 نمی فرموده و منقود نباشید ازان مکانیکه شما را امر فرموده است ^{در جمله}
 البکم الریاش واسبغ علیکم المنامش تنبیه است بر اینک خدای تعالی ^{عظم}
 احسان و مزید فضل و انعام خود ایامها را داخل بر شما میفرماید
 فراوان و گوارا گردانید بر شما و سایل زندگی را - و چون ^{حسب} رأس تطبیقه
 دنیا است و عمدت اسباب ركون و زیادی آرزو اوست تنبیه فرمود
 خناء و ذوالشک: فلو ان احدا تجدد الى البقاء سماً او الى دفع
 الموت سبیلاً لكان ذلك سليمان ابن داود علیه السلام التی سخر له
 ملك الحیر و الانس مع النبوة و عظیم الزلفه - یعنی ^{راهی} الکی
 برای بقا در دنیا پیدا می کرد و میتوانست از مرگ فرار اختیار کند ^{آینه}
 و از آن شخص سلیمان بن داود (ع) زیرا که در تنجیسش بودند ملک جن و انس

و می بینیم که بنی بزرگوار، نه بقاء را می داشت و نه چاره ای بیازگردداند
 پس کسی را نرسد که خیال بقاء در سر داشته باشد زیرا که در چنین پیا
 عظیم الشان قضا الهی این بود که فَلَمَّا اسْتَوْفَى طَعْمَتَهُ وَاسْتَكْمَلَ
مُدَّتَهُ وَرَمَتْهُ قَبِيَّتِي الْفَنَاءِ بِنِیَالِ الْمَوْتِ وَأَصْبَحَتِ الدِّیَارُ مِنْهُ
خَالِيَةً - چون تمام فرا گرفت روزی خود را و مدتش در این گذرگاه
 برسید قوس های فنا، بایترهای مرگ از پایش در آوردند - غمرا
 جانش را گرفت تا حضرت رب العزّة را ملاقات فرمود - خانه ها از
 او خالی و مکملاتی گشت - وَالْمَاكِنُ مَعْظَلَةٌ وَوَرَثَةُ قَوْمٍ آخَرُونَ
وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً - اماکن از او خالی و وارث شد آنها
 قوم دیگر و حقیقت اینست که شما را در قرونهای گذشته پند و عبرت
 ای نفس اگر بدید تحقیق بنگری ^{و نه تمیز} درونی اختیار کنی بر توانگری
 آهسته رو که بوسه بسیار مردم این جرم خاک را که تو امروز ^{سری}
 چندت نیاز و آذ دو اندیزد ^{بحر} دریاب وقت خویش که گوگردا ^{جری}
 عمری که می رود بهمراه حال ^{کن} تادیر ضایع خالق می چون ^{سری}

فرمان بر خدا و نگهبان خلق باش
اینهر دو قرن اگر بگویی کنده
مرک آنک اژدها دمانت پیچ
لیکن ترا چه غم که بخواب خوش
فارغ نشستی بفرانها کام دل
باری ز تنگنای الحدا داودی

قبض روح حضرت سليمان على نبينا وعليه السلام عن الشيخين ... عن الحسن بن خالد

عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد
عليهم السلام قال: إن سليمان بن داود (ع)، قال ذات يوم لأصحابه إن
تبارك وتعالى قد وهب لي ملكا لا ينبغي لأحد من بعدي: سمع لي الریح
والأنس والجن والطيور والوحوش وعلمني منطق الطير وأنا في من كل شيء ومع
جميع ما أوتيت من الملك ما أتم سروري يومئذ إلى الليل، وقد اجبت أن
أدخل قصری فی غدا فاصعدا علاه وانظر إلى ممالکی فلا تأذنوا لأحد علی
لسنلا یرد علی ما ینقص علی یومی، فقالوا نعم فلما کان من الغد
عصاه بیده وصعد إلى اعلا موضع من قصره ووقف متکئا علی عصاه
ینظر إلى ممالکه مسرورا بما أوتی فرجأ بما أعطی، اذ نظر إلى شأب من الوحش
واللباس قد خرج علیه من بعض زوايا قصره، فلما أبصر سليمان قال له

فرمان بر خدا و نگهبان خلق باش
اینهر دو قرن اگر بگویی کنده
مرک آنک اژدها دمانت پیچ
لیکن ترا چه غم که بخواب خوش
فارغ نشستی بفرانها کام دل
باری ز تنگنای الحدا داودی
قبض روح حضرت سليمان على نبينا وعليه السلام
عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد
عليهم السلام قال: إن سليمان بن داود (ع)، قال ذات يوم لأصحابه إن
تبارك وتعالى قد وهب لي ملكا لا ينبغي لأحد من بعدي: سمع لي الریح
والأنس والجن والطيور والوحوش وعلمني منطق الطير وأنا في من كل شيء ومع
جميع ما أوتيت من الملك ما أتم سروري يومئذ إلى الليل، وقد اجبت أن
أدخل قصری فی غدا فاصعدا علاه وانظر إلى ممالکی فلا تأذنوا لأحد علی
لسنلا یرد علی ما ینقص علی یومی، فقالوا نعم فلما کان من الغد
عصاه بیده وصعد إلى اعلا موضع من قصره ووقف متکئا علی عصاه
ینظر إلى ممالکه مسرورا بما أوتی فرجأ بما أعطی، اذ نظر إلى شأب من الوحش
واللباس قد خرج علیه من بعض زوايا قصره، فلما أبصر سليمان قال له

ذلك لا توجد الاضة في مكان الا وعندها ماء وطين و ذلك
 قول عز وجل : فلما قضينا عليه الموت ما دلهم على موته الا دابة
 الارض تاكل منساقته (يعني عصاه) فلما خر تبينت الجن ان لو كانت
 يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المبين ^{سبيل} - ثم قال الله ^{تعالى} و ما من
 دابة الا انزلنا من السماء ماء فكلنا منها نبتا طينيا فلما خر تبينت الامم
 ان الجن لو كانوا يعلمون ما لبثوا في العذاب المبين - ترجمہ ہر اسے کہ
 سلطان بن داود - دوزی باصحابش گفت : خدای تعالیٰ ہر امر کو
 نصرت بزرگ کہ دادہ است سزاوارست بعد از من یکی این موصفت ^{من} بیا
 باد را تسخیر فرموده و انس و جن پر بندہ و چرندہ را اختیار من قرار دادہ
 زبان مرغان من آموختہ از ہمہ چیز من دادہ است و ^{عین این غایت}
 بشمار پروردگارم از دوائے سرور و شادی من دوزی ^{بشدت} بپوشیدہ است
 حقیقت است کہ دوست دارم ، فرا داخل قصرم کہ مندم ببالا ^{نش} و توین مکان
 برآم و بقلم و خوش قلمی بنویسم و یکی اذن ورود بقصرم بخاطر ^{برشا}
 شرم و عیشم ندم ، اصحاب گفتند ملی خبر کنید کہ قصد آن دادہ اند

چون فردا صبح رسید بمصائین را بدست گرفت و بلندترین مکان قصر^ش
 برآمد. بمصائین نیکه داد و شادمانه بقلمرو دارا^{خت} خود نظر انداخت
 و بیاد آورد، آنهمه داده های حق را، ناگاه جوان خوشرو و خوش لباس
 در قصر خویش دید که از یکی از زوایای کاخ در حال روبرو آمدنست رسید
 چه کسی اجازه ورودت داد؟ من امروز خودم را تنها میخواهم. ^{شادمان}
 چه کسی داخل شد؟ جوان گفت مراد صاحب رتبه این قصر اجازه ورود
 داد. ^{مست} سلیمان بنی فرمود بلی رتبه این قصر در اذن دادن ^{شادمان}
 پرسید کجاست؟ گفت ملک موتم^ص فرمود برای چه آمده^{آمدن}؟ عرض کرد
 قبض روحتکم! فرمود آنچه ماموری ^{مست} ^{پروان} امروز روز سرور و نشاط
 در خیمه خواسته است شادی من بدون لقاء حضرتش صورت اتمام پذیرد
 لاجرم قابض ارواح^ص روحش را قبض کرد در حالیکه بمصائین دیکه داده^ص
 پس سلیمان پیامبر متکی بمصائین^ص حالیکه مان بحال آفرین تسلیم کرده بود
 بدعت نظارت بر ملک خویش در مکان عالی قصرش و جاماندن و
 ناظرین^{کردند} بودند که هر فرقه بگمان خویش در سلیمان (ع) آراء مختلف^{کردند}

گروهی بر آن بودند که آنحضرت زنده است قومی گفتند سلیمان ساخت
 خورشید باز شکل ^{بیت} بصداده و سر بر بامشان میدهد - مؤمنان بگفتند
 حضرت سلیمان ^{اوست} بنده خدا و پیامبر اوست و خدای تعالی تدبیر کننده امر
 چون اختلاف در اینبرد زیاد شد خدای قاهر و قادر ارضه ^{ما} نمود
 و مردم بخوردن عصای ایشان (و آن حیوان میزد که در جوامع آب و گاه ^{بسیار} است
 اردون عصا را پوک ساخت عصا مکت و سلیمان ^{در} همه آنجا بروی
 افتاد ^{ای} بعد از این مؤمنان میر از جمله ^{ای} و آن که ^{ای} القرون السالفة
 من خطیبه مذکوره فرموده: أَيُّنَ الْعَمَالِقَةُ وَأَبْنَاؤُ الْعَمَالِقَةِ کجایند
 حجاز و یمن و پسران عمالقه که از جباران و متمکران روزگار خویش ^{ند}
أَيُّنَ الْفَرَاعِنَةُ وَأَبْنَاؤُ الْفَرَاعِنَةِ کجایند فرعونها و فرعون زادهها
 شاهان گردنکش مصر أَيُّنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرِّبِّ ^{النسب} الَّذِينَ قَتَلُوا
وَأَطْفَالًا سُنَنَ الرُّسَايِمِ وَأَخْيَا سُنَنَ الْحَبَارِيِّنَ ^{بالحجرت} أَيُّنَ الَّذِينَ سَارُوا
وَهُ زَمُوا الْأُلُوفَ وَعَسَكُوا الْعَاكِرَ وَمَدَّوْا الْمَدَائِنَ ^{شهرها} کجایند یاران
 آنانی که کشتند بیابانها و خاموش کردند روستاهای آنان را و

زنده کردند و شهرهای گردنشان را، گجایند آنانکه باطراف بالشکرها
 هجوم می آوردند و شکست دادند هزاران سپاه و عساکر گرد آوردند
 شهرها بنا نهادند بعد از این سرازها در همین خطبه الرّواح میفرماید
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي بَنَيْتُ لَكُمْ الْمَوَاطِظَ الَّتِي وَعَظَ بِهَا الْأَنْبِيَاءُ أُمَمُكُمْ وَ
 أَدَيْتُ إِلَيْكُمْ مَا آدَتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ وَأَدَبْتُمْ بِسُورِي فَلَمْ
 تَتَّقِيُمُوا وَحَدُّتْكُمْ بِالزَّوْجِرِ فَلَمْ تَتَّوَسَّعُوا لِلَّهِ إِنَّكُمْ أَنْتَوَضَعُونَ
 إِمَامًا غَيْرِي يَطَّأُكُمْ الطَّرِيقَ وَيُرْسِدُكُمْ السَّبِيلَ إِلَّا إِيَّاهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
 قَدْ أَقْبَرَ مَا كَانَ مُقْبِلًا وَأَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا وَأَزْمَعَ التَّوَحُّلَ عِبَادَ اللَّهِ
 الْأَخْيَارُ وَبَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرِ خُطْبَةُ الشَّرِيفَةِ
 و میفرماید ای مردم من متشکر کردم بشما پندهای که آنما را پیامبران با
 خود پند دادند و رساندم بشما آنچه را که اوصیای پیامبران تذکر داده بودند
 و ادب دادم شما را با نافرمانی غیوم پر راست نشدید و راندم شما را با بازدار
 و لجم نشدید خدا خیرتان دهد آیا انتظار میکشید اما می راجز من که شما
 بجاد حق ببرد و براه راست راهنمایان باشد ؟ آگاه باشید که پیش کرده است

آنچه بود رواورده و روی آورده از دنیا آنچه بود پشت کننده - عزم کوچ
 کردند بندگان خوب خدا و فروختند دنیا را با خرقه کثیر ^{مایل} بعد
 چه ضرر بود برادران ما، که در صفین و بخت شد خونهایشان که امروز
 غصه خور (روزگار) و آب کرد و پیره نوش حوادث، نیستند بخت و بخت سو
 رسیدند بخدا و خدایتعالی با داشتن را تمام عطا کرد و فرودشان آورد بخانه
 ایمی برادر ترشان، گجایند برادران من، آنانکه براه برتی سوار شدند و بجاده
 گذشتند، کجاست حماد؟ کجاست برقیان؟ کجاست دوشادین ^{کجا}
 امثال آنان؟ از برادران آنانکه عهد بستند بر مردن و فرستادند ^{سرها}
 بسوی مدکاران!! روای خطبه شریفه گوید برادران من دست خود را بر سینه ^{پیش}
 زد و بیای و گریت؟ سپر فرمود: آه، بربرادرانم، آنانکه خواندند قرآن را و
 حکم ساختند (سبیل) آنرا و اندیشه کردند و راه را و برپا داشتند آنرا و رفتند ^{ساختند}
 راه شریعت را و گشتند و ناپدید ساختند ندع و وجود بجهاد خوانده اند
 امامت کردند و همه سوار بر عتاد کردند و پیروی کردند از او. ^{روایت}
 بعد از این فرازها ندانم راه بلندترین ^{الجاهد} الجهاد الجبار، ^{الادائی}

مُعَسَّكِرَةٌ فِي يَوْمِي هَذَا، فَمَنْ أَرَادَ التَّرَوَّاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ.....

بدانکه مطهرین طاهر مقدس در کتاب آفرینش و تاریخ خود در ذیل عزرا
(سرگذشت آنها که پس از «نوح» بودند تاروزگار عاد و مینو
« در ترجمه تورات خواندم که پس از گذشت یکصد سال از عمر نوح »
« سام و حام و یافث از او زاده شدند، اما آنکه مخالف امر او بود، نوح »
« و مردم از فرزندان سه گانه او هستند عمر بن خطاب از کعبه اجداد پرسید »
« که نسل نسل کدامیک از فرزندان آدم است ؟ او پاسخ داد که از نسل »
« کدام از آنها کسی باقی نماند، آنکه کشته شد که رفت و آنکه کشته بود »
« در طوفان هلاک شد و مردم از نژاد نوح اند و نوح از فرزندان شیث بن »
« آدم است، حام در جنوب ساکن شد که سودان (= سیاهان) از نژاد اویند »
« یافث در شمال ساکن شد که نژاد گندمگون از نحمه اویند و سام در »
« میانه زمین سکونت گزید و عرب و فارس از نژاد اویند - ابن اسحاق از اهل »
« تورات نقل کرده است یافث بن نوح یا ارمیه در دختر رازیل و زوین بن آدم »
« از نوح کرد و هفت پسر و یک دختر از او زاد چور، مارج، وایل، حواری، توبل »

یافث بن نوح یا ارمیه در دختر رازیل و زوین بن آدم
از نوح کرد و هفت پسر و یک دختر از او زاد چور، مارج، وایل، حواری، توبل
سام و حام و یافث از او زاده شدند، اما آنکه مخالف امر او بود، نوح
و مردم از فرزندان سه گانه او هستند عمر بن خطاب از کعبه اجداد پرسید
که نسل نسل کدامیک از فرزندان آدم است ؟ او پاسخ داد که از نسل
کدام از آنها کسی باقی نماند، آنکه کشته شد که رفت و آنکه کشته بود
در طوفان هلاک شد و مردم از نژاد نوح اند و نوح از فرزندان شیث بن
آدم است، حام در جنوب ساکن شد که سودان (= سیاهان) از نژاد اویند
یافث در شمال ساکن شد که نژاد گندمگون از نحمه اویند و سام در
میانه زمین سکونت گزید و عرب و فارس از نژاد اویند - ابن اسحاق از اهل
تورات نقل کرده است یافث بن نوح یا ارمیه در دختر رازیل و زوین بن آدم
از نوح کرد و هفت پسر و یک دختر از او زاد چور، مارج، وایل، حواری، توبل

«بودند و بنام جامم خوانده میشوند و در حجاز بنی صیف و بنو مطر و بنو

«الانزریق از این نژادند و در نجد بدیل و راحل و غفار از ایشانند.

«گویند عیلاق بن لا و ذبن سام بن نوح در اطراف حرم و مصر و شام

«سکونت داشته است. طسم و جدیس در اطراف یمامه است ازین

«یمامه است. ارم بن سام بن نوح در احقاف و عالج و یبرین و بجر میان

«حجاز و شام سکونت داشته اند. ابن سحاق گویند اذام بن سام بن نوح

«سه تن زاده شدند عوص و غاث و هوکیل. از عوص: عاد و عییل زاده شدند

«از غاث: ثمود، جامم، طسم و جدیس زاده شدند اما عاد و ثمود در

«از ضلالت شدن ایشان یاد شده جدیس افریقه و ثمود یافیت و مکره

«ایشان مردی بود بنام اسود بن غفار و پادشاه ایشان در آن هنگام مردی

«بود از طسم بنام علیق و او قبل از شوهر با عروسی هماعوش ^{مش} آنگاه

«غفار دختر غفار از دواج کرد علیق خواست تا با وی هماعوش شود و آن

«پادشاه اسود ازین غفار را بشنید و فریاد آوار داد و همه بیرون جست

«و میگفت: هیچکس فراتر از جدیس نیست. آدم پس بدینگونه رفتار نمود

«... از این نژادند و در نجد بدیل و راحل و غفار از ایشانند.

«گویند عیلاق بن لا و ذبن سام بن نوح در اطراف حرم و مصر و شام

«سکونت داشته است. طسم و جدیس در اطراف یمامه است ازین

«یمامه است. ارم بن سام بن نوح در احقاف و عالج و یبرین و بجر میان

«حجاز و شام سکونت داشته اند. ابن سحاق گویند اذام بن سام بن نوح

«سه تن زاده شدند عوص و غاث و هوکیل. از عوص: عاد و عییل زاده شدند

«از غاث: ثمود، جامم، طسم و جدیس زاده شدند اما عاد و ثمود در

«از ضلالت شدن ایشان یاد شده جدیس افریقه و ثمود یافیت و مکره

«ایشان مردی بود بنام اسود بن غفار و پادشاه ایشان در آن هنگام مردی

«بود از طسم بنام علیق و او قبل از شوهر با عروسی هماعوش ^{مش} آنگاه

«غفار دختر غفار از دواج کرد علیق خواست تا با وی هماعوش شود و آن

«پادشاه اسود ازین غفار را بشنید و فریاد آوار داد و همه بیرون جست

«و میگفت: هیچکس فراتر از جدیس نیست. آدم پس بدینگونه رفتار نمود

«... از این نژادند و در نجد بدیل و راحل و غفار از ایشانند.

فریاد، جدیس را غمگین کرد و ایشانرا مشوریند و آنان بهمرازی سوزند.
 «غفار خروح کردند و بر طسم تاخت آوردند و ایشانرا با پادشاهشان گشتند.
 «مگر بیکتن را که بانیرنگی گریخت و نرد، دو غسان بن تبع حمیری کرد پادشاه.
 «بمن بود گریخت و از او یار خواست و دو غسان لشکر به او بخشیدند.
 «طسم به یوم جدیس فرستاد و در میان جدیس دخترکی کو و چشم بود.
 «که بی نامه نام داشت و بی نامه از نام او گرفته شد و او کاهنده بود که از فاصله
 «یکروزه راه سواری را می دید و بعضی گفتند از شش روزه راه - سپاهیان
 «دشمن رسیدند که بی نامه ایشانرا رسید و مردم را آگاه کند از این روی.
 «درختها را کندند و مردی رفتی را در برابر خویش قرار داد و در پشت
 «آن درخت راه میرفت و خود را بدینگونه از بیم می پوشانید، بی نامه
 «نگاه کرد درختانرا دید، گفت ای جدیس، درختها بوی شما می آیند.
 «یا ستوران؟ گفتند چیست؟ گفت مردی می بینم که شانه ای در دست دارد.
 «و آنرا می خورد یا بفعل می بندد ایشان او را نکند بر کردند سواران
 «و آنرا از او گرفتند و گشتند و آواز و قیام کردند و ماجرا به طسم

« حدیس بیان یافت . آغشی در سروده هایش چنین گفته است :
 « آیا ادم وعاد را ندیده که چگونه ، روزان و شبان ایشان را نابود کرد ،
 رفتند و نابود شدند و در پی ایشان ، « قدار » نیز از میان رفت ،
 و پیش از ایشان ، مرگ ، « طسم » را غافلگی کرده برد ، و گریز و پرهیز ایشان را
 « از مرگ نجات بخشید » . بر قبیلہ « جدیس » ، روزی سخت فرا آمد و مردگان
 « جو » را نیز مرگ در بر بود و زندگیشان را نابود کرد تا از میان رفتند .
 « بابا » نیز روزگار از آبادی و زندگانی برخوردار بودند و سرانجام ^{کشیدند} ^{خلا}
 — گویند ای ایمان و عرب و روم و یمنیان و نژادیان همه از مرگ اسام
 « نوح اند ، اعراب نژاد خود را به قحطان بن عابر می رسانند که از قوط ، جرهم ،
 و جدیل زاده شدند ، جدیل منقرض اما « جرهم » بمکه آمدند و بابا ^{هم}
 « از راه مصاهرت با اسمعیل خویشاوندی یافتند » .

و همین موّرخ داستان بے دریغ از پای در آمد در این نسلها را بینا
 مکند و اخیراً بروزگار فراغت میرسد یعنی روزگار حضرت یوسف و حضرت
 « موسی علی سنا و آلہ و علیہم السلام که پیامبران گرامی خدای متعال با فداکاری

در روزگار گذشتہ

در روزگار گذشتہ

در روزگار گذشتہ

در روزگار گذشتہ

طاقت فرسا، مقابل متمگران قد علم کرده، مُنادی توحید و اعتقاد
 بروز بر ستاخیز را الفاء کرده اند تا از متمگران بازایستند، این محقق که
 از مرتخ مذکور نقل شد برای توجه بتفصیل قضایا بود و کلام آسمانی
 خدای مجید پُر است از قصص انبیاء کرام سلف که با امت طایفی و یا غی خود
 روزگار دشواری داشتند، توجه کنید باجمال داستان نبی محترم حضرت ^{لوط}
 علیهم السلام که باچه مشکلات مواجه بوده و قرآن کریم قصه پر غصه اش را چگونه
 بیان میکند - «لوط بن هاران بن آذر»

پسر برادر ابراهیم بود و با ابراهیم بنام هجرت کرد و چون ابراهیم در
 فلسطین سکونت گزید خداوند او را پسرین سدوم، گادوما، عمورا
 صوایم که چهار قریه از فلسطین است مبعوث گردانید و خشکسال شد و قحطی
 پیش آمد و قریه های لوط آبادترین و پُر حاصلترین قریه های بلاد
 خداوند بود (در روایت شده است که در قریه از قریه های لوط صد هزار مرد
 جنگنده و رزمجوی وجود داشت) غریبان نزد ایشان می آمدند تا از طعام و
 خوا که ایشان بهره مند شوند و ایشان بودند که سنت زشت دادن مردم را

ویران کنند و چون پیام گزاران ما برای دادن مژده نزد ابراهیم رفتند
 بدو گفتند که ما اهل این قریه را هلاک خواهیم کرد قال الله تبارک و تعالی
وَلَمَّا جَاءَتْ دُسُلُنَا اِبْرٰهٖمَ بِالْبَشْرِیْ قَالُوْا اِنَّا مُمْلِكُوْا اَهْلَ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ
اِنْ اَهْلُهَا کَانُوْا ظٰلِمِیْنَ - قَالَ اَنْ فِیْضَ الْوُطٰی قَالُوْا اَمْحٰ اَعْلٰمُ فِیْهَا لَنُجِیَّتَهُ
وَاَهْلُهُ اِلَّا اَمْرًا تَهُ کَا نَت مِنَ التَّابِرِیْنَ - وَلَمَّا اَنْ جَاءَتْ دُسُلُنَا لُوطًا
سِیِّئَ سَمِیْمٌ وَّضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَّقَالُوْا لَا خَفَیْ وَ لَا تَحْزَنُ اِنَّا مُنْجُوْکَ وَاَهْلَکَ
اِلَّا اَمْرًا تَهُ مِنَ التَّابِرِیْنَ اِنَّا مُتَرَلُوْنَ عَلٰی هٰذِهِ الْقَرْیَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَآءِ
یَمَّا کَانُوْا یَفْسُقُوْنَ - چون آمدند فرستادگان ما ابراهیم را بشارت
 (ولادت الحق) گفتند ما اهل این قریه را هلاک خواهیم کرد و چون فرستادگان
 (ابراهیم) گفت: این قریه را میخواهید خراب کنید لوط در میان آنها ساکن است
 گفتند ما داناییم یا که در آنست هر آینه نجات میدهم او را و اهلش را مگر پس آن
 از بازماندهگان است - چونکه فرستادگان ما پیش لوط آمدند - لوط از آمدنشان
 مردود شد و طاقش برید - گفتند وَاللّٰهُ هٰکِیْنٌ مِّمَّا فِی الدِّیْنِ (دست آنها بجا)
 و خداوند است و خداوند را مگر نیست و خداوند را این قریه عذاب داد که در آن

دن لوط مردم را در بیابانان او آگاه میکرد و از آمدن آنها بدیشان خبر میداد

و چون آن رسولان آمدند، آن عجز مردم را خشم کرد - گفته خداست که چون

پیغام گزاردان نزد لوط رفتند از آمدنشان غمگین شد و در کار ایشان در میماند

و گفت: این روزی بسیار سخت است - و باز قول پاک پروردگار است که:

هم او با شتاب آمدند و از پیشتر کارهای زشت میکردند تا آنجا که متعجب

« لوط گفت: ای خدا بترسید و مرا در میان بیابانانم رسوا نکنید مگر من

مردورشیتم در میان شماست » (گفتند که نه، بخدا سرگشته ^{خود} اند

مروست در میان ایشان بود عذاب عسشد)

پس آنگاه خدای قاهر زلزله را فرستاد و زمین ایشان و بالای آنها ^{پای} ^{کرد}

و برایشان باران سنگها از گلی سخت منطقی که مرد پروردگار است و نشان گذار ^{شد}

بود و خدای تعالی لوط را فرمان داد: ایها، دو دخترش رتبا و رعورا

به ابواهییم پیوست تا آنگاه که خداوند دوزش را بر آورد « ^{و هیچ امری در آن}

چون ^{پس} ^{خود} ^{سرور} ^{بود} ^{در} ^{قطار} ^{همه} ^{سوار} ^{مهم}

که ^{بود} ^{در} ^{کافران} ^{مهم} ^{مرد} ^{که} ^{در} ^{کافران} ^{مهم} ^{مرد} ^{که} ^{در} ^{کافران} ^{مهم}

در سورة نمل خدای بجان میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ فَضْلًا
وَقَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَرِّثَ
سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْبَیِّنُ - بتحقیق دادیم داود و سلیمان افضل
دانش و گفتند ستایش باد خدا را که افزونی داد ما را بر بسیار از بندگانش که
مؤمنانند و وارث شد سلیمان داود را و گفت ای مردمان آموختند ما را
نطق پرند و داده شدیم از همه چیزی بدتر شیکه این هراسنا که آن مژگی است
- ظاهر آیه کریمه و وَرِّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ دلالت دارد بر اینکه از پیغمبران صالح
که یوارث برتر میمانند و از اهل بیت علیهم السلام هم بفر و همین قول
منقولست پس حدیثی که در السنه و افواه و کتب بعضی مشهور و مذکور است
ان الانبیاء لا یورثوا درهما و دینارا، ما ترکناه صدقه (آن موضوعت -
و اما وصایت حضرت سلیمان : در کمال الدین روایت از حضرت صادق علیه السلام
که داود علیه السلام ادا نمود حضرت سلیمان را با امر خدا و حق خود را بر بد
بنی اسرائیل شدیدا ناراحت و عصبانی شدند و گفتند : داود خلیفه منیندا

خردسالی را بر ما و در میان، من و او ترین افراد هست برای وصال پس داود (۴)،
 سرکرده ها و اکابر اسباط بنی اسرائیل را طلب فرمود و گفت بگوشت مرا اعتراض
 رسید - شما عصاهای خود را بیاورید و هر کس نام خود را روی عصا
 خود بنویسد - عصاهای شما را با عصای سلیمان نزد صندوق حرم میگذارم
 و کبر آنجا را می بندید و تا فردا نگهبانی میکنید - فردا صبح هر عصا که سبز و بار
 شد، صاحب آن عصا خلیفه خواهد شد - یعنی ای بنی اسرائیل موضوع خلافت
 امر خارق عادت است و آزمایش الهی و بدستور پروردگار است بجز خدا کسی
 جرأت این را بجای نداد پس چنان کردند - چون داود نماز صبح را با
 ایشان بجا آورد - در را گشودند و عصاهای را دیدند - چون عصای سلیمان
 برگ برآورده و... بخلافت او داخل شدند پس داود علیه السلام آزمایش نمود
 در میان بنی اسرائیل و پرسید ای فرزندان چه چیز خنک تر و راحت بخش است فرموده
 عفو کردن خدا از مردم و بخشیدن بعضی جرم بعضی را و پرسید چه چیز شیرینتر
 فرمود: محبت و دوستی و این رحمت خداست در میان بندگانش
 و داود خوشحال شد و گفت ای بنی اسرائیل این خلیفه منست در میان شما.

در بحار از مجالس برقی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که

علیه السلام وصی و جانشین شد، داود علیه السلام در حالیکه سیزده ساله بود و

مکث در ملک سلطنت نمود مدت چهل سال، و قوله تعالی:

عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفته شده است گفتن صوت و صدای حیوانات را ^{منطق الطیر}

نسبت به حضرت سلیمان مجاز است - و بعضی فرموده است که صحبت حضرت سلیمان

با حیوانات معجزه حضرت ایشان بوده پس چنانکه خبر از همداد داد و

نطق الطیر صدایت که از حیوانات است بگوشه شود فقط یک خواست مجاز

نطق انسان که دارای هجا و تراکیب مختلفه میباشد و قوله تعالی: و اوتینا من

کل شیء دینی آنچه بجمیع انبیاء و ملوک داده شد، با آنحضرت داده شد

بعضی گفته اند آنچه مورد حاجت و مطلوب بوده داده شد و قوله تعالی:

و اٰسٰیما ن الرِّیحِ غَدَّوْها سَمِعَ و رَوَّاهَا سَمِعَ مرجم طبری فرموده:

یعنی مستخر کردیم برای سلیمان باد را بقدره و فتن یکماه را و صبح و عصر بخواب

نمودن یکماه در شب و صبح میشود که در روز با باد باشد و دوماه راه طی میشود

و در آنکه که میگوید صبح از دمشق میآید و عصر از یمن و اینها که یکماه

بنای بیت المقدس بدست حضرت داود و حضرت سلیمان (۵۴)

غسل کنید و از خاک این مکان بخود و اهل بیت و اطفال و بستانگان استشفاء
نمائید و خود حضرت داود بر قطعه سنگ پنهانی نماز خواند و از خدا تعالی
رفع و دفع این بلا و گرفتاری را درخواست فرمود و در حالیکه آنها در
سجده بودند عذاب بر طرف شد - بعد از رفع بلا حضرت داود امر فرمود
حال که بلا بر طرف شد مشغول ساختن بیت المقدس شویم و مشغول
شدند تا آنکه بقدر قامت حضرت داود بناء مقدس مذکور را بالا بردند
و عمر شریف آنحضرت را در آن موقع یکصد و بیست و هفت سال نوشته اند و بنا
و حی شد اتمام این بناء بدست پسر و وصی تو حضرت سلیمان خواهد بود
و همینکه داود عمرش به یکصد و چهل سال رسید وفات یافت پس
اتمام بنا و معماری بیت المقدس بدست حضرت سلیمان انجام و آنحضرت بعنوان
نایب مقام داود علیه السلام ثابت گردید و حضرت سلیمان جمع اجنه و فرشتگان را
و تقسیم کرد کار را بین آنان و هر دسته و طایفه را مشغول مقرر داشت و بنا
سنگ نظام: سنگ بزرگ سفید از معادن امر فرمود و بعضی را دستور داد
کار بنا را خاتمه بدهند و قرار داد در آن محیط دوازده صفا و صفا را

کتاب سلیمان علیه السلام

در بیان معجزات

اختصاص بیعی داد و چونکه از بناء بیت فارغ شد شروع کرد در

بنا مسجد پس توجه و دستور داد فرقه را برای استخراج طلا و یاقوت

معنه و فرقه دیگر را برای جواهرات و سنگهای قیمتی و عده ای را برای ^{تهیه}

بخور و عطریات و بالاخره جمعی را بجمع آوری اجزاء قیمتی بپرداز

با حضار صنعتگران فرمود که سنگهای آبخنانه و جواهرات عالی ^{طرح}

مهندسی و علم حیا در ساختن معمور دارند و طلا و نقره و لؤلؤ و ^{قوت و}

ذهره را در محلها مناسب بکار گیرند که نتیجتاً مسجد بنا نهاده ^{بود}

در تاریکی شب مانند صبح میدرخشید و همینکه از بنای بیت المقدس

ساختن فراغت حاصل کرد - جمع کودی اسرائیل را و فرمود این بنای

خراست و آنروز را عید گرفت .

این بنا بیت المقدس و مسجد با آن کیفیت برقرار بود تا زمان جنگ

بجٹ النصر با بنی اسرائیل - لاجرم آن حصار حمله کرد شهر را خراب کرد

و مسجد و بیت المقدس را مورد تهاجم قرار داد و آنچه اشیاء قیمتی جمع ^{نمود}

و حاصل کرد برای مملکت خودش در زیر حراق .

سعد بن عتب گفت چون حضرت سلیمان از بنای بیت المقدس فارغ شد مقام در بها بسته شد تا آنکه سلیمان علی السلام ب عظمت و شان داود (ع) خدای متعالی خواند ، آن زمان در ها شد .

پس سلیمان علی السلام ا زده هزار قرائت کنندگان نورات بقرائت دائم ^{دعوت} کرد فلذا پنجاه نفر از آنان در روز و پنجاه نفر شان شبانه مشغول بودند و ساعتی در شب و روز نبود مگر آنکه عبادت می کردند .

و حضرات اجنه صوری از مس و شبه مس از غزوات مانند روی و بونج و برنز و امثال ذلک ساخته بودند که بعقیده ^{حیوانات} بعضی صورتهای

اهلی بودند و بعضی گفتند صور حیوانات وحشی بوده از درندگان و غیره این صورتها منقوش در یک کرسی بزرگ بوده است و گفتند صورنگری بوده از دو شیر در پائین کرسی و دو شتر ، (عقاب بزرگ) در فوق عمود ^{کرسی} و گفته اند زمانیکه حضرت سلیمان اراده صعود و پرواز داشت آن دوا ^{سد}

ذراع خود را پهن میکردند و با پهن شدن دو عضد و پنجه شیرها ، آن دو بال ^{شتر} در فوق کرسی قرار داده شده بود پهن و گسترده میگشت که ضمنا مانع

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

گرمای آفتاب بوده و صعود و پرواز صورت می گرفت و گفته شده است
 کسی از مردمان سرانیکار در انداخت و چون بخت النصر ^{مسلمان} بعد از
 غلبه کرد - رمز صعود و تصرف ایشان را در طبیعت نتوانست بفهمد
 نمی توانست بداند - تا بفرز صورت شیر رسید و پا بروی دست شیر نهاد
 آن دو عقاب که در بالای کرسی و بمشابه قوه محرکه بوده حرکت میکنند
 بخت النصر شمشیر میزند بقسمیکه ساق و دست او می شکند شیر میپزد و
 استقامت و محنت صورت آن ظلم بهم میخورد و بعد کسی جرأت نمیکند که
 پرواز را هو سر کند - ابن عباس فرموده که در سالف ایام صورت انبیا و عباد
 و انبیا در دیوار معبد ها و کنیسه ها برای زیاده اشتیاق عباد
 کنندگان بعبادت صورت پردازی میشده است و نوشته اند که حضرت ^{مسلمان}
 بنمای لشکرش را در دیکهای بزرگ برنجیر کشیده و حوضهای بزرگ ط
 قلیه و پنچش میکرده و بعضی از مفسرین قائلند که سر هر جفنه هزار نفر
 غذا میخوردند و این لشکر عظیم در مساحت و صحنه های عظیم تری مدد
 صد فرسخ برای انبیا و جنیان و وحوش و طیور مستقر بوده ^{ند} ^{الا}

قال عليه السلام لما اُئل قال بحضرتيه : استغفر الله قال عليه السلام :

تَكَلِّكْ لَمَكَ أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ ؟ إِنَّ الْإِسْتِغْفَارَ دَرَجَةٌ

الْعَالِيَيْنَ وَهُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ - در محضر علی علیه السلام

کمی استغفر الله گفت آن حضرت را این نحو استغفار از آن قابل خوش

نیامد فرمود بمرت بشیند مادرت آیا میدانی استغفار چیست ؟ بحقیقت

استغفار درجه حضرت علی است و آن اسمی است واقعت بر شش معنی :

أَوَّلُهَا التَّوَدُّعُ عَلَى مَا مَضَى وَالثَّانِي الْعِزُّ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ

وَالثَّالِثُ أَنْ تُوَدَّى إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حَقُّوهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ أَيْسَ

تَبَيَّنَ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ فَتَتَعَبَّهَا فَتُوَدَّى بِهَا

وَالخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الذِّمِّيِّ تَبَتَّ عَلَى السَّحْتِ فَتُذِيهِ بِالْأَخْرَاقِ

حَتَّى تُلَاصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا حُمٌّ جَدِيدٌ وَالثَّانِي أَنْ تُذِينَ

الْحِمِّ أَلَمْ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ خِلَافَةَ الْعَصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ

تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ أَنْ تُشْرَعَ مَعْنَى أَنْ تُشْرَبَ بِمَا فِيهِ اسْتِغْفَارٌ كَذِبٌ

وَمُشَرٌّ عَنِ جَنَمِ بَرَانِيكه هرگز گردد آن معصی مکرر دوم اینکه بپزدانی

فصل در بیان استغفار از علی علیه السلام
در این باب از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که
استغفار از علی علیه السلام درجه استغفار است و آن اسمی است
واقعت بر شش معنی :
اولی آنکه تودیع علی را پس از آنکه از او جدا شدی
ثانی آنکه عزت خود را بر او نهی کنی
ثالث آنکه تو را به خلق هدایت کند تا خدا را ملاقات کنی
رابع آنکه در هر فریضه‌ای که بر تو است حاضر باشی
خامس آنکه در گوشت ذمی که بر تو است شربت بخوری
تا گوشت را به استخوان چسبانند و میان آنها چربی جدید
پدید آید
ششم آنکه از طاعتی که از تو می‌خواهند بگذری
تا آنکه از عصیان خود پشیمان شوی
و در آن وقت می‌گویی اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ
این شش معنی است و هر یک از اینها را باید عمل کرد
تا استغفار از علی علیه السلام حاصل شود

حقهای مردم را که ضایع کرده ای بآنان تا خدا را بیگناه و پاک ملاقات کنی
و بر تو گناهی نباشد چهارم اینکه با انجام واجب عبادی قصد کنی و هر
فریضه که بعهده ات بوده و فوت از تو شده آنها را ادا کنی نجم اینکه :

گوشتی که از حرام در بدنت روییده آن گوشتها را با خزن و اندوه آب کی و بپوش
و استخوان بچسبید و گوشت تازه بروید ششم اینکه بپشتانی و بپوش و بپوش
پنج آنکه چنانکه لذت و شیرینی گناه را چون اینکارها را کردی ششم

استغفر الله پس از نظر مولای متقیان اینست معنی استغفار

علی علیه السلام میفرماید : اللِّسَانُ سَمِعَ اِنْ خَلِيَ عَمْدَ عَقَرٍ - یعنی

زبان درنده است اگر بخود و گذر شود میگذرد

میفرماید : اهْلُ الدُّنْيَا كَرْكَبٌ يُسَارِعُهُمْ وَهُمْ نِيَامٌ یعنی اهل دنیا کاذب
هستند آنها را میبرند در حالی که آنها در خوابند

میفرماید : فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَمِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا یعنی آرد

اجت و انصراف از آن آسانتر است از خواستن آن از نااهلش و بپوش

میفرماید : مَنْ جَرَّ جَبْرًا مِنْ خَلْقِهِ وَ جَرَّ مِنْ خَلْقِهِ و بپوش

میفرماید : مَنْ جَرَّ جَبْرًا مِنْ خَلْقِهِ وَ جَرَّ مِنْ خَلْقِهِ و بپوش

کراهت آنکه او بگوید که آنجا در معاویه بود (۵۱۰)

قَالَ امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَذَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يُغَدِّرُ
وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ
غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَكُلُّ فَجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لُؤَاءٌ يُعْرِفُ بِهِ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهِ مَا اسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا اسْتَعْمَرُ بِالشَّيْطَانَةِ

بخدا سوگند: معاویه زیتر از من نیست ولیکن او مکر حیل
میکند و معصیت میکند و اگر حیل و ردی حرام نبود هر آنکه من
از زیترترین مردم بودم ولیکن هر حیل کننده فاسق است و هر سقا
ساجر و برای هر حیل گر پرچمیت که در قیامت با آن شناخته
میشود بخدا سوگند، من غافلگیر نمیشوم بحیل کردن و ناتوان شمرده
نمیشوم بختی - یعنی من همیشه بیدارم و در شدت و سستیها همچون کوه استوار
در کافی از حضرت صادق علیه السلام راوی سؤال کرد عقل چیست؟ فرمود
الْعَقْلُ مَا عَجِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاكْتُبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ قُلْتُ فَمَا الَّذِي
فِي مَعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِلْكَ التُّكْرَاءُ وَتِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَهِيَ
مُسَبَّغَةٌ بِالْعَقْلِ - فرمود: بوسه عقل حقایق را بر سرش میدهد

و در وسیله عقل کس کرده میشود جنان - پس معلوم میشود آن محک

و جوهره آزمایشی که عباد خدای متعال و داخلود با آن وسیله انجاء

می یابد هیچ سختی و شباهتی بین او و بین مکر و حیل نیست و ای

برادر دینی بدانکه توحید هر کس که مرضی خدا و رسول خدا نیست یقیناً

ثمره اش لغزش و دور بودن از آن نقطه عطف است چه از راه

جای دارد منفرست دستبرد زندگان را بشمارب ذاق عوارض

تسلیم و حقیقت و ایادی توحید از بیگانه میپیرانید عقل با مشق عقل چه

سببی دارد؟ (گو، برو و آستین بخون جگر شوی هر که در این استاد را ندارد)

روایت در اصول کافیت که معصوم علیه السلام کفر را به پنج درجه تقسیم فرمود

که درجه چهارم ترک ما امر الله است قوله ثم أقسمون ببعض الكتاب

تکفرون ببعض پس کافر بودن این اشخاص آنجا که فرمود: وکل فجرة كفر

بیب ترک ما امر الله و ایمان بحال آنان نفی ندارد و خدای متعال فرموده

وَأَجْرُهُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ الْآخِرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْأَمْرِ الْكَبِيرِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَنِ الْمُتَّقِينَ

البحار و جامع الاخبار: قال سُلَامي المومنين عليهم عن اثبات الصلوات
 قال: البعثة تدل على البعير والروثة تدل على الحمير واثار القدم
 تدل على السير - فهيكل علوي بهذه اللطافة ومركز سفلي بهذه
 الكثافة كيف لا يدلان على اللطيف الخبير . جانيه بشكل دلائل

دارد برشته و حمار - و جاده دلالت دارد بر آثار قدم پس هيكل علوي
 بدین لطافتی و مرکز سفلی بدین کثافتی یعنی آسمان و زمین و آنچه در بین آنهاست
 دلالت بر صانع خبير بصير ندارند ؟

روى البخاري: عن الصدوق بسند عن هشام بن الحكم قال زنديق بمصر
 يبلغ عن ابي عبد الله عليه السلام علم فخرج الى المدينة ليناظره فلم يضا^{فه}
 بها و قيل هو بمكة فخرج الى مكة ونحن مع ابي عبد الله عليه السلام فاستهزئ^ه
 اليه - وهو في الطواف - فدنا منه وسلم فقال ابو عبد الله عليه السلام
 ما امرك؟ قال عبد الملك قال: فما كنيتك؟ قال ابو عبد الله عليه السلام
 قال ابو عبد الله عليه السلام: فمن ذا الملك الذي انت عبده؟ ام من ملوك السماء؟
 ام من ملوك الارض؟ واخبرني عن ابنك اعبد الله السماء ام عبد الله الارض؟

فَكَتَفَقَّأَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) قُلْ، فَكَتَفَقَّأَ فَقَالَ إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الطَّرَفِ

فَانْزِلْنَا، فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ الطَّرَفِ أَتَاهُ الزَّنْدِيقُ فَقَعَدَ

بِهِ وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) اتَّعَلِمَ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتًا وَتَوًّا

فَقَالَ: نَعَمْ؛ قَالَ فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ فَهَلْ تَدْرِي مَا

تَحْتَهَا؟ قَالَ لَا أَدْرِي إِلَّا أَنِّي أَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ تَحْتَهَا شَيْءٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

فَالْظَنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَيْقِنْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ صَعِدْتَ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَخَشِيتَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، مَا خَلَفَهُمَا؟ قَالَ: لَا.

قَالَ عَلَيْهِمُ فَالْعَجَبُ لَكَ: لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَلَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَلَمْ تَنْزِلْ

تَحْتَ الْأَرْضِ وَلَمْ تَصْعَدْ إِلَى السَّمَاءِ وَلَمْ تُخْبِرْ مَا هُنَاكَ فَتَعْرِفُ مَا ^{خَلْفَهُمَا}

رَأَيْتَ جَاهِدًا بِمَا فِيهِمْ وَهَلْ يَجِدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟ فَقَالَ

الزَّنْدِيقُ مَا أَجِدُنِي ^{كَلِمَتِي} غَيْرَكَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَانْتَ مِنْ ذَلِكَ

فِي شَيْءٍ فَلَعَلَّ هُوَ وَلَعَلَّ لَيْسَ هُوَ؟ قَالَ: وَلَعَلَّ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع)

إِنَّمَا الرَّجُلُ لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّتَهُ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ وَلَا حُجَّتَهُ لِلْجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ

إِنَّ الْأَمَلُ مَصْرُوفُهُمْ عَنِّي، أَمَا نَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

فَكَتَفَقَّأَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) قُلْ، فَكَتَفَقَّأَ فَقَالَ إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الطَّرَفِ

فَانْزِلْنَا، فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ الطَّرَفِ أَتَاهُ الزَّنْدِيقُ فَقَعَدَ

بِهِ وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) اتَّعَلِمَ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتًا وَتَوًّا

فَقَالَ: نَعَمْ؛ قَالَ فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ فَهَلْ تَدْرِي مَا

تَحْتَهَا؟ قَالَ لَا أَدْرِي إِلَّا أَنِّي أَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ تَحْتَهَا شَيْءٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

فَالْظَنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَيْقِنْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ صَعِدْتَ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَخَشِيتَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، مَا خَلَفَهُمَا؟ قَالَ: لَا.

قَالَ عَلَيْهِمُ فَالْعَجَبُ لَكَ: لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَلَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَلَمْ تَنْزِلْ

تَحْتَ الْأَرْضِ وَلَمْ تَصْعَدْ إِلَى السَّمَاءِ وَلَمْ تُخْبِرْ مَا هُنَاكَ فَتَعْرِفُ مَا ^{خَلْفَهُمَا}

رَأَيْتَ جَاهِدًا بِمَا فِيهِمْ وَهَلْ يَجِدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟ فَقَالَ

الزَّنْدِيقُ مَا أَجِدُنِي ^{كَلِمَتِي} غَيْرَكَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَانْتَ مِنْ ذَلِكَ

فِي شَيْءٍ فَلَعَلَّ هُوَ وَلَعَلَّ لَيْسَ هُوَ؟ قَالَ: وَلَعَلَّ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع)

إِنَّمَا الرَّجُلُ لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّتَهُ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ وَلَا حُجَّتَهُ لِلْجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ

إِنَّ الْأَمَلُ مَصْرُوفُهُمْ عَنِّي، أَمَا نَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

یلعان ولا یسبقان، یدهبان ویرجعان قد اضطرالین لهما مکان
 الا مکانهما، فان کانا یقدران علی ان یدهبا فلم یرجعا وان کانا
 غیر مضطربین فلم لا یصیر اللیل نهاراً والنهار لیلاً اضطر^{والله}
 یا اها اهل مصر - ان الله تذهبون الیه وتظنون من الدهر
 فان کان هو یدهبهم فلم یردهم؟ وان کان یردهم فلم یدهبهم؟
 اما ترى السماء مرفوعة والارض موضوعة لا تسقط السماء علی الارض
 ولا تتحدد الارض فوق ماتحتها، امکما والله خالقها ومدبرها.
 قال: قام من الزندق علی ید ابی عبد الله علیه السلام.

ترجمه اجمالاً اینکه: هشام بن حکم تقل میکند در مصر زندق، به دینی بود
 که باور ساند بود که ابی عبد الله علیه السلام دانا و صاحب علمت آمد آمد^{بند}
 تا بایشان مناظره کند و آن حضرت در مدینه نبود، و گفته شد که بمکه^{قائد}
 آمد بمکه و ما، که با آنحضرت در مکه و در طواف بودیم آن زندق آمد
 و بحضرت نزدیک شد و سلام کرد ابو عبد الله فرمود است و کنیه ات چیست؟
 گفت اسم عبد الملك و کنیه ام ابو عبد الله است، فرمود آن پادشاه^{مکه}

تو، بنده اش هستی از شاهان زمینی و یا آسمانی است و خبر بده مرا از
پسرت که پرش خدای آسمان را میکند یا خدای زمینی را - او ساکت ماند
ایستادند فرمود: جواب بده باز ساکت ماند فرمود چون طواف تمام شد
بیا، صحبت کنیم - چون از طواف فارغ گشت آن مرد زندقه آمد و نشست
و ما جمع بودیم پیش ایشان - فرمود: آیا میدانی برای این زمین
بالائی و زیری هست گفت بلی فرمود زیر زمین داخل شده و میدانی
چه چیز در آن هست؟ گفت نمیدانم ولیکن گمان میکنم چیزی در آنجا
نیست فرمود: گمان، عجز و بیادگیت مادامیکه یقین حاصل نشده
فرمود: آیا با آسمان صعود کرده؟ گفت: نه فرمود میدانی آنچه چیزی
گفت نمیدانم فرمود: بهما و راء مشرق و مغرب رفته و دیده؟ گفت
نرفتم و ندیده ام فرمود: شگفت است از تو که نه به مشرق رفته و نه به مغرب
در آمده و نه بالا صعود کرده و نه بزین فرورفته و آنچه در آنها میکند
هر چه خبری نداری ولیکن انکار داری بآن چیزها میکنی در آنها هست آیا
خبر نداری که نمیدانند انکار میکند؟ زندقه گفت کسی تا حال ندان

با من حرف نزنده بود ! فرمود : تو در شک و تردید که ممکنت صافی
 باشد یا نباشد گفت : گویا چنین باشد پس فرمود : ای مرد آنکه
 جاهلست با آنکه عالم و داناست محشی ندارد ، نادان را بردانا حجتی
 پس فرمود : یا اها اهل مصر از من نیک بشنو و فهم کن این شش و سه
 را می بینی و این لیل و نهار را که می آیند و می روند و پستی و بلندی می گردانند
 و می روند و بر می گردند اگر مضطر نبودند و قدرت داشتند زمانیکه رفتند
 بر نمی گشتند و اگر مضطر نبودند چرا شب بروز و روز شب منقلب نمی گردند
 و فرمود : آن کسی که آنها را میبرد و گمان میکند : آن دهرا چرا بر می گردند
 و اگر برگردانند چرا نمی برد آیا آسمان برافراشته و زمین فرو گذاشته اند
 نمی بینی ؟ نه آن زمین می ریزد و زمین بآن فقط خدای خالق و رازق این دوزخ
 و بالنتیجه آن مردم مصر در خدمت معصوم بخدا و رسول میان آورد

رسول خدا فرموده است أَفْلَحَ مَنْ هَدَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَكَانَ

عَيْشُهُ كِفَافًا وَقَنَعَ بِهِ یعنی هر کس باسلام داهبر شد

و لوازم زندگي را بقدر دفع حاجت داشته و بدان قناعت کند

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

در بیان آله و اهل بیت

قال اهل المعرفة: ان السالك الى الله تعالى على حسب الامتيازات اسفاً
اربعة ^{الوحدة} الاول السفر من الخلق الى الحق اى من عالم الكثرات الى عالم
وله في هذه السفر منازل عديدة وبعضهم انهاها الى ثلثين وبعضهم الى
الاكثر - اولها: اليقظة من نوم الغفلة والجهالة واخرها الحضور الى
درك الحضور عند مولاه وبينهما منازل - الثنى السفر من الحق الى الحق ^{اوله}
انتهى السفر الاول اعنى الحضور بان يجد نفسه مع الحق ومتقومة به سبحانه
ولا شك في ان وجدانية الحق كذلك غير علمه بان له المبدأ واحداً واحداً
والتفاوت بينهما كالتفاوت بين ادراك مفهوم شئ ومصادقه واخر
هذا السفر الفناء في التوحيد اى من اول سلوك السالك في هذا المقام
يظهر له صورة الملوكة اعنى وجه الحق بنحو الاثنينية وبعد الوصول الى
هذا المقام يظهر له صورة الملوكة بنحو الوحدة اى في اول عرفانه الحق
يشاهد الله ويشاهد مخلوقاته وبعد الوصول الى منتهى هذا السفر يشاهد
الله تعالى وحده بحيث لا يبقى لنفسه وللسائر المخلوقات غيره ^{صلاً} وعين لا اثر
بشيء اخر اى ان السالك من اول سلوكه الى وصوله الى هذا المقام ^{درك}

ذاته مع الحق وبعد الوصول الى هذا المقام یسهر نفسه لعلبة ظهور الحق
 عنده واخر منازل هذا السفر مقام العبودية كما ورد في الاخبار
 المروية في اصول الكافي : **ان الله اتخذ ابراهيم عبداً قبل ان يتخذ**
نبياً - لان مقام العبودية متقدم على مقام النبوة والرسالة وفي هذا
 المقام لا التفات للسالك الى كثرات عالم وجوده فضلاً عن غيره .
 من وصل الى هذا المقام يصل الى مقام الربوبية باذن الله تعالى ^{تمكن} واذا
 عليه واستقام فيه - ظهر له اثار الربوبية كما روى عن مقتدا ^{امير المؤمنين}
 عليه السلام : العبودية جوهرة كنهها الربوبية ^{مقام} وحينئذ يستقيم مقام
 التوحيد ويرى ان الله متجلي في جميع الموجودات ويمجد نفسه متقوماً
 به تعالى كما روى العلامة في المجلسي في البحار عن مصباح الشريفة
 عن الصادق عليه السلام : العارف شخصه مع الخلق وقلبه مع الله لو سقى
 قلبه عن الله طرفة عين لاث سقوا اليه وهو امين ودائع الله كنز
 اسره ومعدن نوره ودليل رحمة على خلقه وميزان فضله وعدله قد
 الخ لا مونس الا الله ^{يصل} والمعرفة وفرعها الايمان

السفر الثالث، من الحق في الحق وهو سفر في اسماء الله وصفاته
ابتداء هذا السفر - انتهاء السفر الثاني وانتهائه تخلق السالك^{بالخلق}
الله كما روى عنهم: تخلقوا باخلاق الله فاذا وصل السالك^{نهيقا} الى
هذا المقام ظهر له صفات الربوبية كما روى صفوان الجمال عن
الصادق عليه السلام فيما ذكر به امير المؤمنين عليه السلام: السلام عليك يا عين
الناظرة ويدا الباسط واذنه الواعية وحكمته البالغة والسفر في ذلك
ان السالك في هذا السفر صاد كالحديد الخشن فاقمها بقدر قهرها بالتأدي^{يظهر}
انما اراد فيها ومنها السفر الرابع من الحق الى الخلق وابتدائه انشاء^{السفر}
الثالث حيث انه تخلق بالصفات الالهية ويلتفت الى العالم الكثرات اي الالفاظ
الى الخلق مع كما روى عن امير المؤمنين عليه السلام قال ما رأيت شيئا الا ورايت الله قبله
ومعه ومعه وخيئذ يرى لكثرة في الوحدة - والى هنا تم الكتاب بعون^{مطلب}
الله تعالى وهذا اخر ما اردناه من تحرير هذا السفر القيم^{المعظم} لستيد^{المعظم}

وَأَسْلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةٌ

أَسَدٌ وَرَكَاةٌ

نور محمد

مقدمه اولم حاج محمد ابوالکاسم

بقلم استاد سید رنجانی

میرداماد حسینی

بسال ۱۰۲۳ هجری



